از کتب نواب اشرف ارفع والا ابو الحسن محمد فرهاد میرزا معتمد الدوله فرمانفرمای مملکت فارس

بر ناظرین این سطور بهجت دستور پوشیده نماناد که نسخهٔ سبحان [illegible] دولت نود [illegible]
جناب مستطاب جلالت مآب نواب اشرف امجد ارفع والا الاعز ناصیهٔ شهریاری و قرهٔ باصرهٔ کامکار
شاه فرید دفتر عدالت و شجاعت و بیت الغزل قصیدهٔ دیوان فصاحت و بلاغت نکته سنج لطایف
بدیعهٔ معانی و بیان انجمن آرای مراتب مطالب حکمت و عرفان دعا نویس مسائل شرح حرکات افلاک الدوار
بقدرت صانع و مهندس حقایق اساس نامیات کواکب عالم طبایع در علوم ریاضی و کلام
خاصه علا دو سالحت باطل الجزء لا یتجزی باثبات صورت و هیولی صاحب ید بیضا بدیع
معلی حکمت چون نصاب برهان شفا فنون محکم و قلم و حکمت از عدل و مشیت نظم او رسالت
مناکب [illegible] عباد [illegible] سلاطین [illegible] اهل فسادند الشرح من بالدخان [illegible]
تاج اکلیل المفاخر النباله و مشید ارکان الریاسه و السیاسه و الجلاله شاهزادهٔ معظم نواب
علیه العالیه خلف خلد آشیان مرحوم مغفور [illegible] ولیعهد دولت علیه ایران عباس شاه
قاجار طاب الله مرقده توفیق نور علم و معرفت عنان عزیمت بجانب مکه معظمه زادها الله تعالی
شرفاً و تعظیماً انعطاف فرمودند پس از فراغ از حجة الاسلام لادای مناسک عرفات و مشعر و منی و حطیم
و مقام و زمزم و مروه و صفا و اقامه مراسم [illegible] از ملک عرب و حجاز عنان توجه
بعراق عجم منعطف و وجههٔ همت را بوصول وطن مألوف منصرف فرمودند
در اثنای مرور و عبور شان نزول اجلال بدار السلطنه تبریز فرمودند
جویای کتابخانهٔ [illegible] شدند این نسخهٔ شریفه از مرحوم مغفور
ملا خلیل الله قزوینی شرح [illegible] کتاب محمد بن یعقوب کلینی
علیه الرحمه [illegible]
کرده [illegible] کتاب [illegible]
تحریر [illegible] سنه ۱۲۶۹

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله اجمعين اما بعد چون فقير حقير خليل بن الغازي القزويني بتوفيق الهي مشغول شد بتسويد
شرح كافي ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن يعقوب كليني رازي وباتمام رسيد شرح كتاب العقل وكتاب التوحيد وكتاب
الحجة وكتاب الايمان والكفر وكتاب الدعاء وكتاب فضل القرآن وكتاب العشرة وكتاب الطهارة وكتاب الحيض وكتاب
الجنائز وكتاب الصلوة شروع نمود در شرح كتاب الزكوة كه كتاب دوازدهم است با تاريخ شهر جمادي الثاني سنه الف
ثمانين هجري وقال مصنفه اصل كتاب الزكوة شرح زكوة بفتح زاي با نقطه وتخفيف كاف والف منقلب از واو
وتاء تانيث در اصل مصدر باب نصر است بمعني نمو ومراد اينجا حصه ايست از مال كه دادن آن موجب بركت
نمو باقي مي شود يعني كتاب دوازدهم از جمله سي وپنج چهار كتاب كه جزو كتاب كافي ابو جعفر محمد بن يعقوب
كليني است كتابيست كه در آن احاديث متعلقه بزكوة مذكور مي شود ودر اين كتاب نود باب است اول باب فرض
الزكوة وما يجب في المال من الحقوق باب منع الزكوة باب العلة في وضع الزكوة على ما هي لم تزد ولم تنقص
باب ما وضع رسول الله صلى الله عليه وآله على اهل بيته الزكوة عليه باب ما يزكى من الحبوب
باب ما لا يجب فيها الزكوة مما تنبت الارض من الخضر وغيرها باب اقل ما يجب فيه الزكوة من الحرث باب
ان الصدقة في الثمرة مرة واحدة باب زكوة الذهب والفضة باب انه ليس على الحلي وسبائك الذهب
الفضة والجوهر زكوة باب زكوة المال الغائب والدين والوديعة باب اوقات الزكوة باب
باب المال الذي لا يحول عليه الحول في يد صاحبه باب ما يستفيد الرجل من المال بعد ان يزكي ما عنده
من المال باب الرجل يشتري المتاع فيكسد عليه والمضاربة باب ما يجب عليه الصدقة من الحيوان
وما لا يجب باب صدقة الابل باب اسنان الابل باب صدقة البقر باب صدقة الغنم
باب ادب المصدق باب زكوة مال اليتيم باب زكوة مال المملوك والمكاتب والمجنون

باب فيما ياخذ السلطان من الخراج باب الرجل يخلف عند اهله من النفقة ما يكون في مثلها الزكوة
باب الرجل يعطي من زكوته من يظن انه معسر ثم يجده موسرا باب الزكوة لا تعطى غير اهل الولاية باب
قضاء الزكوة عن الميت باب اقل ما يعطى من الزكوة واكثر باب انه يعطى عيال المؤمن من الزكوة اذا كانوا
صغارا او يقضى عن المؤمنين الديون من الزكوة باب تفضيل اهل الزكوة بعضهم على بعض باب
تفضيل القرابة في الزكوة ومن لا يجوز منهم ان يعطوا من الزكوة باب نادر باب الزكوة تبعث من بلد
الى بلد او تدفع الى من يقسمها فتضيع باب الرجل يدفع اليه الشيء يفرقه وهو محتاج اليه ياخذ لنفسه
باب الرجل اذا وصلت اليه الزكوة فهي كسبيل ماله يفعل بها ما يشاء باب الرجل يحج من الزكوة او يعتق
باب القرض انه حمى الزكوة باب قصاص الزكوة بالدين باب من فر بماله من الزكوة باب الرجل
يعطي عن زكوته العوض باب من يحل له ان ياخذ من الزكوة ومن لا يحل له ومن له المال القليل
باب من تحل له الزكوة فيمتنع من اخذها باب الصدقة لبني هاشم ومواليهم وصلتهم باب الصدقة من اهل الجزية
باب نادر ابواب الصدقة باب فضل الصدقة باب ان الصدقة تدفع البلاء باب فضل
صدقة السر باب صدقة الليل باب في ان الصدقة تزيد في المال باب ان الصدقة
على القرابة باب كفاية العيال والتوسع عليهم باب من يلزم نفقته باب
الصدقة على من لا تعرفه باب الصدقة على اهل البوادي واهل السواد باب كراهية رد السائل
باب قدر ما يعطى السائل باب دعاء السائل باب ان الذي يقسم الصدقة شريك
صاحبها في الاجر باب الايثار باب من سال من غير حاجة باب كراهية المسألة
باب المن باب من اعطى بعد المسألة باب المعروف باب فضل المعروف
باب ان صنائع المعروف تدفع مصارع السوء باب ان اهل المعروف في الدنيا هم اهل المعروف
في الآخرة باب تمام المعروف باب وضع المعروف موضعه باب في آداب المعروف
باب من كفر المعروف باب القرض باب انظار المعسر باب تحليل الميت
باب معونة الفقراء باب حسن جوار النعم باب معرفة الجود والسخاء باب الانفاق
باب البخل والشح باب النوادر باب فضل اطعام الطعام باب فضل
القصد باب كراهية الاسراف والتقتير باب سقي الماء باب الصدقة

بنی هاشم و موالیهم و صلتهم حدیث دوم باب نوادر از باب اول الاصل باب فرض الزکوة و ما یجب فی المال من الحقوق فرض بفتح فا و سکون را
بی نقطه و ضاد با نقطه در اصل مصدر باب ضرب است و مراد اینجا مفروض است یعنی واجبی که ترک کننده آن در
ظاهر قرآن باشد و ترک آن مستحق عقاب اخروی شود الوجوب ثبوت و لزوم و مراد اینجا اعم از ایجاب و استحباب است من بعض
الحقوق بضم حا بی نقطه جمع حق بفتح حا ... و مراد اینجا مستحبات است یعنی این باب بیان مفروض
از جمله افراد زکوة است و بیان انچه واجب است در مال از جمله مستحبات در مال و در این باب بیست حدیث است اول الحدیث
عن زرارة و محمد بن مسلم انهما قالا لابی عبد الله علیه السلام ارایت قول الله تعالی انما الصدقات للفقراء
والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل فریضة من الله اکل
هؤلاء یعطی وان کانوا لا یعرفون شرح ارایت بهمزه استفهام و فتح تا خطاب یعنی خبر ده ... قول
مرفوع و مبتدا است و خبر آن جمله استفهامیه است در اکل هؤلاء تا اخر یعنی اکه کل هؤلاء یعنی کل من فیه من اصناف
ثمانیه قائم مقام غایب است و میتواند بود که کل منصوب و مفعول اول ارایت باشد و جمله استفهامیه ثانی
باشد در این آیت چند احتمال است از جمله آنست که وضع صدقات بلفظ جمع در موضع لفظ مفرد برای دلالت
بر آنست که در این آیت بیان مصرف زکوة فریضه است که تمام حق جمع شده باشد از این که وسیله ...
برای جمع بر آن آیت برای مصرف زکوة فریضه و حقوق مالیه دیگر که آدمی بنا بر آنها خود میدهد و حدیث
اشارت میشود و در تتمه این حدیث که ان الامام یعطی هؤلاء جمیعا ظاهر آنست که فقیر و مسکین اینجا بیان ان
الجمله باشند زیرا که یکی اعم مطلق از دیگری باشد مضاف زکوة همه صنف خواهد بود
و ظاهر اجابة ... صریح انچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم از ابواب اینست که هشت صنف
و بیان اینها فقیر و مسکین می آید در حدیث هفدهم و نوزدهم این باب و بیان مؤلفة قلوبهم گذشت در کتاب
الایمان والکفر در حدیث اول و دوم باب المؤلفة قلوبهم که باب صد و هشتادم است و اینجا
جمعی اند از کافران که برظاهر اسلام اند تا معرفت حقیقت اسلام باطن در دل ایشان نشیند امام تا لیف دلهای ایشان
میکند بحصه از زکوة فریضه که مال مسلمانان بوده و چه جای حصه از غنیمت که مال مشرکان بوده و الرقاب
جمع رقبه بفتح را و فتح قاف مملوکی که ضرورتی باعث آزاد کردن ایشان از زکوة باشد مثل غلامی که پیش صاحب
باشد چنانچه می آید در حدیث اول باب نادر که باب بیست و چهارم است و مثل اینکه غلامی در بند باشد
چنانچه می آید در حدیث دوم باب الرجل یحج من الزکوة او یعتق و مثل اینکه مستحق دیگر حاضر نباشد چنانچه
می آید در حدیث سوم باب مذکور بنده لام نفی اینجا برای افاده اینست که مال بمملوکان داده نمیشود
غالبا بلکه بمالکان داده میشود برای مملوکان که آزاد شوند بر فی برای سببیت و الغارمین علیهم
بالقرض برای اشارت باینکه مال بغارمین داده نمیشود غالبا بلکه بقرض خواهان داده میشود برای
قرضداران که رها شوند و سبیل الله عبارت از آنچه راه مؤمن است در هر شریعتی که پیروی علم و ... یا
ظن در احکام الهی است که از آن تعبیر شده در سوره فاتحه بصراط مستقیم و صراط اهل نعمت الهی که
اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم و در سوره نسا بسبیل مؤمنین که من یشاقق الرسول من بعد ما
تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین و گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب بیست و نهم که باب عرض الاعمال
علی النبی صلی الله علیه و آله است و در حدیث پانزدهم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة
و در حدیث دهم مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام که مؤمنین کاهی مستعمل میشود در ائمه ...
احکام الهی می آید در حدیث اول باب الرجل یحج من الزکوة او یعتق اینکه حج داخل مراد بسبیل الله اینجاست و این
منافات ندارد با اینکه حج داخل سبیل الله مطلق باشد چنانچه می آید در کتاب الوصایا در حدیث پنجم
باب انفاذ الوصیة علی جهتها که باب پنجم است تکرار فی اینجا برای اشعار است بتفاوت میان این دو مصرف
و دو مصرف سابق باعتبار اینکه دو مصرف سابق اخذ مال بی صدقه المجلد ... و این دو مصرف
که مصرف مال در وسائل حصول تقوی و کثرت آنهاست مثل جهاد ظاهری و مثل تصنیف کتب احادیث
اهل البیت علیهم السلام برای ارشاد خلایق بسوی سبیل الله که جهاد باطنی است پس فی اینجا نظیر ... فی
الکلام در آیه السبیل برای عمده جهت و اشاره است بسبیل الله و مراد بابن السبیل کسی است که کار ...
او طلب علم دین که سبیل الله است باشد مثل مجاهد ظاهری و باطنی نظیر انچه گذشت در کتاب
العقل در حدیث چهاردهم باب هفدهم که باب النوادر است که الناس ابناء ما یحسنون و در کتاب الایمان
والکفر در حدیث شانزدهم باب شصت و یکم که باب ذم الدنیا والزهد فیها است که فکونوا من ابناء الاخرة
ولا تکونوا من ابناء الدنیا و عطف آن بر سبیل الله مشعر باین است که صرف مال در اسباب حصول کثرت
ابن السبیل باشد مثل بنای مدارس و کتابت کتب احادیث اهل البیت علیهم السلام و تصحیح آنها و وقف آنها
بر ابن السبیل و گاهی ابن السبیل مستعمل میشود در مسافری که در سفر ... و در وطن متمول باشد و از اینکه
نفقه او تمام شده باشد پس گویا که ملازم راه و سفر شده و بیان معنی این انچه می آید در حدیث سیم باب هفتادم

وبعضی در این ایه حمل بر این معنی میکنند و موافق است انچه در بیان این هشت صنف می‌اید و بنی دیگر نیز نقل
منقول میشود در شرح حدیث هفتم این باب فریضه حالست از ضمیر مستتر در ظرف که بعضی خبر مبتدا است و بعضی
معطوف بر خبر مبتدا است و ضمیر فاعل انما است و راجع است بالصدقات و صاحب مجمع البیان گفته فلا وقاع
فریضة منصوبة علی التوکید لان قوله انما الصدقات لهولاء کقوله فرض الله الصدقات لهولاء صحیح
روایت است از زراره و محمد بن مسلم ابو بکر که ایشان گفتند امام جعفر صادق علیه السلام را که خبر ده ما را
که قول الله تعالی در سوره توبه که خبر این است که زکوه فراهم اورده شده برای نیازمندان است و در دو صنف
و کارکنان بر انها و جمعی که تالیف کرده میشود دلهای ایشان و در حق مملوکان و قرضداران است و در حق
پیروی علم دین و طالبان علم دین است بر حالی که ان صدقات فریضه باشد از جناب الله تعالی آیا این معنی که
اگر چه فریضه باشد مصرفش منحصر در این هشت صنف تعبیه است یا هر یک از اینجماعت داده میشود زکوه بعضی
اگر چه باشند اهل شک و اضطراب در دین اصل فقال ان الامام یعطی هولاء جمیعا لانهم یقرون له
بالطاعة قال قلت فان کانوا لا یعرفون فقال یا زرارة لو کان یعطی من یعرف دون من لا یعرف
لم یوجد لها موضع وانما یعطی من لا یعرف لیرغب فی الدین فیثبت علیه فاما الیوم فلا تعطها انت واصحابک
الا من یعرف فمن وجدت من هولاء المسلمین عارفا فاعطه دون الناس ثم قال سهم المؤلفة قلوبهم
وسهم الرقاب عام والباقی خاص شرح ضمیر لها راجع با بنست و موضع نکره در سیاق نفی است و افاده عموم میکند
و مراد این است که این بیجا خواهد بود با عتبار انکه مولفه قلوبهم اهل شک اند الخ و ضمیر لها راجع بصدقه
و موضع مخصوص طلب مولفه قلوبهم و غارمین هر دو و بکلی اسلام در تمام این است که شامل اهل شک نیز باشد
در زمان ظهور دولت امام حق و مراد بخاص انست که مخصوص اهل معرفت باشد در آن زمان نیز یعنی
پس امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه امام حق در وقت ظهور دولت او میدهد از زکوه فریضه
اینجماعت را همه بسبب انکه ایشان اقرار میکنند برای او بفرمان برداری زراره گفت که گفتم امام را
که پس اگر ایشان عارف بحقیقت اسلام نباشند چون داده شوند از زکوه فریضه پس امام گفت که ای زراره
اگر چنین می بود که داده میشود کسیکه میشناسد حقیقت اسلام را بجای انکه عیناشد تالیف نمیشود برای ان ایت
محلی صحیح جز این نیست که داده میشود کسیکه نمیشناسد تا رغبت کند در دین حق و ثابت شود در دین اما امروز که
دولت امام حق ظاهر نیست پس مده زکوه فریضه تو و یاران تو از شیعه امامیه مگر کسیکه میشناسد پس هر که

باقی او را از الخیا عاقل اهل اسلام و مستنا بحقیقت اسلام پس بده و اول الخلاف مردمان دیگر بعد از ان امام گفت که حصه
حصه مولفه قلوبهم و حصه مملوکان عام است یا بنمعنی که مملوکی نیز اگر از اهل شک باشد مصرف حصه زکوه المملوک میتواند
داد و مسلمان کرد در زمان ظهور دولت امام حق و شرح حصه دیگر خاص است باهل معرفت در زمان ظهور دولت
امام حق نیز اصل قال قلت فان لم یوجدوا قال لا تکون فریضة فرضها الله عز وجل لا یوجد لها اهل قال قلت فان لم
تسعهم الصدقات فقال ان الله فرض للفقراء فی مال الاغنیاء ما یسعهم ولو علم ان ذلک لا یسعهم لزادهم انهم لم
یؤتوا من قبل فریضة الله ولکن اتوا من منع من منعهم حقهم لا مما فرض الله لهم ولو ان الناس ادوا حقوقهم
لکانوا عائشین بخیر شرح لا تکون اذا فعال ناقص است فریضه است مرفوع و اسم ان است و جمله فرضها صفت
فریضه است جمله لا یوجد خبر لا تکون است و این فرض اشاره است بانکه کافی اهل ان امام زمان میباشد بنا بر انکه
اگر نقصانی شود به سبب منع مانعان زکوه تدارک آن بر او است چنانچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث چهارم
اخر ابواب که فان فضل من ذلک شیء رد الی الوالی وان نقص من ذلک شیء ولم یکتفوا به کان علی الوالی ان
یمونهم من عنده بقدر سعتهم حتی یستغنوا بر حکم آن در زمان غیبت امام علیه السلام حکم سایر اموال امام است
لم یؤتوا بسکون همزه و فتح تاء دو نقطه بالا بصیغه مضارع مجهول معتل اللام یائی از باب ضرب است الاتیان آمدن
بر سر کسی بقصد ازار کردن و مراد اینجا ازار کردن است القبل بکسر قاف و فتح باء یک نقطه جانب اتوا بضم همزه و ضم
تاء دو نقطه بالا است برای سببیت است ادوا بفتح همزه و تشدید دال بی نقطه معلوم حرث یعنی زراره گفت
که پس اگر یافت نشوند مستحقان زکوه فریضه چه باید کرد امام گفت نمیباشد فریضه که فرض کرده باشد انرا
الله تعالی این روش که یافت نشود برای ان اهلی که مستحق آن باشد خواه حاضر و خواه غایب زراره گفت که گفتم که پس اگر
کافی نباشد مستحقان از زکوه فریضه چه باید کرد پس امام گفت که بدرستیکه الله تعالی فرض کرده برای فقرا مثل آن
مال الاغنیاء انچه را که کافی باشد فقرا را و اگر الله تعالی میدانست که انچه فرض کرده کفایت نمیکند فقرا را هر اینه
زیاد میکرد مقدار فضل را از زکوه فریضه بدرستیکه فقرا ازار کرده نشده اند از جانب فریضه الله تعالی ولیکن ازار کرده
شده اند بسبب منع کسی که منع کرد فقرا را حق فقرا نه بسبب انچه فرض کرده الله تعالی برای فقرا و اگر اینکه مردمان میدادند
حقوق فقرا را هر اینه میبودند آن فقرا زندگانی کنندگان بخوبی اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لما انزلت آیة الزکوة
خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وانزلت فی شهر رمضان فامر رسول الله صلی الله علیه وآله
منادیه فنادی فی الناس ان الله فرض علیکم الزکوة کما فرض علیکم الصلوة شرح فا در فامر جواب لما است

مذهب ابن مالك است که تجویز کرده و مستند شده باین فلما نجاهم الی البر فمنهم مقتصد یعنی گفت امام
صادق علیه السلام که وقتی که فرود آورده شد آیه زکوة در سوره توبه که فرا گیر از مالهای مسلمانان صدقه را تا
اینکه پاک کنی ایشان را از گناهان و صاحب نمو گردانی ایشان را باعتبار برکت در مال ایشان وای که این آیه
در فرود آورده شد این در ماه رمضان پس امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله منادی خود را
پس جار کرد منادی در مردمان که بدرستیکه الله تعالی فرض کرد بر شما زکوة را چنانچه فرض کرد بر شما نماز را اصل
ففرض الله عز و جل علیهم من الذهب و الفضة و فرض الصدقة من الابل و البقر و الغنم و من الحنطة و الشعیر و التمر
و الزبیب فنادی فیهم بذلك فی شهر رمضان و عفا لهم عما سوی ذلك شرح ففرض الله عز و جل من الذهب و الفضة
اشاره است باین سوره توبه الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم و ضمیر
در و فرض راجع برسول الله است و مفعول لیست که از جمله اموال ذهب و فضه را الله تعالی ذکر کرده علیحده و باقی را رسول الله
برای تفسیر خذ من اموالهم صدقة بیان کرده ضمیر مستتر در فنادی راجع برسول الله و عبارت مبنی بر تبویب و حاصل معنی
بکیت ضمیر عفا راجع برسول الله است چنانچه صریح بیان میشود در حدیث اول و دوم باب چهارم و لا تعفو ...
حق ما بعفو فرض المیت در یك سال مثلا و این معنی باینست که بمقتضای این سوره احزاب النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم
جائز است رسول را بخشیدن در سالی مثلا مال مخصوص زکوة را یکبار بلکه زکوة برایشان فرض است برای انقضای عمر
و بخشیدن مراتب نمیکند بمالهای بنده و این راجع میشود قول یونس بن عبد الرحمن که می آید در ذیل حدیث دوم باب
پنجم می آید در حدیث سوم باب پنجم و نظیر این اینست که شخصی غلام خود را مکاتب کند باین روش که در روز دهم ماه هر ماه ده
درهم تسلیم نماید چون ماه اول منقضی شود در دهم آن ماه او را ببخشد زیرا که این منافات ندارد با فرض تسلیم ده درهم در ماه
اول در سایر ماهها تا آخر بیغ پس فرض کرد الله تعالی بر مسلمانان زکوة را از زر و سیم و رسول الله
فرض کرد حد زکوة را از شتر و گاو و گوسفند و از گندم و جو و خرما و مویز پس جار کرد این را در ماه رمضان و بخشید
کرد برای مسلمانان از غیر این چیزها باین معنی که زکوة غیر اینها را در آن سال بخشید بولایت زجانب تحقیق
اصل قال ثم لم یتعرض لشیء من اموالهم حتی حال علیهم الحول من قابل فصاموا و افطروا فامر منادیه فنادی فی
المسلمین ایها المسلمون زکوا اموالکم تقبل صلوتکم قال ثم وجه عمال الصدقة و عمال الطسوق شرح
لم یتعرض بنا و دال و ضاد با نقطه و صیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است و ضمیر مستتر راجع برسول الله
است و مراد اینست که بعد از آنکه گرفت زکوة را از نه چیز و عفو کرد بعد از سایر اموال تعرض نکرد از اموال ایشان

نکرد زکوة را تا سالی دیگر و بعد از آن فرض کرد بر آن نه چیز و بر سایر حبوب نیز حال بحا بنقطه و الف و عین
مهمله مضموم معلوم معتل العین و اوی باب نصر ماخوذ است از حول بفتح حا و سکون واو که بمعنی تمام شدن سال
و بمعنی آمدن سال است و هر دو اینجا مناسب و بنا بر اول الحول عبارت از سال ماضی است و من قابل بیان آن است
و بنا بر دوم الحول عبارت از سال آینده است و من قابل بیان است و بر هر تقدیر قابل عبارت است از ماه
رمضان آینده و ظاهر این اینست که اول سال شرعی ماه رمضان باشد و شاید که باعتبار شب قدر باشد
زیرا که احوال حوادث تا سال دیگر در آن شب بر امام زمان ظاهر میشود چنانچه می آید در کتاب
الصیام در حدیث دهم باب شصت و هفتم که باب فی لیلة القدر است الف لام الصدقة برای عهد خارجی
و مراد زکوة آن نه چیز است الطسوق بضم طا بی نقطه و تخفیف سین بی نقطه مضموم جمع طسق بفتح طا و سکون
سین حقوق که مقرر میباشد که گرفته شود از حاصل زمینهای زراعت حبوب مثل برنج و نخود و امثال آن صاحب
قاموس گفته که الطسق بالفتح و بلحن العبادة فیکسرون و هو مکیال او ما یوضع من الخراج علی
الجربان او شبیه ضریبة معلومة و کانه مولد او معرب حاصل اینست که در سال اول زکوة از نه چیز گرفت و در
سال دوم از آن نه چیز و از سایر حبوب نیز گرفت یعنی امام گفت که بعد از آن فرض زکوة نکرد رسول الله
برای چیزی از مالهای مسلمانان تا آنکه تمام شد بر ایشان آن سال سابق تا ماه رمضان آینده پس روزه
گرفتند و روز عید افطار کردند پس امر کرد جار کننده خود را پس جار کرد جار کننده در مسلمانان که ای مسلمانان
زکوة دهید مالهای خود را تا مقبول شود نمازهای شما امام گفت که بعد از آن روانه کرد رسول الله صلی الله علیه و آله عمال
زکوة نه چیز را و عاملان زکوة سایر حبوب را اصل عن رفاعة بن موسی انه سمع ابا عبد الله علیه السلام
یقول ما فرض الله علی هذه الامة شیئا اشد علیهم من الزکوة و فیها تهلك عامتهم شرح رفاعة بکسر را بی نقطه
و فا و الف و عین بی نقطه است الامة بضم همزه و تشدید میم طا نیز از جمله جمیع بنا و هذه الامة اشاره
بما الذاکرین مطلقا و بنا بر اول مراد بعامتهم جمیع است و بنا بر دوم اکثر است فی در فیها برای سببیت است
یعنی روایت است از رفاعة بن موسی اینکه او شنید از امام جعفر الصادق علیه السلام میگفت که فرض نکرد
الله تعالی بر این دین بر ایشان چیزی که مشکل باشد بر ایشان از زکوة و بسبب زکوة هلاک میشوند جمیع ایشان
اشاره است باینکه چون زکوة نمیدهند نمازهای ایشان مقبول نیست هرچند که سعی تمام در آن کنند پس البته
هلاک میشوند اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز و جل جعل للفقراء فی اموال الاغنیاء

ما يكفيهم ولولا ذلك لزادهم وانما يؤتون من منع من منعهم شرح ابن ظاهر است از شرح قول ابن بابويه

اصل عن ابي جعفر وابي عبد الله عليهما السلام قالا فرض الله الزكوة مع الصلوة شرح روايت است

از امام محمد باقر و امام جعفر الصادق عليهما السلام كه گفتند كه فرض كرد الله تعالى زكوة را با ايمان يعنى با نماز

در يك وقت فرض كرد آنرا و مأخوذ است با مثال آيه سوره مزمل اقيموا الصلوة واتوا الزكوة اكر كوى سوره

مزمل از اوايل مكيات است ودر مكه نماز فرض بود امّا زكوة فرض نبود بلكه در مدينه فرض شد عجب نيست ظاهر

حديث كردن با باس كه مراد زكوة در مكه فرض شد در وقت فرض نماز ليكن تفصيل مصالح وقت ما اخر اخذ

آن شد تا وقت نزول توبه در مدينه نظير آنچه مى‌آيد در كلام يونس در ذيل حديث دوم باب چهارم اصل

قال ابو الحسن عليه السلام ان الله عز وجل وضع الزكوة قوتا للفقراء وتوفيرا لاموالكم شرح القوت

بفتح قاف وضمّ و سكون واو و تاء دو نقطه در بالا مصدر باب نصر كرد است يعنى خورانيدن و بقدر فاقه خوراندن

كردن و بنا بر اول قوتا مفعول له است و بنا بر دوم حال است توفير نام دوم يعنى بلا عيب و فخر است يعنى كفت امام

كاظم عليه السلام كه بدرستى كه الله تعالى قرار داد زكوة را براى معيشت دادن فقرا و براى زياد كردن مالهاى

شما اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله فرض الزكوة كما فرض الصلوة ولو ان رجلا حمل الزكوة

فاعطاها علانية لم يكن عليه في ذلك عيب وذلك ان الله عز وجل فرض للفقراء في اموال الاغنياء

ما يكتفون به ولو علم ان الذي فرض لا يكفيهم لزادهم وانما يؤتى الفقراء فيما اتوا من منع من منعهم

حقوقهم لا من الفريضة شرح كما فرض الصلوة اشاره است باينكه منع الزكوة كافر است مانند تارك الصلوة

چنانچه بيان مى‌شود در شرح حديث بيست وسيم باب اينده ولو بواو عطف است بتقدير شرط نقيض است لو اما عيره لا يمكنه

وقوع جزا بسبب علم وقوع الشرط حمل بصيغه ماضى معلوم باب تفعيل است يعنى بحميم است التحمل اظهار كردن جميع

كردن جميع اجزاء چيزى بر دوش كه جلّ ما حده شود و مراد اينجا معنى دوم است و مى‌تواند بود كه اينجا بنقطه

باشد و باب تفعيل براى كثرت مفعول باشد التحميل بر داشتن بار فلى سيبيلا خواه بر دوش خود خواه بر غير خود

مثل بار كردن چيزهاى بسيار بر حمالان بسيار مانند ايشان در دو ثقل كه خود فقراء باشند بها كافايد

بر داشتن مى‌كويند در عرف و مى‌تواند بود كه اينجا بنقطه از باب ضرب باشد و نقل آنچه مى‌آيد در حديث هفتم

اين باب في درنه ذلك براى ظرفيت است مشار اليه ذلك مصدر اعطاها است و ظرف متعلق بعيب است يا متعلق

بعليه است كه متعلق بعيب است اما العيب بفتح عين بى نقطه و سكون تاء دو نقطه در بالا ادبار كه نقطه مصدر

نصر و ضرب و تجنيدن و سرزنش كردن و هرم و اينجا مناسب است و در بعض نسخ بياء دو نقطه در پائين مصدر

باب ضرب است و آن لازم و متعدى مى‌باشد يعنى ذشتى و زشت شمردن چيزى و متعدى اينجا مناسب تر است

و فرق ميان سرزنش و زشت شمردن اينست كه اول متعلق بفاعل فعل است و دوم اعم است و ذلك ان بتقدير

و ذلك لانه است و مشار اليه ذلك مدلول لو اما عيره است و آن وجود نجيدن خاطر است يعنى فقراء را نجانيدن

از كسى كه زكوة فرض را نهان دهد بسبب نهان دادن و حاصل تعليل اينست كه چون فقراء آزار مى‌كشند و مى‌رنجند

كه از او زكوة ندادن بعض ظالمان حق ايشان است و چون نيز قبول كرد ظالم خود را از غير ظالم در صورتيكه

زكوة فريضه را غير ظالم نهان دهد پس نخواهند رنجيد از آن غير ظالم بلكه سرزنش نيز نخواهند كرد مخفى نماند

كه اكر اين تعليل براى عدم عيب مى‌بود مناسب اين بود كه بجاى فرض في اموال الاغنياء للفقراء زايد اعلام ما يكفيهم

مى‌كويد كه ما نفرض في اموال الاغنياء للفقراء زايد على ما يكفون مى‌رود بزن وشايسته شايان تعليل تا آخر

همزه و تاء دو نقطه در بالا و الف منقلبه از يا بصيغه مضارع غايب مجهول باب ضرب است الاتيان آمدن و مصدر

سر رسيدن بعنوان تاراج و مانند آن الفقراء مرفوع و نايب فاعل است فيما ظرف است ما موصوله است عبارت

از بلاها و غايد محذوف بتقدير بهانه اتوا فيه او بضم همزه و ضم تاء دو نقطه در بالا و سكون واو ضمير جمع

مذكر بصيغه ماضى مجهول باب ضرب است و اين دو فعل مجهول مستعمل شده در امثال اينجا يعنى ظلم

و مراد از آن رسيدن فقراء است و ذكر مضارع در اول و ماضى در دوم براى افاده دوام است نظير آيه سوره

مؤمنون والذين يؤتون ما اتوا من بلى سبيلها است يعنى روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام كه بدرستيكه

الله تعالى فرض كرد زكوة را چنانچه فرض كرد نماز را و اگر اينكه مردى فراهم مى‌كند زكوة مال خود را

پس مى‌دهد آنرا آشكارا نمى‌بود در دادن زكوة و بخشش باو سرزنشى يا عيبى كه رنجش فقراء از او در وقت دادن زكوة

باز روشن كه چرا بعضى زكوة مى‌دهند و بعضى نمى‌دهند يا باين روش كه چرا آشكار مى‌دهند بسبب نهان دادن

زكوة است و آن رنجش فقراء براى اينست كه الله عز وجل فرض كرده در مالهاى مالداران براى فقراء آنقدر كه

كه اكتفا مى‌كنند فقراء به آن و اكر الله تعالى مى‌دانست كه آنچه فرض كرده كفايت نمى‌كند فقراء را هر آينه

زياد مى‌كرد فقراء را در مال اغنيا و چون اين نيست كه آزار مى‌كشند فقراء مكر بسبب آنكه آزار مى‌كشند

از قدر ما لا تا مر بسبب ندادن آنكه ندادن ايشان حقوق ايشان از زكوة فريضه نه از جانب زكوة فريضه اصل

عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله عز وجل فرض للفقراء في اموال الاغنياء فريضة لا

تجحدون بالا اذا آتيتها وهي الزكوة بها حقنوا دماءهم وبها سموا مسلمين **شرح** باد ربا دانها برای آنست

ومراد محمود بودن بر افعالی دیگر است بعد از ادای زکوة بقرینهٔ آنچه می‌آید در حدیث نهم این باب

کان الزکوة لیس یحمد بها صاحبها و ظرف در حقنوا و در سموا برای حصر اضافیست ومراد اینست که مع حقوق

مالیه که غیر زکوة فریضه است باعث حقن دم بودن چون وعده تنبیه مسلم نمیشود یا برای حصر حقیقی است

یعنی اینکه هیچ چیز قایم مقام زکوة فریضه نمیشود حتی نماز فریضه و این منافات ندارد با اینکه زکوة فریضه نیز

قایم مقام نماز فریضه نشود **متن** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستی که الله عزّ وجلّ لازم

کرد برای فقرا نصیبی در مالهای اغنیا فریضهٔ ما لازم فریضه که سببش کرده نمیشود بهیچ چیزی از خصال حمید

اهل اسلام مگر بسبب ادای آن فریضه و آن فریضه زکوة است وبسبب آن اینکه بان فریضه و بسبب حفظ کردند

خونهای خود را و بان دین نام نهاده شدند مسلمانان **اصل** ولکن الله عزّ وجلّ فرض في اموال الاغنياء

حقوقا غير الزكوة فقال عزّ وجلّ وفي اموالهم حقّ معلوم فالحق المعلوم غير الزكوة وهو شيء يفرضه

الرجل على نفسه في ماله يجب عليه ان يفرضه على قدر طاقته وسعة ماله فيؤدّي الذي

فرض على نفسه ان شاء في كلّ يوم وان شاء في كلّ جمعة وان شاء في كلّ شهر **شرح** فرض مراد اول

بقیقه ما مضی معلوم باب تفعیلست برای نسبت چیزی باصل فعل ومراد بفرض اینجا امر بفرض جزئیست یعنی

امر بجا کردن انجاز ما التجد و امر برای وجوبست که قدر مشترک میان استحباب و مؤکد و بالا ثاناست بحیح

نماند که فرض اینجا از باب ضرب بعنی تقدیر نیست نظر بآنچه می‌آید در حدیث یازدهم این باب که لیس من الزکوة ولا

من الصدقة المفروضتين بقرینه مجموع آنچه می‌آید در حدیث هفدهم این باب که کل ما کان تطوعا فانه

افضل من علانیة و در حدیث هیجدهم این باب که ان الزکوة علانیة غیر سر و در سورهٔ معارج چنین است که والذین

في اموالهم حقّ معلوم للسائل والمحروم و در سورهٔ ذاریات چنین است که وفی اموالهم حق للسائل والمحروم و ظاهر

کلامش در این حدیث نقل از سورهٔ ذاریات باشد و این قرائت غیر مشهور باشد و راجح باشد نظر بآنکه مشهور

چنانچه بیان میشود در شرح حدیث یازدهم این باب فاذا الحق المعلوم لیس من الزکوة بلکه باعتبار اینکه

کذا این ضربه بعد از عقب در نماز شب و استغفار در سحرها است از مستحبات و مناسب آنست که این بر مستحب

و غیر زکوة فریضه باشد و لیکن تقدیم سائل بر محروم که بعضی فقراست چنانچه ظاهر میشود از حدیث سوم و هفدهم

این باب مناسب تاکید زکوة نیست که بیان در شرح حدیث اول این باب بر ظرف در للسائل متعلق بمعلوم حال

وصف حق نخواهد بود و مثل الحمد در این سورهٔ معارج است که بیان میشود در شرح حدیث یازدهم این باب و فرض

هر دو جا بصیغهٔ ماضی و در غایب معلوم باب ضرب است و فرض در اخیر بصیغهٔ ماضی معلوم غایب باب ضرب است

الفرض جدا کردن چیزی از باقی اجزا خواه خارج باشد و خواه در ذهن باشد یعنی بخاطر اخراج آن

در روز معین **یعنی** و لیکن الله عزّ وجلّ لازم کرده است جدا کردن دادن در مالهای مالداران حقوقی اگر غیر زکوة

است بابر سرش که گفت در سورهٔ ذاریات که در مالهای ایشان حقیست که معلومست برای سائل و محروم

پس حق معلوم که آنجاست غیر زکوة فریضه است و آن چیزیست که جدا میکند و قرار میدهد از امر در بخود

در مال خود و واجبست باینمعنی که مستحب مؤکد است آن مرد که جدا کند و قرار دهد از برای دست

خود و وسعت مال خود پس ادا میکند آنچه را که جدا کرده و قرار داده بر خود پس اگر خواهد در هر روز

و اگر خواهد در هر هفته و اگر خواهد در هر ماه **اصل** وقد قال الله عزّ وجلّ ايضا اقرضوا الله قرضا

حسنا فهذا غير الزكوة وقد قال الله عزّ وجلّ ايضا ينفقون مما رزقناهم سرّا وعلانية والماعون

ايضا هو القرض يقرضه والمتاع يعيره والمعروف يصنعه ومما فرض الله عزّ وجلّ ايضا في المال

من غير الزكوة قوله عزّ وجلّ الذين يصلون ما امر الله به ان يوصل در سورهٔ رعد چنین است فيعلم

اقيموا الزكوة قوله اقرضوا الله قرضا حسنا بر لفظ ایضا در این حدیث برای تنبیه بر آنست که فرض است

اشارت باینکه این قرض غیر ادای زکوة فریضه است پس ایضا در اول نیست مانند بود که از جمله مقول قول

و منقول نبود که از جمله مقول لغو باشد و بر هر تقدیر فا در فهذا برای تفریع است تفسیر قرض حسن مصلحه

امام کرده است در کتاب الحجه در باب صدو بیست و هفتم که باب صلة الامام است در حدیث دوم و سوم

و چهارم در سورهٔ ابراهیم چنین است قل لعبادی الذین آمنوا یقیموا الصلوة وینفقوا مما رزقناهم

سرّا وعلانیة و در سورهٔ فاطر چنین است ان الذین یتلون کتاب الله واقاموا الصلوة وانفقوا مما

رزقناهم سرّا وعلانیة و شاید که آنچه اینجاست نقل مضمون باشد الماعون منصوب و معطوف

بر مفعول فعل است و مراد چیزیست که در دادن آن بدیگری نقصانی بدهنده آن نرسد غالبا یعنی

بدیگری رسد مثل قرض دادن بکسی که خاطر از او جمع باشد و مثل عاریه دادن چیزی بکسی که

خاطر از او جمع باشد و مثل کلمهٔ اصلاح که برای نفع مؤمنی گفته شود ضمیر هو راجع بماعون است

در سورهٔ ماعون چنین است الذین هم یراءون ویمنعون الماعون یعنی کسانی که ایشان خود نمائی میکنند

مردمان مشهور باخراجات بسیار و حال آنکه ایشان خسیس اند که نمیدهند ماعون را چون او را نداند
فرض بصیغه ماضی غایب معلوم از باب تفعیل است چنانچه بیان شد در شرح این حدیث یعنی بتحقیق که
الله عزّ و جلّ نیز قول در سورهٔ مزمّل نیز که قرض دهید الله تعالی را قرض نیکو که صله امام مفترض الطاعه
است این جز زکوة فریضه است و بتحقیق که فرموده الله عزّ و جلّ نیز این مضمون را که مؤمنان بمحتاجان میرسانند
آنچیز را و نیکه دیدیم ایشان را و انکار و کفر ما عون را نیز در سورهٔ ماعون ماعون قرضی است که کسی
دهد آنرا ببیکس که خاطر از وجمع است و در آن خواه ایشانکه بیار نمیدهد آنرا بکسی که خاطر از وجمع است و خوشنودی نیست
که بکار میبرد آنرا در سخن و مانند آن از جمله آنچیزیست که جدا کردن آن را الله عزّ و جلّ نیز در مال از غیر زکوة نمود قول
قول الله تعالی است در سورهٔ رعد که جمعی که پیوند میکنند بمال خود آنچیز را که امر کرده الله تعالی با آن که پیوند
کرده شود مراد از پیوند رحم است اصل وَمَنْ اَدّٰی مَا فَرَضَ اللهُ عَلَیْهِ فَقَدْ قَضٰی مَا عَلَیْهِ وَاَدّٰی شُکْرَ
مَا اَنْعَمَ اللهُ عَلَیْهِ فِی مَالِهِ اِذَا هُوَ حَمِدَهُ عَلٰی مَا اَنْعَمَ اللهُ عَلَیْهِ فِیهَا فَضَّلَهُ بِهِ مِنَ السَّعَةِ عَلٰی غَیْرِهِ وَلِمَا وَفَّقَهُ
لِاَدَاءِ مَا فَرَضَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَیْهِ وَاَعَانَهُ عَلَیْهِ شرح فرض بصیغه ماضی از باب تفعیل است و مبنی للمفعول نیز ممکن باشد
ضرب باشد ما در ما انعم الله در اول موصوله است و ما در ماله موصوله است از نعمتهای یکی مثل چشم و گوش اذا
شرطیه است ما در ما انعم دوم مصدریه است ضمیر فیها راجع بما له است من در بما بیانیه است و ما
موصوله است من در من السعة بیانیه است السعة بکسر سین بمعنی کرم کردن علی متعلق بفضل است و لما
بر علی ما انعم الله نیز که علی بیانیه است و لفاده سببیه میکند و ما مصدریه است ما در ما فرض الله موصوله است
ضمیر علیه در اول راجع بمکلف است و در دوم راجع بما ادا است یعنی و هر که ادا کرد آنچیز را که لازم کرده
ادا الله تعالی بر او خواه زکوة و خواه غیر زکوة از حقوق مالیه پس بتحقیق تمام کرد آنچیز را که واجب بود بر
او و بجای آورد شکر آنچیز را که انعام کرده الله تعالی بر او در مال او چون سپاس کند الله تعالی را
بر او در مال او که آن انعام چیزیست که زیاد کرده الله تعالی او را با آن که کرم کردن است بر غیر او و بسبب توفیق
الله تعالی او را برای ادای آنچیزیست که جدا کرده الله تعالی بر او و مدد کرد او را بر آن ادا حاصل آنست
که ادای حقوق مالیه و فوق کرم شکر نعمت است که باعث عجب صاحبش نشود و داند که آن از توفیق
الله تعالی است و حمد بر آن توفیق کند با خشوع و دنبال شود اصل عَنْ اَبِی بَصِیرٍ قَالَ کُنَّا عِنْدَ اَبِی عَبْدِ اللهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ وَمَعَنَا بَعْضُ اَصْحَابِ الْاَمْوَالِ فَذَکَرُوا الزَّکٰوةَ فَقَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ الزَّکٰوةَ

لَیْسَ یُحْمَدُ بِهَا صَاحِبُهَا وَاِنَّمَا هُوَ شَیْءٌ ظَاهِرٌ اِنَّمَا حُقِنَ بِهَا دَمُهُ وَسُمِّیَ بِهَا مُسْلِماً وَلَوْ لَمْ یُؤَدِّهَا لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلٰوةٌ
وَاِنَّ عَلَیْکُمْ فِی اَمْوَالِکُمْ غَیْرَ الزَّکٰوةِ فَقُلْتُ اَصْلَحَکَ اللهُ وَمَا عَلَیْنَا فِی اَمْوَالِنَا غَیْرُ الزَّکٰوةِ فَقَالَ سُبْحَانَ اللهِ اَمَا تَسْمَعُ
اللهَ عَزَّ وَجَلَّ یَقُولُ فِی کِتَابِهِ وَالَّذِینَ فِی اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ شرح مراد بظاهر اینجا آنست
که داعی آن بغایت قوی باشد پس مانند افعال اضطراریه شود در عدم استحقاق حمد مثل طعام خوردن
کاه که گرسنگی و آب آشامیدن در وقت کمال تشنگی زیرا که حمد بر این چنین فعل متعارف نیست کرجان فعل
یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که بودیم نزد امام جعفر الصادق علیه السلام و با ما بودند بعضی مالداران
پس مذکور کردند زکوة را پس امام جعفر الصادق علیه السلام گفت بدرستیکه زکوة سپاس کرده نمیشود بان
دهنده آن بان دهنده آن باین معنی که آن سهلست دهنده آن علاج نفس در دادن ندارد بیان این آنکه زکوة
چیزیست که ظاهر است جز این نیست که دهنده زکوة حفظ کرد بزکوة خون خود را از تمام نهاده شد سبب
زکوة مسلمان و اگر ادا نکند زکوة را مقبول نمیشود از او نمازش و بدرستیکه واجب بر شما در مالهای
شما غیر زکوة پس گفتم که نگاه دارد ترا الله تعالی و چیست بر ما در مالهای ما غیر زکوة امام از روی تعجب
گفت که سبحان الله آیا نمیشنوی از الله عزّ و جلّ که میگوید در کتاب خود در سورهٔ المعارج که و جمعی که در مالهای
خود ایشان حقیست معلوم برای گدا و کسیکه دخل او وفا بخرج او نمیکند بیان این میآید در شرح حدیث
یازدهم این باب اصل قَالَ قُلْتُ مَا ذَا الْحَقُّ الْمَعْلُومُ الَّذِی عَلَیْنَا قَالَ هُوَ الشَّیْءُ یَعْمَلُهُ الرَّجُلُ فِی مَالِهِ یُعْطِیهِ
فِی الْیَوْمِ اَوْ فِی الْجُمُعَةِ اَوْ فِی الشَّهْرِ قَلَّ اَوْ کَثُرَ غَیْرَ اَنَّهُ یَدُومُ عَلَیْهِ وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَیَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ قَالَ
هُوَ الْقَرْضُ یُقْرِضُهُ وَالْمَعْرُوفُ یَصْطَنِعُهُ وَمَتَاعُ الْبَیْتِ یُعِیرُهُ وَمِنْهُ الزَّکٰوةُ فَقُلْتُ اِنَّ لَنَا جِیرَاناً اِذَا اَعَرْنَاهُمْ
مَتَاعاً کَسَرُوهُ وَاَفْسَدُوهُ فَعَلَیْنَا جُنَاحٌ اَنْ نَمْنَعَهُمْ فَقَالَ لَا لَیْسَ عَلَیْکَ جُنَاحٌ اَنْ تَمْنَعَهُمْ اِذَا کَانُوا کَذٰلِکَ
شرح یعلم بحذف و تقدیم لام بر میم بصیغه مضارع غایب معلوم از باب افعال است و مبنی للمفعول نیز ممکن
باشد و در بعض نسخ بتقدیم میم بر لام از باب علم است و قوله منصوب است بنزع خافض و برای عطف است بر جمله الذین
فی اموالهم ضمیر منه راجع بمتاع البیت است الزکوة بفتح و ضم و کسر زاء بنقطه و سکون کاف و واو و ظرف است
که کوچک و برای آشامیدن آبست و از ملحقات مناسب است و تخصیص ذکر آن برای دفع توهم تخصیص متاع
حضر است و زکوة از آلات سفر است غالباً آن دو جا بفتح همزه یا بکسر همزه است و بنا بر اول یا لکناصب
و بتقدیر فی آنست و بنا بر دوم جازم فعل است یعنی ابو بصیر گفت که چیست این حق معلوم که ادا
برما امام گفت که آن چیزیست که اعلام میکند آن را مرد در مال خود باین معنی که جزو میکند سالانه

تا بدادن آنکه در چه وقت خواهد بود سید هد از دو درهم بر روز نه و در هر هفته یا در هر ماه خواه کم باشد و خواه
بسیار و اینقدر هست که او سیزه هما ند بر آنکه یا نمی شنوی از الله عزّ وجلّ که میگوید در کتاب او در سوره معارج
قول او را که عبد هد اعود از امام در بیان آن گفت که آن وضع است که او این میکنند و او بیکا است کرد
او و را از جمله مناع خلق است چنانچه بر کنه گو بید سبکه تا از است هما بکا فی کرچون نفاد بر دهیم اسنا
خلیق میکنند تا او ضایع میکنند او را بر ما حرجی هست از اینکه ندهیم اسنا از ایرا ما گفت
در نیبت نیما بر سما حرجی انا بکه ندهید ابنا را چون با شد چنانچه کن خفی **اصل** قال قلت له و یطعمون
الطعام على حبه مسكينا ويتيما واسيرا اقال الليس من الزكوة قلت فقوله عزّ وجلّ يقولون ما نطعمكم لوجه الله ان كنا
ندرا وعلانية قال ليس من الزكوة قلت فقوله عزّ وجلّ ان تبدوا الصدقات فنعما هي وان تخفوها وتؤتوها
الفقراء فهو خير لكم قال ليس من الزكوة وصلتك قرابتك ليس من الزكوة **شرح** نفير و تطعمون تا اخر
می آید در شرح حدیث سوم باب کتاب العيال والتوسع عليهم كتاب نجاه چهار است و تؤتوها الفقراء اشاره
با نکه دادن صدقه بفقرا افضل است از دادن آن بمساکین و با نکه در صدقه اشکار اهل مینوند البته
و فرق میان فقیر و مسکین می آید در حدیث هفدهم این باب **ترجمه** ابو بصیر گفت که گفتم امام را که آیت سوره دهر
که و اطعام میکنند طعام را بنا بر دوستی الله تعالی مسکین را و یتیم را و اسیر را از کدام قسم است امام گفت
که نیست از قسم زکوة گفتم قول الله عزّ وجلّ در سوره بقره که چیزی انفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز
پنهان و اشکار از کدام قسم است امام گفت که نیست از قسم زکوة گفتم که پس قول الله عزّ وجلّ در سوره بقره که اگر
اشکار کنید صدقه ها را پس خوب چیزیست آن صدقها اشکار و اگر پنهان کنید آنها را و دهید آنها را بمحتاجان که
کدا نمی کنند پس آن عمل بهتر است برای شما از کدام قسم است امام گفت که نیست از قسم زکوة مراد آنست که نیست
در قسم از زکوة نیست اگر چه ممکن است که متعلق بزکوة باشد چنانچه می آید در حدیث اول از ابواب دیو بند کردن شما
با لخود خویشان شما را نیست از قسم زکوة آیا اشاره است با این سوره رعد یصلون ما امر الله به ان یوصل و گفته
در حدیث سابق **اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله تبارك وتعالى والذين في اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم الحق المعلوم
والا الفين والثلاثة الاف والاقل والاكثر فيصل به رحمه ويحمل به الكل عن قومه **شرح** روایت است
امام جعفر الصادق عليه السلام در قول الله عزّ وجلّ در سوره معارج که در جمع کرده مالهای ایشان
حق است معلوم برای کدا و کسیکه دخل او وفا بخرج او نمیکند تا آن غیر زکوة است پس امام گفت که آن حال
مرد نیست که سید هد او را الله تعالی وسعت در مال پس بیرون میکند از مال خود هزار درهم را و دو هزار درهم را

(margin:) القيا

(margin:) الفزع والفرق في الموالي ... الزكوة تعالى هكذا و الجام

و بیهزار و دو هزار و کمتر را و بیشتر را مناسب حال خود پس پیوند میکند بان خویش نزدیک خود را و بر میدارد در
بار گران را از ضعیفان قبیله خود را دانیست که غیر زکوة است و بیان این می آید در شرح حدیث اینده **اصل**
اصل سمعنا ابا جعفر عليه السلام يقول ان رجلا جاء الى ابي علي بن الحسين عليهما السلام فقال له اخبرني
عن قول الله عزّ وجلّ والذين في اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم ما هذا الحق المعلوم فقال له علي بن الحسين
عليهما السلام الحق المعلوم الشيء يخرجه من ماله ليس من الزكوة ولا من الصدقة المفروضتين **شرح** مراد بصدقه انجا
ما عدای زکوة است بقرینه مقابله و مراد بمفروض آنست که تکلیف بان در ظاهر شرع ثابت باشد و منافات با آن ندارد که مستحق عقاب
اخروی نباشد المفروضتين صفة الزكوة والصدقة فقه است و مراد بزکوة مفروضه زکوة مال است که ان هیچ زانکه مشهور
چنانچه بیان شد در حدیث دوم این باب و مراد بصدقه مفروضه فطره است که در عید ماه مبارک رمضان
داده میشود از نصاع گندم و مانند آنست بعدد جمعیکه در نفقه آدمی میباشد **ترجمه** شنیدم از امام
محمد باقر علیه السلام میگفت که بدرستیکه مردی امد نزد پدرم علی بن الحسین علیهما السلام پس آن مرد گفت
که بپدرم از قول الله تعالی در سوره معارج که و جمعی که در مالهای ایشان است حقی معلوم برای کدا
و کسیکه دخل او وفا بخرج او نمیکند چیست این حق معلوم پس گفت او را علی بن الحسین علیهما السلام
که حق معلوم چیزیست که آدمی بیرون میکند آن را از مال خود نیست از جمله زکوة و نه از جمله صدقه که دیگر
مفروض است **اصل** قال فاذا لم يكن من الزكوة ولا من الصدقة فما هو فقال هو الشيء يخرجه الرجل
من ماله ان شاء اكثر وان شاء اقل على قدر ما يملك فقال له الرجل فما يصنع به فقال يصل به رحما
ويقوي به ضعيفا ويحمل به كلا او يصل به اخا له في الله او لنائبة تنوبه فقال الرجل الله اعلم
حيث يجعل رسالاته **شرح** الف لام الصدقة برای عهد خارجیست یعنی صدقه مفروضه مذکوره
بصیغه ماضی معلوم باب فعال است و هم چنین است فعل بعدی نیاف و در آن ببینظر و یاء دو نقطه در تحتانی
بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است القرنی بکسر قاف و فتح را و الف مقصوره و بفتح قاف
و الف ممدوده بخانه خود فرود آوردن مهمان نوازه مسافر و خوا غیر مسافر ضیفا بفتح ضاد با نقطه
و سکون یاء دو نقطه در پایین مهمان است و در بعض نسخ یقوی به باء و بصیغه مضارع غایب معلوم باب
تفعیل و ضعیفا بعین بی نقطه میان ضاد و یاء است نا ئبه بنون بالف و همزه و باء یک نقطه بصیغه
اسم فاعل مثل العين واوی باب نصر است النوب بفتح و سکون واو فرود آمدن کار نیک یعنی کردن

(margin:) درسایه چوپان ...

(margin:) خیره سوام

ان احتیاج بالی باشد والله اعلم اقتباس از سورهٔ انعام است و نظیر این اقتباس گذشت کتاب توحید در حدیث
تا بحث تکنا باب الطال التوحید است مضـ امد که گفت که پس چون نباشد از زکوة و فرا از صدقه پس چیست آن چه
بدیم گفت که آن چیزیست که بیرون میکند از مرد از مال خود اگر خواهد ببندد بیرون نمیکند و اگر خواهد
ببیار بیرون میکند و اگر خواهد که بیرون نمیکند بقدر الحجر وسعت آن دارد پس گفت بدیم را آن مرد که
جمع کند با آن بدیم گفت که پیوند میکند با خویشان و نزدیکان خود را و فرو می‌آورد با آن مهمان را
و بلی کل را از ضعیفان قبیلهٔ خود یا پیوند میکند با آن برادری مؤمن را که او را است در راه الله تعالی
یا برای مهمی است که رو میدهد او را پس گفت امد که الله تعالی خبر میدهد در جایی که میگوید و فی اموالهم
خود را یعنی جایی که علم بجمیع کما یاو در انجاست خواه دلی باشد و خواه دل و خوش مخفی نماند که ظاهر این
و این تحسین معنی بر این است که ظرف در للسائل متعلق بمعلوم باشد و صفت حق باشد پس مراد بحق معلوم سوای
زکوة باشد زیرا که زکوة در زمان ظهور امام حق باج یا بغلامان او سپرده میشود و معلوم سائل و محروم
کما قال کتب و قرینه بر این است که زکوة مخصوص سائل و محروم نیست بلکه هشت صنف در آن حق دارند
پس سکوت در این جواب از ذکر سائل و محروم برای ظهور آنست که ایشان نیز مصرف این حق معلومند و بیان
سوی زکوة ایشان که منافی این نفی رهنما باید گذشت در شرح حدیث تم این باب **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
فی قوله عز وجل للسائل والمحروم قال المحروم المحارف الذی قد حرم کد یده فی الشراء والبیع **شـ**
المحارف بضم میم و فتح حاء بی نقطه و راء بی نقطه و فاء بصیغه اسم مفعول باب مفاعله کسی که برکت ندارد در کسب و بیع
بر دخل او وفا بخرج او نمیکند الکد بفتح کاف و تشدید دال بی نقطه سعی و کوشش و جهد کردن
آن از جای خود و مراد اینجا و بعض کسب است و آن منصوب مفعول دوم حرم است **یعنی** دانست امام
صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سورهٔ ذاریات و سورهٔ معارج که برای گدا و محروم امام گفت که
بی برکت در کسب است که محروم شده از سعی کسب دست خود در خرید و فروش متاع را کسب که دخل او وفا
او نمیکند پس خبر است **اصل** [۳۳] وفی روایة اخری عن ابی جعفر علیه السلام و ابی عبد الله علیه السلام قالا
انما المحروم الرجل الذی لیس بعقله بأس ولم یبسط له فی الرزق وهو محارف **شـ** و در روایت دیگر از امام
محمد باقر علیه السلام است که ایشان گفتند که محروم کسیست که نیست بخردمندی او باکی یعنی که از شیعه
است و گشاده نشده است برای او در روزی او و بی برکت است در کسب خود پس دخل او وفا بخرج او نمیکند

و امام جعفر صادق [illegible]

منافی حدیث سابق نیست زیرا که در حدیث سابق نیز عقل معتبر است اگرچه صریحا مذکور نیست **اصل** [۱۴]
کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فسأله رجل فی کم تجب الزکوة من المال فقال له الزکوة الظاهرة ام الباطنة
ترید فقال اریدهما جمیعا فقال اما الظاهرة ففی کل الف خمسة وعشرون واما الباطنة فلا تستأثر علی
اخیک بما هو احوج الیه منک **شـ** الزکوة در دوم منصوب و مفعول ترید است و بتقدیر استفهام مراد زکوة
ظاهره اینجا زکوة مفروضه است که در آن کتاب سپاس کرده میشود برای آن چنانچه گذشت در حدیث
کما انما هو شیء ظاهر و مراد زکوة باطنه غیر مفروضه است فلا تستأثر بهمزه و تاء سر نقطه و راء بی نقطه بصیغه
مرفوع و منصوب میتواند بود و بتقدیر ان ناصبه و اظهار آن یا اظهار آن میتواند بود که بصیغه نفی و مجزوم
یا بصیغه نهی مرفوع باشد و بمعنی نهی باشد الاستئثار ترجیح کردن خود بر دیگری بچیزی **یعنی** بود در
جعفر الصادق علیه السلام پس پرسید او را مردی که چند درهم واجب میشود زکوة از جمله مال یا بر معنی که هم
از مال را میتوان زکوة میباید داد پس امام گفت که او را که آیا زکوة ظاهره را یا زکوة باطنه را میخواهی پس آن مرد
گفت که میخواهم اندو را بهم که پس امام گفت که اما زکوة ظاهره پس در هر هزار درهم بیست و پنج درهم است و اما
زکوة باطنه پس آنست که خود را ترجیح ندهی بر برادر مؤمن خود بمالی که آن برادر مؤمن محتاج‌تر باشد بسوی آن مال
اصل [۱۵] جاء رجل الی ابی عبد الله علیه السلام فقال له یا ابا عبد الله قرض الی میسرة فقال له ابو عبد الله
الی غلة تدرک فقال الرجل لا والله قال فالی تجارة تؤوب قال لا والله قال فالی عقدة تباع فقال
لا والله فقال ابو عبد الله علیه السلام فانت ممن جعل الله له فی اموالنا حقا **شـ** قرض بفتح قاف و سکون
راء بی نقطه و ضاد با نقطه خبر مبتدای محذوف است بتقدیر حاجتی و من ظرف صفت قرض است میسره بفتح میم و سکون
یاء دو نقطه در پایین و فتح سین بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه اسم مکان یا بضم یاء یعنی جای بسیار
است یا بضم سین قرائت نافع و فتح سین قرائت باقی قراء سبعه است در آیه سوره بقره و ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة
الغلة بفتح غین با نقطه و تشدید لام حاصل کرایه و زراعت و مانند اینها تدرک بصیغه مضارع غایب معلوم
باب افعال است التجارة مصدر است یا بمعنی خرید و فروخت و مراد اینجا مایه‌ای است که
داده شده باشد تا آن خرید و فروخت کند باید که چیزی فروخته شده باشد تؤوب بهمزه و واو و باء
بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است العقدة بضم عین بی نقطه و سکون قاف و دال بی نقطه زمینی که حاصل
داده مثل دکان و کاروانسرا و زمین زراعت **یعنی** آمد مردی سوی امام جعفر الصادق علیه السلام پس گفت

اما مرا که ای ابو عبد الله حاجت من قرضست تا مهلت کرت سهولت کار پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام
که آیا مال خاصیست که بهم رسد پس گفت او را آنمرد که نه بخدا قسم امام گفت که پس آیا مال بنا ساختیست که بهم رسد
آنمرد گفت که نه بخدا قسم امام گفت که پس آیا مالکیست که فروخته میشود پس آن مرد گفت که نه بخدا قسم پس گفت
جعفر صادق علیه السلام که پس تو از جمله آنکسیست که کرد اند الله تعالی در سوره ذاریات و در سوره معارج
برای او در مالهای شان حقی **اصل** ثم دعا بکیس فیه دراهم فادخل یده فیه فناوله منها قبضة ثم قال
له اتق الله ولا تسرف ولا تقتر ولکن بین ذلک قواما ان التبذیر من الاسراف قال الله عز وجل ولا تبذر تبذیرا
شرح القبضة بضم القاف وفتح القاف وسکون باء یکنقطه وصاد بی نقطه مقداریکه از یک مشت
که بدست گرفته میشود قواما اشارتست بآنکه هر یک از اسراف و اقتار گناه کبیره است و وعید عذاب
در آن هست مثل آنچه در سوره بنی اسرائیل است وآت ذا القربی حقه والمسکین وابن السبیل ولا تبذر تبذیرا
ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین وکان الشیطان لربه کفورا زیرا که کجا این سوره مکیه است
و در مکه بغیر شرک استحقاق عذاب نبوده و در [illegible] لیکن لفظ کانوا اخوان الشیاطین دلالت
میکند که در شرایع انبیاء اولو العزم چنین بوده پس در این شریعت نیز بعد از هجرت بطریق اولی خواهد بود
و تفصیل این گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب هفدهم که باب بعنوان [illegible]
ان الایمان مبثوث بجوارح البدن کلها ولا تسرف [illegible] بصیغه نهی حاضر از باب
افعال است الاسراف کردن کاری که ضرر بفاعل رساند خواه بصرف مال در نا لایق باشد خواه
غیر آن باشد چنانچه گفته در سوره انعام وآتوا حقه یوم حصاده ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین و در سوره
قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا [illegible] بنقطه بصیغه نهی حاضر
از باب افعال یا از باب نصر یا از باب ضرب است الاقتار والقتر بفتح قاف و سکون تا تنگ گرفتن [illegible] بمعنی
از صرف مال در آنچه لایق حال [illegible] منصوب است بر مفعولیت یا بر ظرفیت و قواما منصوب است
و ناصب هر دو فعلیست محذوف بتقدیر ولکن الزم بین ذلک قواما و اگر [illegible] ولیکن بیاء دو نقطه
زیر باشد بین [illegible] بصیغه امر غایب از باب نصر میبود [illegible] منصوب بر مفعولیت [illegible] خبر ولیکن میبود
باتفاق است و این میبود بر هر تقدیر این اشارتست بآیت سوره فرقان والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان
بین ذلک قواما لم یقتروا در قرائت ابن عامر از باب افعالست و در قرائت اهل کوفه از باب نصرست و در قرائت

اهل

اهل مدینه و ابن کثیر از باب ضرب است القوام بفتح قاف آنچه مستمر باشد و زود بطرف نشود چنانچه مر[illegible]
که الشاعر گفت [illegible] کسر همزه و تشدید نون است التبذیر بتا دو نقطه و باء یکنقطه و ذال با نقطه و راء بی نقطه
مصدر باب تفعیل پراکنده کردن مال بمعنی صرف آن در نا لایق بحال صرف کننده است من تبعیضیه است و جمله
التبذیر من الاسراف استیناف بیانیه است و اشارتست بتفسیر سوره فرقان بآنچه ذکر اسراف در مقابل
اقتار نوعی از مجاز است زیرا که آنچه مقابل حقیقی اقتار است فردی از اسراف است و آن تبذیر است جمله قال الله
استیناف بیانیه است برای استدلال بر آنکه تبذیر فردی از اسراف است باین روش که [illegible]
و وعید عذاب دارد چنانچه مذکور شد الحال **یعنی** بعد از آن طلبکرد خریطه که در آن درهمها بود پس داخل
کرد دست خود را در آن پس داد آنمرد را آنچه در [illegible] بعد از آن گفت او را که بپرهیز از عذاب الله تعالی
و عصیان الله تعالی مکن و [illegible] مکن بر خود و عیال خود و لیکن ملازم باش میان آنچه که مذکور شد
ملازم باش بیان این آنکه پراکنده کردن مال بصرف آن در غیر مناسب حال از جمله فعل حرام و عصیان است
بیان این آنکه گفت الله عز وجل در سوره بنی اسرائیل که پراکنده مکن مال را در غیر مناسب حال هیچ نوع [illegible]
کردن **اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام لعمار الساباطی یا عمار انت رب مال کثیر قال نعم جعلت
فداک قال فتؤدی ما افترض الله علیک من الزکوة فقال نعم قال فتخرج الحق المعلوم من مالک
قال نعم قال فتصل قرابتک قال نعم قال فتصل اخوانک قال نعم فقال یا عمار ان المال یفنی والبدن یبلی
والعمل یبقی والدیان حی لا یموت یا عمار انه ما قدمت فلن یسبقک وما اخرت فلن یلحقک
شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام عمار ساباطی را که ای عمار آیا تو صاحب مال بسیاری عمار گفت
آری قربانت شوم امام گفت آیا پس بیرون میکنی حق معلوم را که در سوره معارج است از مال خود عمار گفت
آری پس امام گفت که آیا پس صله میکنی بمال خود خویشان خود را عمار گفت آری امام گفت که آیا پس صله
میکنی بمال خود برادران مومن خود را عمار گفت آری پس امام گفت که ای عمار بدرستیکه مال فانی میشود
و بدن پوسیده میشود و عمل باقی میماند و جزا دهنده عمل زنده است نمیمیرد ای عمار آنچه پیش فرستادی
از مال خود سوی آخرت خود پس سبقت بر تو نخواهد شد یعنی که البته نفع آن [illegible] پس آنچه در پس خود گذاشتی
از مال خود برای وارثان پس هرگز لاحق نخواهد شد یعنی که نفع آن هرگز بتو نخواهد رسید **اصل**
قلت لابی عبد الله علیه السلام قول الله عز وجل انما الصدقات للفقراء والمساکین قال الفقیر الذی لا

ادا میکنی آنچه را که فرض کرده الله تعالی بر تو از زکوات پس [illegible]
ایام

الناس والمساكين أحوجهم والبائس أجهدهم وكل ما فرض الله عليك فاعلانه أفضل من إسراره

وكل ما كان تطوعا فإسراره أفضل من إعلانه ولو أن رجلا حمل زكوة ماله على عاتقه فقسمها علانية

كان ذلك حسنا جميلا شرح فقير يعني نيازمند است از جمله محتاجين كه استطاعت نفقه سال

خود و عيال را ندارد و مسكين يعني درويش است از جمله آن محتاجين و فرق ميان نيازمند و درويش آنست

فرق ميان حاجت نفع و دفع ضرر است پس حاجت دفع ضرر اهم از حاجت نفع است هم چنان درويش بدحال‌تر است از نيازمند

پس مقتضاى حال فقير اينست كه سؤال نكند مثل كسيكه استطاعت نفقه يكساله خود و عيال خود را داشته

و زياده براين نداشته باشد پس سؤال او مذموم خواهد بود چنانچه در آيت سوره بقره است در وصف فقرا لا يسألون

لا يسألون الناس الحافا و مقتضاى حال مسكين اينست كه مضطر باشد در سؤال مثل كسيكه استطاعت نفقه

روزانه خود و عيال نداشته باشد و از اين تفسير ظاهر ميشود كه البائس يعنى الذى لا يحتاج الا القوت

است خواه سؤال نكند و خواه كند و گاه فقير مستعمل ميشود در نيازمند مطلقا مثل آيه سوره فاطر يا ايها الناس

انتم الفقراء الى الله والله هو الغنى الحميد و مسكين مستعمل ميشود در درويش مطلقا مثل آنكه مسكين در او

است كه مسكين ابن آدم مكتوم الاجل مكنون العلل محفوظ العمل تؤلمه البقة و تقتله الشرقة

و تنتنه العرقة و ميتوان بود كه از اين قبيل باشد آنچه در سوره كهف است اما السفينة فكانت لمساكين يعملون في البحر و گاه فقير

مستعمل ميشود بمعنى مستحق زكوة است ميان اصناف ثمانيه در آيت زكوة مذكور ... و ميان ... و ابن السبيل

و ابن السبيل كه در آيت خمس مذكور ... در كتاب الحجه در حديث چهارم از باب ... كه ... النّاس

الناس حمل اوزارهم في اموال الناس على ثمانية اسهم فلو يبقى منهم احد حمل للفقراء و از الرسول عليه السلام

نصف الخمس احوجهم و قال بعض اهل التفضيل است از باب علم يعني كسيكه بدحال تر است

كه ... نيك ... ابن كه سؤال او مذموم نيست و ... براى مسكين ... در روايت كرده

بيان اصناف ثمانيه است و در تفسير على بن ابراهيم مذكور است كه ... الصادق عليه السلام منقول است الفقراء

هم الذين لا يسألون و عليهم مؤنات من عيالهم والدليل على انهم هم الذين لا يسألون قول الله في سوره بقره الفقراء

الذين احصروا في سبيل الله لا يستطيعون ضربا في الارض يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف تعرفهم بسيماهم لا

يسألون الناس الحافا والمساكين هم اهل الزمانة من العميان والعرجان والمجذومين و جميع اصناف الزمنى من الرجال

والنساء والصبيان والعاملين عليها السعاة والجباة في اخذها و جمعها و حفظها حتى يؤدوها الى من يقسمها ...

قوم وحدوا الله و لم يدخل المعرفة قلوبهم ان محمدا رسول الله فكان رسول الله يتألفهم و يعلمهم كيما يعرفوا

فجعل الله لهم نصيبا في الصدقات لكي يعرفوا و يرغبوا وفي الرقاب قوم لزمتهم كفارات في قتل الخطاء وفي الظهار وفي الايمان

وفي قتل الصيد في الحرم وليس عندهم ما يكفرون وهم مؤمنون فجعل الله لهم سهما في الصدقات ليكفر عنهم والغارمين

قوم قد وقعت عليهم ديون انفقوها في طاعة الله من غير اسراف فيجب على الامام ان يقضي ذلك عنهم ويفكهم من مال

الصدقات وفي سبيل الله قوم يخرجون في الجهاد وليس عندهم ما ينفقون او قوم من المسلمين ليس عندهم ما يحجون به

او في جميع سبل الخير فعلى الامام ان يعطيهم من مال الصدقات حتى يقووا به على الحج والجهاد وابن السبيل

ابناء الطريق الذين يكونون في الاسفار في طاعة الله فيقطع عليهم ويذهب مالهم فعلى الامام ان يردهم الى اوطانهم

من مال الصدقات والصدقات تتجزأ ثمانية اجزاء فيعطى كل انسان من هذه الثمانية على قدر ما يحتاجون اليه

بلا اسراف ولا تقتير يقوم في ذلك الامام يعمل بما فيه الصلاح و كذا است در كتاب الايمان والكفر در

اول باب المؤمن و علاماته و صفاته در باب ... كه مجالس لاهل النعم ... و كه حقى با اهل المسكنة

و اين احتمال هر دو معنى دارد و البائس بيا، ... كه ... و ... در نسخه ... سبب ... از جمله

محتاجين كه استطاعت نفقه ... خود و عيال خود را ندارند ... و صاحب ... و مانند

اينها كه گوشه نشينند عالبا ضمير احوجهم و اجهدهم راجع است بفقير و مسكين و بائس ... در شرح حديث ...

در سوره حج است لطعموا البائس الفقير و صاحب مجمع البيان گفته البائس الذى ظهر عليه اثر البؤس من الجوع

والعري و قيل البائس الذى يمد يده بالسؤال و يتكفف للطلب ظاهر كل ما كان تطوعا است كه منع ...

زكوة واجبات استحبابى حقاب ... اگرچه مستحب ... كه ... واجبست و شيخ ... حقيقه ...

گفته امام جعفر الصادق عليه السلام كه قول الله عز و جل در سوره ... اين ... كه زكوة ... را

فقرا و مساكين است ... امام ... كه فقير محتاجست كه ... كه ... از ... و مسكين ...

... از فقير و بائس بد حال تر ... و هر چيز كه فرض كرده الله تعالى ... آن ... آن ...

از پنهان كردن آن و هر چيز كه باشد مستحب ... كه ... پنهان كردن آن ... از اشكارا

كردن آن ... اگر ... زكوة مال خود ... و ... آشكارا ... بود ...

اصل عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله عز و جل وان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خير لكم

فقال هي سوى الزكوة ان الزكوة علانية غير سر شرح روايت است از امام جعفر الصادق عليه السلام در قول الله

عزّ و جلّ در سورهٔ معارج که وصف کرده مالهای ایشان حقّیست معلوم برای گدا و کسی که نخواهد
و محروم او میکند آیا آن غیر زکوٰة است یا نه گفت که آن حال مرد دینیکه میدهد او را الله نعمت
و نعمت پس مال بیرون میکند از مال خود هزار درهم را و دو هزار درهم را و سه هزار درهم را و کمتر
را و بیشتر را مناسب حال خود پس پیوند میکند به آن خویشان نزدیک خود را و بر میدارد به آن بار گران
از ضعیفان قبیله خود مراد اینست که غیر زکوٰة است بیان این چه آید در شرح حدیث آینده سمعت
ابا جعفر علیه السلام یقول انّ رجلا جاء الی ابی علی بن الحسین علیهما السلام فقال له اخبرنی عن قول الله
عزّ و جلّ والذین فی اموالهم حقّ معلوم للسائل والمحروم ما هذا الحقّ المعلوم فقال بهتر که اگر پنهان کنید صدقات خود را
یا این معنی که و اگر هر کدام صدقهٔ خود را که علیحده میدهد پنهان کنید و بدهید آن را به فقرا پس آن پنهان کردن
بهترست برای شما پس امام گفت که مراد به آن صدقات غیر زکوٰة فریضه است بدرستیکه زکوٰة فریضه آشکارا است
پنهان نیست به این معنی که آشکار کردن آن بهترست از پنهان کردن آن چنانچه گذشت در حدیث هفتم و حدیث هفدهم
ابن باب ٩ اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام انّه سأله عن الفقیر والمسکین فقال الفقیر الذی لا یسأل
والمسکین الذی هو اجهد منه الذی یسأل شرح بیان الفقیر الذی لا یسأل و بیان معنی مسکین شد در
حدیث هفدهم ابن باب و اینجا میگوییم که المسکین مرفوع و مبتدای اوّلست الذی مبتدای دوم و اوّل خبر مبتدای اوّلست هو
ضمیر شان و مبتدای دوم است اجهد خبر مبتدای سوم است که مقدم شده است به قصد تعیین
ضمیر راجع بالفقیر الذی مبتدای سوم است و موخر شده که از خبر و این جمله خبر مبتدای دوم است جمله
مبتدای دوم و خبرش صلهٔ الذی اوّلست جمله لا یسأل صلهٔ الذی دوم است و مقصود اینست که مسکین بیچاره تر
و درمانده تر است در اوّل آنکه قدرت بر گدائی دارد دوم آنکه از شدت درد مندی کوشش نشین است و
بر گدائی ندارد و قسم دوم بدحال تر از جملهٔ دو قسم مسکین است و این نوع مسکین مانند چنانچه گذشت در حدیث هفدهم
ابن باب که والبائس اجهدهم و ذو متربة نیز مانند او معنی خاکنشین چنانچه گفته در متون بلاد مسکینا ذا
متربة یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر الصادق علیهما السلام اینکه او پرسید
امام را از فقیر و مسکین پس امام گفت که فقیر آنست که نمی آید که گدائی کند و مسکین بدحال تر
کسانی اینست که بدحال تر از جملهٔ آن کسانی است که گدائی میکند و مبتلا شد کرد ١٠ اصل ذکرت للرضا
علیه السلام شیئا فقال اصبر فانّی ارجو ان یصنع الله لک ان شاء الله ثم قال والله ما اخّر الله عن المؤمن

من هذه الدنیا خیر لکم ممّا عجّل له فیها ثم صغّر الدنیا قال تعالی ثم قال انّ صاحب النعمة علی خطر
انّه یجب علیه حقوق الله فیها والله انّه لتکون علیّ النعم من الله عزّ و جلّ فما ازال منها علی وجل
یده حتی اخرج من الحقوق التی تجب لله علیّ فیها فقلت جعلت فداک انت فی قدرک تخاف هذا قال نعم
فاحمد ربّی علی ما منّ به علیّ شرح ما در دو جا مصدریه و موصول مجدد فغایب میشوند بوده معنی
بهتر بینه فیها و بنا بر احتمال اوّل بهتر بودن تاخیر و دو جزو دارد وجه اوّل آنکه تاخیر آدمی در دعا
اوّل الجمیع او بود است و عبادت دوم الحجر خراده است چنانچه گفته در سورهٔ بنی اسرائیل و یدع الانسان بالشرّ
دعاءه بالخیر و کان الانسان عجولا و بعد از شر طلب است از آن خیر خیری که مشهور است که نفع تمام
از جلب نفع است وجه دوم آنکه تاخیر باعث ذخیرهٔ آخرت است که نفع دائم است و تعجیل باعث نفع دنیا
که فانی است و نفع دائمی بهتر است از نفع فانی و در احتمال موصوله بودن و جار و لغادی نیست یعنی
مذکور کردم برای امام رضا علیه السلام چیزی از حاجتمندی خود را پس امام گفت که صبر کن چه بدرستیکه
من امید میدارم که کارسازی کند الله تعالی بعد از آن امام گفت که بخدا قسم که با خیر انداختن الله
تعالی و دور کردن از مؤمن در این دنیا بهتر است برای مؤمن از تعجیل کردن برای مؤمن در دنیا بعد از آن امام کوچک
شمرد دنیا را با این روش که گفت چه چیز است این دنیا بعد از آن امام گفت که بدرستیکه صاحب نعمت دنیا
عظیم است بیانش آنکه بدرستیکه شان اینست که واجب میشود بر صاحب نعمت دنیا حقوق الله تعالی در آن
نعمت بخدا قسم که بدرستیکه شان اینست که هر آینه گاه هست میباشد بودن نعمتهای دنیا از جانب الله تعالی بر من
از آن نعمتها بر ترسم و در این اثنا امام جنبانید دست خود را چنانچه ترسناک میجنباند دست خود را تا آنجا
که دور است تا اداکرده باشم از حقوقیکه واجب میشود برای الله تعالی بر من در آن نعمتها گفتم که
قربانت شوم تو در این قدر عظیم خود که امامت و عصمت است میترسی از اینکه گفتی امام گفت آری میترسم
سپاس میکنم صاحب کل اختیار خود را بنا بر آنچه منت نهاد بآن بر من یا بنعمتی که چه او را ادا کردم
حمد میکنم برای نعمت تو فیق ادای آن حقوق و این ترس و حمد منافی عصمت نیست باب در حرا اصل بابی حرمت زکوٰة
شرح این باب بیان منع کردن زکوٰة فریضه است و این باب بیست و شش حدیث است ١ اصل عن محمد بن
مسلم قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عزّ و جلّ سیطوّقون ما بخلوا به یوم القیامة فقال
یا محمد ما من احد یمنع من زکوة ماله شیئا الّا جعل الله ذلک یوم القیامة ثعبانا من نار مطوّقا

برای تو آگاه خواهد آمد

فی عنقه تنهش من لحمه حتی یفرغ من الحساب ثم قال هو قول الله عز وجل سیطوقون ما بخلوا به یوم
القیمة یعنی ما بخلوا به من الزکوة **شرح** البخل نگاه داشتن مال کسی از انکسی باید داد ومنع زکوة فریضه است
زیرا که ان زکوة الحیة بفتح وتشدید ماسکی از آنان است الثعبان بضم ثاء سه نقطه وسکون عین بی نقطه وبا یکنقطه والف ونون
ما بخل کمن ان ازدها مثل تنهش بنون وشین با نقطه بصیغه مضارع معلوم غائب از باب منع است النهش بفتح
نون وسکون ها گزیدن چیزی بدندان یفرغ بصیغه مجهول ومعلوم از باب نصر منقولست بعد ونیابا ولفظ
نائب فاعلست وبنا بر دوم فاعل ضمیر مستتر راجع با حد یا راجع بالله تعالی است **یعنی** روایت از محمد بن
مسلم که گفت پرسیدم امام جعفر الصادق علیه السلام از قول الله ع در سوره آل عمران که البته غل کرده میشود آن چیزی که
گرده میشود بخیلی کرده اند بان در روز قیامت پس امام گفت که ای محمد نیست هیچ بنده که نگاه دارد از زکوة
خود چیزی مگر انکه میگرداند الله تعالی آن بخل را در روز قیامت اژدهای از آتش که طوق کرده باشد در گردن او
بدندان میکند از گوشت او تا انکه فارغ از حساب شود بعد از ان امام گفت که این کلام معنی قول الله
عز وجل است که سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة یعنی گردانیده میشود بخیلی که کرده اند بان از جمله زکوة فریضه
د ق ط ع ل عن ابی جعفر علیه السلام قال بینا رسول الله صلی الله علیه واله فی المسجد اذ قال
قم یا فلان حتی اخرج خمسة نفر فقال اخرجوا من مسجدنا لا تصلوا فیه وانتم لا تزکون **شرح**
بینا در اصل بین بوده است الف باشباع فتحه نون رسیده ومضاف است بجمله رسول الله مرفوع ومبتداست
فی المسجد خبر مبتداست اذ بکسر همزه وسکون ذال برای مفاجات است **یعنی** روایت از امام محمد باقر
علیه السلام که گفت میان انکه رسول الله صلی الله علیه واله در مسجد مدینه بود ناگاه گفت که
برخیز ای فلان وبرخیز ای فلان تا انکه بیرون کرد پنج نفر را پس گفت بیرون روید
از مسجد ما مسلمانان نماز مگذارید در ان بر خلاف یکدیگر از آنانکه زکوة فریضه منع میکنید اشاره است
بانکه کسیکه زکوة فریضه ندهد نماز او مقبول نیست چنانچه گذشت در حدیث نهم باب سابق
ومی آید در حدیث اینجا وحدیث بیست وسیم این باب **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من منع
قیراطا من الزکوة فلیس بمؤمن ولا مسلم وهو قوله عز وجل رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما
ترکت وفی روایة اخری ولا تقبل له صلوة **شرح** القیراط بکسر قاف وسکون یا دو نقطه در پایین
ورا بی نقطه والف وطا بی نقطه ربع دانک دینار است ودر بعضی بلاد نصف عشر دینار را قیراط مینامند

مراد بمؤمن مجتنب از کبایر است ومراد بمسلم کاملست که مستحق عذاب دائمی نیست اگر چه کبیره از او صادر شود ومراد
پس مدام از مؤمن است یا مراد بمؤمن آنست که در مقصد مسلم گفتیم ومراد بمسلم کسیست که خون ومال او در حدیث
اگر چه مستحق عذاب دائمی باشد در سوره مؤمنون چنین است حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون وصاحب مجمع
البیان در تفسیر این گفته که تم حاده سبحانه من حالهم انما متنا وکنا ترابا وعظاما فقال حتی اذا جاء احدهم الموت
قال رب ارجعون یعنی ان هؤلاء الکفار اذا اشرفوا علی الموت سألوا الله تعالی عند ذلک الرجعة الی دار
الدنیا دار التکلیف فیقول احدهم رب ارجعون علی لفظ الجمع وفی معناه قولان احدهما انهم استغاثوا اولا بالله
ثم رجعوا الی مسألة الملائکة فقالوا لهم ارجعونی ای ردونی الی الدنیا عن ابن جریج والآخر انه علی عادة العرب
فی تعظیم المخاطب کما قال فرة عین لی ولک لا تقتلوه ویقال النضر بن شمیل قال سئل الخلیل عن هذا فتنکر ثم
قال ما لیوتیه عن شیء لا احسنه ولا اعرف معناه فاستحسن الخلیل منه ذلک وازجمله احتمالات اینست که این بر عادت
عرب وعجم است که چون مطلوب با شتر باشد کلامها من بسیار باشند باشد وخواهند که انرا طلب کنند
انرا پیشتر احدی بیش از ان عهد ان میکنند با این دو نشست که مذا میکنند الله تعالی المدراسی ایکر او مسبب الاسباب
است پس شاید که مبینی اند که آن فعل از ان جمع یا اثنان واحد خطاب شود مثل انکه عجم میگویند که خدایا
در خانه من داخل شوید **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که نگاه دارد مستحق
از الله قیراطی از جمله زکوة فریضه پس نیست مؤمن ومسلمان وانست مدلول قول الله عز وجل است در سوره مؤمنون که
ای صاحب کل اختیار من برگردانید مرا بسوی دنیا شاید که من بجا آورم عمل صالح را
که ترک کرده ام آنرا در دنیا مراد انست که این آیت در حکایت حال کافرانست که نه مؤمنانست نه مسلمانان در روایت دیگر
قیامت در نماند انان منع کنند از زکوة فریضه است وبعد از ان گفت بعد از ان نه اسلام ومنع از او ونماز او
گرو مقبول نمیشود برای او نماز **اصل** قال رسول الله صلی الله علیه واله ما من ذی زکوة مال نخل
او زرع او کرم یمنع زکوة ماله الا قلده الله تربة ارضه یطوق بها من سبع ارضین الی یوم القیمة
شرح زکوة مضاف است بمال ومال مضاف است بنخل الزرع بفتح زای با نقطه وسکون را بی نقطه وعین بی نقطه
محل چیزیکه کاشته میشود از گندم وجو مانند آنها الکرم بفتح کاف وسکون را بی نقطه تاک انگور تقلید بفاف
مضاف معلوم از باب تفعیل است التقلید گردن بند کردن قلاده برگردن نهادن التربة بضم تا دو نقطه در بالا وسکون
را بی نقطه وبا یکنقطه خاک یطوق بطا بی نقطه وواو وقاف بصیغه مضارع مجهول غائب از باب تفعیل

و نابت فاعل ضمیر مؤنث راجع بزمین است و جمله استیناف بیانی است یا خبر از قبیل استعاره تبعیه است و مراد آنست
که معذب میشود بعذابی شدید چنانچه گویا که آن قطعه زمین طوق بگردن او شده یا در برابر الطاقات
و ضمیر راجع بمصدر منع زکوة مقابل الخبر می آید در حدیث هفتم این باب که طوقه الله به حجر من برای ابتداء است و من
ارضین بتقدیر طرف سبع ارضین است و مراد بطرف پایین است و مثل اینست الی در حدیث نوزدهم این باب
که برای انتهاست زیرا که طرف پایین مبتداست باعتباری و منتهاست باعتباری دیگر هفت طبقه
بودن این زمین که جبال او تا آنست مذکور شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث هفتم باب
اول و می آید در کتاب النکاح در حدیث ششم باب اللواط که باب صد و هشتاد ششم است و در حدیث
دوم باب من امکن من نفسه که باب صد و هشتاد و هفتم است الی متعلق بطوقه است و متعلق بفعل میتواند بود که مطوق
مطوق باشد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نیست هیچ صاحب زکوة حاصل بودن خرما
یا گندمی که گاشته شود یا تا انگور که نگاه دارد و بمستحق ندهد زکوة حاصل خود را مگر آنکه
بر گردن او می اندازد الله تعالی خاک زمین او را تا پایان این آنکه آن زمین طوق گردن او کرده میشود
از طرف هفت طبقه زمین تا روز قیامت اصل قال لی ابو عبد الله علیه السلام دمان فی الاسلام
حلال من الله لا یقضی فیهما احد حتی یبعث الله قائمنا اهل البیت فاذا بعث الله عز و جل
قائمنا اهل البیت فاذا بعث الله عز و جل قائمنا اهل البیت حکم فیهما بحکم الله لا یرید علیها
بینة الزانی المحصن یرجمه و مانع الزکوة یضرب عنقه شرح دمان مبتداست و فی الاسلام صفت
مبتداست یا ظرف لغو است و متعلق بحلال است بنا بر اینکه مبتدا نکره محض میتواند بود و الحلال
بفتح حا بی نقطه و تخفیف لام انچه ریختن آن باعتبار باشد و ازاله آن برای اینست که در اصل صید بوده
من دم من الله برای سببیت است و مراد من وحی الله است که وارد شده نظیر آن در آیت سوره زلزال بان ربک
اوحی لها و بیان شد در کتاب فضل القرآن در شرح حدیث بیست چهارم باب بیست دوم و ظرف صفت
حلال است و مراد اینست که حلال بودن آنها بسبب امر مبین نیست بلکه بسبب استنباط از قرآنست
که تبیان کل شیء است و جمیع حوادث را امام زمان از آن استنباط میتواند کرد و اگر خواهد لا یقضی فیهما
و ضاد بی نقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غائب معلوم باب ضرب یا باب افعال است القضا بفتح
قاف و سکون ضاد حکم کردن حق از باطل و الا قطع تخاصم از شبهات احدی عبارتست از حاکمی که نافذ

الحکم باشد یبعث بیا دو نقطه در پایین و عین بی نقطه و ثا سه نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب منع است
البعث بفتح با و سکون عین برانگیختن خواه برای رسالت و خواه برای وصایت مثل آیت سوره جمعه
هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم تا قول او که و آخرین منهم و بیان شد در کتاب الصلوة در شرح
حدیث چهارم باب هشتاد و سیم که باب القرآن یوم الجمعة و لیلتها فی الصلوة است و مراد اینجا
انگیختن بعنوان استقلال است اهل هر دو جا منصوب است باختصاص مثل العرب در نحن العرب
نقری الضیف مراد بحکم الله حکم من الله است که بیان شد الحال المحصن بحا بی نقطه و صاد بی نقطه
بصیغه اسم مفعول از باب افعال مردی که زن داشته باشد بر وجهی که احتیاج بزنا نداشته باشد در رفع
شهوت یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که دو خون در اسلام هدر است بسبب حکم الله تعالی
در قرآن حلال است نمیکند حق را از باطل در آن دو خون هیچ حاکمی تا آنکه مبعوث کند الله تعالی قائم ما
اهل بیت را مراد صاحب الزمان علیه السلام است پس چون مبعوث کند الله تعالی او را قائم ما اهل بیت را
حکم میکند در آن دو خون بحکمی که بسبب وحی الله تعالی است که در قرآنست بیان این آنکه نمیخواهد
بر آن دو خون شاهد را اول زانی محصن بیان این اینکه سنگسار میکند او را دوم نگاه دارنده زکوة
فریضه بیان اینکه میزند گردن او را اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما ادی احد الزکوة فنقصت
من ماله و لا منعها احد فزادت فی ماله شرح هر یک از نقص و زاد متعدی میباشد و لازم میباشد
مراد اینجا متعدی است و مفعول آن محذوف است بتقدیر شیئا و جمله معطوف است بر منفی یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که ادا نکرد زکوة را هیچ یک پس زیاد کرده باشد از زکوة
چیزی را در مال او و مراد اینست که ادا دادن زکوة باعث برکت در مال است و ندادن آن باعث بی برکتی است
اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ما من عبد منع درهما فی حقه الا انفق اثنین فی
غیر حقه و ما من رجل یمنع حقا من ماله الا طوقه الله عز و جل به حیة من نار یوم القیمة
شرح ضمیر حقه راجع بالله تعالی است یا راجع بعبد است و بر هر تقدیر مراد اعم از زکوة فریضه است و درهم علی
ضمیر بدرهم مناسب نیست با اثنین فی غیر حقه ضمیر ماله راجع بالله تعالی است یا راجع برجل است و بر
هر تقدیر مراد منع حق ندادن زکوة فریضه است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
هیچ بنده که نگاه دارد درهمی را که در حق الله تعالی است مگر آنکه خرج میکند دو درهم را در غیر حق تعالی

و مثل حکم الله ...

هیچ یک زکوة را الیس ... کرده باشد چیزی را از مال او ... نکرده

ونیست هیچ مردی که نگاه دارد حقی را از مال الله تعالی که زکوة فریضه است مگر آنکه طوق کردن او میکند
الله تعالی بسبب آن منع حق مار را از آتش در روز قیامت اصل ۸ قال رسول الله صلی الله علیه وآله
ملعونٌ ملعونٌ مالٌ لا یُزکّی یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که دور کرده شده از رحمت الله
دور کرده شده از رحمت الله تعالی است مالی که زکوة فریضه آن داده نشود مراد اینست که صاحب
آن ملعون است یا مراد اینست که آن مال را برکت نیست اصل ۹ عن علی بن عقبة عن ابی الحسن علیه السلام
یعنی الاول قال سمعته یقول من اخرج زکوة ماله تامّة فوضعها فی موضعها لم یُسأل من این
اکتسب ماله شرح روایت از علی بن عقبه از ابو الحسن علیه السلام منقول است و ابو الحسن اول که امام
موسی کاظم است علی گفت که شنیدم از امام میگفت که هرکه بیرون کند زکوة مال خود را بهمگی بی
کذارد او در جای آن یا بمعنی که از تسلیم امام زمان کند اگر میسر شود والا بمستحق و افقه آن رساند
پرسیده نمیشود که از کجا بهم رسانید مال خود را مراد اینست که پرسیده نمیشود در روز قیامت و حلال او حساب
ندارد دیگر نبوده داخل بهشت میشود یا با آنکه اگر مال او حرام باشد توفیق وضع زکوة در موضع آن
نمی یابد بلکه اگر چیزی دهد بعنوان ریا و بغیر مستحق آن خواهد بود یا مراد اینست که صدر دنیا بعنوان صاحب احتیاط
کتاب حرج هیچ نیست در خوردن مال او بی تفتیش چون تکلیف کند بخلاف مال غیر او چنانچه در نهج البلاغه است در کتابت
او علیه السلام الی عثمان بن حنیف الانصاری عامله علی البصرة و قد بلغه انه دعی الی ولیمة قوم من اهلها فمضی الیها
اما بعد یا ابن حنیف فقد بلغنی ان رجلاً من فتیة اهل البصرة دعاک الی مأدبة فاسرعت الیها تستطاب لک الالوان و تنقل
الیک الجفان و ما ظننت انک تجیب الی طعام قوم عائلهم مجفو و غنیهم مدعو فانظر الی ما تقضمه من هذا
المقضم فما اشتبه علیک علمه فالفظه و ما ایقنت بطیب وجوهه فنل منه الخ اصل عن محمد بن مسلم قال سألت
اباجعفر علیه السلام عن قول الله عز و جل سیطوّقون ما بخلوا به یوم القیمة فقال ما من عبد منع من زکوة
ماله شیئاً الا جعل الله ذلک یوم القیمة ثعباناً من نار یطوّق فی عنقه ینهش من لحمه حتی یفرغ
من الحساب و هو قول الله عز و جل سیطوّقون ما بخلوا به یوم القیمة قال ما بخلوا به من الزکوة شرح این ظاهر
است از شرح حدیث اول این باب اصل سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول من منع الزکوة سأل الرجعة عند الموت
و هو قول الله عز و جل رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت شرح این ظاهر است از شرح حدیث
سوم این باب اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال الصلوة مکتوبة [illegible]

من بیت مملوّ ذهباً ینفقه فی برّ حتی ینفد ثم قال و لا افلح من ضیّع عشرین شاة من ذهب بخمسة
دراهم قال من منع الزکوة وقفت صلوته حتی یزکی شرح مضمون صدر این حدیث گذشت در کتاب
الصلوة در حدیث هفتم از باب اول لا افلح جمله دعائیه است یعنی در حکم ضایع است زیرا که اگر جمله خبریه
میبود دانسته میبود [illegible] صدقه و لا صلوة [illegible] زکوة قرار داد
و ذکر این بعنوان مثال است چنانچه ظاهر میشود در حدیث اول این باب که اقل نصاب را در آن دو دیت در درهم
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که قرار [illegible] از بیست [illegible] از مال
که می باشد از زر طلا که آدمی صرف کند از اول در [illegible] تا از کار خود دادی گفت که بعد از آن امام گفت که
مراد آنکه ضایع کرده بیست مثقال از زر طلا را [illegible] که در حقیقت تا زکوة و حاصل ذکر
بیست و پنج درهم امام گفت که [illegible] آنست که هرکه نگاه داشت زکوة را مثل آنکه قرار دهد ذات و بیست
و پنج درهم [illegible] اصل ۱۳ عن ابی جعفر
علیه السلام قال قال ملعونٌ ملعونٌ مالٌ لا یزکّی شرح این ظاهر است از شرح حدیث هشتم این باب اصل ۱۴
عن ابی عبدالله علیه السلام قال من منع قیراطاً من الزکوة فلیمت ان شاء یهودیاً او نصرانیاً شرح بیان
قیراط شد در شرح حدیث سوم این باب [illegible]
و مثل اعملوا ما شئتم یعنی روایتست از امام جعفر الصادق علیه السلام گفت هرکه نگاه دارد
و بمستحق ندهد قیراطی از زکوة فریضه [illegible] اصل ۱۵ عن حریز قال سمعت اباعبدالله
علیه السلام یقول ما ضاع مال فی برّ و لا بحر الا بتضییع الزکوة و لا یصاد من الطیر الا ما ضیّع
تسبیحه شرح حکایت کرده [illegible] از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت که ضایع نشد مال
در صحرا و نه در دریا مگر بسبب ضایع کردن زکوة [illegible]
نمیشود از مرغان مگر آنچه ضایع کرده تسبیح خود را [illegible] غافل شده باشد از ذکر الله تعالی
مخفی نماند که مکلف بودن حیوان بتسبیح مستبعد نیست زیرا که اینان را نیز نفس هست چنانچه ظاهر میشود
از قرآن در حکایت هدهد و مورچه با سلیمان اصل ۱۶ سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول ما من ذی زکوة
یطوّق بحیّة قرعاء تأکل من دماغه و ذلک قوله عز و جل سیطوّقون ما بخلوا به یوم القیمة شرح القرعاء
بفتح قاف و سکون را بی نقطه و عین بی نقطه و الف ممدوده مؤنث اقرع [illegible]
زهر آنست الدماغ بکسر دال بی نقطه مغز سر یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که [illegible]

و نیضه طوق کرده میشود بماری کچل که میخورد از مغز سر او و آن مضمون قول الله تعالی در سورهٔ آل عمران که
البته طوق کرده میشود آنکه بخیلی کردند بآن در روز قیامت بیان آیات شد در شرح حدیث اول این باب اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال وجدنا فی کتاب علی علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا منعت الزکوة
من الارض برکاتها شرح کتاب علی علیه السلام عبارتست از جامعه که بیان شد در کتاب الحجة در باب جمله که
باب فیه ذکر الصحیفة والجفر والجامعة ومصحف فاطمة علیها السلام است منعت در اول بصیغهٔ مجهول
غائبهٔ ثلاثی مجرد است والزکوة مفعول دوم آن و نائب فاعل آنست و مفعول اول آن محذوف است لکن متحقق
است و در دوم بصیغهٔ معلوم است والارض مرفوع و فاعل آنست و برکاتها بکسر تا منصوب و مفعول اول
مثل آنکه بود که در دوم نیز بصیغهٔ مجهول باشد والارض مفعول اول آن و نائب فاعل باشد و برکاتها
مفعول دوم آن باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که یافتیم در کتاب علی علیه السلام
که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که چون داده نشود زکوة منع میکند زمین برکتهای
خود را یعنی کم کند حاصل زمین نقصان کلی بهم میرسد اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول ما من طیر یصاد الا بترکه التسبیح وما من مال یصاب الا بترک الزکوة شرح مضمون این موافق
حدیث یازدهم باب است اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ما من ذی مال ذهب او فضة
یمنع زکوة ماله الا حبسه الله یوم القیمة بقاع قرقر و سلط علیه شجاعا اقرع یریده وهو یحید
عنه فاذا رای انه لا مخلص له منه امکنه من یده فقضمها کما یقضم الفجل ثم یصیر طوقا فی عنقه وذلک
قول الله عز وجل سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة وما من ذی مال ابل او غنم او بقر یمنع زکوة ماله الا حبسه الله
یوم القیمة بقاع قرقر یطاه کل ذات ظلف بظلفها وینهشه کل ذات ناب بنابها وما من ذی مال
نخل او کرم او زرع یمنع زکوتها الا طوقه الله ریعة ارضه الی سبع ارضین الی یوم القیمة شرح مال
منونست ذهب مجرور و بدل یا عطف بیان یمنع است بصیغهٔ مضارع غائب معلوم ثلاثی مجرد صفت ذی
مال است با در بقاع حرف جر و بمعنی فاست القاع بقاف والف منقلب از واو و عین بی نقطه صحرای یکرنگ
ناهموار القرقر بفتح قاف و سکون را بی نقطه و فتح قاف دوم و را بی نقطه صحرای یکپاره که صلب باشد
و در بعض نسخ بجای آن قفر بفتح قاف و سکون فا و را بی نقطه است و معنی هر دو یکیست الشجاع بضم شین
با نقطه و جیم و الف و عین بی نقطه مار مطلقا والاقرع و اینجا مناسبست بیان آن واقع شد در شرح حدیث
این باب ضمیر مستتر در یریده راجع بذی مال است یحید بحا بی نقطه و یای دو نقطه در پایین و دال بی نقطه بصیغهٔ

غایب معلوم باب ضرب است الحید بفتح حا و سکون یا کنار کشیدن از چیزی یعنی بکجی از آن چیز بطرفی دیگر المخلص بفتح میم و سکون
خا با نقطه و فتح لام و ص بی نقطه مصدر میمی باب نصر رهائی امکنه بنون بصیغهٔ ماضی معلوم باب افعال
الامکان بجا نمع کردن کسی را از چیزی تا آنچه خواهد با آن چیز کند فقضم بقاف و ضاد با نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم
باب علم است القضم بفتح قاف و سکون ضاد بدندان کندن چیزی از جائی با آنکه یقضم بصیغهٔ مضارع مجهول است
الفجل بضم فا و سکون جیم ترب یطاه بطا بی نقطه و همزه بصیغهٔ مضارع معلوم معتل الفا واوی باب علم است
و حذف واو شاذ است و بعضی میگویند که در اصل مکسور العین بوده و مفتوح العین شده برای حرف حلق الظلف
بکسر ظا با نقطه و سکون لام و فا سم گاو و گوسفند و مانند اینها که شکافته است ینهشه بنون و شین با نقطه
بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب منع است النهش بفتح نون و سکون ها گزیدن بدندان نیش کردن و مانند
آن میباشد الناب بنون و الف و با دندان کنجک که در پهلوی دهن شتر و مانند آن میباشد الربعة بفتح را بی نقطه
و تشدید یا دو نقطه در پایین مکسور و عین بی نقطه و تا تانیث زمین بلند که حاصل خیز باشد مثل زمین
دو درخت خرما و مانند اینکه بروز العتاء ارضه مجرور و مضاف الیه است الی سبع ارضین ظاهر است از اینجا گذشت
حدیث چهارم این باب الی یوم متعلق بطوق است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست هیچ صاحب
مالی از زر یا سیم که حبس کند زکوة فرض خود را مگر آنکه حبس میکند او را الله تعالی در روز قیامت در
صحرای هموار یکرنگ یکپارهٔ سخت و مسلط میکند بر او ماری کچل را که اراده میکند او را و میکشد از آن مار خود را
بیکبار که شان انیست که نیست رهائی او را از آن مار بجا نمیکند آن مار را از دست خود پس آن مار
بدندان میکند دست او را چنانچه بدندان کنده میشود ترب در وقت خوردن آن بعد از آن آن مار طوق کرده
در گردن او و آن مضمون قول الله تعالی است در سورهٔ آل عمران که البته طوق کرده میشود آنچه بخیلی کردند
در روز قیامت و نیست هیچ صاحب مالی از شتر یا گوسفند یا گاو که حبس کند زکوة فرض آن مال خود را مگر آنکه حبس
میکند او را الله تعالی در روز قیامت در صحرای هموار یکرنگ یکپاره که لگدکوب میکنند او را هر صاحب
شکافی بسم خود و میگزد او را هر صاحب دندانی بنیش خود و نیست هیچ صاحب مالی از درخت خرما یا
انگور یا زراعت که حبس کند زکوة آنها را مگر آنکه طوق میکند او را الله تعالی زمین حاصل خیز از جملهٔ زمین او
هفت طبقهٔ زمین تا روز قیامت اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما حبس عبد زکوة
فما ماله شرح این ظاهر است از شرح حدیث ششم این باب اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال

من منع حقا لله عزّ وجلّ انفق في باطل مثليه يعني روايت است از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود که هر کس منع کند
حق الله تعالی را اخراج نکند در باطل دو برابر آن را ۲۲ اصل عن ابي جعفر علیه السلام قال ان الله تبارك
وتعالی یبعث یوم القیمة ناسا من قبورهم مشدودة ایدیهم الی اعناقهم لا یستطیعون ان یتناولوا
بها قيس انملة معهم ملائكة يعيرونهم تعييرا شديدا يقولون هؤلاء الذين منعوا خيرا قليلا من خير
كثير هؤلاء الذين اعطاهم الله فمنعوا حق الله في اموالهم شرح مشدودة ایدیهم الی اعناقهم اشارت بآیه
سوره بنی اسرائیل ولا تجعل یدك مغلولة الی عنقك القیس بکسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین
بمعنی قدر الانملة بضم و فتح و کسر همزه و سکون نون و ضم و فتح و کسر میم و تخفیف لام بند سر انگشت التعییر بعین بی نقطه
و یاء دو نقطه پایین و راء بی نقطه مصدر باب تفعیل سرزنش کردن منعوا بصیغه ماضی معلوم ثلاثی مجرد است الخیر
بفتح خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه مال و هر چیز خوب و در اینجا مناسب است تعمیم
است و ظرف صفت خیرا است يعني روايت است از امام محمد باقر علیه السلام فرمود که الله تبارك و تعالی بر می‌انگیزد
در روز قیامت مردمانی را از قبرهای ایشان بحالی که بسته شده باشد دستهای ایشان بسوی گردنهای ایشان
وسعت و قدرت ندارند که فرا گیرند با آن دستها قدر یک بند سر انگشت را با ایشان اند فرشتگانی
که سرزنش می‌کنند ایشان را سرزنش سخت آن فرشتگان می‌گویند که این جماعت آن جماعت اند که حبس کردند
اندکی را از جمله مال بسیار مراد بمال اندک چهل یک است مثلا و مراد بمال کثیر نصاب است … این جماعت اند
که مال داد ایشان را الله تعالی پس حبس کردند حق الله تعالی را در مالهای خود ۲۳ اصل عن ابي جعفر علیه السلام
قال ان الله عزّ وجلّ قرن الزكوة بالصلوة فقال اقيموا الصلوة وآتوا الزكوة فمن اقام الصلوة ولم
يؤت الزكوة لم يقم الصلوة شرح قرن بقاف و راء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است القرن بفتح
قاف و سکون راء بستن چیزی بچیزی دیگر مثل بستن دو شتر بیکدیگر بریسمانی تا از یکدیگر جدا نشوند
… برای بیان است مراد اینست که این قرن مدلول این آیت است باعتبار اینکه امر بهر دو در یک جا …
است از جمله انواع امر و آن فرض است که مخالف آن بعقیده مستحق عقاب دائمی است بدلیل که تارك الصلوة کافر
… مانع الزكوة نیز کافر است هرچند که تارك الصلوة نباشد که نماز او صحیح نیست چنانچه گذشت در کتاب الایمان
والكفر در حدیث چهارم باب سیزدهم که باب دعائم الاسلام است که ثلاثة لا ینفع واحدة منهن الصلوة والزكوة
والولاية ولا تصح واحدة منهن الا بصاحبتيها الزكوة که چون تکلیف بهر کدام علیحده است عدم صحت

مدون

بدون دیگری مدلول این آیت نخواهد بود بلکه مجموع مدلول آیت است عدم صحت بعض اجزاء نماز بدون
باقی اجزاء و عدم صحت بعض اجزاء زکوة بدون بقیه اجزاء است گویم این فرق … مکلف به تکلیف واحد و جزء
مکلف به نبود … تکلیف که معلوم باشد که در تحت یک نوع است باطل است زیرا که مراد ما بصحیح اینست که فاعلش مستحق
عقاب دائم نباشد اصلا پس هیچ کدام بدون دیگری صحیح نیست و اگر مراد این بود که فاعلش مستحق عقاب
دائم نباشد بسبب ترك آن اگر چه … بعض اجزاء … مکلف به صحیح می‌شود و اگر مراد این بود
که قضای فرض آن موجب اعاده آن نباشد پس فرق … و اگر کافر بعد از بیان اعاده … مانند
مشرك بعد از اسلام … پس دلالت نکند باینکه … مدلول این آیت باشد
در فرقی … است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستیکه الله عزّ وجلّ
بست زکوة را بنماز بیان این آنست که … مثل دو آیه سوره بقره که خطاب به بنی اسرائیل است
… نماز … زکوة … صورت … زکوة را برپای نداشته حقیقت
نماز را … [illegible] … این بیان … است در تعبیر زکوة کرده شده
که … در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابي الحسن الرضا علیه السلام
قال قيل لابي عبد الله علیه السلام لای شیء جعل الله الزكوة خمسة وعشرين في كل الف ولم يجعلها ثلثين
فقال ان الله عزّ وجلّ جعلها خمسة وعشرين اخرج من اموال الاغنياء بقدر ما يكتفي به الفقراء ولو
اخرج الناس زكوة اموالهم ما احتاج احد شرح روایت است از امام رضا علیه السلام گفت که گفته شد امام
صادق علیه السلام را که برای چه چیز کرد الله تعالی زکوة زر و سیم را بیست و پنج مثلا در هر هزار و نکرد
از برای هر هزار سی پس امام گفت که بدرستیکه الله عزّ وجلّ کرد زکوة را بیست و پنج بیرون کرده از مالهای
توانگران بقدر آنکه اکتفا کنند بآن فقیران … اگر بیرون کنند مردمان زکوة مالهای خود را محتاج
نشود هیچ احدی … دوم اصل عن حبيب الخثعمي قال كتب ابو جعفر المنصور الى محمد
بن خالد وكان عامله على المدينة ان يسال اهل المدينة عن الخمسة في الزكوة من المائتين كيف صارت
وزن سبعة ولم يكن هذا على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وامره ان يسال فيمن يسال
عبد الله بن الحسن وجعفر بن محمد عليه السلام قال فسال اهل المدينة فقالوا ادركنا من كان قبلنا على هذا
شرح خثعمي بفتح خاء با نقطه و سکون ثاء سه نقطه و فتح عین بی نقطه و تشدید یاء منسوب است بقبیله …

بامنّ و نیم بکوهی که سابقاً دانستی داد ابو جعفر منصور یا عباسیه دوم خلفای عباسی است و باعباسیه
سیم یکم سوم ایشان است القلام الخمسیری محمد خارج حیث معیار است از پنج درهمی که در آن زمان متعارف
بوده و الحال از درهم امویه و درهم شامیه نیز بینها مندرجا که احداث انما خلفای بنی امیه کرده اند و بنای معاملات ایشان
درهمکدام ایشان شد لانه است و دانق بدال بی نقطه و الف و کسر و فتح نون عبارتست هم از هشت حبه از جو متوسط
پس هر کدام از این دراهم همسنگ چهل و هشت دانه جو متوسط است و این قیاس است القلام المائتین و ظاهر
لیکن که مقصود منصور از این سؤال این بوده که تغییر دراهم امویه کند بنحوی که زکوة آنها موافق نشود
درهم که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و این معنی است درین حدیث با امام علیه السلام ضمیر مسارت
مجرّدت بالخمسة فی الزکوة من المائتین و خبر مسارت و وزن سبعة است یعنی وزن اینکه ده درهم با آن وزن موافق هفت
شرعی باشد مطرزی در مغرب گفته الدرهم اسم للمضروب المدوّر من الفضة کالدینار من الذهب و قوله المعتبر من الزکوة
وزنها المثاقیل و فی الدراهم وزن سبعة قال الکرخی فی مختصره و ان تکون الدراهم یعتبر عشرة منها وزن سبعة
العشرة وزن سبعة مثاقیل و المائتان وزنها مائة و اربعون مثقالا و کانت الدراهم فی الجاهلیة مثقالا و ما اقل
والحاصل وزن ما یتداولونه بعضها مثقالا و کانت الدراهم فی الجاهلیة مثاقیل و خفافا طبریة فلما ضربت فی
جعلوا الثقیل والخفیف فجعلوهما درهمین فکانت العشرة من هذه الدراهم المتخذة وزن سبعة مثاقیل و ذکر ابو
فی کتاب الاموال ان هذه الدراهم کانت فی الجاهلیة بغلیة و طبریة و البغلیة ثمانیة دوانیق و الطبریة اربعة دوانیق
الاسلام مسیرة بنی الجمع و الضرب کان فی عهد بنی امیة و طول القول فیه و هو فی المغرب مراد بمرحله در کلام
که نصف عشر دینارات و جوهری در صحاح گفته قولهم وزن سبعة یعنی سبعة مثاقیل و میتواند بود
که ضمیر ضارت راجع بالخمسة باشد و خبر ضارت محذوف باشد یعنی ضارت کذلک یعنی ضارت زکوة
من المائتین و وزن منصوب حالا از ضمیر مستتر در ضارت باشد یعنی موازن دیر هر بفدنیه کم برای اینکه
اصل مصدلست و اوده ولم یکن حالیا است انما الیه هذا در اول وزن سبعة است حاصل سؤال
چون دولت درهم اموی موافق نصاب اول زده زمان رسول میشود که وچون بنجد هم نشود موافق
نصاب اول زده زمان رسول میشود یا که یا ابا عبد الله بن الحسن بن علی ابن ابی طالب کذلک است در کتاب الحج
هفدهم باب هشتادم که باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة است مسائل الیه هذا در معنی عمل آن
زکوة بعنوان مذکور است یعنی روایتست از حبیب خثعمی که گفت که نوشت منصور بسوی محمد بن خالد و بود

عامل منصور بر مدینه اینرا که سؤال کند فقهای مدینه را از این پنجدرهم اموی در زکوة از این دولت
اموی که نصاب اول زر نقره است که چون کر دیها آن پنجدرهم در زکوة دولت درهم وزن سبعة یا نه
چون دراهم شرطی نیز موافق زکوة و نصاب اول زمان رسول شد یا که یا وحال انکه نبود این وزن درهم
شد انتهی در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و منصور امر کرد محمد را باینکه سؤال در جمله جمعی که سؤال کند
ایشان از عبد الله بن الحسن و ابو جعفر بن محمد علیه السلام و حبیب گفت که پس محمد سؤال کرد فقهای مدینه را پس گفتند که
اقبیم فقهای اکبر بود پیش ازما در زمان بنی امیه و این عمل مراد ایشان آنست که مراد موافقت زکوة و نصاب
دراهم است که یا زکوة و نصاب زمان رسول علیه السلام عندم **اصل** فبعثت الی عبد الله بن الحسن و جعفر
بن محمد علیه السلام فسئل عبد الله بن الحسن کما قال المستفتون من اهل المدینة قال فقال ما تقول
یا ابا عبد الله فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله جعل فی کل اربعین اوقیة اوقیة
فاذا حسبت ذلک کان علی وزن سبعة و قد کانت وزن ستة کانت الدراهم خمسة دوانیق قال
حبیب فحسبناه فوجدناه کما قال المستفتون بضم میم و سکون سین و فتح تاء و سکون فاء و فتح تاء دو نقطه
در بالا و سکون واو و فتح نون بصیغه اسم مفعول معتل اللام باب استفعال جمع کسی سؤال شده از مسئله
مشکله که اهل تو جنباند بعین مفعول جمعها اسناد و قیة بضم همزه و سکون واو و کسر قاف و تشدید یاء دو نقطه
در پایین عبارتست از دویست چهل دانق که هر دانق هشت دانه جو میانه است و اندر دهها
مجرد و بدلها عاطف بیان زکاتست و مکرر از آن ارادتست باینکه رسول الله صلی الله علیه و آله
او قیه را چهل حصه بر قرار داد در دو باب **یعنی** باب زکوة فضه که نصاب اول از پنج او قیه کرده و مکرر
از پنج چهل و یک او قیه کرده و نصاب دوم را یک او قیه کرده و چهل یک از آن کرده و برای این فاسد
شاید قضایای نقص چنانچه می آید در حدیث هفتم باب یازدهم دوم باب مهر زنان زیرا که منتهای مهر مومنان دوازده
او قیه و نصف او قیه قرار داده و هر او قیه را چهل حصه بر قرار داده برای اینکه با نصف حصه نشود
مهر حور عین شود که صد تکبیر و صد تسبیح و صد تحمید و صد تهلیل و صد صلوات بر محمد و آل محمد
چنانچه می آید در کتاب النکاح در حدیث اول باب السنة فی المهور که باب چهل و پنجم است و از این ظاهر میشود
که منظور رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که درهم شش دانق کند در فرصت مناسبه و بعد از او موافق
و هر او قیه چهل درهم شد چنانچه می آید در کتاب النکاح در حدیث دوم باب السنة فی المهور

و مبین بفتح و با بکسر مفتوح بصیغه ماضی معلوم مخاطب از باب نصر است مثل الیه ذلک چهل جزو لو قیه
و مضاف محذوف است بتقدیر دوانیق ذلک ضمیر کان راجع بذلک است و وزن سبعه بیان شده در شرح حدیث
شانزدهم و مراد بوزن سته وزن ست برای دراهم کرده درهم بان وزن موافق مثقال شرعی شود و این بیکسر
زیرا که مثقال شرعی هشت دانق و چهار سبع دانق است و چون درهم مثلا بوزن پنج دانق شود ده درهم کمتر
شش مثقال میشود مگر آنکه مثقال موافق هشت دانق و ثلث دانق شود و این باطل است زیرا که وزن مثقال
تغییر نیافته در زمان بنی امیه و بنی عباس که زمان نقل روایات بیش از ائمه علیهم السلام بوده و لهذا
امام علیه السلام تغییر وزن مشهور کرده باستیناف بیان که گفت کانت الدراهم خمسة دوانیق را اثبات کرده
سته فهی سبعیات و بکسر تیت و موافق اینست اینکه اهل مدینه را وزن سبعه میکنند و اهل مدینه ما
ستة میکنند صاحب قاموس گفته که وزن سبعه یعنی در میان عجم چون مدح کسی کنند میگویند که فلان
است ظاهر کانت الدراهم خمسة دوانیق انست که ابن مطرزی نقل کرده انکه نخعی و ابو عبید در وزن
سابق بر زمان بنی امیه غلط یا سهو باشد زیرا که اسم کانت هر دو جا دراهم است که در زمان رسول بوده و مراد اینست
که در زمان رسول دراهم مختلف بوده پس اگرچه هیچکدام از نصاب اول و زکوة آن در دراهم کرکرده
زیرا که نصاب اول دویست چهل درهم بوده و زکوة آن شش درهم بوده ولیکن زکوة نصابهای دیگر کسر
چهل هشت درهم بوده که پنج دانق است اگر زکوة آن یک درهم و خمس درهم بوده یعنی پس گفت فرستاد سوی عبدالله
بن الحسن امام جعفر صادق علیه السلام و ایشان را طلب کرد پس پرسید عبدالله بن الحسن را پس جواب داد مانند
جواب دادن مسئلان سابق از فقهای مدینه حبیب گفت که پس محمد گفت که چه میگویی ای ابو عبدالله پس امام
گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گردانید در هر او قیه او قیه چهل حصه را بخواه در باب زکوة
و خواه در باب مهر پس چون حساب کنی دوانق را منطبق میشود بر دراهمی که اینها بوزن هفت مثقال
و بتحقیق بوده دراهم در زمان رسول که اینها بوزن شش مثقال تقریبا بیان این آنکه بوده دراهم در زمان
پنج دانق گفت حبیب که پس حساب کردیم ان را پس یافتیم انرا چنانچه امام علیه السلام گفت اصل فاقبل علیه
عبدالله الحسن فقال من این اخذت هذا قال قرأت فی کتاب امک فاطمة قال ثم انصرف فبعث الیه
محمد بن خالد ابعث الی بکتاب فاطمة علیها السلام فارسل الیه ابو عبدالله علیه السلام انی انما
اخبرتک انی قراته و لم اخبرک انه عندی قال حبیب فجعل محمد بن خالد یقول لی ما رایت مثل هذا قط شرح

گذشت در کتاب الحجة در حدیث هشتم باب چهل که باب فیه ذکر الصحیفة و الجفر و الجامعة و مصحف فاطمة است
کتاب فاطمه کتابیست که مشتمل است بر احوال ملوک اینکه و چون ملوک صاحبان سکه میباشند در آن کتاب
مذکور است که در هر زمانی تغییر سکه چون خواهد شد و وزن هر سکه چه خواهد بود و نصاب و زکوة آن
سکه چون خواهد شد انی در اول بکسر همزه است و در دوم بفتح همزه است و جمله بمعنی فعل است الی بکسر لام
و سکون یا مرکب از حرف جر و ضمیر متکلم است یا بفتح لام و تشدید یا مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر
هذا الی التی و مصدر و مفعول العین و اوی و مفعول اللام یائی از باب ضرب پنهان کردن و پنهان کردن حال کاری
خود را و مراد اینجا فرض خواه و معنی دوم اینجا مناسب تر است و اینست بصیغه مخاطب است به استفهام است مثال الیه
مثال الیه یعنی پنهان کرده است و مقصود تعجب انجا بعنوان عدم اوست و عدم امکان است نام اینها که
کتاب است اما باید داد بادر و غایب شد و میتوانند بود که مثال الیه اینها امام جعفر صادق باشد و مقصود تعجب از دانستن
احوال هر پادشاه و سکه او و هر زمان باشد یعنی پس روآورد بسوی امام جعفر صادق علیه السلام
عبدالله بن الحسین پس گفت که از کجا فرا گرفتی این حساب را امام گفت که خواندم در کتاب مادرت فاطمه زهرا
علیها السلام حبیب گفت که بعد از آن امام علیه السلام برگشت بسوی خانه خود پس کس فرستاد بسوی امام
محمد بن خالد که بفرست بسوی من کتاب فاطمه علیها السلام پس پیغام فرستاد بسوی او امام جعفر الصادق
که بدرستیکه من خبر دادم تو را که من خواندم انرا و خبر ندادم ترا که آن کتاب نزد من است گفت حبیب که پس شروع
کرد محمد بن خالد میگفت مرا یا میگفت که این پنهان کردن کار خود است یا دیدی مثل این پنهان کردن
را هرگز اصل عن عمر بن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له جعلت فداک اخبرنی عن الزکوة
کیف صارت من کل الف خمسة و عشرین لم یکن اقل او اکثر ما وجهها فقال ان الله عز و
جل خلق الخلق کلهم فعلم صغیرهم و کبیرهم و غنیهم و فقیرهم فجعل من کل الف انسان خمسة
و عشرین مسکینا و لو علم ان ذلک لا یسعهم لزادهم لانه خالقهم و هو اعلم بهم شرح روایت
است از عمر از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را فدای تو شوم خبر ده مرا از زکوة که چون گردید
از هر هزار درهم بیست و پنج درهم شد که نه کمتر است و نه بیشتر چیست وجه آن زکوة پس امام گفت که بدرستیکه خدای تعالی
آفرید کاینات همگی ایشان پس دانست کوچک ایشان را و بزرگ ایشان را و بی نیاز ایشان را و فقیر ایشان را
پس قرار داد از هر هزار آدمی بیست و پنج فقیر شد و اگر میدانست که آن بیست و پنج درهم کفایت نمیکند

و کفایت میکند ایشانرا هر آینه زیاد میداد ایشانرا چه بدرستیکه الله تعالی از فضل خود بدیشان داده است
و داده آنها را است با ایشان چنانچه کنند در سؤال الملک الاعلی من خلق و هو اللطیف الخبیر چهارم اصل عن ابی
جعفر الاحول قال سألنی رجل من الزنادقة فقال کیف صار الزکوة من کل الف خمسة و عشرین درهما
فقلت له انما ذلک مثل الصلوة ثلاث و ثنتان و اربع قال فقبل منی ثم لقیت بعد ذلک اباعبدالله
علیه السلام فسألته عن ذلک فقال ان الله عز و جل حسب الاموال و المساکین فوجد ما یکفیهم من کل الف
خمسة و عشرین و لو لم یکفهم لزادهم قال فرجعت الیه فاخبرته فقال جاءت هذه المسألة علی الابل
من الحجاز ثم قال لو انی اعطیت احدا طاعة لاعطیت صاحب هذا الکلام شرح ابو جعفر احول
مؤمن الطاق که صراف بوده بطاق المحامل که موضعیست در کوفه و اسم او محمد بن النعمان است زنادقه
بفتح زای با نقطه و نون و الف و کسر دال بی نقطه و فتح قاف جمع زندیق بکسر زا و سکون نون و کسر دال و سکون یا اند
در اینجا بکسانیکه منکر مصنوع بودن عالم اند میگویند که عالم قدیمست و فاعل آن اگرچه واجب الوجود
بالذات است اما فاعل موجب است بنابر زعم امتناع تخلف معلول از علت تامه چنانچه مذهب فلاسفه است حسب بفتح حاء بی نقطه
و سین بی نقطه و با بی نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب نصر است ذکر مساکین بعنوان مسألت الله که
مستحقان زکوة هستند چنانچه گذشت در حدیث اول از باب وجد بمعنی علم است و ما موصوله مفعول
اول است و خمسة و عشرین مفعول دوم است الحجاز بکسر حاء بی نقطه و جیم و الف و زای با نقطه ولایتی
که ولایتیست میان نجد و عمان از آنجمله است مدینه یعنی روایتست از ابو جعفر احول که گفت پرسید مرا
یکی از منکران صنع عالم باین روش که گفت چون گردید زکوة فریضه از هر هزار درهم بیست و پنج
بیست و پنج درهم پس گفتم او را که جز این نیست که آن مانند نماز است که سه رکعت و دو رکعت و چهار رکعت امر شده
است که کسی نمیداند صنع عالم و رسول حاجت ندارد بتفتیش اسرار احکام الهی که برسول وحی
شده و الا این سؤال مخصوص زکوة نمیبود بلکه تفاوت عدد صلوة اولی بود باین سؤال ابو جعفر
گفت که پس آن زندیق قبول کرد جواب را از من بعد از آن برخوردم بعد از مدتی با امام جعفر صادق علیه السلام
در مدینه پس پرسیدم او را از آنچه مذکور شد پس امام گفت بدرستیکه الله عز و جل شمرد بعلم خود
مالها را و مسکینان را پس یافت آنچه را کفایت کند ایشانرا از هر هزار درهم بیست و پنج درهم و اگر بیست و پنج
کفایت نمیکرد ایشانرا هر آینه زیاد میداد ایشانرا ابو جعفر گفت که پس برگشتم بنزد آن مرد زندیق و گفتم

پس خبر دادم او را پس او گفت که آمد این مسئله بر بالای شتران از حجاز یعنی آنکه این جواب را از امام جعفر
صادق علیه السلام در مدینه شنیدی و آوردی بعد از آن مرد زندیق گفت که اگر من تسلیم میکردم
کسی را در فرمانبرداری هر آینه تسلیم میکردم صاحب این سخن را یعنی که اگر قایل میشدم بشریعت و بودن امامی
مفترض الطاعه در روی زمین قایل میشدم که امام مفترض الطاعه امام جعفر صادق علیه السلام است
باب چهارم اصل باب ما وضع رسول الله صلی الله علیه و آله علی اهل بیته الزکوة علیه این باب بیان چیزیست
که قرار داد رسول الله صلی الله علیه و آله بر اهل بیته زکوة فریضه از آن چیزها در این باب دو حدیث است
اول اصل عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام قالا فرض الله عز و جل الزکوة مع الصلوة فی الاموال
و سنها رسول الله صلی الله علیه و آله فی تسعة اشیاء و عفا رسول الله صلی الله علیه و آله عما
سواهن فی الذهب و الفضة و الابل و البقر و الغنم و الحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب و عفا عما سوی ذلک
شرح بیان مع الصلوة شد در شرح حدیث پنجم باب اول بیان و عفا عما سوی ذلک شد در شرح حدیث
دوم باب اول یعنی روایتست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که گفتند که فرض کرد
الله تعالی زکوة را با نماز در جمیع مالها را دانیست کرد در فرض زکوة و قرار نیست میان نه چیز و قبل ما از جهت قرار داد
را داد زکوة فریضه را رسول الله صلی الله علیه و آله در نه چیز و تجاوز کرد از طلب زکوة فریضه رسول الله صلعم
از آنچه غیر آن نه چیز قرار داد زر سیم و شتر و گاو و گوسفند و گندم و جو و خرما و مویز و تجاوز کرد از آنچه غیر آنست
دوم اصل عن یونس عن عبدالله بن مسکان عن ابی بکر الحضرمی عن ابی عبدالله علیه السلام قال وضع
رسول الله صلی الله علیه و آله الزکوة علی تسعة اشیاء الحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب و الذهب و الفضة
و الابل و البقر و الغنم و عفا عما سوی ذلک شرح روایتست از ابو بکر حضرمی عبدالرحمن از عبدالله بن مسکان
بضم میم و سکون سین بی نقطه از ابی بکر حضرمی بفتح خاء بی نقطه و سکون ضاد با نقطه و فتح را بی نقطه
از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت قرار داد رسول الله صلی الله علیه و آله زکوة را بر نه چیز گندم و جو و خرما
و مویز و زر و سیم و شتر و گاو و گوسفند و تجاوز کرد از آنچه غیر آنست اصل قال یونس معنی قوله ان الزکوة
فی تسعة اشیاء و عفا عما سوی ذلک انما کان ذلک فی اول النبوة کما کانت الصلوة رکعتین ثم زاد رسول الله
صلی الله علیه و آله فیها سبع رکعات و کذلک الزکوة وضعها و سنها فی اول النبوة علی تسعة اشیاء ثم وضعها علی جمیع الحبوب
شرح انما بفتح همزه خبر مبتداست و افاده حصر میکند نظر به سوق کلام یعنی توهم که الحکم الله

بجام

واحدهما والیه فذلک مجموع وضع زکوة بر نه چیز و عفو از ما سوی آن باعتبار جزو آخر که عفو است کما کان
فالخ از قبیل ذکر نظیر است پس تساوی اند در شمول جمیع الوجوه لانه ضعیف و شیخ طوسی رحمه الله تعالی
در کتاب استبصار بعد از ذکر احادیث و جمع میان آنها بحمل احادیث عموم بر استحباب گفته و لا یعکس لانها
علی ما ذهب الیه یونس بن عبد الرحمن ان هذه التسعة الاشیاء کانت الزکوة علیها فی اول الاسلام ثم
اوجب الله تعالی بعد ذلک فی غیرها من الاجناس لان الامر لو کان علی ما ذکره لما قال الصادق علیه السلام
عفا رسول الله صلی الله علیه و آله عما سوی ذلک لانه اذا اوجب فیما عدا التسعة اشیاء بعد ایجابه فی التسعة
لم یبق شیء معفو عنه فهذا القول واضح البطلان مخفی نماند که از آنچه گفتیم در شرح حدیث دوم باب اول معلوم
میشود که مراد یونس آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله در سال اول فرض کرد و عفو کرد از ما عدای
نه چیز و بعد از آن وضع زکوة کرد بر جمیع حبوب و این منافات ندارد با قول صادق علیه السلام پس
بطلان قول یونس واضح نیست و لکن شیخ مستند میشد بوده باشد در یک کتاب دیگر استبصار مذکور کرده
برای دلالت ظاهر نماید بر نفی فرض زکوة بر ما عدای نه چیز جواب این میشد که یونس آن روایات را تقیه کرده
و قول او در خطبه کافی که بالآثار الصحیحة عن الصادقین علیهم السلام والسنن القائمة التی علیها
العمل الخ اشارتست باعتبار انها والله اعلم یعنی گفت یونس که معنی قول امام که زکوة را قرار داد
و رسول خدا و ذکر داد از غیر آنها نیست و جز این نیست که بود در اول پیغمبری نظیر اینکه بود نماز قبل اول
پیغمبری دو رکعت بعد از آن زیاد کرد رسول الله صلی الله علیه و آله در نماز هفت رکعت و هم چنین زکوة
قرار داد آن را در اول پیغمبری او بر نه چیز بعد از آن قرار داد آن را بر جمیع دانها مثل ارزن و ماش و برنج و نخود
و عدس و غیر آنها باب ما یجب علیه الصدقة من الحبوب این باب بیان چیزیست که زکوة داده میشود از جمله دانها
در این باب پنج حدیث است اول اصل عن محمد بن مسلم قال سألته عن الحبوب ما یزکی منها قال البر والشعیر والذرة
والدخن والارز والسلت والعدس والسمسم کل هذا یزکی و اشباهه شرح البر بضم باء یک نقطه و تشدید
راء بی نقطه گندم الذرة بضم ذال با نقطه و تخفیف راء بی نقطه و تاء تانیث که بجای واو محذوف است کلام الفضلاء
دانه ایست سفید که مشهور است الدخن بضم دال و سکون خاء با نقطه ارزن الارز بفتح همزه و ضم راء بی نقطه
و تشدید زاء با نقطه برنج السلت بضم سین بی نقطه و سکون لام و تاء دو نقطه بالا نوعی از جو است و او بی پوست
مثل گندم السمسم بکسر سین بی نقطه و سکون میم و کسر سین دوم کنجد یعنی روایت است از محمد بن مسلم که از امام

محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از دانها که چه چیز زکوة داده میشود از آن
از آنها امام گفت که گندم و جو و ... و ذرت و کاورس و برنج و جو بی پوست و عدس و کنجد جمیع این زکوة داده میشود
و مانند آن و بیان مانند ظاهر است از حدیث اول باب دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام مثله و قال
کل ما کیل بالصاع فبلغ الاوساق فعلیه الزکوة و قال جعل رسول الله صلی الله علیه و آله الصدقة
فی کل شیء انبتت الارض الا ما کان فی الخضر والبقول وکل شیء یفسد من یومه شرح الصاع
بصاد بی نقطه و الف و عین بی نقطه ... و مراد اینجا پیمانه ایست که گنجایش چهار مد داشته باشد و مد بضم میم
و تشدید دال مقداریست از گندم و مانند آن که پر کند دو دست متصل بیکدیگر را که کشیده شود بدو نحوی که
گنجایش چیزی بیشتر نداشته باشد و معنی آن در کتاب الصیام در حدیث ... باب الفطرة است که
شش رطل بالمدنی و نه رطل بالعراقی فالکل اجزیه که یکون بالوزن الفا و ... و سبعین ...
و این که این وزن برای خرما است و غیر خرما از این سنگین تر باشد ... موصول است
آن الاوساق است بسین بی نقطه و قاف جمع وسق بفتح واو و سکون سین بی نقطه شصت صاع و الکلام ...
همه خارج است یعنی بفتح و سکون که مشهور است که نصاب است ضمیر علیه راجع بما موصول است فی ...
برای ظرفیت است از بودن بعض در کل و بودن تخم و مانند آن در بوته الخضر بضم خاء با نقطه و سکون
با نقطه و راء بی نقطه جمع اخضر بفتح همزه و سکون خاء و فتح ضاد سبزها و مراد اینجا سبزیهاست مثل کدو
و اسفناج و مانند آن که عمده انتفاع بآنها بخوردن در وقت سبز بودن آنهاست البقول بضم باء یک نقطه
و ضم قاف و سکون واو گیاهها مثل پودنه و ... و بادنجان و خیار و مانند آنها که در وقت تازگی
خورده میشود و حاصل آن چیزی میشود که مجرور و معطوف بر الخضر است کل منصوب و معطوف بر ما موصول
من یومه ... عبارت از زمان اندک یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام مثل
حدیث سابق و امام گفت که هر چه پیمانه کرده شد بصاع پس رسید به پنج وسق که سیصد صاع است پس بر آن
زکوة امام گفت که قرار داد رسول الله صلی الله علیه و آله صدقه را در هر چیزی که رویانید زمین
مگر آنچه باشد در سبزیها و در گیاهها و مگر هر چیزی که ضایع شود در روز خود یعنی
که ضایع شود در اندک وقتی مگر آنکه خشک کنند مثل زرد آلو و آلو و انجیر و مگر آنکه ... کنند
مثل سیب و ... مخفی نماند که ظاهر این حدیث آنست که انگور ... که مویز شده باشد زکوة نداشته باشد

اصل عن علي بن مهزيار قال قرأت في كتاب عبد الله بن محمد الى ابي الحسن عليه السلام جعلت
فداك روي عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال وضع رسول الله صلى الله عليه وآله الزكاة على تسعة
اشياء الحنطة والشعير والتمر والزبيب والذهب والفضة والغنم والبقر والابل وعفا رسول الله
صلى الله عليه وآله عما سوى ذلك فقال له القائل عندنا شيء كثير يكون اضعاف ذلك فقال وما
هو فقال له الارز فقال له ابو عبد الله عليه السلام اقول لك ان رسول الله صلى الله عليه وآله وضع الزكاة
على تسعة اشياء وعفا عما سوى ذلك وتقول عندنا ارز وعندنا ذرة وقد كانت الذرة على عهد رسول الله
صلى الله عليه وآله فوقع عليه السلام كذلك هو والزكاة على كل ما كيل بالصاع شرح مراد بوضع ما
كه است نه چيز است چنانچه هست و مراد بعفو بخشيدن حق ثابت بفرض المثبت در سالهای معین چنانچه بیاید
در شرح حدیث دوم باب اول القائل برای عهد خارجیست باعتبار اینکه روی اگرچه بصیغه مجهول است
دلالت بر راوی معین میکند ولهذا در نقل حدیث گفته و روی غیر هذا الرجل عندنا ذرة تا آخر مقول
قول نیست بلکه کلام امام جعفر صادق علیه السلام است حاصل جواب اینست که عفو رسول الله صلی الله علیه وآله
در سالهای معین مبنی بر اینست که زکوة بر حبوب در آن سال نیز فرض بوده لیکن چون رسول الله بمقتضای آیت
سوره احزاب النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم اختیار مال مستحقین داشت و از آن بخشید در آن سال از ما
حبوب و بعد از آن بخشیده برطرف شد پس در سالهای حبوب زکوة فرض است موافق الخبر یا نشد در شرح حدیث
دوم باب اول یعنی روایت است از علی ابن مهزیار که گفت خواندم در مکتوب عبد الله محمد سوی امام موسی
کاظم علیه السلام یا امام رضا علیه السلام که در باب سوم روایت کرده شده است از امام جعفر صادق
علیه السلام که گفت قرار داد رسول الله صلی الله علیه وآله زکوة را بر نه چیز گندم و جو و خرما و مویز و
درهم و گوسفند و گاو و شتر و بخشید زکوة را رسول الله صلی الله علیه وآله از غیر آنها که مذکور شد
پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام را گوینده که او عیان چیزیست که نزد ما چیزی بسیار است که میباشد
چند برابر آنچه گفتی پس امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چیست آن پس آن گوینده گفت امام را که آن برنج است
پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام اندر وی عجبست که میگویم ترا که بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه وآله
قرار داده زکوة را بر نه چیز و بخشید زکوة را از غیر آنست و با وجود این میگویی که نزد ما در گیلان
مثلا برنج هست و نزد ما در مدینه نیز ذرت هست و بتحقیق بود ذرت در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله

نوشت امام موسی کاظم علیه السلام یا امام رضا که چنانست کلام امام جعفر صادق علیه السلام یا معنی که
آنچه روایت شده است از او درست است و زکوة بر محصولاتی هر چیز نیست که بیان کرده شده قطع نظر از آنست که ما
نیست منافات اینکه حکم الهی زکوة بر برنج و ذرت و مانند اینها نیز فرض باشد و منافات اینکه بعضی برای مصلحت آن وقت زکوة
از اینها برطرف کرده شود مثل اینکه زکوة وجوب داشت جمله از بعض ثمرات و در وقت مسایف اکتفا کرده میشود
در جائی هر کسی بذکر بعضی چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث دوم باب هشتاد هفتم که باب صلوة المطاردة
والمواقفة والمسايفة اصل وكتب عبد الله وروى غير هذا الرجل عن ابي عبد الله عليه السلام انه
سأله عن الحبوب فقال وما هي فقال السمسم والارز والدخن وكل هذا غلة كالحنطة والشعير فقال
ابو عبد الله عليه السلام في الحبوب كلها زكاة وروى ايضا عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال
كل ما دخل القفيز فهو يجري مجرى الحنطة والشعير والتمر والزبيب قال فاخبرني جعلت فداك هل على
هذا الارز وما اشبهه من الحبوب الحمص والعدس زكاة فوقع عليه السلام صدقوا الزكاة في كل شيء
شرح سؤال در روایت اشعار است باینکه بعض حبوب نیکو نداده باعتبار اینکه بجلدی نمی آید مثل دانه انار
و ... الغلة بفتح غین با نقطه و تشدید لام حاصل زمین و مانند آنست چیزیکه الحنطة اینست که هر دو بیان آنه
کرده میشود القفيز بفتح قاف و کسر فا و سکون یا و در نقط دو یا پیمانه بانقطاع است که معروف است و آن
گندم بعد از تختم صد و چهل و چهار ذراع از زمین دارد الحمص بکسر حا بی نقطه و کسر و فتح میم مشدده و صاد
بی نقطه مجرور و بدل تفصیل ما موصوله است یعنی و نوشت عبد الله بن محمد سوی ابو الحسن علیه السلام
که روایت کرده اند غیر این مرد که مذکور شد از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسید امام جعفر صادق علیه السلام
را از دانها پس امام جعفر الصادق علیه السلام گفت که چیست آن دانها گفت کنجد و برنج و ارزن و جمیع اینکه مذکور شد
ما حاصلیست مانند گندم و جو و در اینکه بیان کرده میشود پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام در آنها همگی آنها
زکوة هست و روایت کرده شده نیز از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که هر چیز داخل شد در قفیز مثل
پس آن جاری میشود در مجری گندم و جو و خرما و مویز عبد الله گفت در آن مکتوب که بخبر ده مرا قربانت شوم
که آیا برای برنج و آنچه مانند آن باشد در اینکه بیان کرده میشود از حبوبات که نخود و عدس باشد زکوة هست
پس نوشت ابو الحسن علیه السلام که راست گفتند راویان این سر روایت از امام جعفر صادق علیه السلام زکوة هست
بر هر چیزیکه بیان کرده شد اصل قلت لابي الحسن عليه السلام ان لنا رطبة وارزا فما الذي علينا

فيها فقال عليه السلام اما الرطبة فليس عليك فيها شيء واما الارز فما سقت السماء العشر وما سقي بالدلو
فنصف العشر في كل ما كلت بالصاع او قال وكيل بالمكيال شرح الرطبة بفتح راء بي نقطه وسكون طاء
بي نقطه وباء يك نقطه يونجه سقت بفتح سين بي نقطه وفتح قاف صيغه ماضي معلوم معتل اللام يائي باب ضرب است
سماء اينجا عبارت از باران است وبهر تقدير شامل قنات وچشمه ومانند اينها هست زيرا كه اصل همه اينها
از ابر وباران است بر تقدير مثال ... بواسطه دلو باشد العشر بتقدير فيه العشر است
مجهول است نصف العشر بتقدير فيه نصف العشر است ذكر كل براي اشعار باينست كه برنج مانند گندم وجو وامثال اينها نيست
زيرا كه پوست دارد كه آن جدا ميشود گاه باشد كه با پوست بحد نصاب رسد وبي آن نرسد چون درو ميكنند
با پوست ميباشد پس تا پوست جدا نشود نصاب معلوم نميشود وزكوة نمي بايد داد هر چند كه چون بي پوست شود بحد نصاب رسد
كلت بكسر كاف وسكون لام صيغه ماضي مخاطب معلوم معتل العين يائي از باب ضرب است كيل بياء دو نقطه پائين بصيغه
ماضي غايب مجهول از باب ضرب است مكيال بكسر ميم وسكون كاف وياء دو نقطه در پائين اسم آلت است وجمله
ذكر اين ضميمه وعطف تفسير است ومقصود اينست كه حصه برنج زكوة نيست در آنچه داده ميشود بحكم آيت وآتوا حقه
يوم حصاده زكوة نيست وذكر صاع بعنوان تمثيل است وظاهر آن هست كه در برنج ميبايد داد
يعني گفتم امام موسي كاظم عليه السلام يا امام رضا عليه السلام را كه بدرستي كه ما داشته ايم برنج
بر حسب اجماع است در آن برنج مثل ... گفت امام عليه السلام كه اما رطبه پس بر تو نيست در آن چيزي از زكوة
نيست واما برنج پس آنچه آب داده باران در آن عشر است وآنچه آب داده شد بدلو در آن نصف عشر است از هر چه
پيمانه كرده شود بصاع يا امام گفت هر چه پيمانه كرده شد بپيمانه سوم حديث عن ابي عبد الله عليه السلام
قال سألته عن الحبوب ما يزكى منها فقال البر والشعير والذرة والدخن والارز والسلت والعدس كل هذا مما
يكال ويزكى وقال كل ما كيل بالصاع فبلغ الاوساق فعليه الزكوة شرح الحبوب بفتح حاء بي نقطه
الحبة كاشته شده كه باشد وباقي آن ظاهر است از شرح حديث اول ودوم اين باب باب
ما لا يجب فيه الزكوة مما تنبت الارض من الخضر وغيرها شرح من در مما تبعيضيه است ومن در من الخضر بيانيه است
ما موصوله است در ما لا يجب ... مخصوص شد در شرح حديث دوم باب سابق يعني اين باب بيان چيزي
كه واجب نميشود در آن زكوة از جمله آنچه ميروياند زمين كه سبزيها وغير اينها باشد در اين باب سه حديث است اول حديث
عن ابي عبد الله عليه السلام قال ليس على البقول ولا على البطيخ واشباهه زكوة الا ما اجتمع عندك
غلته فبقي عندك سنة شرح البقول بضم باء يك نقطه وضم قاف وسكون واو جمع بقل ومراد اينجا

كه عمده انتفاع بنفس اينهاست نه بحاصل اينها مثل گندنا وپياز وكاهو ويونجه يعني روايت است از امام
صادق عليه السلام كه گفت كه نيست در سبزيها ونه در خربزه ومانند اينهاي خربزه كه هندوانه وخيار وبادنجان وكدو
وامثال اينهاست زكوة مگر آنچه جمع شد نزد تو از زر وسيم كه حاصل خربزه است وبماند نزد تو يك سال بشرط بلوغ
نصاب دوم حديث عن ابي جعفر عليه السلام انه سئل عن الخضر فيها زكوة وان بيع بالمال العظيم فقال
لا حتى يحول عليه الحول شرح واو در وان از زائدي كلام است منها بد زيرا كه ان اينجا وصليه ...
حتى اينجا براي استثناء است ... حكم براي انتهاء غايت باشد ومدخول آن خارج باشد از
حكم ماقبل آن يعني روايت است از امام محمد باقر عليه السلام كه ازو پرسيده شد از سبزيها كه آيا در
اينها زكوة هست اگر فروخته شود بمالي بزرگ يعني زر يا سيم كه بحد نصاب رسد پس امام گفت كه نه
مگر آنكه بگذرد بر آن مال عظيم سال سوم حديث قلت لابي عبد الله عليه السلام ما في الخضر
قال وما هي قلت القضب والبطيخ ومثله من الخضر قال ليس عليه شيء الا ان يباع مثله بمال فيحول
عليه الحول ففيه الصدقة وعن العضاة من الفرسك واشباهه فيه زكوة قال لا قلت فثمنه
قال ما حال عليه الحول من ثمنه فزكه شرح سوال دوم وما هي سوال است كه مراد از لفظ
سوال از چيست خضر ميباشد مخفي نماند كه نفس سوال خضر ... اختلاف ... زيرا كه گاه
استعمال ان خضر شامل نيست بر بطيخ وماننده آن چنانچه گذشت در شرح حديث دوم باب
سابق القضب بفتح قاف وسكون ضاد با نقطه وباء يك نقطه يونجه العضاة بفتح عين بي نقطه وتخفيف ضاد
با نقطه والف زائده وهاء ... لام الفعل درخت بزرگ بار آور من بيانيه يا تبعيضيه ... بود نوعي
الفرسك بكسر فاء وسكون راء بي نقطه وكسر سين بي نقطه قسمي از شفتالو ... ضمير فيه وضمير
راجع بعضاة است بنوعي از مجاز يعني گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه چيست در سبزيها گفت
وچيست اينها يعني كدام اند گفتم يونجه وخربزه ومانند خربزه كه خيار وكدو وبادنجان باشد
گفت امام كه نيست بر اينها چيزي مگر آنكه فروخته شود مثل آن پس بگذرد بر آن سال
پس در آن است صدقه فريضه بشرط بلوغ نصاب وپرسيدم از درخت بزرگ از شفتالو وماننده اينها
زردآلو وبه وسيب وامرود وانار است مثلا كه آيا در آن درخت زكوة است گفت نه گفتم پس قيمت نقد
چون است امام گفت كه هر چه بگذرد بر آن سال از جمله قيمت نقد آن پس زكوة بده از آن بشرط بلوغ نصاب

چهارم اصل سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْأُشْنَانِ فِيهِ زَكَاةٌ فَقَالَ لَا شرح اشنان بضم وکسر
همزه وسکون شین با نقطه گیاهیست که با آن جامه شویند وعجم بنزاین آنرا اشنان نام میخوانند یعنی پرسیدم
امام موسی کاظم یا امام رضا علیه السلام را از اشنان که آیا در آن زکوتی هست پس امام گفت که نه پنجم اصل
سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقُطْنِ وَالزَّعْفَرَانِ عَلَيْهِمَا زَكَاةٌ فَقَالَ لَا شرح پرسیدم امام موسی
کاظم یا امام رضا علیه السلام را از پنبه وزعفران که آیا برآنها زکوتی هست پس امام گفت که نه ششم اصل
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي الْبُسْتَانِ يَكُونُ فِيهِ الثِّمَارُ مَا لَوْ بِيعَ كَانَ مَالاً هَلْ فِيهِ
صَدَقَةٌ قَالَا لَا شرح البستان بضم بای یکنقطه وسکون سین بینقطه وتاء دو نقطه در بالا بوده
نعلان باغ سبزی و درختان میوه دار ما موصوله بدل یا عطف بیان الثمارست ضمیر بیع راجع
موصولست وهم چنین ضمیر کان وحمل مال بر آن بنوعی از مجازاست ضمیر فیه نیز راجع بما موصوله است
یعنی روایتست از امام محمد باقر وامام جعفر صادق علیهما السلام در باغ که باشد در آن انواع
میوه ها اگر فروخته میشد میبود نقد فراوان آیا در آن ذکوتی هست امام گفت که نه باب هفتم اصل
باب ما لا یجب فیه الزکوة من الحرث شرح الحرث بفتح حاء بینقطه وثاء سه نقطه کاشتن گندم وامثال آنست ومراد
اینجا معنی سوم است وان شامل خرما و مویز نیز هست زیرا که جمیع نخل وبعض اقسام انگور کاشتنی است
بود که شامل انها باشد بنا برانکه حرث مخصوص صورتی باشد که بخم متفرق باشد چنانچه در گندم وجو است یعنی
این باب بیان کسی چیزیست که واجب میشود در آن زکوة از حاصل زراعت در این باب هفت حدیثست اول اصل
عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الزَّكَاةِ فِي الزَّبِيبِ وَالتَّمْرِ فَقَالَ فِي كُلِّ خَمْسَةِ أَوْسَاقٍ وَسْقٌ وَالْوَسْقُ سِتُّونَ صَاعاً
وَالزَّكَاةُ فِيهِمَا سَوَاءٌ فَأَمَّا الطَّعَامُ فَالْعُشْرُ فِيمَا سَقَتِ السَّمَاءُ وَأَمَّا مَا سُقِيَ بِالْغَرْبِ وَالدَّوَالِي فَإِنَّمَا
عَلَيْهِ نِصْفُ الْعُشْرِ شرح تفسیر وسق وصاع گذشت در شرح حدیث دوم باب پنجم مخفی نماند که از این ظاهر
میشود که در نصاب زکوة حرث وزن اعتبار ندارد بلکه مدار بر پیمانه است الطعام بفتح طاء بینقطه وعین
انچه خورده میشود بعد از علاج مثل گندم وجو که تا پخته شود یا برشته نشود بخلاف مویز وخرما بدانکه آنرا
گفتیم در تفسیر طعام ظاهر میشود که منافات نیست میان این حدیث که دلالت میکند براینکه زکوة مویز وخرما
بتحیل است واحادیثیکه دلالت میکند براینکه زکوة آنها مثل زکوة جو وگندم است زیرا که چون مویز وخرما
پیش از رسیدن بحد مویزی یا خرمائی بسیار خورده میشود وضبط حساب آن بسیار مشکلست پس این حدیث

بر صورتیست که حساب آنها مضبوط نشده باشد اصلا واحادیث دیگر محمولست بر صورتیکه
آنها مضبوط شده یا باشد وانچه خورده شده باشد بحساب در آورده شده باشد وبالجمله در تنخیص
در استنباط اولا در این حدیث کرده ثانیا بر تقدیر تسلیم که مقرر کنیا محمولست بر استحباب یا محمولست بر حینی
که بعد از اخراج زکوة واخراج خرج مثل آنچه اندر آمواله میباشد والله اعلم تقسیر سقط الثمار گذشت
در شرح حدیث چهارم باب پنجم الغرب بفتح غین با نقطه وضم راء بینقطه وباء یکنقطه جمع غرب بفتح غین
وسکون راء دلوهای بزرگ مثل سقیف وسقف الدوالی بفتح دال بینقطه وواو والف وکسر
لام وتخفیف یاء دو نقطه در زیر این جمع دالیه چرخهائی که بانها آب از چاه ها ومانند آنها میکشند
یعنی روایتست از سماعه که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام وامام موسی کاظم علیهما السلام است
سماعه گفت پرسیدم امام را از زکوة در مویز وخرما پس امام گفت که در هر پنج وسق یکوسق است ووسق
شصت صاع است وزکوة در مویز وخرما برابرست باینمعنیکه در هر یک پنج یک است چون خرما
بسیار خورده میشود واما انچه تا پخته نشود خورده نمیشود مثل گندم وجو پس زکوة در آن ده یک است
در انچه آب را داده ابر واما انچه آب داده شد بدلوها وچرخها پس جز این نیست که برانست نصف عشر
دوم اصل عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَا ذَكَرْنَا لَهُ الْكُوفَةَ وَمَا وُضِعَ عَلَيْهَا
مِنَ الْخَرَاجِ وَمَا سَارَ فِيهَا أَهْلُ بَيْتِهِ فَقَالَ مَنْ أَسْلَمَ طَوْعاً تُرِكَتْ أَرْضُهُ فِي يَدِهِ وَأُخِذَ مِنْهُ
الْعُشْرُ مِمَّا سَقَتِ السَّمَاءُ وَالْأَنْهَارُ وَنِصْفُ الْعُشْرِ مِمَّا كَانَ بِالرِّشَاءِ فِيمَا عَمَرُوهُ مِنْهَا وَمَا لَمْ
يَعْمُرُوهُ مِنْهَا أَخَذَهُ الْإِمَامُ فَقَبَّلَهُ مِمَّنْ يَعْمُرُهُ وَكَانَ لِلْمُسْلِمِينَ وَعَلَى الْمُتَقَبِّلِينَ فِي حِصَصِهِمُ الْعُشْرُ
وَنِصْفُ الْعُشْرِ وَلَيْسَ فِي أَقَلَّ مِنْ خَمْسَةِ أَوْسَاقٍ شَيْءٌ مِنَ الزَّكَاةِ شرح صفوان واحمد از راویان
امام موسی کاظم وامام رضا وامام محمد تقی علیهم السلام اند ما در ما وضع موصوله است وضع
بصیغه ماضی مجهول با بمنع است که در اصل از باب ضرب بوده ونقل شده برای حرف حلق ضمیر
علیها راجع بکوفه است من بیانیه است وتبعیضیه مثل بود الخراج بفتح وضم خاء با نقطه وراء بینقطه
والف وجیم مالیه یا دشاه که بر زمین یا باب وزمین قرار میدهد ما در وما سار مصدریه است ومثل آن
بودکه موصوله باشد بحذف عاید بتقدیر ما سار به سار بسین بینقطه والف وراء بینقطه بصیغه ماضی معلوم
باب ضرب است السیره بکسر سین وسکون یاء دو نقطه در پایین روش سلوک حاکم در میان رعیت ضمیر فیها

راجع بکوفه است اهل مرفوع و فاعل شد واست، غیر بشیر راجع است بمرجع ضمیر لهم و اهل بیته عبارت است
از بعضی بنی فاطمه که خروج کردند بر کوفه و مسلط شدند و مدتی حکومت کردند چنانچه اشاره بآن شد دیگذشت
الحجه در حدیث هفتم از باب ان الجن تأتیهم فیسألونهم عن معالم دینهم و یتوجهون فی امورهم علیهم السلام
کتاب بود و هفتم است تما انبجاء انحصار است از تما در حدیث سابق الرنا بکسر راو بی نقطه و شین با نقطه
و الف و همزه منقلب از واو در بیان عمروه بعین بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب نصر است دوم
و قال لم بعمروه برای عطف جمله بر جملات لیس ما موصول مبتدا است و جمله اخذه خبر مبتدا است و مراد اثبات
با اینکه زمینی که در تصرف ایشان باشد اما از آباد منکر که لابد مالک آن نیست بلکه حکم بایر دارد
دارد قبله بقاف و باء یک نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب تفعیل التقبیل دادن صاحب اختیار زمین را
بکسی بر شیء که مانند الجاره است چیزی بگیرد از حاصل تعیین آن و مدت و آنچه از آن گیرد با بیضا وردی
نیتا النقبل مصدر باب تفعل مطاوع تقبیل یعنی روایت است از صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی نصر
گفتند که مذکور کردیم برای امام علیه السلام کوفه را و آنچه را که قرار داده شده بر آن از مال پادشاه و روش
سلوک اهل بیت او را در کوفه را امام در بیان آنکه کدام زمین خراج دارد و کدام ندارد گفت هر که مسلمان شد
از روی رضا واگذاشته میشود زمین او که در تصرف او است از برای خود ش را خود دست او بعنوان زکوة گرفته
میشود از او عشر آنچه آب داده از باران و نهرها و گرفته میشود نصف عشر از آنچه با سقاب از دلو و آب ریختن با نبع
و مانند آن در آنجا آباد کرده باشند از جمله زمین خود و آنچه آباد نکرده باشند از جمله زمین خود میگیرد آن را امام
زمان و میدهد آن را بکسی که آباد کند آن را و ثابت است آنها را نیز از آن تسلیم کند و میشود بر مسلمانان که زمین آباد
خود را تصرف داشته باشند بر حسبی که زمین غیر خود را تسبیح نکرده اند از امام و آباد کرده اند در حصه های خود شان
از حاصل زمین عشر در آنچه آب داده باشند از باران و نهرها و نصف عشر در آنچه آب داده شود با آن بر ریسمان باشد و
در گر از نیم وسق که شصت صاع است چیزی از زکوة را دادنیست که در خراج زمین خراج شرط نیست بلوغ نیم
وسق بلکه شرط است از زکوة حاصل آن اصل وما اخذ بالسیف فذلک الی الامام یقبله بالذی
یری کما صنع رسول الله صلی الله علیه و آله بخیبر قبل سوادها و بیاضها یعنی ارضها و نخلها
والناس یقولون لا تصلح قبالة الارض والنخل وقد قبل رسول الله صلی الله علیه و آله
خیبر وعلی المتقبلین سوی قبالة الارض العشر و نصف العشر فی حصصهم فقال ان اهل الطائف

اسلموا وجعلوا علیهم العشر و نصف العشر وان مکة دخلها رسول الله صلی الله علیه و آله
عنوة وکانوا اسراء فی یده فاعتقهم وقال اذهبوا فانتم الطلقاء شرح چگونگی قبالة رسول الله صلی الله علیه و آله
خیبر را بیان میشود در کتاب المعیشة در حدیث اول و دوم باب قبالة الارضین تا آخر که باب صد و بیست
و هشتم است هر یک از سواد و بیاض وصف است بمعنی صفت مشبهه یعنی ارضها و نخلها کلام راوی یا معصوم
مستر راجع بمرجع ضمیر لهم است در فقرات سابقه و تفسیر سواد بارض و تفسیر بیاض بنخل دو احتمال دارد اول
اینکه مراد بسواد زمین نخلستان باشد باعتبار اینکه در سبزی است و مراد به بیاض درخت خرما خود ش
باشد باعتبار اینکه درخت خرما بیاض است پس مراد اینست که برای هر یک از زمین نخلستان که قابل زراعت است و علیحده
و درختان خرما حصه علیحده قرار داد دوم اینکه مراد بسواد زمین غیر معمور باشد که خالی از نخلات
و مراد به بیاض نخلستان باشد که معمور است چنانچه عمارت اهل اسلام را به بیضه الاسلام میخوانند و عمارت
اسلام را بیضه الدار مینامند قبالة بکسر قاف و تخفیف باء یک نقطه و الف و تخفیف لام مصدر باب
علم و نصر و ضرب است بمعنی قبول کردن کاری که زمین را که آباد دارد باشد از صاحبش بشرط اینکه آباد
کند بمحنت و کار و خود مالک شود و حصه از حاصل را تسلیم صاحبش کند و از آن تقبل بصیغه مصدر باب
تفعل نیز مینامند و بفتح قاف اسم مصدر است العنوة بفتح عین بی نقطه و سکون نون قهر و غلبه
و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است و حال است از فاعل دخلها یا بمعنی خود مصدر است و مفعول له است از قبیل
قعدت عن الحرب جبنا یا از قبیل ضربته تادیبا ضمیر کانوا راجع باهل مکه است که مفهوم میشود از لفظ
مکه و او در و قال برای عطف تفسیر است برای افاده اینکه مراد باعتاق اینجا اعتاق حقیقی نیست بلکه
مراد اطلاق است و اذن است که هر یکی بخانه خود رود و مخصوص در تصرف فانی که خواهد بر آنکه از ده باشد
حقیقه تا مبادا که تجاوز اخذ خود کند و مثل این گذشت در کتاب الطلاق در شرح حدیث پنجم باب فضل
الجمعه و لیلتها که باب شصت و ششم است یعنی و آنچه از زمینها که گرفته شد از مشرکان به شمشیر اختیار آن با
امام فقط است بیان این آنکه قبول میکند آن را بانکس که صلاح داند چنانچه کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
باخیبر بیان این آنکه قبول میکند از او با آنکس که صلاح داند چنانچه کرد رسول خیبر را در بیاض خیبر یعنی نخلها
زمین آن را و درخت خرمای آن را و مردمان جاهل میگویند که خوب نیست قبالة زمین و درخت خرما با مصاحبه
اینکه مدت معین ندارد و حال آنکه بتحقیق تقبیل کرد رسول الله صلی الله علیه و آله خیبر را و واجب

برحسبی که منتقل شده اند بسوی حق قبال در زمین عشر و نصف عشر در حصه‌های ایشان از حاصل زمین تمام
گفتند که بعد از آنکه اهل طائف مسلمان شدند بطوع و کره داینید واجب بر خود شان عشر را و نصف عشر را
یا بمعنی که حق قباله برای زمینها که ایشان قرار داده شد و بعد از بسبب آنکه مکه داخل شد از رسول الله صلی الله
علیه و آله بر خلاف آنکه قاهر بود و بودند اهل مکه از ایشان در دست او چنانکه دیگر آیا نرا و گفته که بر دیگر بنی ثقیف
که شمار داد کان باشند نه از اذکان حقیقی **سیوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام فی الصدقة فیما سقت السماء
والانهار اذا کانت سیحا او کان بعلا العشر وما سقت السوانی والدوالی او سقی بالغرب فنصف العشر **شرح**
سقت بسین بی نقطه و قاف بصیغه ماضی معلوم مثل العین یا بی باب ضرب است عاید بما محذوف است یعنی که
سقته اذا کانت مثل انها است و ضمیر مؤنث مستتر در کانت راجع بانهار است السیح بسین بی نقطه بفتح سین
بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و حا بی نقطه آبهایی که جاری میشود در زراعت و باغ بسبب بی خود
و خلوان از علامت نابت برای اینکه در اصل مصدر است بمعنی جاری شدن و این جمله شرطیه الخراج است
از صورتی که نهرها پیدا باشند و بیا خود آب بر زراعت و باغ نرود و بی احتیاج شود بدلو و بسیمان الاتی
عطف بر سقت حاجت می آید در حکمش این یا بر ضمیر مذکور مستتر در کان راجع است بما موصوله
البعل بفتح با یک نقطه و سکون عین بی نقطه شوهر و اینجا استعاره شده برای درختی خرمایی که در دسترس
نمناک باشد و احتیاج باب دادن نداشته باشد السوانی بفتح سین بی نقطه و کسر نون و تخفیف یا
دو نقطه در پایین جمع سانیه شتران آبکش الدوالی جمع دالیه جمع اشتران آبکش الغرب بضم غین با نقطه
وضم را بی نقطه و با یک نقطه جمع غرب بفتح غین و سکون را دلوهای بزرگ و مراد اینجا دلوهائیست که بآن
جوی‌ها پر میباشد **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام در زکوة که آنچه آب داد آنرا باران و نهرها و جوی‌ها
باشد آن نهرها آبهای روان بیان خود باشد آنچه بیخ که از زمین بخود دهد عشر است و آنچه داد آنرا
شتران و چرخها یا آب داده شد بدلوهای یا چرخ مثلا پس زکوة آن نصف عشر است **چهارم اصل** عن ابی بصیر
و محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام انهما قالا له هذه الارض التی یزارع اهلها
ما ترى فيها فقال كل ارض دفعها اليك السلطان فما حرثته فيها فعليك مما اخرج الله منها
الذي قاطعك عليه وليس على جميع ما اخرج الله منها العشر انما عليك العشر فيما يحصل في يدك
بعد مقاسمته لك **شرح** مشارا الیه هذه الارض زمین مفتوح العنوه است یزارع بزای با نقطه و راء

بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع مجهول یا معلوم غایب باب مفاعله است اهل نایب فاعل یا
فاعل است المراد عن معامله ارباب و بند کویا که بکسر بدر زمینی یا ذان محصن از حاصل آن زمین
خواه بحصل از جانب ارباب باشد و از امثال آن نیز مبنا مند و خواه از بذر گر و صاحب قاموس گفته المزارعه
المعاملة على الارض ببعض ما يخرج منها ويكون البذر من مالكها استفهامیست یعنی تعلیل
ما در فما خبر موصوله است جمله فعلیات تا آخر خبر مبتدا است پس عاید محذوف است بتقدیر فما اخرج الله
من در مما تبعیضیه است و در بعض نسخ فیها است و حاصل هر دو یکیست الذی فاعل ظرف است که علیه
است عشر عبارت است از زکوة و ذکر آن بعنوان مثال است زیرا که در بعضی نصف عشر است **یعنی** روایت است
از ابو بصیر و محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام انکه ایشان گفتند امام را که این زمینی که در بی
گرفته میشوند مستقر فان الخراج بمعنی نزدان پس امام گفت که هر زمینی که برید از از نوع تو پادشاه پس آنچه
کاشته از اد در زمین پس لازم است بر تو از جمله آنچه بیرون آورد الله تعالی بسبب آنکه کاشته از آن زمین
الحاصل که معامله کرده پادشاه با تو بر آن حصه و نیست بر جمیع آنچه بیرون آورده الله تعالی از آن زمین
زکوة مراد اینست که اخراج بند زراعت زکوة ندارد اصلا و آنچه حصه سلطان است اگرچه زکوة دارد اما بر
جانبی که نیست در کتاب الحجه در حدیث چهارم اخر ابواب که فاذا اخرج ما اخرج بدا فاخرج منه العشر من الجمیع
تا اخر چرا این نیست که لازم است بر تو زکوة بر آنچه حاصل میشود در دست تو بعد از وضع مقاسمه پادشاه تو را
یعنی حصه از حاصل که برای پادشاه قرار داده شده بود آن معامله **پنجم اصل** سألت ابا الحسن علیه السلام
عن ما يجب فيه الزكوة من البر والشعير والتمر والزبيب فقال خمسة اوساق بوسق النبي صلى الله عليه وآله
فقلت كم الوسق قال ستون صاعا قلت فهل على العنب زكوة او انما تجب عليه اذا صيره زبيبا قال
نعم اذا خرصه اخرج زكوته **شرح** پرسیدم امام رضا علیه السلام را از آنچه واجب میشود در آن
زکوة گندم و جو و خرما و مویز پس امام گفت که پنج وسق است بوسق النبی صلی الله علیه و آله پس گفتم که چند صاع است
آن وسق امام گفت شصت صاع است گفتم پس گفتم آیا بر انگور هست زکوة یا اینکه وقتی که از آن مویز
واجب میشود بر انگور چون صاحبش گرد داند ازا مویز امام گفت که آری در انگور بجهت زکوة بیا
این آنکه صاحبش تخمین کرد از او بیرون میکند زکوة مقدار آنکه عشر است مراد اینست که
اگر بعض انگور مویز نشده خورده شود حصه بر تقدیری آن نیز محسوبست در بلوغ نصاب کذا ذکره در شرح

اول این باب که اگر صاحبش تخمین نکرده باشد اصلاً زکوة ان حمل میشود بدانکه انگور بر سه قسم است اول آ
انچه قابل مویز شدن هست و صاحبش بعض از او مویز میکند و حکم این قسم مذکورست در این حدیث دوم
انچه قابل مویز شدن هست اما صاحبش از او مویز نمیکند اصلاً و شاید که حکم این قسم نیز در این حدیث داخل
باشد سوم انچه قابل مویز شدن نیست و دخول حکم این قسم در این حدیث محل اشکالست والله اعلم
ششم اصل عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ شُرَيْحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِيمَا سَقَتِ السَّمَاءُ وَالْأَنْهَارُ أَوْ كَانَ
بَعْلاً الْعُشْرُ وَأَمَّا مَا سَقَتِ السَّوَانِي وَالدَّوَالِي فَنِصْفُ الْعُشْرِ شرح او کان عطف است بر سقت و شرح
حدیث ظاهر است از شرح حدیث سوم این باب اصل قُلْتُ لَهُ فَالْأَرْضُ تَكُونُ عِنْدَنَا تُسْقَى
بِالدَّوَالِي ثُمَّ يَزِيدُ الْمَاءُ فَتُسْقَى سَيْحاً فَقَالَ إِنَّ ذَا لَيَكُونُ عِنْدَكُمْ كَذَلِكَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ النِّصْفُ وَالنِّصْفُ
نِصْفٌ بِنِصْفِ الْعُشْرِ وَنِصْفٌ بِالْعُشْرِ شرح سیحا بفتح سین است و مراد بیچ بنجا جاری شدن آب بپای
میوه نبود که مراد آب جاری بپای خود باشد و ان ذا الی اخر بتقدیر استفهام تعجبی است النصف
خبر مبتدای محذوفست والنصف معطوف بر ان معطوف علیه نصفان نصف مبتداست
خبر مبتداست و این قیاس است و نصف بالعشر یعنی پس گفتم امام را که پس زمین میباشد نزد ما که
باین روش که آب داده میشود بچرخها بعد از ان زیاد میشود آب پس آب داده میشود بجاری شدن آب بپای
خود پس امام گفت که و بدرستی که این آب دادن هر اینه میباشد نزد شما چنان گفتم آری
امام گفت که غله دو نصف میشود نصفی بحساب نصف عشر میشود و نصفی بحساب عشر میشود مراد اینست
که زکوة ان غله باین ده یک میشود اصل قُلْتُ الْأَرْضُ تُسْقَى بِالدَّوَالِي ثُمَّ يَزِيدُ الْمَاءُ فَتُسْقَى السَّقْيَةَ
وَالسَّقْيَتَيْنِ سَيْحاً قَالَ وَفِي كَمْ تُسْقَى السَّقْيَةَ وَالسَّقْيَتَيْنِ سَيْحاً قُلْتُ فِي ثَلَاثِينَ لَيْلَةً أَوْ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَدْ
مَضَتْ قَبْلَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ سِتَّةُ أَشْهُرٍ سَبْعَةُ أَشْهُرٍ قَالَ نِصْفُ الْعُشْرِ شرح السقیة بفتح سین و سکون
قاف و تا وحدت مفعول مطلق است یعنی پس گفتم که ان زمین آب داده میشود بچرخها بعد از ان
زیاد میشود آب پس آب داده میشود یک آب دادن و دو آب دادن بجاری شدن آب بپای خود امام گفت که
و در چند وقت آب داده میشود یک آب دادن و دو آب دادن بجاری شدن آب بپای خود امام گفت که در چند
وقت آب داده میشود یک آب دادن و دو آب دادن بجاری شدن آب بپای خود گفتم در عرض سی شب یا چهل
و حال انکه بتحقیق که گذشته پیش از ان در آن زمین شش هفت ماه که بچرخ آب داده شده امام گفت که

آن نصف عشر است اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ التَّمْرِ وَالزَّبِيبِ مَا أَقَلُّ مَا تَجِبُ
فِيهِ الزَّكَاةُ فَقَالَ خَمْسَةُ أَوْسَاقٍ وَيُتْرَكُ مِعَافَارَةُ وَأُمُّ جُعْرُورٍ لَا يُزَكَّيَانِ وَإِنْ كَثُرَا وَيُتْرَكُ
لِلْحَارِسِ الْعِذْقُ وَالْعِذْقَانِ وَالْحَارِسُ يَكُونُ فِي النَّخْلِ يَنْظُرُهُ فَيُتْرَكُ ذَلِكَ لِعِيَالِهِ شرح معافاره
بکسر میم و عین بی نقطه و الف منقلب از یا و سکون همزه که گاهی منقلب بالف میشود و را بی نقطه مرکبا اضافیست
در اصل بمعنی رودهٔ موش است و عبارتست از نوعی از خرمای بد که کم گوشت و استخوانش بزرگ است چنانچه می آید در کتاب
نهم باب هشتاد و چهارم و ام جعرور بفتح همزه و تشدید میم و ضم جیم و سکون عین بی نقطه و ضم را بی نقطه
مرکبا اضافیست و آن نوع دیگر از خرمای بدست که کم گوشت و استخوانش بزرگ است و انرا جعرور نیز میگویند مشابه
چنانچه می آید در حدیث نهم باب هشتاد و چهارم جعرور ماخوذ است از جعر بفتح جیم و سکون عین بمعنی نجس
خشک بیرون آید از سرگین دو العذق بفتح عین بی نقطه و سکون ذال با نقطه و قاف درخت خرما که
بار آن چیده نشده باشد و بکسر عین خوشهٔ خرما و اول اینجا مناسبتر است ینظر بنون و طا بی نقطه و تا با نقطه
صیغهٔ مضارع معلوم غایب از باب نصر است النظر بفتح نون و سکون طا محافظت درخت خرما و نظاره با
منتظر بود والنظر بفتح نون و فتح ظا با نقطه نگاه بانجزی و حاصل هر دو یکیست یعنی پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از خرما و مویز که چیست کمتر انچه واجب میشود در آن زکوة از جهت آنها پس امام گفت
که پنج وسق است وا گذاشته میشود در خرمائی که از ان معافاره میباشند و خرمائیکه از ان ام جعرور میباشند زکوة
داده نمیشود از آن دو با وجود که هیچکدام از انها در حساب پنج وسق نیز داخل نمیشود هر چند که بسیار میشود و
وا گذاشته میشود ایضا برای پاسبان باربک درخت خرما و دو درخت خرما مثلا و پاسبان ضرور میباشد
در درخت خرما بنابر انکه محافظت میکند از ان پس وا گذاشته میشود انچه مذکور شد برای عیال او
اشارتست بانکه جمیع اخراجات ضروریه که چنین باشد موضوعست از پنج وسق مثل حصهٔ سلطان که گرفته
شد در حدیث چهارم این باب و مثل حصهٔ سلطان که مذکور شد در حدیث چهارم این باب و مثل حصهٔ
حداد و نجار اگر ضرور باشد و مثل نفقة الغنم و مشهور اینست که اخراجات نفقه نیز در حکم حصه است
والله اعلم باب هشتم اصل باب ان صدقة الثمرة مرة الی حلول شرح الثمره بفتح ثا سه نقطه و فتح میم و را
بی نقطه میوه مثل مویز و خرما و ذکر این بعنوان مثالست پس حکم آن دارد حاصل زراعت مثل گندم و جو
یعنی این باب بیان انست که زکوة حاصل زراعت یکبار است با بعضی که دو یک بار ادا است

در این باب یک حدیث است اوّل اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال أيّما رجل كان له حرث أو ثمرة
فصدّقها فليس عليه فيه شيء وإن حال عليه الحول عنده إلّا أن يحوّله مالاً فإن فعل ذلك فحال عليه الحول
عنده فعليه أن يزكّيه وإلّا فلا شيء عليه وإن ثبت ذلك ألف عام إذا كان بعينه شرح أيّما بفتح همزه
و تشدید دو نقطه در پایین مضموم موصول است مبتداست و مضاف است به رجل جملهٔ کان له تا آخر صفت رجل
است الحرث بفتح حاء بی‌نقطه و سکون راء بی‌نقطه و ثاء سه نقطه حاصل زراعت مثل گندم و جو صدّقها بضم صاد
بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه مکسوره و قاف بصیغهٔ ماضی مجهول باب تفعیل است و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع
به رجل است و ضمیر بارز منصوب متصل مفعول دوم است التصدّق زکوة مال را گرفتن بر وجهی که خالص و بی
و غش نداشته باشد و لهذا عامل زکوة را مصدّق بصیغهٔ اسم فاعل باب تفعیل می‌نامند باعتبار اینکه
چون زکوة مال کسی را می‌گیرد او را مالک خالص آن مال می‌کند ضمیر مؤنث راجع به ثمره است و ذکر آن بعنوان
مثال است چنانچه مصنف رحمه الله در عنوان اکتفا بذکر ثمره کرده جملهٔ فلیس علیه تا آخر خبر مبتداست ضمیر فیه و نظائر
آن راجع به حرث است بعنوان مثال کان در اذا کان تامّه است و ضمیر مستتر راجع به حرث است یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام که گفت هر مردی که باشد او را حاصل زراعت یا میوه مثل مویز و خرما پس زکوة آن
مثلاً گرفته شود از او پس نیست بر او در آن حرث چیزی هر چند بگذرد بر آن حرث سال نزد آن مرد مگر اینکه گرداند
آن حرث را مال نقد یعنی بفروشد و بعوض آن زر و سیم بگیرد پس اگر کند آن کار را پس بگذرد بر آن مال نقد سال نزد
پس بر آن مرد است اینکه زکوة دهد آن مال نقد را و اگر نه گرداند آن را مال نقد پس نیست بر او چیزی از زکوة هر چند
که باقی بماند آن حرث هزار سال چون بماند بعینه اصل فإنّما عليه صدقة العشر فإذا أدّاها مرّة واحدة
فلا شيء عليه فيه حتّى يحوّله مالاً ويحول عليه الحول وهو عنده شرح این مذکور اینجا بنو است برای زیادتی
توضیح فإنّما بفتح فاء و کسر همزه و تشدید نون مفتوحه و الف بعد از میم برای حصر است اضافه در صدقة العشر بیانیه است
و ذکر عشر بعنوان مثال است زیرا که گاه صدقه نصف عشر است یعنی پس جز این نیست که بر آن مرد است در آن حرث
زکوة عشر مثلاً پس چون ادا کرد زکوة عشر را یکبار نیست چیزی بر او در آن حرث تا آنکه گرداند آن حرث را
مال نقد و بگذرد بر آن مال نقد سال در حالی که آن مال نقد نزد آن مرد باشد باب اصل
باب زكاة الذهب والفضة شرح این باب بیان زکوة زر و سیم است و در این باب نه حدیث است اوّل اصل عن سماعة
عن أبي عبد الله عليه السلام قال في كلّ مائتي درهم خمسة دراهم من الفضّة وإن نقص

فليس عليك زكاة ومن الذهب من كلّ عشرين ديناراً نصف دينار وإن نقص فليس عليك شرح
کل هر دو جا باعتبار تعدد مکلف است نه باعتبار تعدد دویست یا تعدد بیست زیرا که مکلف بیش مفهوم
بیان نصاب اوّل نقره و ذهب است و منافات ندارد با اینکه نصاب دوم اینها ناقص باشد از دویست و از
بیست چنانچه می‌آید در بعض احادیث این باب یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام سماعة
گفت امام گفت که در هر دویست درهم سیم پنج درهم است از سیم و اگر کم شود پس نیست بر تو زکوة
از زر در هر بیست دینار نصف دینار است و اگر کم شود پس نیست بر تو چیزی مخفی نماند که این در صورتی
که هیچ بیست دینار زر و دویست درهم سیم باشد پس اگر کم یا زیاد شود نصاب زیاد کم می‌شود چنانچه
می‌آید در حدیث پنجم این باب شرح دوم اصل سئل رجل أبا عبد الله عليه السلام فقال إنّي رجل صائغ
أعمل بيدي وإنّه يجتمع عندي الخمسة والعشرة ففيها زكاة فقال إذا اجتمع مائتا درهم فحال
عليها الحول فإنّ عليها الزكاة شرح پرسید مردی امام جعفر صادق علیه السلام را پس
گفت بدرستیکه منم زرگر تا اینکه فراهم می‌آید نزد من پنج درهم و ده درهم پس آیا در اینها است زکوة امام
گفت چون فراهم آید دویست درهم پس بگذرد بر آنها سال پس بدرستیکه بر آنها است زکوة سیم اصل
عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام قالا ليس فيما دون العشرين مثقالاً من الذهب شيء
فإذا كملت عشرين مثقالاً ففيها نصف مثقال إلى أربعة وعشرين فإذا كملت أربعة وعشرين ففيها
ثلاثة أخماس دينار إلى ثمانية وعشرين فعلى هذا الحساب كلّما زاد أربعة شرح مشهور اینست
که هر مثقال شرعی زر بوزن ده درهم سیم است و مثقال و دینار یکمعنی دارد و مشهور اینست که درهم
بوزن چهل و هشت جو میانه است و گذشت در شرح حدیث دوم باب دوم یعنی روایت است از امام محمد
باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام که گفتند که نیست در کمتر از بیست مثقال از زر چیزی از زکوة پس
چون رسید زر به بیست مثقال پس در آنها است نصف مثقال تا بیست و چهار مثقال پس چون رسید
زر به بیست و چهار مثقال پس در آنها است سه خمس مثقال یعنی که برای آن چهار مثقال نصف خمس مثقال
زیاد می‌شود تا بیست و هشت مثقال پس بر این حساب است هر بار که زیاد شود چهار مثقال یعنی

که هر بار بنصف خمس مثقال زیاد میشود و کمتر از چهار مثقال اعتبار ندارد و عفو میشود چهارم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال اذا جازت الزکوة العشرین دینارا ففی کل اربعة دنانیر عشر دینار شرح مراد
بزکوة اینجا چیزیست که زکوة از آن میباید داد پس از قبیل تسمیه کل بجزء یا تسمیه سبب باسم مسبب است یعنی
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون بگذرد زری که زکوة آن باید داد از
بیست دینار پس در هر چهار دینار که زیاد شود عشر دیناریست برای زکوة پنجم اصل سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن الذهب کم فیه من الزکوة فقال اذا بلغ قیمته مائتی درهم فعلیه الزکوة
کم استفهامیه و خبر مبتداست مقدم شده ضمیر فیه راجع شده بذهب مائتین بفتح میم و تشدید نون مثنی است
و مضافست و مراد بمائتین اینجا وزن است و مراد بزکوة اینجا آنست که زکوة از آن باید داد چنانچه در
حدیث سابق گذشت و میتواند بود که زکوة اینجا یعنی خودش باشد و اضافه باید نمود ملاحظه بعد
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زر که چند است در آن وزنی که زکوة از آن باید
داد پس امام گفت که چون رسد قیمت آن بدویست درهم سیم پس بر آنست زکوة مراد اینست که نصاب زر معین نیست
بلکه مدار بر قیمت است مخفی نماند که از این ظاهر میشود که طلای مسکوک دو جهت دارد از جهتی نقد است
و از جهتی دیگر جنس است و باعتبار جهت اولست که زکوة دارد و باعتبار جهت دوم است که
نصاب آن وزنی معین ندارد بلکه مدار بر قیمت است پس اگر کسی مثلا صد درهم و ده دینار که قیمت
آن صد درهم باشد داشته باشد و سال بر آن گذرد دو درهم و نیم و ربع دینار زکوة است چنانچه
ظاهر میشود از حدیث هشتم این باب ششم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام فی کم وضع رسول الله
صلی الله علیه و آله الزکوة فقال فی کل مائتی درهم خمسة دراهم وان نقصت فلا زکوة فیها
و فی الذهب فی کل عشرین دینارا نصف دینار فان نقص فلا زکوة فیها شرح مضمون این حدیث
ظاهر است از شرح حدیث اول این باب هفتم اصل عن الحلبی قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن
الذهب والفضة ما اقل ما تکون فیه الزکوة فقال مائتا درهم وعدلها من الذهب قال وسألته
عن النیف الخمسة والعشرة قال لیس علیه شیء حتی یبلغ اربعین فیعطی من کل اربعین درهما درهم شرح
العدل بکسر عین بی‌نقطه و سکون دال بی‌نقطه هنا و مراد اینجا همتا در قیمتست النیف بفتح نون و تشدید یاء

دو نقطه در زیر بین مکسور و مسکون هر دو جایز است و آن میان دو عقد مثل عددی که زیاد شود
بر صد و مانند آن و بمیان نرسد یعنی روایتست از عبید الله بن علی حلبی گفت که پرسیده شد
امام جعفر صادق علیه السلام را از زر و سیم مسکوک که چیست کمتر آنچه میباشد در آن زکوة پس امام
گفت دویست درهم از سیم و همتای آن در قیمت از زر گفت که پرسیدم امام را از میان دو صد یعنی
عددی که زیاد شود بر دویست و بصد دیگر نرسد مثل آنکه آن زیادتی پنج باشد یا ده پس
امام گفت که نیست بر آن چیزی از زکوة تا آنکه برسد بچهل درهم پس داده میشود از هر چهل درهم یک درهم
شود یک درهم برای زکوة آن زیادتی هشتم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی ابراهیم علیه السلام قال قلت
له تسعون ومائة درهم وتسعة عشر دینارا أعلیها فی الزکوة شیء فقال اذا اجتمع الذهب والفضة
فبلغ ذلک مائتی درهم ففیها الزکوة لان عین المال الدراهم وکل ما خلا الدراهم من ذهب او
متاع فهو عرض مردود ذلک الی الدراهم فی الزکوة والدیات شرح عین اینجا یعنی نقد صریح است یعنی
سه قسم است اول نقد صریح و آن سیم مسکوک بسکه معامله است دوم نقد غیر صریح است
و آن زر مسکوک بسکه معامله است و مال تجارت است بشرطی که مذکور میشود در احادیث باب
سوم از زر و سیم خالص مسکوک بغیر سکه معامله است چنانچه مذکور میشود در حدیث آینده سوم
مالی که غیر اینها باشد المتاع بفتح میم و تاء دو نقطه در بالا و عین بی‌نقطه مالیکه غیر زر و سیم
مسکوک بسکه معامله باشد العرض بفتح عین بی‌نقطه و فتح راء بی‌نقطه و ضاد با نقطه یعنی
مالیکه غیر نقد صریح باشد یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلام
راوی گفت که گفتم امام را که صد و نود درهم سیم و نوزده دینار زر که بیکجا جمع شده باشد آیا
بر اینها هست از زکوة چیزی پس امام گفت که چون فراهم آید زر و سیم مسکوک پس رسد آن
باعتبار قیمت بدویست درهم پس در اینها هست زکوة برای اینکه نقد صریح مال درهمها است
و هر چه غیر درهمها است از زر مسکوک یا متاع پس آن جنس است فی الجمله بعضی صریح و بعضی غیر
صریح برگردانیده شده است سوی درهمها باعتبار ملاحظه قیمت آن در زکوة و در دیتها
و جراحتها و مانند اینها نهم اصل عن زید الصائغ قال قلت لابی عبد الله علیه السلام

إِنِّي كُنْتُ فِي قَرْيَةٍ مِنْ قُرَى خُرَاسَانَ يُقَالُ لَهَا بُخَارَى فَرَأَيْتُ فِيهَا دَرَاهِمَ تُعْمَلُ ثُلُثٌ فِضَّةٌ وَثُلُثٌ مِسٌّ وَثُلُثٌ رَصَاصٌ وَكَانَتْ تَجُوزُ عِنْدَهُمْ وَكُنْتُ أَعْمَلُهَا وَأُنْفِقُهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا كَانَتْ تَجُوزُ عِنْدَهُمْ فَقُلْتُ أَرَأَيْتَ إِنْ حَالَ عَلَيْهَا الْحَوْلُ وَهِيَ عِنْدِي وَفِيهَا مَا يَجِبُ عَلَيَّ فِيهِ الزَّكَاةُ أُزَكِّيهَا قَالَ نَعَمْ إِنَّمَا هُوَ مَالُكَ شرح ثلث مبتداست وبتقدیر ثلث منها است فضه خبر مبتداست وجمله صفت بعد از صفت دراهم است مس بکسر میم وتشدید سین بی‌نقطه معرب مس فارسی است الرصاص بفتح را بی‌نقطه والف وصاد بی‌نقطه قلعی تجوز بجیم وواو وزای با نقطه بصیغه مضارع معلوم غائبه از باب نصر است ضمیر عندهم راجع باهل بخارا است انفقها بنون وفا وقاف بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعال است ارأیت بهمزه استفهام وفتح تای مخاطب بمعنی اخبرنی است منها بفتح میم وتشدید نون مضموم مبتداست ما موصوله خبر مبتداست ومراد بمس اینجا وزن است ازکیها بتقدیر استفهام است ضمیر هو راجع بمس است یعنی روایت است از زید زرگر که گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستیکه من بودم در شهری از شهرهای خراسان که نام آن بخارا است پس دیدم در آن شهر درهمها را که ساخته میشود ثلث از آنها سیم است وثلث مس است وثلث قلعی است وعادت این بود که آنها رایج میبودند نزد ایشان وعادت من این بود که می‌ساختم آنها را وخرج میکردم آنها را راوی گفت که پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست پروائی با آن ساختن وخرج کردن چون عادت این باشد که آن درهمها رایج میبوده باشد نزد ایشان پس گفتم که خبر ده مرا که اگر بگذرد بر آن درهمها سال بر حالی که آنها نزد من باشد ووزن آنها وزنی باشد که واجب میشود بمن بدان وزن زکوة با بیعی که بوزن دولت درهم خالص باشد آیا زکوة میدهم آنها را با وجود آنکه وزن سیم خالص آنها کمتر از وزن دولت درهم خالص است امام گفت آری زکوة میدهی آنها را بیان آنکه جز این نیست که آن وزن مال تست ومراد آنست که دراهم مغشوشه حکم دراهم خالصه دارد در وجوب زکوة در شهری که آنها رایج باشد

اصل قُلْتُ فَإِنْ أَخْرَجْتُهَا إِلَى بَلْدَةٍ لَا يُنْفَقُ فِيهَا مِثْلُهَا فَبَقِيَتْ عِنْدِي حَتَّى حَالَ عَلَيْهَا الْحَوْلُ أُزَكِّيهَا قَالَ إِنْ كُنْتَ تَعْرِفُ أَنَّ فِيهَا مِنَ الْفِضَّةِ الْخَالِصَةِ مَا يَجِبُ عَلَيْكَ فِيهِ الزَّكَاةُ فَزَكِّ مَا كَانَ لَكَ فِيهَا مِنَ الْفِضَّةِ الْخَالِصَةِ مِنْ فِضَّةٍ وَدَعْ مَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ الْخَبَثِ قُلْتُ وَإِنْ كُنْتُ لَا أَعْلَمُ مَا فِيهَا مِنَ الْفِضَّةِ

الْخَالِصَةِ إِلَّا أَنِّي أَعْلَمُ أَنَّ فِيهَا مَا يَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ قَالَ فَاسْبُكْهَا حَتَّى تَخْلُصَ الْفِضَّةُ وَيَحْتَرِقَ الْخَبَثُ ثُمَّ تُزَكِّي مَا خَلَصَ مِنَ الْفِضَّةِ لِسَنَةٍ وَاحِدَةٍ شرح الخبث بفتح خا با نقطه وفتح با یکنقطه وثا سه نقطه من دو من فضة برای تبعیض است ومراد آنست که زکوة آن میباید که از جمله نقره خالصه باشد یعنی گفتم پس اگر بیرون آوردم آن درهمها را سوی شهری که خرج کرده نمیشود در آن شهر مثل آن درهمها وآن درهمها باقی ماند نزد من تا آنکه بگذرد بر آنها سال آیا زکوة میدهم آنها را امام گفت که اگر باشی که بازشناسی که اینها نی که در آن درهمها از سیم خالص وزنیست که واجب میشود بر تو بدان وزن زکوة اگر باشد پس زکوة بده از آنکه برای تست در آن درهمها از جمله سیم خالص از سیم ورها کن آنچه را که غیر آنست از غش مراد که در این شهر آن درهمها از جمله سیم خالص است وها کن آنچه را که غیر آنست مغشوش حکم درهمهای خالصه ندارد بلکه جزو آنها حکم درهمهای خالصه دارد یا عبدالله بن بکیر درضمن مجموع مسکوک است فی الجمله گفتم واگر باشم با نشناسم که نقدار آنچه را که در آن درهمهاست از سیم خالص که آیا ثلث است یا بیشتر است یا کمتر است نمیدانم هست که میدانم که در آن درهمهاست وزنی از سیم خالص که واجب میشود بدان وزن زکوة مراد آنست که میدانم که سیم خالص آنها بوزن دولت درهم هست ونمیدانم که آیا بوزن دولت وچهل درهم هست نمیدانم که آیا بوزن دولت وچهل درهم نیز هست آیا زکوة چهل درهم نیز دهم امام گفت پس بگداز آن درهمها را تا آنکه خالص شود سیم وسوخته وبکنار شود غش بعد از آن زکوة میدهی آنچه را که خالص باشد از سیم برای یکسال مراد آنست که چون یکسال بر طرف شد دیگر زکوة ندارد وذکر یکسال مبنی بر این است که آنها با سکه یکسال نمانده باشند بر آنکه گر دو سال نمانده باشد زکوة متعدد میشود ومخفی نماند که کذا اختیار در صورتیست که صاحب آنها مسامحه نکند با دای زکوة آنچه شک در آن دارد باب بی‌اصل باب ما لیس علی الحلی وسبائک الذهب ونقر الفضة والجوهر الحلی بضم حا بی‌نقطه وکسر لام وتشدید یا دو نقطه در پایین جمع حلی بفتح حا وسکون لام وبضم وکسر حا وفتح لام والف جمع حلیه بکسر حا وسکون لام زیورها وبعضی میگویند که حلی بفتح حا وسکون لام مفرد است بمعنی زیورها السبائک بفتح سین بی‌نقطه وبا یکنقطه والف والف وهمزه جمع سبیکه بفتح سین وکسر با وسکون یا دو نقطه در پایین شمشهای طلا النقر بضم النون وفتح قاف مخففه وراء بی‌نقطه جمع نقره بضم نون وسکون قاف شمشهای سیم که سکه ندارد یعنی این باب بیان آنست که نیست بر زیورها وشمشهای طلا وپارچهای سیم وگوهر مال

زکی شرح

لعل و یاقوت و الماس زکوة نیست مراد صورتیست که اینها مال تجارت نباشند زیرا که حکم مال تجارت علیحده
دارد احادیث باب شانزدهم در این باب نه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته
عن الحلی فیه زکوة قال لا شرح در اکثر نسخ این حدیث مکرر است با اندک تفاوت در سند یعنی
روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از زیور که آیا در آن هست زکوة گفت نه دوم اصل
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الحلی ایزکی فقال اذاً لا یبقی منه شیء شرح اذاً بکسر همزه و فتح
ذال با نقطه و نون ساکنه که گاهی بصورت تنوین و گاهی بصورت نون نوشته میشود ظرف زمانست
شیء بمعنی چیز معتد به است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زیور که آیا زکوة داده
میشود پس امام گفت که در این هنگام باقی نمیماند از آن چیزی مراد اینست که زیور زکوة ندارد زیرا که در
سالهای بسیار همانند آن نقد مسکوک میشود اگر هر سال زکوة داده شده باشد هیچ چیز از زیور باقی نماند
نمیماند و لیکن طرف میشود از میان مسلمانان مکرر تنگی محتاج نشانه برسد و جزء قضایا نیز نشود یا مراد
اینست که اگر آن زکوة صرف میشود سوم اصل سمعنا ابا عبد الله علیه السلام و سأله بعضهم عن الحلی
فیه زکوة فقال لا و لو بلغ مائة الف شرح شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام حالیکه
بتحقیق پرسیده بود او را بعض یاران از زیور که آیا در آن هست زکوة پس امام گفت که نه هر چند که
باعتبار قیمت صد هزار درهم یا دینار چهارم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن المال الذی لا یعمل به
ولا یقلب قال یلزمه الزکوة فی کل سنة الا ان یسبک شرح پرسیدم امام رضا علیه السلام
از مال نقد یکچیزی که عمل نمیشود بان و دست گردان کرده نمیشود امام گفت که لازم میشود او را زکوة
در هر سال مگر آنکه گداخته شود پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال زکوة الحلی عاریته
شرح العاریة بعین بی نقطه و الف و کسر راء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در زیر یعنی دادن چیزی بکسی
تا منتفع شود زمانی و باز پس دهد و آن چیز را نیز عاریه مینامند و مراد اینجا معنی اول است یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که زکوة زیور دادن است بعاریه بخواستگاران اگر خاطر جمع باشد مراد اینست که
ثواب زکوة اندارد اگر چه فرض نیست ششم اصل عن هرون بن خارجة عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت
له ان اخی یوسف ولی لهؤلاء القوم اعمالاً اصاب فیها اموالاً کثیرة و انه جعل تلك الاموال حلیاً
اراد ان یفر به من الزکوة أعلیه الزکوة قال لیس علی الحلی زکوة و ما ادخل علی نفسه من النقصان فی وضیعته

ومنعه

ومنعه نفسه فضله اکثر مما یخاف من الزکوة شرح روایتست از هرون بن خارجه بخاء با نقطه و الف و
و کسر راء بی نقطه و جیم از امام جعفر صادق علیه السلام هرون گفت که گفتم امام را که برادرم
یوسف مباشر شده برای این جماعت خلفای بنی امیه عملها چند که دریافت در اثنای آنها مالهای بسیار پس گردانید او
آن مالها را زیورها خواست که گریزد بآن عمل از زکوة آیا بر او هست زکوة امام گفت که نیست بر زیور
زکوة و آنچه یوسف داخل کرد بر خود شرا از نقصان در فروش و آوردن او روغنها و منع او خود شرا از فضیلت
خود بیشتر است از آنچه میترسد از آن که زکوة باشد هفتم اصل عن علی بن یقطین عن ابی ابرهیم علیه السلام
قال قلت له انه یجتمع عندی الشیء فیبقی نحواً من سنة انزکیه قال لا کل ما لم یحل علیه عندك
الحول فلیس علیك فیه زکوة و کل ما لم یکن رکازاً فلیس علیك فیه شیء قال قلت و ما الرکاز
قال الصامت المنقوش ثم قال اذا اردت ذلك فاسبکه فانه لیس فی سبائك الذهب و نقار
الفضة شیء من الزکوة شرح لم یحل بضم حاء بی نقطه و سکون لام بصیغه مضارع غایب معلوم معتل
العین واوی باب نصر است الرکاز بکسر راء بی نقطه و تخفیف کاف و الف و زاء با نقطه گنج الصامت بصاد بی نقطه
بی نقطه جمع نقره بضم النون و سکون القاف پارچهای سیم که سکه ندارد یعنی روایتست از علی بن یقطین
که وزیر هرون بود از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفتم امام را که بدرستیکه شان اینست که فراهم
می آید نزد من چیزی از مال نقد پس باقی میماند نزدیک بیکسال یا این معنی که پیش از تمام سال دست
گردان میکنم آیا زکوة میدهم آنرا امام گفت که نه بنابر اینکه هر چه نگذشت بر آن نزد تو سال پس
نیست بر تو در آن زکوة و هر چه نبود گنج پس نیست بر تو در آن چیزی از زکوة راوی گفت که گفتم و چیست گنج
امام گفت که طلا و نقره مسکوک بعد از آن امام گفت که چون اراده کنی از ده منع کردن زکوة را
زکوة را پس بگداز آن چیز از مال نقد را چه بدرستیکه شان اینست که نیست در شمشهای طلا
و پارچهای سیم چیزی از زکوة مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق زیرا که
علی بن یقطین معذور بود چون وزیر هرون بود و دشمنان او بسیار بودند اشتر از اینکه هرون او را
مؤاخذه کند اگر مطلع شود که او اموال بسیار صرف فقرای شیعه میکند بخلاف آنکه در حدیث
سابق گذشت و تعلیم کرد اخفی برای اینکه دست گردان باعث شهرت و دوان نیز مؤاخذه

کاهی میباشد ۹ اصل عن بعض اصحابنا انه قال فی التبر زکوة انما هی علی الدنانیر والدراهم شرح

التبر بکسر تاء دو نقطه در بالا و سکون باء یک نقطه و راء بی نقطه طلا و نقره بی سکه

ذکر دنانیر و دراهم باعتبار ان مالست و مراد مسکوک لیکن معامله است از طلا و نقره بوده

که باشد یعنی روایتست از بعض یاران ما ابن بکیر او گفت نیست در زر و سیم بی سکه زکوة جز

نیست زکوة بر مسکوکهای زر و مسکوکهای سیم است ۹ اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لیس

فی الجوهر واشباهه زکوة وان کثر یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که نیست

در سنگهایی مثل لعل و یاقوت و در مانند های سنگهایی مثل مروارید و عنبر زکوتی هرچند که

بسیار باشد باب دهم اصل باب زکوة المال الغائب والدین والودیعة مراد بغایب بیجا است که مالک

قدرت بر تصرف در آن نداشته باشد مثل مالی که زیر زمین باشد و آن کس فراموش کرده یا از تقاضای وعده

بسیار داده باشد و مثل مالیکه دزد برده باشد یا گم شده باشد الدین بفتح الدال بی نقطه مالیکه

در ذمت دیگری باشد تا مدت معین و این ممکنست بر تا ممکن باشد و اینجو مدتی نداشته باشد

یا مدت آن سر آمده باشد فرض است و کلاهم کذا م [illegible] مذکور و بجا دیگر مستعمل میشود در مال بیجا

که درین موجود باشد و ملفوظ الکلیه انشده باشد و از جنس باشد که زکوة در آن واجب باشد یعنی

این باب بیان زکوة مالیست که صاحبش قدرت بر تصرف در آن نداشته باشد و زکوة دین و زکوة ودیعه

باب مشتمل بر پنج حدیث است اول اصل قلت لابی جعفر علیه السلام ما تقول فی رجل کان له مال فانطلق به

فدفنه فی موضع فلما حال علیه الحول ذهب لیخرجه من موضعه فاحتفر الموضع الذی ظن

ان المال فیه مدفون فلم یصبه فمکث بعد ذلک ثلث سنین ثم انه احتفر الموضع من جوانبه

کلها فوقع المال بعینه کیف یزکیه قال یزکیه لسنة واحدة لانه کان غائبا عنه وان کان

احتبسه یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که چه میگوئی در مردیکه بود او را مالی پس برد او را

پس دفن کرد او را در جائی پس وقتی که گذشت بر او سال رفت تا بیرون آورد او را از جای آن پس

کند انجا را که گمان کرد که آن مال در آن مدفونست پس در نیافت آن مال را پس درنگ کرد بعد از

سه سال که مجموع چهار سال شد بعد از آن بدرستیکه او کند انجا را از طرفهای آن بهمه طرف پس

بر سر آن مال بعینه چون زکوة میدهد او را امام گفت که زکوة میدهد او را برای یک سال مراد سال اول

چه بسد سنی که آن مال بوده در سر سال اول قریب بود تا از تصرف او و هرچند که او حبس کرده بود آن مال را از تصرف خود

فراموشی و کمی تفحص دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یغیب عنه ماله خمس سنین ثم

یأتیه فلا یرد رأس المال کم یزکیه قال سنة واحدة شرح مراد بغایب شدن انجا بیرون رفتن

از قدرت تصرف است در صورتی که آن مال بعنوان تجارت بشخص دیگر سپرده شده باشد تا مدتی که اکرم

والی میداد زکوة یک سال بر صاحبش واجب میشود در خمس سنین عبارت است از پنج سال بعد از انقضاء

لا یرد براء بی نقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول مضاعف باب نصر است رأس مرفوع

مرفوع و نایب فاعل است کم استفهامیه منصوب است محلا و نایب مفعول مطلق است تقدیر زکوة کم

سنة منصوب و نایب مفعول مطلق فعل محذوف است تقدیره یزکیه زکوة سنة یعنی پرسیدم امام

صادق علیه السلام را از مردی که از تصرف او بیرون میرود مال او پنج سال بعد از آن میآید

او باز داده نمیشود سرمایه یعنی که نقصانی در آن واقع میشود چند سال زکوة

میدهد امام گفت که یک سال مراد سال اول است که پیش از پنج سالست سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام

قال لیس فی الدین زکوة الا ان یکون صاحب الدین هو الذی یؤخره فاذا کان لا یقدر علی اخذه

فلیس علیه زکوة حتی یقبضه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست

در مالی که بعنوان تجارت در ذمت دیگری باشد زکوة مگر آنکه باشد صاحب آن مال باعث

تاخیر اداء آن پس اگر صاحب مال قدرت نداشته باشد بر گرفتن آن مال پس نیست بر آن صاحب مال زکوة

تا آنکه قبض کند آن را چهارم اصل عن سماعة قال سألته عن الرجل یکون له الدین علی الناس

یحتبس فیه الزکوة قال لیس علیه فیه زکوة حتی یقبضه فاذا قبضه فعلیه الزکوة وان هو طال

حبسه علی الناس حتی یتم لذلک سنون فلیس علیه زکوة حتی یخرج فاذا هو خرج زکاه لعامه

ذلک وان هو کان یأخذ منه قلیلا فلیزک ما خرج منه اولا اولا شرح مراد بدین انجا مالی است

که در ذمت دیگری است بغیر عنوان تجارت بقرینه مقابل این با شق تجارت که بعد از این حدیث مذکور

و شرطیه میاند بوده تا براول افاده فلیس نفی تعیل است و بنابر بعضی جزاشرطست ضمیر هو راجع بالرجل

یا راجع بدین است و یحتبس فاعل فعل محذوف است و ما بعد آن مفسر محذوف است مانند بیت

خبر برای یحتبس بتقدید ان طال هو طال الحبس علی الناس جمله مرفوع و فاعل طال است ضمیر راجع بالرجل

واضافه از قبیل اضافه مصدر بفاعل است یا از اجح بدین است واضافه از قبیل اضافه مصدر بمفعول است
مخرج تجارت با نقطه ورا و بنقطه وجیم بصیغه مضارع غایب معلوم از باب نصر است مثال الیه ذلک
مثال اول بعید از خروجست وان اینجا شرطیه است وضمیر هو راجع بالرجل است **بعه** روایتست از سماعه
که از سماعه امام جعفر صادق علیه السلام است گفت پرسیدم امام را از مردی که کسی باشد او را دین
بر مردمان کلا یا واجبست در آن دین زکوة امام گفت که نیست بر آن مرد در آن دین زکوة تا آنکه
فرا گیرد آنرا پس چون او راست زکوة هر چند او در آن سود حبس او بر مردمان تا آنکه تمام شود برای آن دین
چند سال پس نیست بر آن مرد زکوة تا آنکه بیرون آید آن دین از دست مردمان پس چون آن دین
بیرون آید زکوة میدهد از برای آن سال که خود دارد کسی که مرد میگیرد باشد از جمله آن دین
پس باید که زکوة دهد آنچه را که بیرون آمده از آن دین او و کاول مراد انیست که هر کدام که بیرون آید
علیه من سال الزکوة أن یزکیه **اصل** وان کان تماعوه متاعا عنده تجارة یتقلب فیها
یوما بیوم یأخذ ویعطی ویبیع ویشتری فهو شبه العین فی یده فعلیه الزکوة ولا ینبغی له ان
یغیر ذلک اذا کان حال متاعه ما له علی ما وصفت لک فیؤخر الزکوة **شرح** یتقلب بقاف
مبک نظر بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است التقلب علی ظهره کجی بحفو تصرف در کارها خاست
خواهد **بیانکه** فا در فعلیه الزکوة برای تفریعست ودلالت میکند بر وجوب زکوة در مال
تجارت برای آنکه ما نند نقد است که نقد بحسب حقیقت موافق الحادیث که می آید در باب ثانزدهم
کتاب الرجل یعمل المتاع تا اخر است و باب بیست سوم کتاب زکوة که آید در باب ثانزدهم که
باب الرجل یخرج المتاع تا اخر است و باب بیست ستوم کتاب زکوة مال الیتیم است و باید بیت
ولا ینبغی دلالت میکند بر کراهت مغلظ اشاره الیه ذلک احتمال دارد **اول** آنکه حکم
که مدلول فعلیه الزکوة است منظر باشد بعد از سماع جواز تغییر فی الجمله مثلا تا
زکوة در مال تجارت باعتبار آنکه واجب شامل واجب موسع نیز هست تاخیر در آن مکروهست
نیست باعتبار آنکه وجوب شامل استحباب مؤکد نیز هست چنانچه شیخ طوسی در کتاب تهذیب الاحکام
در میحدث کنند که الوجوب علی ضروب عندنا منها ما یستحق بترکه العقاب ومنها ما یکون الاولی

ولا یستحق بالاخلال به العقاب وان کان یستحق به ضربا من اللوم والعتب واز این ظاهر میشود که واجب
چهار قسم است **اول** آنچه تارک آن خارج از ایمانست مثل تصدیق بربوبیت ورسالت وامامت ومثل
نماز بوقت بعید ومثل زکوة زر چیز که مذکور شد در باب چهارم **دوم** آنچه تارک آن مستحق عقاب دائم شود
اگر اصرار کند بر آن صلیبیان با بیمیکه تارک آن صغیره باشد **چهارم** آنچه مستحب مؤکد باشد وبنا بر این در احتمال
فا در فیؤخر برای بیانست وبنا بر احتمال دوم یوخر بالسکون وا و کسر جیم مخففه وزای با نقطه است
چیزی را کم کردن مثل آنکه جنسی که مستحق زکوة شود بقیمت زیاد بر واقع حساب شود ومثل انحصار
زر چیز که مذکور شد **احتمال** دوم در مثال الیه ذلک آنکه عملی باشد که مدلول وان کان متاعه فی التجارة
وبنا بر این احتمال فا در فیؤخر ظاهر معلوم کرد بانقطه شده در ابتدای برای تفریعست ومراد
انیست که مکروهست برای کسی که سرمایه او در دست خود باشد و در دست خرید وفروخت
باشد بازور بوزانیکه سرمایه خود را این چند سالی که بعنوان تجارت نادر این چند سال زکوة
بیعه واگر باشد متاع که در دین او ونقد او در سودا که یکی او که مغلظ در آن سود
از کاری بکاری روز بروز بیان آنکه او دو سند میکند ومیفروشد ومیخرد پس آن تمام او
نقد نقد است ودست واجبست بر او زکوة سال بسال ونظیر آنست و آنکه تغییر دهد آن حکم را چون
باشد حال متاع او ونقد او آنچه که بیان کردم برای تو یا بزور که تاخیر کند زکوة را چون باشد حال
او ونقد او بر آنچه با حضور یستحق **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل استقرض
مالا فحال علیه الحول وهو عنده فقال ان کان الذی اقرضه یؤدی زکوته فلا زکوة علیه وان کان
لا یؤدی ادی المستقرض **شرح** مراد بقرض اینجا اعم از دین است وبیان شد در شرح عنوان این باب
باب الاینجا نقد بجای مجری نقد است که مذکور شد در آخر حدیث سابق **بعه** روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام در مردی که بقرض گرفت مالی را پس گذشت بر آن مال یک سال کامل در حالتیکه آن مال نزد آن مرد بود
بعینه خود بعنوان داد وستد وخرید وفروخت روز بروز چنانچه گذشت در حدیث سابق امام گفت که اگر
آنکه قرض داده او را بایمن ...کر واجب باشد بر او آنکه از امر کرده باشد زکوة آن قرض را بنیت
زکوة پس بر آن مرد قرض دار ولکن باشد بر وی که واجب باشد بر او آنکه امر کرده باشد امکن آن مرد
قرض دار خصوص این دو شق معلوم میشود از آنچه می آید در شرح حدیث اینده **شرح اصل** عن زرارة قال

قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل دفع الی رجل مالا قرضا علی من زکوته علی المقرض او علی
المقترض قال لا بل زکوتها ان کانت موضوعة عنده حولا علی المقترض قال قلت فلیس علی المقرض
زکوتها قال لا یزکی المال من وجهین فی عام واحد ولیس علی الدافع شیء لانه لیس فی یده شیء انما
المال فی ید الآخر فمن کان المال فی یده زکاه شرح لا برای نفی هر دو شق است و مراد اینست که هیچ
کدام نیست بلکه تفصیل حق است و این معنی را بیانست که مراد بقرض اینجا اقسام از دین باشد و مراد بوضع قرض
نزد مقترض در یک سال این باشد که آن قرض در ضمن دین موجل بیک سال متحقق شود پس اگر چنین باشد
زکوة بر قرض گیرنده نخواهد بود بلکه اگر بی اجل است زکوة بر قرض دهنده خواهد بود و اگر با اجل
از یکسال است در آن اجل زکوة بر هیچ کدام نخواهد بود و بعد از آن زکوة بر قرض دهنده خواهد بود
ظاهر آنست ضمایر در کلام امام با وجود تذکیر ضمیر زکوته در کلام سائل اینست که این حکم
در صورتی باشد که متاع عین سرمایه خود را کسی بقرض دهد پس که بعض بضاعت را بقرض دهد
که در اثنای داد و ستد و خرید و فروخت کالا میباشد زکوة آن بر قرض دهنده است چنانچه مذکور شد
در صدر حدیث چهارم این باب و این معنی نص فرات است یعنی زراره است از زراره گفت که گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی داد بمردی مالی را بعنوان قرض بر کیست زکوة آن مال آیا بر قرض
دهنده است مطلقا یا بر قرض گیرنده است مطلقا امام گفت که هیچ کدام نیست بلکه زکوة سرمایه را اگر باشد
گذاشته شده نزد قرض گیرنده در یک سال که اجل آن باشد بر قرض گیرنده است زراره گفت که
گفتم که آیا بنابرین صورت نیست بر قرض دهنده نیز زکوة آن سرمایه امام گفت که زکوة داده نمیشود
مال از دو ذات یعنی که زکوة یکمال را دو کس مکرر نمیدهند برای یکسال و نیست بر آن قرض دهنده چیزی
از زکوة برای اینکه شان اینست که نیست در دست تصرف او جزئی از سرمایه او و جز این نیست که کل آن مال در دست
تصرف آن دیگریست پس هر کدام مال در دست تصرف آن دیگر است پس هر کدام مال در دست تصرف اوست زکوة
میدهد از آن اصل قال قلت افیزکی مال غیره من ماله فقال انه ماله ما دام فی یده و لیس
ذلک المال لاحد غیره ثم قال یا زرارة ارأیت وضیعة ذلک المال وربحه لمن هو وعلی من قلت
للمقترض قال فله الفضل وعلیه النقصان وله ان ینکح ویلبس منه ویأکل منه ولا ینبغی له ان
یزکیه فانه علیه شرح ارأیت بهمزه استفهام و فتح تا خطاب یعنی اخبرنی است و وضیعه بفتح واو و کسر

ضاد

ضاد با نقطه و سکون یا دو نقطه در زیر و عین بی نقطه مرفوع مبتداست یا منصوب و مفعول
ارأیت است و این کلام تا آخر برای دفع تعجب زراره است از تعجیل استدلال نیست پس نقض نمیشود بصورتی
که بعض سرمایه در اثنای داد و ستد دین موجل بیکسال شود و زکوة آن بر قرض دهنده باشد فله بتقدیر
استفهام انکاریست و انکار برای اخراست که و لا ینبغی له ان یزکیه است یعنی زراره آن گفت که گفتم
تعجب کنان آیا پس زکوة میدهد مال غیر خود را از مال خود پس امام گفت که بدرستی که آن مال در دست تصرف
او است و در دست کسی دیگر نیست تصرف در آن ندارد مال او است چند انکه در دست تصرف او است و نیست این
مال برای هیچکس غیر او و بعد از آن امام گفت که ای زراره خبر ده مرا که نقصان آن مال و نفع آن برای کیست
آن فایده و بر کیست آن نقصان گفتم که برای قرض گیرنده است امام گفت که آیا پس برای اوست زیادتی و بر اوست
نقصان و او راست نکاح کردن خواهد و لباس پوشد از آن مال و خوردن از آن مال و سزاوار نیست او را که زکوة
دهد از آن زکوة میدهد از آن چه بدرستی که آن مال بر گردن او است باعتبار سود و زیان هفتم اصل عن عبد
الله بن عبد الله عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل علیه دین وفی یده مال لغیره
هل علیه زکوة فقال اذا کان قرضا فحال علیه الحول فزکه شرح قرضا بفتح قاف و سکون را و بنقطه
و ضاد با نقطه یعنی مقروض است و مراد اینست که موجل نباشد باجل لازم که صاحبش نتواند انتقاضای
آن اجل مطالبه تواند کرد و احتمال دارد که ضمیر راجع بدین است و مراد اینست که در آن مال زیاد بر قدر دین
چیزی هست تفریعش انجمن آید در حدیث هفتم این باب که اذا کان فیه فضل یعنی روایتست از عبد الرحمن بن
ابی عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم امام را از مردی که بر او است دینی و در دست
تصرف او است مالی که برای غیر دین است آیا بر آن مرد است زکوة در آن دین امام گفت چون باشد این قرض
پس گذرد بر آن سال پس زکوة بده آنرا هشتم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن رجل باع بیعا
الی ثلث سنین من رجل ملیء بحقه وماله فی ثقة یزکی ذلک المال فی کل سنة تمر به او یزکیه
اذا اخذه فقال لا بل یزکیه اذا اخذه قلت له لکم یزکیه اذا اخذه قال لثلث سنین
شرح بیعا مفعول مطلق میتواند بود و مفعول به میتواند بود بمعنی مبیعا و بنابر اول الی متعلق به بیعا
است و بنابر دوم متعلق بباع است و بر هر تقدیر باعتبار تضمین معنی تاخیر است در بیع زیرا که بیع منکرد
نمیشود تا آخر سه سال ملیء بفتح میم و کسر لام و سکون یا و در همزه مال داری که زود وفا

کننده باشد یعنی امر دم الثقه بکسر ثاء سه نقطه و فا و دال بتانیث مصدر معتل الفاء واوی باب حسب

و مراد اینجا محل اعتماد است یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که چیزی می‌فروخت

تا سه سال بمردم که مال را داد نزد و وفا کنند که است بحق او و مال آن مردم محل اعتماد است آیا زکوة

آن مرد فروشنده آن مال را در هر سالی که میکنند بآن مال آیا زکوة میدهد آن مال را چون باز یافت

کند آن مال را امام گفت که نه هر سال زکوة میدهد بلکه زکوة میدهد از او چون باز یافت کند از آن قسم

اموال که برای چند سال زکوة میدهد از آن چون باز یافت کند آن را گفت برای هر سالی یعنی که زکوة هر سال

را میدهد مخفی نماند که جمع میان این حدیث و حدیث سیم این باب بحمل این حدیث است بر صورتی

که مشتری مضطر باشد از خریدن نقد بهمان قیمت نداند یا بی دانسته تاخیر کرده یا مشتری [illegible] تجدید

اداء میشود بعد از انعقاد بیع نهم اصل سَأَلْتُ أَحَدَهُمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ فِي يَدِهِ

مَالٌ وَفِيٌّ وَفَاءٌ بِدَيْنِهِ وَ الْمَالُ لِغَيْرِهِ هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ فَقَالَ إِذَا اسْتَقْرَضَ فَحَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ

فَزَكَاتُهُ عَلَيْهِ إِذَا كَانَ فِيهِ فَضْلٌ شرح وفیّ بفتح فا و کسر فا و تشدید یا دو نقطه در پایین

بصیغه فعیل بمعنی فاعل معتل الفاء واوی و معتل اللام یائی باب ضرب مرفوع و صفت مال است

و در بعض نسخ وفاء بفتح واو و الف ممدوده بصیغه مصدر بمعنی فاعل است برای مبالغه و خاصه

هر معد [illegible] للمال عطف بر مال است و الکلام برای [illegible] است یعنی در حکم [illegible] است و لغیره

صفت المال است و ضمیر راجع بدین است استقرض بفا و دال بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی

معلوم یا مجهول باب استفعال است بنا بر اول ضمیر مستتر راجع برجل است و بنا بر دوم ضمیر مستتر راجع

بمال یا راجع بدین است و معنی قرض گذشت در شرح حدیث هفتم این باب ضمیر منفصل راجع بالمال است

و مراد بفضل اینست که وفا نکند زکوة که [illegible] بود که مراد این باشد که وفا بنقص [illegible] از نصب

النفس [illegible] کند یعنی پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از مردی که بر او دینی است و در دست

او است مالی که خوب وفا کند آن [illegible] است بدین او و مالی که برای غیر دین است آیا بر او است زکوة در آن دین

امام گفت چون [illegible] کند آن دین را باین معنی که موجل کند آن را با جل [illegible] که صاحب دین آن اجل مطالبه

نتواند کرد پس کند در آن دین سال پس زکوة آن دین بر آن مرد است چون باشد در آن مال که برای غیر دین

وسعتی [illegible] زکوة اشارت است باینکه اگر وسعتی نباشد زکوة آن دین بر او نیست تا مبادا که عاجز شود از ادا

و ظاهر اینست که آن زیادتی مالی که برای غیر دین است اگر کم باشد از نصاب زکوة بعد از تجدید [illegible] زکوة

میدهد از آنها علی دهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا كَانَ [illegible] وَدِيعَةٌ تُحَرِّكُهَا

فَلَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که چون باشد نزد تو مالی سپرده

که بجنبانی آن را بدادوستد خواه بی رخصت مالک و خواه با رخصت باشد که اگر احتیاج شود [illegible]

پس بر تو است زکوة آن مال و اگر نجنبانی آن را پس نیست بر تو چیزی از زکوة مراد اینست که در شق اول زکوة

بر مالک است زیرا که آن قبیل مال التجاره است که در اثنای سال دست گردان شود بغیر قصد تجارت آن مالک

ان بیان شد در شرح حدیث هفتم باب سابق و در شق دوم زکوة بر مالک است یازدهم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ

مَهْزِيَارَ قَالَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ أَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ عَلَيْهِ مَهْرُ امْرَأَتِهِ لَا تَطْلُبُهُ مِنْهُ إِمَّا لِرِفْقٍ بِزَوْجِهَا وَ إِمَّا

حَيَاءً فَمَكَثَ بِذَلِكَ عَلَى الرَّجُلِ عُمُرَهُ وَ عُمُرَهَا يَجِبُ عَلَيْهِ زَكَاةُ ذَلِكَ الْمَهْرِ أَمْ لَا فَكَتَبَ لَا يَجِبُ عَلَيْهِ

الزَّكَاةُ إِلَّا فِي مَالِهِ شرح روایتست از علی بن مهزیار که از اصحاب امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی

علیهم السلام است گفت نوشتم بسوی امام علیه السلام [illegible] پرسیدم او را از مردی که بر او است مهر زن او حالی که آن

زن طلب نمیکند آن مهر را از او یا برای مهربانی با شوهر خود یا برای شرم پس درنگ کرد آن مهر بآن بر دوش مرد

در مدت عمر او و مدت عمر زن یعنی مدتی که هر دو زنده بودند آیا واجب است بر مرد زکوة آن مهر یا نه امام

نوشت که واجب نیست بر مرد زکوة مگر در مال او مراد اینست که زکوة آن مهر بر مرد واجب نیست مخفی نماند که بنا بر آنچه

گذشت در حدیث سوم این باب زکوة آن مهر بر زن نیز واجب نیست بنابر اینکه آن مهر دین است و تاخیر طلب آن برای نکردن

زن است و آن مهر موجود است در دست مرد و اگر [illegible] نقد باشد [illegible] گذشت در حدیث [illegible] دوازدهم

اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ يُنْسِئُ أَوْ يُعِينُ فَلَا يَزَالُ مَالُهُ دَيْناً كَيْفَ يَصْنَعُ فِي

زَكَاتِهِ قَالَ يُزَكِّيهِ وَ لَا يُزَكِّي مَا عَلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ إِنَّمَا الزَّكَاةُ عَلَى صَاحِبِ الْمَالِ شرح ینسئ بنون و سین

بی نقطه و همزه بصیغه مضارع معلوم غایب باب افعال است الانساء فروختن چیزی به دادن آن چیز بروقت

بیع و تاخیر گرفتن بهای آن تا مدتی معین یعین بیا بی نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین و نون بصیغه مضارع

غایب معلوم باب تفعیل است التعیین دادن مال [illegible] بعینه بکسر عین و سکون یا و نون [illegible]

و آن اسم [illegible] است که [illegible] دو عقد مثل اینکه خرید [illegible] شود متاع از کسی نقد [illegible] بیشتر [illegible]

[illegible] گذشت در کتاب الحجه در حدیث پانزدهم باب [illegible] ذکر باب الاشاره و النص

فعليك الزكاة فإن لم تحركها

عن ابی الحسن الرضا علیه السلام است که فانظر ما یا سعید مقیتین لها علیهم دمی آید در کتاب المعیشة در حدیث
اول باب العینه اینکه شرط جائز غیر لازم است که امضای عقد اول لازم موقوف بر وقوع عقد دوم نکند الکلام
الدین در وکلا بنست که ما علیه من الدین زائد بر عدد خارجست یعنی در نحوی که مذکور شد که زکوة آنرا دهند و آن میدهد در بعض
نسخ من حرف جر موجود نیست و بنابر این ما موصول استعمال شده یعنی موصول و حاصل هر دو نسخه یکیست
الکلام المال زائد برای عمد خارج حسب یعنی مالی که مذکور شد که صاحبش همیشه در داد و ستد است یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که منبر منبر میشد یا بعینه خرید و فروخت میکند
پس همیشه مال او دین است یا یعنی که هیچ یک از مال او در تمام سال نزد او باز نمیماند چون میکند
در زکوة آن مال امام گفت که زکوة میدهد آن مال را اما سال ثمال و زکوة میدهد آنچه را که بر اوست
از جنس آن دینکه مذکور شد یا یعنی که اگر او نیز از مثل خودی بنسیه خریداری باید یا بعینه خرید باید
نماید زکوة آن دین بر دهنده است بنابر اینکه حرار سینه که زکوة بر صاحب آن نحو مال است سیزدهم
اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام و ضریس عن ابی عبدالله علیه السلام انهما قالا ایما رجل
کان له مال موضوع حتی یحول علیه الحول فانه یزکیه وان کان علیه من الدین مثله و اکثر منه
فلیزک ما فی یدیه شرح ای مرفوع و مبتدا است ما نایده است و حیل مضاف الیه ای است مراد مال الموضوع
سرمایه دیگری است که بانه برده که نمانده تا داد و ستد کند بلکه خود خاصه بیان شد در شرح حدیث
نهم این باب فانه یزکیه خبر مبتداست و انه و صلیت ما در فلیزک برای تفریع است یعنی روایتست از زرارة از امام
محمد باقر علیه السلام و روایتست از ضریس از امام جعفر صادق علیه السلام هر دو امام ایرا اینکه آن دو امام
گفتند که هر مردی که باشد او را مالی نقد که گذاشته شده باشد تا آنکه بگذرد بر آن سال پس بدرستی
که او زکوة میدهد آنرا هر چند باشد بر او از دین مثل آن مال و بیشتر از آن مال پس باید که بدهد زکوة
آنچه را که در دست تصرف او است و داد و ستد میکند و صاحبش بر آن است نفع و ضرر آن [illegible]
اصل باب اوقات الزکوة شرح این باب بیان وقتهای ادای زکوة است و در این باب نه حدیث است اول اصل
سألت ابا عبدالله علیه السلام عن الزکوة فقال انظر شهرا من السنة فانو ان تؤدی زکوتک فیه
فاذا دخل ذلک الشهر فانظر ما نض یعنی ما حصل فی یدک من مالک فزکه واذا حال الحول من الشهر
الذی زکیت فیه فاستقبل بمثل ما صنعت لیس علیک اکثر منه شرح مقصود سائل سؤال آ

انتقال تا جزئی که سرمایه او گاهی در ربح بود و زیاد میشود بنابر این هر کدام ضبط علیحده نمی تواند (د گاهی کم میشود)
کرد تا در سر سال زکوة آنرا علیحده دهد نض بنون و تشدید ضاد با نقطه بر وزن بیع ماضی غایب معلوم باب ضرب
است لغوی بفتح نون جاری شدن آب اندک اندک و اینجا استعاره شده برای حصول نفع و زیاد شدن سرمایه
بتدریج یعنی تا مال الکلام و اولیت ما حصل فی یدک عبارتست از سرمایه خواه مجموع آن نزد صاحبش حاضر
باشد و خواه بعضی از آن دین باشد و نزد مردم چنانچه ظاهر شد از حدیث چهارم باب سابق که هو شبل العین فی یدیه
من دینه الک بیانیست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زکوة که چه وقت باید داد اگر تاریخ
حدوث سود و زیان هر روز معلوم نباشد پس امام گفت که تعیین کن ماهی را از سال از برای خود قرار ده
ابتدای ادای زکوة سرمایه خود را در آن ماه پس چون داخل شود آن ماه که با خود قرار دادی پس نگاه کن آنچه
را که بتدریج آمده امام میخواهد آنچه را که حاصل شده باشد در دست تصرف تو که مال التجارت پس زکوة
ده آنرا وجه آنکه در سال از ابتدای آن ماه که زکوة دادی تو آن پس از سر گیر ادای زکوة را بمثل آنچه کردی
در سال سابق یعنی که سرمایه این وقت نیز زکوة ده خواه کمتر از سرمایه سال سابق باشد و خواه بیشتر
و خواه مساوی نیست بر تو بیشتر از آنچه مذکور شد اصل دوم عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت
له هل للزکوة وقت معلوم تعطی فیه فقال لا ان ذلک یختلف فی اصابة الرجل المال کلما انقطع
فانما معلوم شرح معتق و سائل اینجا مقصود سائل در حدیث سابق است و این در جانبست که تاریخ
حدوث مال را که زکوة آنرا باید داد مضبوط باشد القطع بکسر فاء و سکون طا انقطع و زنا منقطع صد
واجب با تقضای ماه رمضان یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم امام را که آیا
برای ادای زکوة وقتی هست که معین باشد که داده شود در آن وقت راوی گفت که پس امام گفت که نه بدرستیکه
وقت آن هر آینه مختلف میشود در عدد مال مردان را دانستیکه آن وقت معین نیست بلکه وقتی که حال یکسال
تمام شود از ابتدای حدوث مال و چون حدوث مال مختلف میباشد انقضاء سال نیز مختلف میباشد و اما
زکوة فطره پس بدرستیکه آن معین است باعتبار وقت یا یعنی که مختلف نمیشود سیم اصل عن یونس بن
یعقوب قال قلت لابی عبدالله علیه السلام زکوتی تحل علی فی شهر ایصلح لی ان احبس منها
شیئا مخافة ان یجیئنی من یسألنی فقال اذا حال الحول فاخرجها من مالک لا تخلطها بشیء ثم
اعطها کیف شئت قال قلت فان انا کتبتها و اثبتها یستقیم لی قال لا یضرک شرح لا یضرک

میتواند بود که یک جلد دیگر نبوده بود که هیچ جلد علیحده باشد بعد یکی لا یستقیم لك و تغیر آن استباق و بیاع
ان نباشد **یعنی** روایتست از یونس بن یعقوب که گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که زکوة من فرود می آید
و واجب میشود بر من در ماهی که نا خود مقرر کرده ام یا بضبط تاریخ از آن ایام آیا خوب است برای
من اینکه تاخیر کنم از جمله زکوة چیزی را از وقت وجوب تا بیاید تا کسی که طلب میکند از من پس امام گفت چون
کذرد سالی پس بیرون کن زکوة را از مال خود مخلوط مکن آنرا بچیزی از مال خود بعد از آن بده آنرا بهر که
خواستی راوی گفت که گفتم پس اگر من بنویسم زکوة را و ضبط کنم آنرا در دفتر حساب خود آیا مستقیم میشود
برای من امام گفت که ضرر نمیرساند ترا اینکه مستقیم نیست اگر چه ضرر نمیرساند و انچه مستقیم است
جدا کردن آن از مال خود است **چهارم اصل** عن سعد بن سعد الاشعري عن ابي الحسن الرضا عليه السلام
قال سألته عن الرجل تحل عليه الزكوة في السنة في ثلاثة اوقات ايؤخرها حتى يدفعها في وقت
واحد فقال متى حلت اخرجها وعن الزكوة في الحنطة والشعير والتمر والزبيب متى تجب على صاحبها
قال اذا صرم واذا خرص **شرح** ضمیرها جمعا راجع بزکوة است صرم بصاد بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه
ماضی مجهول باب ضرب است و تذکیر ضمیر باعتبار آنست که راجع بکل واحد از چهار چیز است الصرم
بفتح و ضم صاد و سکون راء بریدن خرما و خرص بخاء با نقطه و راء بی نقطه و صاد بی نقطه بصیغه ماضی مجهول
باب نصر است الخرص بفتح خاء و سکون راء تخمین مقدار **یعنی** روایتست از سعد بن سعد اشعری از امام
رضا علیه السلام راوی گفت که پرسیدم او را از مردی که فرود می آید و واجب میشود بر او زکوة در سال
در سه وقت مثل اینکه مال او دو جزء منحصر باشد و حصول هر کدام از آنها در وقتی باشد آیا تاخیر کند و جمع کند در وقت
واحد پس از انقضای سال آیا تاخیر میکند زکوة اول و دوم را تا اینکه ادا کند زکوة
جمیع را در یک وقت پس امام گفت که هر وقت که فرود آید زکوة بیرون میکند آنرا از مال خود
یعنی که جدا میکند اگر چه تاخیر در ادای آن میتواند کرد چنانچه گذشت در حدیث سابق و پرسیدم
از زکوة در گندم و جو و خرما و مویز که چه وقت واجب میشود بر صاحب آنها امام گفت چون هر یک از آنها
چیده شود و چون هر یک از آنها تخمین کرده شود مراد آنست که اگر پیش از چیدن کل محصول
بعض آن خرج نمیشود وقت زکوة باعتبار تعیین مقدار آن وقت چیدن است والا وقت تعیین قدر
زکوة وقت تخمین است اگر چه ادای آن بعد از چیدن آنها است و در مویز بعد از چیدن و خشک شدن یا تخمین

پنجم اصل

پنجم اصل عن الاصفهاني قال قلت لابي عبد الله عليه السلام يكون لي على الرجل
مال فاقبضه منه متى ازكيه قال اذا قبضته فزكه قلت فاني اقبض بعضه في صدر السنة و
بعضه بعد ذلك قال فتبسم ثم قال ما احسن ما ادخلت فيها ثم قال ما قبضت منه في السنة
الاولى فزكه لسنته وما قبضته بعد في السنة الاخرى فاستقبل به في السنة المستقبلة
وكذلك اذا استفدت مالا منقطعا في السنة كلها فما استفدت منه في اول السنة
الى ستة اشهر فزكه في عامك ذلك كله وما استفدت بعد ذلك فاستقبل به السنة
المستقبلة **شرح** مراد بمال درهمها و دینارها است که بقرض داده شده باشد بکسی
که از مال آن کس زکوة آن ساقط شده باشد بغیر تشبیه و کذلك اذا استفدت تا آخر حدیث
مراد بتزکیه در این حدیث داخل شمردن در سال زکوة است یعنی سالی که در آخر آن زکوة واجب میشود
ما در ما احسن استفهامیه مبتداست و احسن بصیغه ماضی معلوم باب افعال است و این دو لفظ مستعمل میشود
برای تعجب نه استفهام حقیقی ما در ما ادخلت موصوله است و مفعول احسن است یا مصدریه
و مصدر مفعول احسن است یا مصدریه است و مصدر مفعول احسن است ضمیر فیها راجع بمسئله است که مفهوم
از کلام سابق است ستة در السنة بمعنی بعد است و ستة بکسر سین و تشدید تاء دو نقطه دار بالا است مستقبل
بصیغه امر باب استفعال است الاستقبال رو بروی خود کردن چیزی را و در برابر نهادن است مفعولش
و مفعول محذوف است یعنی استقبل به الزکوة و مراد آنست که تمام کن ماههای زکوة آن یعنی اینکه از اول داخل
در سال زکوة نیست المستقبلة بکسر و فتح باء میتواند بود زیرا که چون هر سال آینده رو بما دارد و ما
نیز رو بآن داریم منقطعا بتشدید طاء بی نقطه مکسوره بصیغه اسم فاعل باب تفعل است که مفعول
و تاکید ضمیر منصوب در فزکه است و هر دو ضمیر راجع بما استفدت است **یعنی** روایتست از
اصفهانی که گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که می باشد مرا بر مردی مالی پس قبض میکنم
آنرا از او چه وقت داخل سال زکوة شمرم آنرا امام گفت که چون قبض کردی آنرا پس داخل سال زکوة شمر آنرا
گفتم پس بدرستیکه من قبض میکنم آن مال را در عوض نصف اول سال و بعضی را بعد از آن مرتبه
که در عوض سال بتدریج میگیرم و ضبط تاریخ هر کدام میتوانم کرد راوی گفت که پس امام لب خنده
کرد بعد از آن گفت که چه خوب است آنچه داخل کردی در مسئله بعد از آن امام گفت که آنچه قبض کردی

ه از مال در عوض شش ماه اول پس داخل سال زکوة نیز مجموع از ابتدای شش ماه از آن سال و ابتدای بعض
کردی از ابتدای آن شش ماه در عوض شش ماه آخر آن سال پس مهیا در زکوة کن از آن در سال دوم و
بنا و چنان است چون مال زر بدست آوری مال را که پیدا کرده باشد در عوض سال بهمکی آن سال را پس آنچه
بدست آوری از آن مال در عوض اول سال تا شش ماه پس داخل سال زکوة نیز از آن در بعض سال
خود هم که آن مال را و آنچه بدست آوردی بعد از آن پس مهیای زکوة کن از آن در سال آینده یعنی
که در اول سال دوم آوردند تا آن مال دوم را بهمکی داخل سال زکوة نیز **ششم اصل** عن ابی بصیر
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل یکون نصف ماله عیناً و نصفه دیناً
فتحل علیه الزکوة قال یزکی العین و یدع الدین قلت فانه اقتضاه بعد ستة اشهر قال یزکیه
حین اقتضاه قلت فان هو حال علیه الحول و حل الشهر الذی کان یزکی فیه و قد اتی لنصف
ماله سنة و لنصفه الآخر ستة اشهر قال یزکی الذی مرت علیه سنة و یدع الآخر حتی
تمر علیه سنة قلت فانه اشتهی ان یزکی ذلک قال ما احسن ذلک **شرح** مراد بعین اینجا
نقد موجود است و مراد بدین نقد در ذمه دیگری است که مقبوض نشده است چنانچه ظاهر است که
در حدیث ششم و دوازدهم باب سابق مذکور شد و مراد ادای باشد یا اینکه زکوة مال التجاره واجب یعنی
مستحب موکد باشد اما فرض ما تحقق از فرض بودن نباشد زکوة در این حدیث چنانچه مذکور است و ظاهر آیات
که مراد بزکیه در دوم داخل شدن در سال زکوة باشد و در دانی دادن زکوة باشد ما احسن چونکه
بود که مجرد نفی صیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب تفعیل باشد و میتواند بود که بکلمه استفهام صیغه
ماضی معلوم غائب باشد یا فعال برای تعجب باشد بنا بر اینکه تقدیم بقصد زکوة نباشد بلکه بعنوان مساعدت
و قرض حسنه باشد پس اگر در وقت حلول زکوة قرض دار از استحقاق بیرون نرفته باشد اعاده ان نماید
که دو موید احتمال اول است حدیث هشتم و نهم این باب **یعنی** روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که میباشد نصف نقد او نقدی که موجود است و نصف
آن نقدی که در ذمت دیگری است پس فرود می آید بر او وقت زکوة امام گفت زکوة میدهد نقد موجود
و وا میگذارد نقد غیر موجود را گفتم پس بدستی که او مرد وا پس گرفت آن دین را بعد از شش ماه امام
که داخل در سال زکوة میشود آن مال دوم را اند و حال که وا پس گرفتاز اکفتم پس اگر آمده گذشته بر او

سال دوم و داخل شدن ماه که عادت او آن بوده که زکوة مال خود را میداده در آن ماه بر خلاف آنکه محقق گفته
برای نصف مال او یکسال و برای نصف دیگر شش ماه امام گفت زکوة بدهد آن نصف را که گذشته
بر آن یکسال و دوام کند دادن نصف دیگر را تا آنکه بگذرد بر آن یکسال کامل پس بدرستی که امر دیگر
آنرا که زکوة دهد آن نصف را که شش ماه بر آن گذشته امام گفت که خوب عمل **هفتم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی الرجل یخرج زکوته فیقسم بعضها و یبقی بعضها یلتمس بها
المواضع فیکون من اوله الی آخره ثلاثة اشهر قال لا بأس **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام که گفت در مردی که بیرون میکند زکوة مال خود را پس قسمت میکند در مستحقین
بعض از او نگاه میدارد بعض از او را که طلب میکند بان زکوة یعنی نگاه داشتن بعض
جاهای لایق پس میباشد از اول دادن زکوة تا آخر آن سه ماه امام گفت که نیست باکی یعنی
هشتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یکون عنده المال ایزکیه اذا مضی
نصف السنة قال لا و لکن حتی یحول علیه الحول و یحل علیه انه لیس لاحد ان یصلی صلوة
الا لوقتها و کذلک الزکوة و لا یصوم احد شهر رمضان الا فی شهره الا قضاء و کل فریضة
انما تؤدی اذا حلت **شرح** شهر رمضان منصوب و نائب مفعول مطلق است محذوف بتقدیر صوم
شهر رمضان ضمیر شهره راجع برمضان است الا قضاء استثناء از مفعول مطلق است بلفظ بقاید
با تجانس آن بعد از استثنای اول پس این دو استثناء منزل دفعت و منقطع داخل بلکه واسطه است میان
این دو قسم قضاء یعنی مصدر لیت **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که میباشد نزد او مالی
آیا زکوة میدهد از آن چون بگذرد نصف سال امام گفت که نه و لیکن صبر میکند تا آنکه بگذرد بر آن
سال و لیکن تا اینکه بگذرد بر آن ... نیست که کسی بگذارد نماز را مگر بعد از دخول وقت
آن و چنانست زکوة و روزه نمیدارد هیچیک روزه که بحساب ماه رمضان باشد مگر در ماه رمضان
مگر قضای آن و با آنکه هر فریضه ادا نمیشود مگر وقتی که میشود چون فرود آید بان یعنی که وقت
مقرر آن حاضر شود **نهم اصل** عن زرارة قال قلت لابی جعفر علیه السلام ایزکی الرجل ماله
اذا مضی ثلث السنة قال لا أیصلی الاولی قبل الزوال و قد روی ایضاً انه یجوز اذا اتاه من
یصلح له الزکوة ان یعجل له قبل وقت الزکوة الا انه یضمنها اذا جاء وقت الزکوة و قد اخر الحظ

و فرود آید زکوة بر آن مال م

اودت اعاد الزکوة شرح وقد روی تا آخر کلام امام وکلام زراره وکلام مصنف میتواند بوده
هر تقدیر مراد عدم منافات میان آن ومنافات یعنی روایت است از زراره که گفت که گفتم امام محمد باقر
علیه السلام را که آیا زکوة میدهد مرد مال خود را پیش که بگذرد دوازده ماه امام گفت که نه بیان این حکم
آنکه داده میشود نماز ظهر پیش از زوال آفتاب وتحقیق دفات کرده شده پیش از اینکه نشان آنست
که جایز است چون آید نزد او کسی که خوب باشد برای او زکوة اینکه تعجیل کند برای ادای پیش از وقت زکوة اینکه
هستکان دهنده ضامن زکوة میشود بیان اینکه چون آید وقت زکوة برحالی که بی نیاز شده باشد
آن مردی که داده شده یا برگشته باشد از دین حق اعاده میکند آن دهنده زکوة را باب بیست وهفتم
اصل باب ... این باب بعنوان که مناسبت این باب با بعث باعتبار اینکه دلالت میکند
بر اینکه وقت زکوة چند ساله مالی که صاحب آن زکوة از آن نداده باشد وقت کعبت انکه
در آید اگر چه بعنوان استحباب باشد چنانچه مقتضی ظاهر لفظ اشتراط است که محل آید دد اگر نسخ
لفظ باب اینجا موجود است وبنابر آن احادیث سابق یازده میشود در این باب دو حدیث است
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال باع ابی ارضاً من سلیمان بن عبد الملک بمال
فاشترط فی بیعه ان یزکی هذا المال من عنده لست سنین شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
که گفت فروخت پدرم زمینی را به سلیمان بن عبد الملک که از خلفای بنی امیه است بمالی پس
شرط کرد پدرم در فروختن آن اینکه زکوة دهد پدرم این مال را از نزد خود برای شش سال میتواند
بود که این شرط را در دل خود کرده باشد واظهار نزد سلیمان نکرده باشد ومبنی علم
بر این باشد که سلیمان در عوض شش سال که از حکومت او گذشته بود زکوة اموال را نداده بود
وجوب زکوة در این صورت بر بایع نمی آید در حدیث بیست وهفتم باب هفدهم ومیتواند بود که در نفس عقد
این شرط میان او وسلیمان شده باشد حدیث دوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام ان هشام بن
عبد الملک ارضاً له بکذا وکذا الف دینار فاشترط علیه زکوة ذلک المال عشر سنین و
انما فعل ذلک لان هشاماً کان هو الوالی شرح کذا وکذا کنایت است از عددی مرکب مثل احد
واحد وعشرین ومانند آن واشتراط در این حدیث نیز دو احتمال دارد یعنی شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت که فروخت پدرم علیه السلام به هشام بن عبد الملک که از خلفا

بنی امیه است زمینی که بدیدم او بود به چندین وچند هزار دینار که این شرط کرد پدرم بر خود زکوة آن
مال را ده سال ومی گوید این نیست کرد این اشتراط را برای اینکه هشام بود حاکم یا به معنی که میدانست او
است وزکوة نداده است یا با معنی که قبول این شرط کرد از هشام برای تقیه باب بیست وهشتم اصل باب المال
الذی یحول فی ید صاحبه شرح این باب بیان مالیست که میگذرد در آن سال در دست تصرف
مالکش در این باب پنج حدیث است اول اصل سألت ابا ابراهیم علیه السلام عن الرجل یکون
له الولد فیغیب بعض ولده فلا یدری این هو ومات الرجل فکیف یصنع بمیراث الغائب
من ابیه قال یعزل حتی یجیء قلت فعلی ماله زکوة فقال لا حتی یجیء قلت فاذا هو جاء ایزکیه
فقال لا حتی یحول علیه الحول فی یده شرح ظاهر این حدیث آنست که قسمت میراث موقوفست
بحضور وارث که مفقود الخبر باشد یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام از مردی که
میباشد او را فرزندان پس غائب میشود بعض فرزندان او پس دانسته نمیشود که کجاست ومرد آن مرد
پس چون کرده میشود با میراث فرزند غائب از پدرش امام گفت که جدا کرده میشود تا وقتی که
آید گفتم که پس آیا بر مال آن غائب زکوة هست پس امام گفت که نه تا اینکه آید گفتم پس چون او آید
آیا زکوة میدهد آن مال را پس امام گفت که نه تا وقتی که بگذرد بر آن سال در دست تصرف او دوم اصل
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یفید المال قال لا یزکیه حتی یحول علیه الحول
شرح یفید بفاء ویاء دو نقطه در پایین ودال بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعال است
الافادة کسب فائده وتحصیل فائده ومراد اینجا معنی اول است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
از مردی که فائده حاصل میکند مالی را امام گفت که زکوة نمیدهد آن را تا وقتی که بگذرد بر آن سال سوم اصل
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل کان له مال موضوع حتی اذا کان قریباً من رأس الحول
انفقه قبل ان یحول علیه اعلیه صدقة قال لا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که بود
او را مالی که گذاشته شده بود تا آنکه چون نزدیک شد بسر سال خرج کرد آن را پیش از آنکه بگذرد
سال آیا واجب بر او هست زکوة امام گفت که نه حدیث چهارم اصل عن عمر بن عبد الله عن زرارة قال
قلت لابی جعفر علیه السلام رجل کان عنده مائتا درهم غیر درهم احد عشر شهراً ثم اصاب درهماً بعد
ذلک فی الشهر الثانی عشر فکملت عنده مائتا درهم اعلیه زکوتها قال لا حتی یحول علیه الحول

على الجود

وهي بأيديهما دراهم فإن كانت مائة وخمسين درهما فأصاب خمسين بعد أن يمضي شهر فلا زكاة عليه
حتى يحول على المائتين الحول شرح غير منصوب باستثناء منقطع بعد ذلك فلا زكاة يعني
تمام است يعني روايت از حريز بن عبد الله از زراره كه گفت گفتم امام محمد باقر عليه السلام را كه
مردی بود نزد او دویست درهم مگر یک درهم در یازده ماه بعد از آن بهم رسانید درهمی بعد از گذشتن
یازده ماه در ماه دوازدهم پس کامل شد نزد او دویست درهم امام گفت که نیست بر او چیزی که بکند
برای او سال بر حالی که درهمها دویست درهم باشد پس اگر باشد درهمها صد و پنجاه درهم پس بهم رساند
پنجاه درهم بعد از آنکه گذرد یک ماه از ابتدای بودن صد و پنجاه درهم پس نیست زکوة بر او تا وقتی
که گذرد بر آن دویست درهم سال اصل قلت له فإن كانت عشرة مائة درهم غير درهم فمضى عليها
أيام قبل أن ينقضي الشهر ثم أصاب درهما فأتى على الدراهم مع الدرهم حول أعليه زكاة قال نعم
وإن لم يمض عليها جميعا الحول فلا شيء عليه فيهما شرح مع بفتح میم و فتح عین اسم است و برای ظرف
زمانست و مقصود اینست که گذشتن مجموع آن سال بر آن درهمها شده و پس اما انقضای آن
سال بر آن درهمها در وقتی بوده که مجتمع بوده با یک درهم پس تا اینکه صورت گیرد که مجموع سال
بر مجموع دویست درهم گذرد و قابل سؤال زراره نیست و حاصل جواب امام علیه السلام اینست که
واجبست زکوة بر مالی که بنصاب رسیده باشد و بعد از آن یازده ماه و کسری بر آن گذشته
باشد و ساقط میشود از وجوب اگر دوازده تمام نشده در آن بمعنی که صاحب مال آن را [illegible] زکوة م
اینکه بعضی از مال را بعد از یازده ماه و پیش از تمام شدن دوازده ماه از ملکیت خود
کند و اگر اخراج کند زکوة ساقط میشود خواه باضرورت و خواه بی ضرورت اما بشرط آنکه برای
محض گریختن از زکوة نباشد [illegible] در اول [illegible] در دوم داده و این واضح میشود
در تتمه این حدیث یعنی گفتم امام را که پس اگر باشد نزد او دویست درهم مگر یک درهم
پس گذرد بر آن درهمها چند روز پیش از آنکه تمام شود یک ماه بعد از آن بهم رساند یک درهم [illegible]
بر آن درهمها پس بگذرد [illegible] سالی آیا بر او هست زکوة امام گفت آری و اگر نگذرد [illegible] بر آن درهمها
سال پس نیست چیزی از زکوة بر آن درهمها اصل قال وقال زرارة ومحمد بن مسلم قالا قال
أبو عبد الله عليه السلام أيما رجل كان له مال وحال عليه الحول فإنه يزكيه قلت له

فإن وهبه قبل حله بشهر أو بيوم قال ليس عليه شيء أبدا قال وقال زرارة عنه عليه السلام أنه
قال إنما هذا بمنزلة رجل أفطر في شهر رمضان يوما في إقامته ثم خرج في آخر النهار في سفر فأراد
بسفره ذلك إبطال الكفارة التي وجبت عليه شرح الحل بفتح حاء بی نقطه و تشدید لام مصدر
باب ضرب و نصر فرود آمدن و مراد اینجا آخر شدن است و ضمیر حله راجع بحول است قبل حله بشهر عبارت است
از اینکه هلال ثانی عشر را دیده باشد و همانند هبه کرده باشد که هنوز ندارد چنانچه می آید در
تتمه این حدیث یعنی حریز گفت و گفت هر یک از زراره و محمد بن مسلم که گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که هر مردی که باشد او را نقدی بقدر نصاب پس گذرد بر آن سال پس بعد از آن آن مرد زکوة میدهد
آن مال را گفتم امام را که پس اگر بخشد آن مال را پیش از آخر شدن سال به یک ماه یا به یک روز امام گفت که نیست
بر او چیزی از زکوة هرگز یعنی که هر گاه چنین کاری کند زکوة ساقط میشود حریز گفت که و نقل کرد
زراره از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که جز این نیست که این مرد مانند مردی است که روزه
خورد در ماه رمضان در روزی در وقت ماندن او در وطن خود مثلا بعد از آن بیرون رفت در آخر
روز بقصد سفری بی آنکه [illegible] بانسفر خود بر طرف کردن کفاره ای که واجب شد بر او [illegible]
که اگرچه کفاره بر طرف میشود لیکن با گناه افطار در حضر میماند و نظیر اینست حال این مرد اصل فقال
حين رأى الهلال الثاني عشر وجبت عليه الزكاة ولكنه لو كان وهبها قبل ذلك لجاز ولم يكن
عليه شيء بمنزلة من خرج ثم أفطر إنما لا يمنع الحال عليه فأما ما لم يحل عليه فله منعه ولا
يحل له منع مال غيره فيما قد حل عليه شرح رؤیت هلال ثانی عشر عبارت است از دخول اول
مغرب شب اول ماه دوازدهم موافق آنچه می آید که وإذا دخل الثاني عشر پس ذکر رؤیت هلال لغو
مثالست و منافات ندارد با اینکه اول ماه دوازدهم موافق [illegible] که مشغول نبود [illegible]
نصاب برای آنکه در میان ماه اتفاق افتاده باشد پس ماه دوازدهم او عددی خواهد بود [illegible]
و ایضا منافات ندارد با اینکه هلال دیده نشود بسبب ابر و مانند آن و ذکر این فقره برای تفصیل
[illegible] است در مثال ولیکن ظاهر است بیان اینکه آن در عرف دو صورت دارد اول آنکه اندک بعد از
هلال ثانی عشر باشد و دوم آنکه اندکی پیش از آن باشد و در صورت اول زکوة واجبست و ظاهر [illegible] و در صورت دوم جایز است
جواب مذکور شد منافیا در صورت اولست و در جمله إنما لا يمنع استیناف بیانیه سابق است بذکر فرق میان

کمذکور شد و میان صورت حلول زکوة با نقضای ماه دوازدهم که در آن حیلی میزود و لا یمنع بنون
و عین مهمله و نون مشدد بصیغه مضارع غایب معلوم ثلاثی مجرد است و ضمیر مستتر در آن راجع بحیل است که ما
فی السنة الحال بحاء بی نقطه و الف و تشدید لام منصوب و مفعول لا یمنع است یعنی مال ذکوة که فرود آمده
باشد بر کسی بسبب انقضای ماه دوازدهم اتحیل بحاء بی نقطه و تشدید لام مفتوح بصیغه مضارع
غایب معلوم باب نصر و ضرب است لا تحل بحاء بی نقطه و تشدید لام بصیغه مضارع غایب معلوم
باب ضرب ماخوذ است از حلال و ضد حرام است حل بحاء بی نقطه و تشدید لام بصیغه ماضی معلوم
باب نصر و ضرب است و ضمیر مستتر راجع بمال غیر زکوة است یعنی و امام گفت که بدرستیکه آنمرد وقتی
که دید هلال ماه دوازدهم را واجب شد بر او زکوة و لیکن اگر می بخشید از کالا و درهم بخشیده
مال پیش از آن دیدن هر آینه جایز میبود و نمی بود بر او چیزی از زکوة یا کالا مانند کسیکه بیرون
رفت بسفر در روز ماه رمضان بعد از آن افطار کرد بیان این آنکه جز این نیست که میدهد مالی را
که فرو آمده باشد بر او باخرشدن ماه دوازدهم بر او اما مالی که فرو نیامده باشد بر او و بجا آورد
ندادن آن بیکی از دو صورت که مذکور شد و حلال میشود آنمرد را ندادن مال غیر خود و میدهد [illegible]
بتحقیق فرو آمده باشد تمام مال بر او باخرشدن ماه دوازدهم مراد آنست که در این وقت قدر زکوة از ملک
او بیرون میرود و ملک مستحقان میشود **اصل** قال زرارة قلت له رجل کانت له مائتا درهم
فوهبها لبعض اخوانه او ولده او اهله فرارا بها من الزکوة فعل ذلک قبل حلها بشهر فقال اذا
دخل الشهر الثالث عشر فقد حال علیه الحول و وجبت علیه فیها الزکوة قلت له فان احدث فیها
قبل الحول قال جایز ذلک له قلت انه فر بها من الزکوة قال ما ادخل علی نفسه اعظم مما منع من زکوتها
فرارا بکسر فا مصدر باب ضرب مفعول له است باو در بها برای تعدیه است حلها بفتح حا بی نقطه و تشدید لام
و ضمیر راجع بزکوة است حال بحاء بی نقطه و الف و تخفیف لام است و مراد بحول گذشتن سال است که مال
گذشتن سال در آنکه زکوة واجب میشود اگر بماند آن با شد در آنکه اگر بخشید زکوة ساقط شود در
الجملة **یعنی** گفت زراره که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی بود او را دویست درهم
اثما لها برای بعضی برادران خود یا خویشان خود برای گریزانیدن آن درهمها از زکوة کرد آن عمل را پیش از فرو آمدن
زکوة بیکماه پس امام گفت که چون داخل شد ماه دوازدهم پس ماند آن شد که گذشته باشد بر آن که درهمها

یا فرزند خود

سال و واجب شد بر او در آن درهمها زکوة یعنی که بخشید نمی شاید حرام شد اگر چه اگر بخشید پیش از آن
ماه دوازدهم زکوة ساقط شود فی الجملة گفتم امام را که پس اگر کاری کند در آن بعد درهمها را ببخشید شود مانند آن
پیشتر مسائلی که مذکور شد یعنی پیش از دخول ماه دوازدهم چون است امام گفت جایز است آن عمل او را گفتم
بدرستیکه او گریزانید آن درهمها را از زکوة امام گفت که آنچه داخل ساخت بر خودش که محروم شدن از فضیلت
کرم و ثواب آخرت باشد بزرگتر است از آنچه منع کرد که زکوة آن درهمها باشد **اصل** قلت له انه یقدر
علیها قال فقال و ما علمه انه یقدر علیها و قد خرج من ملکه قلت فانه دفعها الیه علی شرط
فقال انه اذا سماها هبة جازت الهبة و ضمن الزکوة فقال هذا الشرط فاسد و الهبة المضمونة
ماضیة و الزکوة له لازمة عقوبة له ثم قال انما ذلک له اذا اشتری بها دارا او ارضا او متاعا
شرح عقوبة مرفوع و خبر بعد از خبر است یا منصوب و حال است و ضمیر مستتر در لازمة یعنی
پس گفتم امام را که بدرستیکه آنمرد قادر میشود بر آن درهمها که بخشید ببعضی برادران یا فرزندان
یا خویشان زراره گفت که پس امام گفت که و چیست دانستن او را بر آنکه او قادر میشود بر آنها و حال
آنکه بتحقیق بیرون رفت آن درهمها از ملک او و بالکلیه باعتبار آنکه رجوع از بخشش بالخلاف
جایز نیست گفتم که پس بدرستیکه او داده آن درهمها را بآن بعض بر شرط که هر وقت که خواهد رجوع کند
از بخشش خود پس امام گفت که بدرستیکه چون نام برد آن درهمها را بخشش که داده است بخشش و قطع
شد آن شرط و که داده میشود بخشش و ضامن میشود زکوة را پس امام گفت که این شرط فاسد است و آن بخشش
که ببعض خویشان خود با شرط کرده است یعنی که رجوع از آن جایز نیست و زکوة او را لازم است
عقوبت است برای او بعد از آن امام گفت که جز این نیست که آن احداث جایز است او را چون خریده
باشد آن درهمها را خانه یا زمینی یا متاعی مراد آنست که اسقاط زکوة در امثال این
صورتست و در آن صورت که سابقا مذکور شد که محض حیله است زکوة ساقط نمیشود **اصل**
قال زرارة قلت له ان اباک قال لی من فر بها من الزکوة فعلیه ان یؤدیها قال صدق ابی
علیه ان یؤدی ما وجب علیه و ما لم یجب فلا شیء علیه فیه **شرح** گفت زراره که گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام را که پدر تو گفت مرا که هر که گریزاند آن درهمها
را از زکوة پس بر اوست اینکه ادا کند زکوة را امام گفت که راست گفت پدرم بر او لازم است ادا کند

و سقط الزکاة

انچه را که واجب شده باشد بر او بدخول اول ماه دوازدهم و انچه واجب نشده باشد پس نیست چیزی
بر او در آن مراد اینست که کلام پدرم شامل گریزانیدن پیش از دخول اول ماه دوازدهم
نیست بلکه مخصوص گریزانیدن بعد از آن است **اصل** ثُمَّ قَالَ أَ رَأَيْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلاً أُغْمِيَ عَلَيْهِ
يَوْماً ثُمَّ مَاتَ فَذَهَبَتْ صَلَاتُهُ أَ كَانَ عَلَيْهِ وَ قَدْ مَاتَ أَنْ يُؤَدِّيَهَا قُلْتُ لَا إِلَّا أَنْ
يَكُونَ أَفَاقَ مِنْ يَوْمِهِ ثُمَّ قَالَ لَوْ أَنَّ رَجُلاً مَرِضَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ ثُمَّ مَاتَ فِيهِ أَ كَانَ يُصَامُ
عَنْهُ قُلْتُ لَا قَالَ فَكَذَلِكَ الرَّجُلُ لَا يُؤَدِّي عَنْ مَالِهِ إِلَّا مَا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ **شرح** ارایت
استفهام و فتح تاء مخاطب بمعنی اخبرنی است و استفهام تقریر باعتبار اینست که مقصود ذکر حال مرده
که مخاطب صاحب اختیار او باشد بعد از او پس تواند بود که شرط و جزا واقع نشده باشد ضمیر علیه
راجع برجل است مانند ضمیر مستتر در مات و محتمل بود که ضمیر علیه راجع بولی میت باشد که مفهوم
از کلام و بنا بر اول اشارتست بانکه نماز قضا کرده ولی میت و مانند او از جانب میت [illegible]
که میت کرده باشد در برآمدن ذمه میت و انتفاع میت بآن نماز [illegible] کنند [illegible] مذهب
سید مرتضی رحمه الله تعالی و دیگرا باشد بخلاف [illegible] **یعنی** بعد از آن امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که خبر ده مرا که اگر انکه مردی بیهوش میشد روزی بعد از آن میمرد پس میرفت نماز او آیا میبود
بر او و حال آنکه محقق مرده باشد اینکه بجا آورد از او باعتبار ولی میت و مانند او گفتم که نه مگر
اینکه بوده باشد اینکه بهوش آمده باشد در آن روز بعد از آن امام گفت که اگر انکه مردی بیمار شد در ماه
رمضان بعد از آن میمرد در آن مرض آیا میبود اینکه روزه گرفته شود از جانب او گفتم که نه امام گفت
که پس همچنان است مرد زکوة نمیدهد از مال خود مگر آن مالی که گذشته باشد بر آن سال یا بمعنی [illegible]
باشد بر آن ماه اول ماه دوازدهم و او گریزانیده باشد اما اگر از زکوة مخفی فرار نماند که استدلال
از قبیل استدلال بقیاس فقهی نیست بلکه از قبیل رفع تعجب مخاطب که نظیر است زیرا که قول امام حجت
است و احتیاج باستدلال علیحده ندارد **پنجم اصل** عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ وَرِثَ مَالاً وَ الرَّجُلُ غَائِبٌ هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ قَالَ لَا حَتَّى يَقْدَمَ قُلْتُ أَ يُزَكِّيهِ حِينَ
يَقْدَمُ قَالَ لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَ هُوَ عِنْدَهُ **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول
باب **باب یازدهم اصل بَابُ مَا يَسْتَفِيدُ الرَّجُلُ مِنَ الْمَالِ بَعْدَ أَنْ يُزَكِّيَ مَا عِنْدَهُ مِنَ الْمَالِ**

این باب بیان چیزیست که فایده میکند از امر دارد از جمله مال بعد از آنکه زکوة دهد آنچه را که نزد
اوست از جمله مال در این باب دو حدیث است **اول اصل** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلَّمَا
جَرَى عَلَيْكَ الْمَالُ فَزَكِّهِ وَ كُلَّ شَيْءٍ وَرِثْتَهُ أَوْ وُهِبَ لَكَ فَاسْتَقْبِلْ بِهِ **شرح** جری علیک
بجیم و تشدید راء بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب نصر است المال مرفوع و فاعلست فزکه امر است
[illegible] که بر سر مایه رفته باشد و خرج شود در حکم سرمایه در وقت وجوب زکوة [illegible] با وجود آنکه
بر آن فایده سال نگذشته باشد هرچند که سرمایه بدون ضم فایده بنصاب نرسیده باشد ظاهر
اینست که وجوب زکوة در مال التجارة بمعنی استحباب مؤکد باشد و گذشت در شرح حدیث چهارم باب
یازدهم پس منافات ندارد با احادیثی که دلالت میکند بر آنکه زکوة فرض نیست بر نقدی که نگذشته
بر آن سال [illegible] باشد یا در استقبل برای تعدیه است مثل انچه گذشت در حدیث پنجم باب دوم
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر چیزی که کشیده از او بر سر تو مال التجارة
پس زکوة ده از او در وقت زکوة اصل مال تجارت هرچند که سال بر آن فایده نگذشته باشد
و هر چیزی که بمیراث گرفته از او یا بخشیده شده بتو پس روی کن از او بسال آینده یعنی که زکوة
آن واجب نیست تا آنکه مجموع یک سال بر آن بگذرد **دوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
فِي الرَّجُلِ يَكُونُ عِنْدَهُ الْمَالُ فَيَحُولُ عَلَيْهِ الْحَوْلُ ثُمَّ يُصِيبُ مَالاً آخَرَ قَبْلَ أَنْ يَحُولَ عَلَى الْمَالِ
الْأَوَّلِ الْحَوْلُ قَالَ إِذَا حَالَ عَلَى الْمَالِ الْأَوَّلِ الْحَوْلُ زَكَّاهُمَا جَمِيعاً **شرح** روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت در مردی که میباشد نزد او مال تجارت پس میگذرد بر آن
سال یا بمعنی که زکوة از آن میدهد بعد از آن بسبب تجارت فایده میکند مال دیگر پیش از آنکه
بر مال اول سال دوم امام گفت که چون گذرد بر مال اول سال دوم زکوة میدهد مال اول و مال نفع
را همگی هرچند که بر مال دوم سال نگذشته باشد بیان این شد در شرح حدیث سابق **باب شانزدهم**
اصل بَابُ الرَّجُلِ يَشْتَرِي الْمَتَاعَ فَيَكْسُدُ عَلَيْهِ وَ الْمُضَارَبَةِ **شرح** یکسد بسین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و حَسُنَ است المضاربه بضاد و راء بی‌نقطه و باء یک نقطه
مصدر باب مفاعله معامله میان دو کس بدادن یکی مال بدیگری تا تجارت کند با آن و حصه معین
از فایده از او باشد ماخوذ است از ضرب بمعنی سیر در زمین **یعنی** این باب بیان مردیست که متاع [illegible]

نادرا بجا آمد یا او و بیان این مسئله مضاربه است در این باب هشت حدیث اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
فی رجل اشتری متاعا فکسد علیه متاعه وقد کان زکی ماله قبل ان یشتری به هل علیه زکوة
او حتی یبیعه فقال ان کان امسکه لیلتمس علیه الفضل علی رأس المال فلیس علیه الزکوة شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که خرید متاعی را پس ناروا شد بر او متاع او
و بجنبش نبود با آنکه زکوة داده بود مال خود را پیش از آنکه خرید آن آیا بر او هست زکوة یا آنکه نیست تا فروخته شود
آن را پس امام گفت که اگر بود اینکه نگاه داشت آن متاع را برای اینکه طلب کند زیادتی را بر سرمایه
پس بر او هست زکوة والا فلا اصل عن محمد بن مسلم قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن
رجل اشتری متاعا وکسد علیه وقد زکی ماله قبل ان یشتری المتاع متی یزکیه فقال
ان کان امسک متاعه یبتغی به رأس ماله شرح شرح این موافق ما بوده است اصل قال وسألته
عن الرجل توضع عنده الاموال یعمل بها فقال اذا حال الحول فلیزکها تتمه و آدمی
که پرسید امام را از مردی که کساد شد بر او متاعش پس امام گفت اگر بود
که نداند رأس المال پس باید که او نیز زکوة دهد اما اصل عن سماعة قال سألته عن الرجل
یکون عنده المتاع موضوعا فیمکث عنده السنة والسنتین واکثر من ذلک قال لیس علیه
زکوة حتی یبیعه الا ان یکون اعطی به رأس ماله فیمنعه من ذلک التماس الفضل فاذا هو فعل
ذلک وجبت فیه الزکوة وان لم یکن اعطی به رأس ماله فلیس علیه زکوة حتی یبیعه وان حبسه
ما حبسه فاذا هو باعه فانما علیه زکوة سنة واحدة شرح اعطی بصیغه مجهول است ضمیر مستتر
اول نائب فاعل است و رأس منصوب و مفعول دوم است ضمیر منصوبات بعطف بر یکون و ممکن است
بود که مرفوع باشد بعطف بر اعطی و ان شرطیه است حبسه بصیغه ماضی معلوم غائب یا به فرد است
ما نافیه است جمله ما حبسه جزای شرط است و این جمله شرط و جزای شرطیه سوم انفعالست که دو ما حبسه
اذ رمیت ولکن الله رمی و توضیح این آنکه گاهی فعلی که صادر شده باشد حقیقة از فاعلی نفی میکنند
از آن فاعل و مقصود نسبت آن فعل بفعلی که از او صادر شده باشد بلکه از فاعل دیگر سر زده باشد
مثل این آیت و مثل قلّة در ... فارسی چنانچه شیخ رضی در مبحث تمیز شرح کافیه بیان کرده یا از فاعلی دیگر

بر سر زده باشد مثل این حدیث زیرا که مراد این است که حبس در این صورت حکم عدم حبس دارد
در بعض نسخ بجای ما باء است و بنابراین آن صله است و با برای سببیت است و ما موصوله است و حبسه صلت
از عدم اعطای رأس المال و عاید با محذوف است بتقدیر ما حبسه به و حاصل هر دو نسخه یکیست یعنی
روایتست از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام گفت که پرسیدم
امام را از مردی که میباشد نزد او متاع گذاشته شده پس میماند نزد او یکسال و دو سال و بیشتر از آن
امام گفت که نیست بر او زکوة تا آنکه فروخته شود از آنکه مگر آنکه باشد با نحوی که داده شده باشد با
متاع سرمایه آن پس مانع شود او را از فروختن طلب زیادتی بر سرمایه پس چون او کند آن نگاه
داشتن را واجب میشود بر او زکوة و اگر نباشد آن مرد به این روش که داده شده باشد با متاع
سرمایه آن متاع پس نیست بر او زکوة تا آنکه فروخته شود و اگر نگاه داشته باشد او را برای
طلب اصل سرمایه چنانکه نگاه داشته باشد با اختیار خود با این معنی که نماند از آنست که در اصل
برای المتاع بوده باشد پس چون او فروخته شد متاع را در صورت دوم هر چند سال که گذشته باشد پس
نیست که واجبست بر او زکوة یکسال یعنی استحباب موکد اصل سماعة قال وسألته
عن الرجل یکون معه المال مضاربة هل علیه فی ذلک المال زکوة اذا کان یتجر به
فقال ینبغی له ان یقول لاصحاب المال زکوه فان قالوا انا نزکیه فلیس علیه غیر ذلک
وان هم امروه ان یزکیه فلیفعل قلت ارایت لو قالوا انا نزکیه والرجل یعلم انهم
لا یزکونه فقال اذا هم اقروا بانهم یزکونه فلیس علیه غیر ذلک شرح سماعه گفت که
پرسیدم امام را از مردی که میباشد با او مال بعنوان مضاربه آیا واجبست بر او در آن مال
زکوة اگر باشد با نحوی که تجارت میکرده باشد بآن مال پس امام گفت که سزاوار است
برای آن مرد که گوید صاحبان آن مال را که زکوة دهید آن را پس اگر گویند که بدرستی که ما زکوة
میدهیم آن را پس نیست بر آن مرد غیر این و اگر ایشان امر کردند او را بآنکه زکوة
دهد آن را پس باید که بجا آورد گفتم خبر ده مرا که اگر گویند ایشان که بدرستی که ما زکوة میدهیم
آن را و این مرد داند که ایشان زکوة نمیدهند آن را چون است پس امام گفت که چون ایشان
اقرار کردند بآنکه ایشان زکوة میدهند آن را پس نیست بر آن مرد غیر آن اقرار کردند اصل

وإن هم قالوا إنّا لا نزكّيه فلا ينبغي له أن يقبل ذلك المال ولا يعمل به حتى يزكّوه وفي رواية
أخرى عنه إلّا أن تطيب نفسك أن تزكّيه من ربحك قال وسألته عن الرجل يربح في
خمسمائة درهم وستمائة وسبعمائة هي نفقته وأصل المال مضاربة قال ليس عليه في الربح زكاة
شرح دفع دخل ایراد میتواند که کلام نیکا عذر باشد و بتواند بود که کلام مصنف باشد و بر هر تقدیر
عدول از غیبت بخطاب در نفسک متکلم موافق کلام نیست که شاید تغییر داده بوده اینجا نقل شده برای
اینکه مضمون آن نقل شده یا از قبیل التفات است **یعنی** و اکر صاحبان مال کفتند که بدستی که ما
زکوة نمیدهیم اما او را پس نیز او را نشاید که قبول کند آن مال را و اینکه مضاربه کند با آن
تا آنکه زکوة دهند اما او را و در روایتی دیکر از امام علیه السلام اینست که مکر آنکه راضی شود دل
تو باینکه زکوة دهی آن را از فایده خود سماعه کفت که پرسیدم امام را از مردی که فایده میکند
در سال پانصد درهم و ششصد و هفتصد که آن درهم خرج سالیانه اوست و سرمایه بعنوان مضاربه
است امام کفت که نیست بر آن مرد در انفاق زکوة **چهارم اصل** عن یونس عن علاء بن رزین عن محمد بن
مسلم انه قال كل ما عملت به فعليك فيه الزكاة اذا حال عليه الحول قال يونس تفسير ذلك
انه كل ما عمل للتجارة من حيوان وغيره فعليه فيه الزكاة **شرح** محمد بن مسلم از اکابر ثقات
از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است معتبر است قال راجع بامام
میتواند بود و بمحمد بن مسلم میتواند بود **یعنی** روایتست از یونس بن عبد الرحمن از علاء بفتح عین بی نقطه
والف ممدوده ابن رزین بفتح راء بی نقطه و کسر زاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین از محمد
بن مسلم اینکه امام کفت که هر مالی که تجارت کنی با آن پس واجبست بعد از آن زکوة چون زکوة
کذشته باشد سال کفت یونس که تفسیر این سخن اینست که شان اینست که هر چه بدست آورده شود برای
تجارت خواه سود رسیده که برای تجارت است مثل اسب و خر و غیره و خواه غیر آن مثل خمر و سایر الات
پس واجبست بر او زکوة بنا بر اینکه بعض سرمایه صرف تمام میشود وجوب اینجا در ضمن استحباب
مؤکد است **پنجم اصل** قلت لابي ابراهيم عليه السلام الرجل تكون في يده الوصيفة يمسكها
عنده ليزيد وهو يريد بيعها أعلى ثمنها زكاة قال لا حتى يبيعها قلت فاذا باعها أيزكّي
ثمنها قال لا حتى يحول عليه الحول وهو في يده **شرح** الوصيفة بفتح واو و کسر صاد بی نقطه و سکون

یاء دو نقطه در پایین یعنی کنیز نمیتها بنون و یاء یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غائب معلوم
باب افعال الانبات رویانیدن مراد اینجا تربیت و تعلیم هنرهاست و عوض نون تاء سه نقطه منقول
بوده و حاصل هر دو یکیست تزید بزای با نقطه و یاء یک نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع غائب
معلوم باب علم است الرید بفتح راء و فتح با و بمعنی بالا رفت بودن در کارها **یعنی** کفتم امام موسی
کاظم علیه السلام را که مردی میباشد که کنیز را تربیت میکند و از نفع او فرزند شود و او اراده
فروختن آن کنیز را یا بر قیمت آن کنیز در سالهائی که نزد او بوده است زکوة هست امام کفت که تا او فروخته
نشده او را اکنم پس چون فروخته او را زکوة میدهد قیمت او را امام کفت که تا آنکه نکذرد بر آن سال
بر حالی که آن در دست او باشد شاید که عدم وجوب زکوة بر او در سالهای سابق باعتبار این باشد
که او از اهل تجارت نیست بلکه از اهل صنعت است **ششم اصل** سألت ابا عبد الله عليه السلام عن
الزكاة فقال ما كان من تجارة في يدك فيها فضل ليس يمنعك من بيعها الا لتزداد فضلا على
فضلك فزكّه وما كانت من تجارة في يدك فيها نقصان فذلك شيء آخر **شرح** تمنعك بصیغه
مضارع مخاطب معلوم ثلاثی مجرد است **یعنی** پرسیدم امام جعفر الصادق را از زکوة پس امام کفت
آنچه باشد از متاع سوداکری در دست تو که در آن نفع باشد و نباشد اینکه مانع شود ترا از فروختن
آن برای اینکه زیاد شود باعتبار نفع دیگر که موجب زیادتی نفع سابق تو باشد پس زکوة بده از آن
و هر چه باشد از متاع سوداکری در دست تو که در آن نقصان باشد پس آن متاع چیزی دیکر است
که حکم دیکر دارد آن عدم وجوب زکوة است مخفی نماند که واسطه میان دو شق هست آن این است که نه
نفع در آن باشد و نه نقصان و بنا بر حدیث اول و دوم این باید حکم شق اول داشته باشد و شاید که ترک ذکر
اینجا برای اشارت باین باشد که ماکید زکوة در شق اول بیشتر است و شاید که
ترک ذکر آن اینجا برای اشارت باین باشد که تاکید زکوة در شق اول بیشتر از واسطه است اکر چه در
هر دو واجب **هفتم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا تأخذن مالا مضاربة الا مالا
تزكيه او يزكيه صاحبه وقال ان كان عندك متاع في البيت موضوع فأعطيت به رأس
مالك فرغبت عنه فعليك زكاته **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت
البته مکیر البته قبول مکن مال مضاربه را مکر مالی را که زکوة دهی از او یا زکوة دهد از او صاحب آن و کفت

كه اگر باشد نزد تو متاعى از متاعهاى سودا گرى در خانه كه اشتر شده پس زاده شود به
بان سرمايه خود پس اعراض كنى از ان سرمايه بر و نفروشى با آن پس واجب بر تو زكوة متاع اصل
عن اسمعيل بن عبد الخالق قال سأله سعيد الاعرج وانا اسمع فقال انا نكبس الزيت والسمن
نطلب به التجارة فربما مكث عندنا السنة والسنتين هل عليه زكوة قال فقال ان كنت
تربح فيه شيئا او تجد راس مالك فعليك زكوته وان كنت انما تربص به لانك لا تجد الا وضيعة
فليس عليك زكوة حتى يصير ذهبا او فضة فزكه للسنة التى اتجرت فيها شرح نكبس به
يك نقطه و بين بى نقطه بصيغه مضارع معلوم متكلم مع الغير باب ضرب يا باب تفعيل از كبس
ماخوذ است از كبس بكسر كاف و سكون با بمعنى خانه كه انگل با شد مثل انبار الزيت بفتح زا با نقطه
و سكون يا دو نقطه در زير و تا دو نقطه در بالا روغن زيتون السمن بفتح سين بى نقطه و سكون
ميم روغنى كه از شير گوسفند و مانند آن گرفته ميشود التجارة بكسر تا مصدر باب نصر سوداگرى
اينجا مناسب است و نيا بود اول حالت ذنيت و ثمن است و ثانى بعوض حالت خريدارى تمام مكث
سه نقطه بصيغه ماضى معلوم باب نصر است و تربص براء بى نقطه و باء يك نقطه و صاد بى نقطه
بصيغه مضارع معلوم مخاطب باب تفعل بحذف يكى از دو تاء دو معنى انتظار است وضيعة
بكسر همزه و تشديد تاء دو نقطه در بالا مضموم بصيغه ماضى معلوم مخاطب باب افتعال الاتجار
سوداگرى يعنى روايت است از اسمعيل بن عبد الخالق كه از راويان امام محمد باقر و امام جعفر صادق
عليهما السلام است گفت كه پرسيد امام را سعيد بن عبد الرحمن اعرج و من ميشنيدم با او و من گفت سعيد
كه بدرستيكه ما در انبار ميكنيم روغن زيتون و روغن مسكه را ميطلبيم با آن عمل سوداگرى از اين
پس گاهى است كه بماند نزد ما يكسال و دو سال آيا بر آن زكوة هست سعيد گفت كه پس امام گفت كه اگر باشى كه
سود كنى فائده ميكرده باشى در آن چيزى يا مى يابى سرمايه خود را و باشد آن چيز
باشى پس بر تو است زكوة آن و اگر باشى بايد كه انتظار ميكشيدى با آن
بر اينكه نمى يابى مگر نقصان را پس نيست بر تو زكوة آن تا اينكه گردد زر يا
پس چون گرديد زر يا سيم زكوة ده از براى سالى كه خريد و فروخت كردى با آن در آن سال باب
هفدهم اصل باب ما يجب عليه الصدقة من الحيوان وما لا يجب شرح اين باب در بيان شرايط است كه واجب ميشود در آن

زكوة خواه فريضه و خواه غير فريضه از جمله حيوان در چيزى واجب ميشود زكوة بر آن در اين باب هفت
حديث است اول اصل عن محمد بن مسلم وزرارة عنهما جميعا عليهما السلام قال وضع امير المؤمنين
صلوات الله عليه على الخيل العتاق الراعية فى كل فرس فى كل عام دينارين وجعل
على البراذين دينارا شرح الخيل بفتح خاء با نقطه و سكون ياء دو نقطه در زير اسبان العتاق
بكسر عين بى نقطه و تخفيف تاء دو نقطه در بالا جمع عتيق اسبان بد و از جانب مادر و پدر البراذين
بفتح باء يك نقطه و راء بى نقطه و الف و كسر ذال با نقطه و سكون ياء دو نقطه در زير جمع
برذون بكسر باء و سكون راء و فتح ذال و سكون واو اسبان نا بود از جانب پدر و مادر يا از جانب
از ان داد نابود از جانب مادر و پس از ان اصحاب ميناميدند و از ان نا بود از جانب پدر و پدر و از ان معروف
چنانچه شاعر گفته عتيق بر ذون هجين مقرف وكلها الى العتيق ينسب يعنى روايت است از محمد بن مسلم و زراره
از امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليهما السلام همگى آن دو امام گفتند كه قرار داد امير المؤمنين
صلوات الله عليه بر اسبان بد و از جانب پدر و مادر كه در مجموع سال بچريدند باشند دو درهم
دو دينار طلا و كرد اسبان نا بود دو يك دينار دوم اصل قلت لابى عبد الله عليه السلام هل
فى البغال شىء فقال لا فقلت فكيف صار على الخيل ولم يصر على البغال فقال
ان البغال لا تلقح والخيل الاناث ينتجن وليس على الخيل الذكور شىء قال فقلت فما فى الحمير
فقال ليس فيها شىء قال قلت هل على الفرس او البعير يكون للرجل يركبهما شىء فقال لا
ليس على ما يعلف شىء انما الصدقة على السائمة المرسلة فى مرجها عامها الذى يقتنيها فيه الرجل
فاما ما سوى ذلك فليس فيه شىء شرح تلقح بتاء و قاف و حاء بى نقطه بصيغه مضارع غائب باب
علم است اللقح بفتح لام و فتح قاف ابستن شدن الاناث بكسر همزه و تخفيف نون و الف و ثاء
سه نقطه جمع انثى بضم همزه و سكون نون و در آخر الف ماده كان ينتجن بنون و تاء دو نقطه در
و جيم بصيغه مضارع غائب مؤنث معلوم يا مجهول باب افعال يا باب نصر است الانتاج البنت
شدن و زايانيدن و النتج بفتح نون و سكون تاء زايانيدن در تفسير قال فما فى الحمير بلفظ ماضى
است و اين مبنى بر اين است كه امام خود سؤال كرده باشد تا جواب را نيز خود گويد چنانچه عادت
در وقت تعليم شاگردان و ميتواند بود كه از غلط كاتبان باشد و قلت باشد بجاى قال الحمير

بفتح خاء بی‌نقطه وکسر میم وسکون یاء دو نقطه در زیر و راء بی‌نقطه جمع حمار خر و علف
بی‌نقطه و فاء بصیغهٔ مضارع غائب مجهول از باب ضرب و از باب افتعال است السائمة بسین بی‌نقطه و الف
و همزه چرنده کان مرسله بضم میم و فتح سین بی‌نقطه است و ظاهر این است که اگر کسی اسبان را در چراگاه
و بیابان و مانند آن مثلاً بچراند باید که زکوة بر اسبان او نباشد المرج بفتح میم و سکون راء بی‌نقطه و جیم چراگاه
تقتنی بقاف و نون و یاء دو نقطه در زیر منقلبه از واو بصیغهٔ مضارع غائب معلوم از باب افتعال
الاقتناء نگاه داشتن چیزی بجهت کار نه فروختن آن یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که
آیا در استران هست چیزی از زکوة پس امام گفت که نه پس گفتم که پس چگونه مقرر کرد چیزی از زکوة بر اسبان
و مذکور نیست بر استران پس امام گفت که برای اینکه استران آبستن نمیشوند و اسبان که ماده باشند آبستن
میشوند و نیست بر اسبانی که نر باشند چیزی امام گفت پس چیست در خران امام خود گفت که نیست در آنها
چیزی گفتم که آیا هست بر اسب نری که مهیا شد برای مرد سوار و سوار میشود بر آنها
چیزی از زکوة پس امام گفت که نه نیست بر آنچه علف خورانیده میشود چیزی از زکوة جز این نیست که زکوة
بر اسبان و شتران است که چرندگان سر داده شدگان در چراگاه خود باشد در سال اینها که
اینها را امر دهد پس اما آنچه غیر آنست پس نیست در آن چیزی از زکوة سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال لیس علی الرقیق زکوة الا رقیق یبتغی به التجارة فانه من المال الذی یزکی شرح الرقیق بفتح
راء بی‌نقطه وکسر قاف و سکون یاء دو نقطه در زیر و قاف بنده یعنی غلام و کنیز یبتغی بیاء با نقطه
و غین با نقطه و الف منقلب از یاء بصیغهٔ مضارع غائب مجهول از باب افتعال یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام که گفت که نیست بر بندگان زکوة مگر بنده که طلب کرده شود بسبب آن سود
که به یا بمعنی که صاحب او را الحرثیة باشد بقصد فروختن چه بدرستیکه آن بنده از جمله مال است
که زکوة داده میشود چهارم اصل عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام انهما سئلا
عما فی الرقیق فقالا لیس فی الرأس شیء اکثر من صاع من تمر اذا حال علیه الحول و لیس فی ثمنه
شیء حتی یحول علیه الحول شرح مراد بصاع تمر فطره است که مراد باعتبار اینست که در آن
بیشتر بوده از گندم و مانند آن پس مراد اکثر از بلاد و اخبار فطره است و میتواند بود که ذکر تمر بعنوان
مثال باشد و می آید در کتاب الصیام در حدیث سوم باب هفتاد و پنجم که باب الفطرة است

افضل من حنطة او تمر اذا حال علیه الحول دلالت ندارد بر آنکه در وجوب فطره
شرط باشد مانند یک سال زیرا که این قید مفضل علیه نیست بلکه قید مفضل است که منفی است
لیس منا فان ندارد با آنکه وجوب فطره پیش از گذشتن یک سال باشد یعنی روایت است از امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام آنکه ایشان پرسیده شدند از آنچه در بنده است از زکوة
پس گفتند که نیست در سر او بیشتر از یک صاع خرما چون گذشت بر او سال و نیست در قیمت آن
بنده چون فروخته شود چیزی از زکوة تا وقتیکه بگذرد بر او سال پنجم اصل قلت لابی عبد الله
علیه السلام رجل لم یزک ابله او شاته عامین فباعهما علی من اشتراهما ان یزکیهما لما مضی
قال نعم تؤخذ منه زکوتها و یتبع بها البائع او یؤدی زکوتها البائع شرح الابل
بکسر همزه وکسر باء و لام کلمه ایست مفرد که در مقام جمع مستعمل میشود و صاحب
قاموس گفته واحد یقع علی الجمع لیس بجمع و لا اسم جمع الشاء بشین با نقطه و الف و همزه منقلبه از
ها گوسفند لیباید و آن جمع شاة بشین و الف و تاء و حق این است که اصل آن شاهة بوده بشین و الف
و هاء و تاء و حذف ها محذوف شده چون در جمع شاة قصد کثرت نکند شیاه میگویند بکسر شین
و یاء دو نقطه در زیر با الف و هاء و بعضی میگویند که شاء جمع اسم جنس است که در مقام کثرت مستعمل
میشود یتبع بیاء دو نقطه در زیر و تاء و باء بی‌نقطه و عین بی‌نقطه بصیغهٔ مضارع غائب معلوم باب علم
با در بها برای سببیت و ضمیر راجع بزکوة است او بفتح همزه و سکون واو حرف عطف است و منصوب
میباشد بعد از آن فعل مضارع بتقدیر آن
تقدیر عطف به یتبع است و بر تقدیر اول ممکن نیست که عطف بر تؤخذ باشد زیرا که معطوف علیه
و اتصال آن بفعل که معطوفات مقصود باشد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که
زکوة نداد کسی شتر خود را یا گوسفند خود را در دو سال پس فروخت آن را بکسی که خرید آن را
زکوة دهد از برای زمانی که گذشت امام گفت که آری گرفته میشود از مشتری زکوة آنکه داد
آن مشتری زکوة تعلق بعین مال
و مخصوص ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یکون له الابل او البقر او
الغنم او المتاع فیحول علیها الحول فیموت الابل و البقر و الغنم و یحترق المتاع قال لیس علیه شیء

منقولست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که میباشد او را گله شتر یا گاو یا گوسفند
یا میباشد او را متاعی که مال التجارتست پس میگذرد بر این سال بر میگردد آن شتر و گاو و گوسفند و میگردد
متاع پیش از آنکه تقضیه انقضا حول بسبب ظرف یا تاخیر زکوة واقع شود امام گفت که نیست بر او چیزی
از زکوة هفتم اصل عن ابن ابی عمیر قال کان علی علیه السلام لا یاخذ من صغار الابل شیئا حتی یحول
علیها الحول ولا یاخذ من جمال العمل صدقة وکانّه لم یحب ان یاخذ من الذکور شیئا لانّه ظهر
یحمل علیها شرح محمد بن ابی عمیر از اصحاب امام موسی کاظم و امام رضا و امام محمد تقی علیهم السلام
و از جمله من اجمع اصحابنا علی تصحیح ما یصح عنه است و مصنفات بسیار دارد جمال بکسر جیم جمع جمل
لوکها که در میان عرب میباشد و در حکم انها است نر عجمی عراقی و در کوهان خراسانی و اضافه آن
بعمل برای افاده آنست که بعوض سال علف داده شده اند کار برای تسهیل است و مرجع ضمیر علیها
لم یحب بجاء بینقطه و تشدید باء یکنقطه منفی جحد بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعالست
ذکور بضم ذال با نقطه و راء بینقطه عبارتست از لوکهای که در مجموع سال چریده باشد و در بعضی
نسخ باء ثانیه است نظیر انچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب بیست هفتم که
ما یسجد علیه و ما لا یسجد مرجع ضمیر لانّه مذکور است و تذکیر باعتبار جنس است الظهر بفتح ظاء با نقطه
و سکون هاء و راء بینقطه پشت و اینجا عبارتست از انچه محل انتفاع بآن باعتبار پشت است مثل لوک
بخلاف ماده که انتفاع بآن باعتبار شکم او عمده است چون اللبن میشود و نظیر این در طیبات
گذشت در حدیث دوم این باب یحمل بجاء بینقطه بصیغه مضارع غائب مجهول باب ضرب است علیها
نائب فاعلست و مرجع ضمیر ذکورات و جمله استینافیه بیان لانّه است یعنی روایتست از ابن ابی عمیر گفت در کتاب خود
که عادت علی علیه السلام این بود که نمی گرفت از زکوة حیوانات گله شتر چیزی از زکوة تا انکه بگذرد
بر انها سال یا بمعنی که چون یک ساله میشدند انها را داخل در آنکه سال زکوة میشمردند و نمیگرفت
کار زکوة لوکهای بارکش علی علیه السلام دوست نداشت اینکه بگیرد از لوکهای عمل کار چیزی از زکوة
مبدا سببش این است بیان این انکه بار کرده میشود بر آن لوکها را دانسته که علی علیه السلام نیز
رغبت نداشت در اینکه از آن لوکها زکوة گیرد بلکه همین قدر معلوم است که صاحب انها برضا خود بحسب طلب
کسی از او زکوة انها را باو تسلیم کند مینوشت حساب باب هجدهم اصل باب صدقة الابل شرح

این باب بیان زکوة گله شتر است در این باب سه حدیث است اول اصل عن زرارة و محمد بن مسلم
و ابی بصیر و برید العجلی والفضیل عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قالا فی صدقة
الابل فی کل خمس شاة الی ان تبلغ خمسا و عشرین فاذا بلغت ذلک ففیها ابنة مخاض ثم
لیس فیها شیء حتی تبلغ خمسا و ثلاثین فاذا بلغت خمسا و ثلاثین ففیها ابنة لبون ثم لیس فیها
شیء حتی تبلغ خمسا و اربعین فاذا بلغت خمسا و اربعین ففیها حقة طروقة الفحل ثم لیس فیها
شیء حتی تبلغ ستین فاذا بلغت ستین ففیها جذعة شرح انما بعد الوجه در این ذا اخلت ... ما حکم
و فا در فاذا بلغت هم جا تفریعیست پس مراد ببلوغ هم جا رسیدن و گذشتن است مگر قرائت
اینکه اینجا که گذشتن مسلم نیست و آن قرینه اینست که مراد در سابق آن رسیدن و گذشتن است
حدیث اینده نیز قرینه است تفسیر بنت مخاض و نظایر آن می آید در باب اینده طروقه بفتح طاء بی نقطه
و ضم راء بی نقطه و سکون واو و قاف فعوله بمعنی مفعوله است فحل بفتح فا و سکون حاء بی نقطه
نر است و مراد بطروقة الفحل شتر ماده ایست که مرکوب فحل باشد یا بمعنی که لائق رسیدن باشد که مستحق جستن
نر بر آن باشد یعنی روایتست از زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و برید عجلی و فضیل از امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهما السلام گفتند در زکوة گله شتر که در هر پنج شتر یک گوسفند است تا آنکه برسد به بیست
پنج شتر پس چون رسید بآن مراد رسیدن و یکی زیاد شدن است موافق انچه می آید در تمام این حدیث و حدیث
اینده پس در آن بیست شش شتر زکوة شتر ماده یک ساله یا در دو سالست بعد از آن نیست در انها چیزی
زیاده بر سابق تا آنکه برسد به سی و پنج شتر پس چون رسید به سی و پنج شتر مراد اینجا نیز رسیدن و یکی زیاده
شدن است چنانچه گفتیم پس در انها زکوة شتر ماده دو ساله یا در سه سالست بعد از آن نیست در انها
چیزی زیاده بر سابق تا آنکه برسد به چهل و پنج شتر پس چون رسید به چهل و پنج و مراد اینجا نیز رسیدن
و یکی زیاده شدنست چنانچه گفتیم پس در انها زکوة شتر ماده سه ساله یا در چهار سالست که مستحق
جستن نر بر آن باشد بعد از آن نیست در انها چیزی زیاده بر سابق تا آنکه برسد به شصت شتر پس چون
رسید به شصت مراد اینجا نیز رسیدن و یکی زیاد شدن است چنانچه گفتیم پس در انها زکوة شتر ماده
چهار ساله یا در پنج سالست اصل ثم لیس فیها شیء حتی تبلغ خمسا و سبعین فاذا بلغت
خمسا و سبعین ففیها ابنتا لبون ثم لیس فیها شیء حتی تبلغ تسعین فاذا بلغت تسعین ففیها

حقتان طروقتا الفحل ثم لیس فیها شیء حتی تبلغ عشرین ومائة فاذا بلغت عشرین ومائة ففیها
حقتان طروقتا الفحل شرح بعد از ان نیست در انها چیزی زیاد بر سابق تا انکه برسد بصد و بیست
شتر پس چون رسید بهفتاد و یک [در انها] و مراد اینجا نیز رسیدن و یکی زیاد شدن است چنانچه گفتیم
زکوة دو شتر ماده دو ساله یا در سه ساله است بعد از ان نیست در انها چیزی زیاد بر سابق تا انکه
صد بنود شتر پس چون رسد بنود ظاهر اینجا نیز رسیدن و یکی زیاد شدن است چنانچه در صحیح
بعض روایات پس در انها دو شتر ماده سه ساله یا در چهار ساله مستحق حمل و بار باشد بعد از آن
نیست در انها چیزی از زکوة تا انکه رسد بصد و بیست پس چون رسد بصد و بیست پس در انها
همانست که در سابق بود اشارتست باینکه ما بعد حتی در حتی تبلغ مائة وعشرین داخلست در حکم
ما قبل مخفی نماند که از این کلام ظاهر میشود که نظیرات سابقه زیاد شدن یکی مراد است اگرچه در لفظ
مذکور نیست چنانچه گفتیم اصل فاذا زادت واحدة علی عشرین ومائة ففی کل خمسین حقة
وفی کل اربعین ابنة لبون ثم ترجع الابل علی اسنانها شرح ابن لبون نصاب یکم [از سنت]
که نصاب دوازدهم است رجع که فعل ماضی معلوم باب ضرب است متعدی مستعمل میشود [بمعنی]
انکه برگردانید و مصدر آن رجع است بفتح را و سکون جیم و لازم مستعمل میشود بمعنی انکه برگردد
و مصدر ان رجوع است بضم را و ضم جیم و بر این تقدیر چون نقل بباب افعال شود متعدی میشود پس
ترجع در این حدیث بصیغه مضارع غائب مجهول باب ضرب که متعدی باشد میتواند بود و بصیغه مجهول
باب افعال میتواند بود بر هر تقدیر الابل مرفوع و نائب فاعل است و مراد بابل شترانیست که زکوة را ادا
و تعدیه ترجع بعلی برای تضمین معنی منطبق باشد اسنان بفتح همزه و سکون سین بی نقطه و دو نون [وضمیر]
راجع باصل عبارت از افراد حقه و افراد بنت لبون و زکوة آن ابل است یعنی پس چون زیاد شود [یکی]
بر صد و بیست پس در هر پنجاه شتر یک شتر ماده سه ساله یا در چهار ساله است و در هر چهل شتر یک
شتر ماده دو ساله یا در سه ساله است بعد از ان برگردانیده میشود و ملاحظه کرده میشوند [آن]
شتران که زیاد از صد و بیست شده اند بر سنهای که زکوة آن شتران مراد است که بر وفق ما باید ادا کرد
موافق نفع مستحقین باشد پس در صد و بیست و یک سر بنت لبون و در صد و سی یک حقه و دو بنت [لبون]
باید داد و در صد و چهل دو حقه و سه بنت لبون باید داد و در صد و پنجاه سه حقه باید داد و در [این]

قیاس است باقی عددها و در عددی که هیچ کدام مستوعب ان نشود اعتبار ان باید که کسر کمتر
داشته باشد و در عددی که هر کدام مستوعب آن شود مالک مخیر است هر کدام را که خواهد اختیار میتوان
کرد مثلا در دویست شتر مخیر است میان دادن چهار حقه و دادن پنج بنت لبون مخفی نماند که وجوب
رعایت نفع مستحقین بسبب زیاد شدن یک شتر بر صد و بیست شتر است پس در صد و بیست سر بنت لبون
واجب نیست بلکه دو حقه کافیست با وجود انکه کسر بسیار دارد و لهذا صد و بیست و یک و بالا [تر]
از ان نصابی علیحده شمرده شده در احادیث اصل ولیس علی النیف شیء ولا علی الکسور [شیء]
ولیس علی العوامل شیء انما ذلک علی السائمة الراعیة قال قلت ما فی البخت السائمة شیء قال
مثل ما فی الابل العربیة شرح النیف بفتح النون و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره
و تخفیف و سکون یا نیز جایز است و نا زیاد بر عقدی از عقد که بعقد دیگر نرسیده باشد
الکسور بضم کاف و ضم سین بی نقطه و سکون واو و را بی نقطه جمع کسر بفتح کاف و سکون سین عدد [های]
که بعد از صد و بیست است و داخل انهم زکوة از ان باید داد نمیشود خواه چهل چهل حساب کنند و خواه
پنجاه پنجاه مثل پنج در صد و بیست و پنج و این رد است بر شافعی که میگوید که برای این پنج مالک گوسفند
می باید داد بنا بر انکه هر گاه شتر از صد و بیست بگذرد زکوة نصابها از شتر گرفته میشود و بمذهب [ایشان]
پس چون ده زیاد شود دو گوسفند است و چون بیست و پنج زیاد شود بنت مخاض است و بر این قیاس [العوامل]
جمع عامله شتران بارکش و آبکش و مانند انها السائمه بسین بی نقطه و الف و همزه حیوانی که بنفسه
بر داشته باشد البخت بضم با و سکون خا با نقطه و تا دو نقطه در بالا جمع بختی
بتشدید یا شتران دو کوهان که از خراسانست یعنی و نیست میان دو نصاب چیزها از زکوة و نیست
بر کسرها که بعد از ان نصاب است چیزی از زکوة و نیست بر شتران کاری چیزی از زکوة جز این نیست که [آن]
زکوة بر شتران سرخود چرنده است راوی گفت که گفتم آیا نیست در آن شتران خراسان که سرخود باشند [چیزی]
از زکوة امام گفت مثل زکوة که در شتران عرب میباشد در انها هست اصل عن ابن ابی عمیر عن
عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی خمس قلائص شاة ولیس فیما دون
الخمس شیء وفی عشر شاتان وفی خمس عشرة ثلاث شیاه وفی عشرین اربع وفی خمس وعشرین
خمس الی خمس وثلاثین شرح القلائص بفتح قاف و تخفیف لام و الف و کسر همزه و صاد بی نقطه

مثل پنج در بیست بالا انتها
و نصابهات که بعقد دیگر
نرسیده باشد م

خمس و عشرین

جمع قلوص بفتح قاف شتران ماده داخل در سال دوم شده خواه تجاوز از آن نیز کرده باشند
وخواه تجاوز نکرده باشد یعنی روایت است از عبد الرحمن بن حجاج از امام جعفر صادق علیه السلام
که در پنج شتر یک ساله یک گوسفند است و نیست در کمتر از پنج شتر چیزی از زکوة مراد اینست که شتر چند
چنینها زکوة مراد اینست که شتر چندانکه بالغ نشده داخل حساب سال زکوة نمیشود بر ما در سال
زکوة در آن نیست و در ده شتر دو گوسفند است و در پانزده سه گوسفند است و در بیست چهار گوسفند
و در بیست و پنج پنج گوسفند و در بیست و شش یک شتر یکساله ماده یا در دو ساله است تا سی و پنج
که در سی و پنج نیز بنت مخاض است اصل وقال عبد الرحمن هذا فرق بيننا وبين الناس فإذا زادت
واحدة ففيها حقة إلى ستين فإذا زادت ففيها جذعة إلى خمس وسبعين فإذا زادت واحدة ففيها ابنتا
إلى تسعين فإذا كثرت الإبل ففي كل خمسين حقة شرح مثال به هذا وجوب گوسفندست
بیست و پنج شتر و وجوب بنت مخاض در سی و پنج شتر و امثال اینها است که مذکور میشود در تتمه
حدیث و مراد بالناس مخالفانست که ایشان قائلند باینکه در بیست و پنج شتر بنت مخاض است
شتر پس چون سی و پنج شد در آن بنت لبون است و این قایل انچه مذکور میشود زیادتی تا آخر تتمه
کلام امام علیه السلام است یعنی و گفت عبد الرحمن بن حجاج که آنچه مذکور شد و آنچه مذکور
میشود فرقیست میان ما و میان مخالفان امام علیه السلام گفت که پس چون زیاد شود یک شتر بر سی و پنج
شتر پس در آنها یک شتر ماده دو ساله یا در سه سالست تا چهل و پنج شتر پس چون زیاد شود یکی بر چهل و پنج
پس در آنها یک شتر ماده سه ساله یا در چهار سالست تا شصت شتر پس چون زیاد شود یکی بر شصت پس در آنها
یک شتر ماده چهار ساله یا در پنج سالست تا هفتاد و پنج پس چون زیاد شود یکی بر نود پس در آنها دو شتر ماده
سه ساله یا در چهار ساله است چنانچه ظاهر شد در حدیث اول این باب پس چون بسیار شود شتر پس در هر پنجاه
یک شتر ماده سه ساله یا در چهار سالست ظاهر این است که چون شتر از نود گذشت کوفی زیاد بر دو حقه نداده
مگر آنکه به صد و پنجاه رسد که در آن سه حقه است و چون بر صد و پنجاه زیاد شود کوفی زیاد بر سه حقه
نداده مگر آنکه بدویست رسد که در آن چهار حقه است لیکن بقرینه حدیث سابق مراد اینست که اگر نفع مستحقین
در حساب پنجاه پنجاه باشد یا صد و بیست از صد و بیست یک شتر باشد چنین است و در غیر این دو صورت چنین نیست
مثلا در زیاد در صد و بیست اگر نفع ایشان در چهل چهل باشد باید حساب کرد به چهل یک بنت لبون

ابنتا لبون إلى تسعين فإذا زادت واحدة ففيها حقتان

داده شود دیا نفع ایشان در آن باشد که مرکب از چهل و پنجاه حساب شود چنین نیست محققان که
جمع میان ظاهر این حدیث و ظاهر حدیث سابق توان کرد بعد از تمهید مقدمه آنست که مکلف بر سبیل
قسم سابق مندوبست تاکید دوم مندوبست تاکید اول و وعید نیست بجهنم و این قسم واجب نیست مانند
مکلف بر او وعید عذاب جهنم بر ترک آن و این قسم مفروض مثل مانند کاهلی و لجیز منکو ممکنست که ظاهر
حدیث سابق برای بیان وجوب رعایت نفع مستحقان تا رسیدن شتر به صد و بیست و وجوب رعایت نفع مستحقان
بفرض بعد زیاد شدن به صد و بیست مستحب باشد و ظاهر این حدیث محمول بر عدم فرض رعایت نفع مستحقان
در آن بالا از آن نفع اخذ باشد مطلقا بی تفاوت میان عدم رسیدن به صد و بیست و میان رسیدن بآن والله اعلم
سوم اصل عن أبي جعفر عليه السلام قال ليس في صغار الإبل شيء حتى يحول عليه الحول من يوم تنتج
شرح یوم بی تنوین و مضافست تنتج بنون و تاء دو نقطه در بالا و جیم بصیغه مضارع غائب مجهول
باب ضرب یضرب النتاج والنتج والانتاج زاییدن شتر ماده مثلا بچه را پس متعدی بدو مفعول است
و در اینجا مفعول اول محذوف است و مفعول دوم که ضمیر مستتر راجع بصغار الابل است نایب فاعل است
یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که نیست در کوچکهای شتران چیزی از زکوة تا آنکه بگذرد بر آنها
سال از روزی که متولد میشود یعنی که بعد از یک سال داخل در ابتدای سال میشود که در آخر آن سال
زکوة آنها واجب میشود باب نوزدهم اصل باب اسنان الابل شرح الاسنان بفتح همزه جمع سن
بکسر سین عمرها و مراد اینجا نامهاست باعتبار عمرها یعنی این باب بیان نامهای شترانست در عمرها
آنها مجموع آنچه در این بابست کلام مصنفست اول اصل من أول يوم تطرحه أمه إلى تمام
حوار فإذا دخل في الثانية سمي ابن مخاض لأن أمه قد حملت فإذا دخل في السنة الثالثة سمي ابن لبون
وذلك أن أمه قد وضعت وصار لها لبن فإذا دخل في السنة الرابعة سمي الذكر حقا
والأنثى حقة لأنه قد استحق أن يحمل عليه فإذا دخل في السنة الخامسة سمي جذعا فإذا دخل في السادسة
سمي ثنيا لأنه قد ألقى ثنيته فإذا دخل في السابعة ألقى رباعيته وسمي رباعا فإذا دخل
في الثامنة ألقى السن التي بعد الرباعية وسمي سديسا فإذا دخل في التاسعة وطرح نابه سمي
بازلا فإذا دخل في العاشرة فهو مخلف وليس له بعد هذا اسم والأسنان التي تؤخذ
في الصدقة من ابن مخاض إلى الجذع شرح یوم بی تنوین و مضاف تذکیر ضمیر در تطرحه نظر

باعتبار آنست که کلام در شتر است که از اجل انعام اند و نامهای آنها ببعضی از آن معلوم میشود
و نامهای شتر باعتبار عمر ده است اول حُوار بضم و کسر حاء بی نقطه و تخفیف واو و الف و راء
بی نقطه و آن نام آنست از وقتی که از شکم مادر زاید تا تمام شدن یکسال دوم
ابن مخاض بفتح میم و تخفیف خاء با نقطه و الف و تخفیف ضاد با نقطه که بمعنی حامل است
است که مفردی از لفظ خود ندارد و بجای مفردش خلفه بفتح خاء با نقطه و کسر لام و فاء استعمال میشود
و ابن مخاض نام آنست چون داخل شود در سال دوم برای اینکه مادرش بتحقیق آبستن شده غالبا
بجا اطلاق مخاض بر مادرش از قبیل استعمال الجمع در موضع مفردات مثل و نادته الملائکة سوم
ابن لبون بفتح لام و تخفیف باء یک نقطه مضموم و سکون واو و نون و نام آنست چون داخل
در سال سوم و آن برای آنست که مادرش بتحقیق وضع حمل کرده غالبا و حاصل شده برای آن شیر
مادرش چهارم حقه بکسر حاء بی نقطه و تشدید قاف بمعنی مستحق که بچه ماده را حقه
می نامند و حق نام آنست چون داخل شود در سال چهارم برای اینکه آن بتحقیق مستحق شده که بر او
بار کرده شود برای تحقیق که تصریح بمونث تا بجا برای رفع توهم آنست که حق بمعنی مستحق آبستن شدن یا
وحذف علامت تانیث آن در حامل باشد پنجم جذع بفتح جیم و فتح ذال با نقطه و عین بی نقطه
آن نام آنست چون داخل شود در سال پنجم و این لفظ در اصل بمعنی جوان نو خاسته است ششم
ثنی بفتح ثاء سه نقطه و کسر نون و تشدید یاء دو نقطه در پایین و آن نام آنست چون داخل شود در سال
ششم برای اینکه آن بتحقیق انداخته ثنیه خود را بفتح ثاء سه نقطه و کسر نون و تشدید یاء دو نقطه
در پایین بمعنی دندان مشترک میان چهار دندان که در مقدم دهن است دو در بالا و دو در پایین
ثنیه جمع ثنایاست بفتح ثاء و نون و الف و یاء دو نقطه در پایین و الف هفتم رباعی بفتح راء
بی نقطه و تخفیف باء یک نقطه و الف و عین بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین که در وقت
رفع و جر و عدم لحوق تاء تانیث ساقط میشود و آن نام آنست چون داخل شود در سال هفتم
بانداختن رباعیه خود را بفتح راء و تخفیف باء و الف و عین بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین بمعنی
میان چهار دندان که در چهار پهلوی ثنایاست و دو در بالا و دو در پایین و جمع رباعیه رباعیات
بتخفیف یاء دو نقطه در پایین هشتم سدیس بفتح سین بی نقطه و کسر دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه

در پایین و سین بی نقطه و آن نام آنست چون داخل شود در سال هشتم و انداخته دندانی را
که بعد از رباعیه است نهم بازل بباء یک نقطه و الف و کسر زاء با نقطه و تخفیف لام
و آن نام آنست چون داخل شود در سال نهم و انداخته نیش خود را دهم مخلف بضم میم و سکون
خاء با نقطه و کسر لام و فاء و آن نام آنست چون داخل شود در سال دهم و بعد از این شتر
نام نامی و صاحبان سن که ذکر میشود در جمله شتران در زکوة از بنت مخاض است تا جذعه که چهار
فصل است باب بیست و دوم اصل باب صدقة البقر شرح این بیان زکوة گاو است در این باب
است اول اصل عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام قالا في البقر في كل ثلاثين بقرة تبيع حولي
وليس في أقل من ذلك شيء وفي أربعين بقرة مسنة ليس فيما بين الثلاثين إلى الأربعين شيء
حتى تبلغ أربعين فإذا بلغت أربعين ففيها مسنة وليس فيما بين الأربعين إلى الستين شيء فإذا
بلغت الستين ففيها تبيعان إلى السبعين فإذا بلغت السبعين ففيها تبيع ومسنة إلى الثمانين فإذا بلغت
ثمانين ففي كل أربعين مسنة إلى التسعين فإذا بلغت التسعين ففيها ثلاث تبايع حوليات فإذا بلغت
عشرين ومائة ففي كل أربعين مسنة شرح التبيع بفتح التاء دو نقطه در بالا و کسر باء یک نقطه
یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه گوساله نر که گذرانده یکسال باشد الحولی بفتح حاء بی نقطه و سکون
واو و کسر لام و تشدید یاء دو نقطه در پایین منسوب بسال یعنی گوساله سالش تمام شده باشد المسنة
بضم میم و کسر سین بی نقطه و تشدید نون گاو ماده دو ساله که پا در سه سال گذاشته باشد یعنی روایت است
از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که گفتند در گاو از آن که در هر سی گاو یک گوساله
نر یکساله است و نیست در کمتر از آن چیزی و در چهل گاو ماده یک گاو ماده دو ساله است و نیست
در میان سی و چهل چیزی تا آنکه برسد بچهل پس چون برسد بچهل پس در آن یک مسنه است
و نیست در میان چهل و شصت چیزی پس چون برسد بشصت پس در آن دو تبیع است تا هفتاد
پس چون شد بهفتاد پس در آن یک تبیع و یک مسنه است تا هشتاد پس چون برسد بهشتاد پس
در هر چهل یک مسنه است تا نود پس چون رسد بنود پس در آن سه تبیع یکساله است پس چون برسد
بصد و بیست در هر یک چهل یک مسنه است اصل ثم ترجع البقر على أسنانها وليس على النيف
شيء ولا على الكسور شيء ولا على العوامل شيء إنما الصدقة على السائمة الراعية شرح مضمون

ان ظاهر است از شرح نظیر این که گذشت در حدیث اول باب صدقة الابل اصل وکل ما لم یحل علیه
الحول عند ربه فلا شیء علیه حتی یحول علیه الحول فاذا حال علیه الحول وجب علیه شرح و هر چه نگذشته
بر آن سال از نزد صاحبش پس نیست چیزی بر او تا آنکه بگذرد بر او سال پس چون گذرد بر آن سال واجب میشود زکوة
بر آن دویم اصل زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له فی الجوامیس شیء قال مثل ما فی البقر
روایت کرده زراره از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که آیا در گاومیشها چیزی از زکوة
هست گفت مثل آنست که در گاوهاست باب صدقة الغنم اصل باب صدقة الغنم شرح الغنم بفتح غین
با نقطه و فتح نون گوسفندان خواه میش و خواه بز و خواه مختلط اسم جمعی است که مفردی از لفظ خود
ندارد و بجای مفرد آن شاة مستعمل میشود یعنی این باب بیان زکوة گوسفندانست در این باب چهار
حدیث است اول اصل عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام فی الشاة فی کل اربعین
شاة شاة ولیس فیما دون الاربعین شیء ثم لیس فیها شیء حتی تبلغ عشرین ومائة فاذا بلغت عشرین
ومائة ففیها مثل ذلک شاة واحدة فاذا زادت علی مائة وعشرین ففیها شاتان ولیس فیها اکثر
من شاتین حتی تبلغ مائتین فاذا بلغت المائتین ففیها مثل ذلک فاذا زادت علی المائتین شاة واحدة
ففیها ثلاث شیاه ثم لیس فیها شیء اکثر من ذلک حتی تبلغ ثلاثمائة فاذا بلغت ثلاثمائة
ففیها مثل ذلک ثلاث شیاه شرح الشاة بشین با نقطه و الف و هاء منقلبه از هاء جمع کرده
شاة بالف و تاء وحدت که در اصل شاهة بوده گوسفند ما بعد حتی هم جا داخل در حکم
ما قبل است پس فاء در فاذا برای تفریع است الشیاه بکسر شین با نقطه و یاء دو نقطه در پایین و الف
و الف و هاء جمع قلة شاة بالف و تاء وحدت گوسفندانی که از سه کمتر نباشند و از ده بیشتر نباشند
یعنی روایتست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام در زکوة گوسفندان
که در هر چهل گوسفند یک گوسفند است و نیست در کمتر از چهل چیزی از زکوة بعد از آن نیست
در آن گوسفندان چیزی از زکوة زیاده بر سابق تا آنکه برسد بصد و بیست پس چون برسد بصد و بیست
در اینها همان یک گوسفند است یعنی که چیزی زیاده از زکوة چهل گوسفند نمیشود پس چون زیاده شوند
بر صد و بیست یکی در اینها دو گوسفند است و نیست در اینها بیشتر از دو گوسفند تا آنکه برسد بدویست
پس چون برسد بدویست پس در اینها همان دو گوسفند است که بود پس چون زیاده شود بر دویست

پس چون برسد بسیصد م

یک گوسفند است بعد از آن نیست در اینها چیزی از زکوة زیاده بر سابق تا آنکه برسد بسیصد پس
در اینها مثل آنچه مذکور شد سه گوسفند است اصل فاذا زادت واحدة ففیها اربع شیاه
حتی تبلغ اربعمائة فاذا تمت اربعمائة کان علی کل مائة شاة وسقط الامر الاول ولیس
علی ما دون المائة بعد ذلک شیء ولیس فی النیف شیء وقال کل ما لم یحل علیه الحول
عند ربه فلا شیء علیه فاذا حال علیه الحول وجب علیه شرح ما بعد حتی اینجا خارج
از حکم ما قبل آن باعتباری و لهذا چهار صد و مانند آن نصاب دیگر شمرده میشود و داخلست
باعتبار دیگر زیرا که مقدار زکوة چهار صد و ما فوق آن زکوة در سیصد و یک است لیکن فا در فاذا
برای تعقیب میتواند بود و برای تفریع میتواند بود الامر الاول عبارت است از آنکه ذکر یاد شده
که باعث تغییر نصاب و زیاد شدن زکوة باشد تفسیر نیف گذشت در شرح حدیث اول باب هیجدهم
یعنی پس چون زیاده شود یکی بر سیصد پس در اینها چهار گوسفند است تا آنکه برسد بچهار صد
تمام شود چهار صد میباشد بر هر صد گوسفند یک گوسفند و ساقط میشود آنکار اول
که حساب دیگر هم میرسد اگر چه مقدار زکوة در بعض صور این حساب با ما فوق در زکوة بعض صور حساب
اول باشد و نیست ونیست بر آنچه کمتر از صد باشد بعد از آن که رسید بچهار صد چیزی از زکوة و نیست
میان دو نصاب چیزی از زکوة و امام گفت که هر چه نگذشته باشد بر آن سال نزد مالک
پس نیست چیزی از زکوة بر آن مالک در آن پس چون گذرد بر آن سال واجب میشود چیزی از زکوة بر آن مالک
بتفصیلی که مذکور شد سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال لیس فی الاکیلة شیء
ولا فی الربی والربی التی تربی اثنین ولا شاة لبن ولا فحل الغنم صدقة شرح الاکیلة بفتح همزه
و کسر کاف و سکون یاء دو نقطه در پایین گوسفندانی که مهیا کرده باشند آنها را برای خوردن
گوسفندان نه غنایم نظیر اینکه گذشت در حدیث هفتم باب هفدهم که شتران زکوة نداشته
بود که مراد با اکیله گوسفندانی باشد که تا لکن جدا کرده باشند آنها را برای خوردن خود و عیال خود
ربی بضم راء بی نقطه و تشدید باء یک نقطه و الف مقصوره منقلبه از واو و غلام نزد اینجا نتاج گوسفندان
یعنی بر وزن غالب آنها که هنوز یک سال از عمر او نگذشته بفتح راء بی نقطه و کسر راء یک نقطه مخففه و تشدید یاء دو نقطه
در پایین که دوم آن منقلب از واو است غذا داده شده و مراد اینجا علف داده شده است تربی بتاء دو نقطه

وتشدید یاء یکنقطه والف منقلب از واو بصیغه مضارع مجهول غایبه باب تفعیلست التربیة غذا دادن
ومراد اینجا علف دادنست اثنین بکسر همزه وسکون ثاء سه نقطه وفتح نون وسکون یاء دو نقطه
در پایین ذکر نون منصوبست بنابر مفعول مطلق محذوف یعنی تربیتین وتذکیر باعتبار آنست که
در مصدر تذکیر باعتبار آنست که در معنی مصدر تذکیر وتانیث مساویست ومیتواند بود که ظرف زمان یا
بمعنی یومین الفحل بفتح فاء وسکون حاء بی نقطه نر جانور که برای جستن بر ماده است عل فوح یعنی
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام آنکه او گفت که نیست در پنج قسم گوسفند زکوة اول
انچه مهیا کرده شده برای خوردن دوم الربی نتاج گوسفندان شده باشد و بحال رسیده باشد
سوم آنچه علف داده شده باشد دو بار در سالی چهارم گوسفندی که برای انتفاع از شیر آن باشد
نر برای انتفاع از نتاج آن پنجم گوسفند نر که برای تخم در گله گوسفند میباشد دوم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال لا تؤخذ اکولة والاکولة الکبیرة من الشاة تکون فی الغنم
ولا والدة ولا الکبش الفحل شرح اکوله بفتح همزه وضم کاف وسکون واو است شاة
منقلبه از خائنست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گرفته نمیشود بعنوان
زکوة اکوله واکوله یعنی کلانست از جمله گوسفندان فربه میباشد در گله گوسفند و گرفته نمیشود
گوسفند بچه تازه زاینده باشد مشهور اینست که تا پانزده روز از ولادت میباشد و گرفته نمیشود قوچ
که برای جستن بر گوسفندان ماده است چهارم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام السخل متی تجب فیه
الصدقة قال اذا اجذع شرح السخل بفتح سین بی نقطه وسکون خاء با نقطه چیزی که قدرت
میان بره و بزغاله و بعضی میگویند که جمع سخلة است اجذع بجیم وذال با نقطه و عین بی نقطه
بصیغه ماضی معلوم باب افعالست الاجذاع دخول نتاج گوسفند در سال دوم دخول نتاج گاو و
واستر در سال سوم و دخول نتاج شتر در سال پنجم یعنی گفتم امام جعفر صادق را که در نتاج
چه وقت ثابت میشود در آن زکوة گفت چون یک سال شود باین معنی که تمام یکسال شدن در سال
زکوة داخل میشود پس چون سال دیگر بیاید بگذرد زکوة در آن فرض میشود بشروط مقرره باب
دوم اصل باب المصدق شرح الادب بفتح همزه وفتح دال بی نقطه وباء یکنقطه مصدر باب حسن
روش خوب المصدق بصاد بی نقطه و دال بی نقطه و قاف بصیغه اسم فاعل باب تفعیل است که مراد

اینجا عامل زکوة از جانب امامست تا بآنکه گوید که زکوة گوسفند العرض کند دهندگان زکوة را
در دعوی مالک بودن ایشان مال خود را یا در دعوی ایمان یعنی این باب بیان روش
ساعی از جانب امام که گیرنده زکوة از مردمانست در این باب هشت حدیث است اول اصل
عن برید بن معاویة قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول بعث امیر المؤمنین علیه السلام
مصدقا من الکوفة الی بادیتها فقال له یا عبد الله انطلق وعلیک بتقوی الله وحده
لا شریک له ولا تؤثرن دنیاک علی آخرتک وکن حافظا لما ائتمنتک علیه راعیا لحق الله
فیه حتی تأتی نادی بنی فلان فاذا قدمت فانزل بمائهم من غیر ان تخالط ابیاتهم ثم امض الیهم
بسکینة ووقار حتی تقوم بینهم وتسلم علیهم ثم قل لهم یا عباد الله ارسلنی الیکم
ولی الله لآخذ منکم حق الله فی اموالکم فهل لله فی اموالکم من حق فتؤدوه الی ولیه شرح برید
بضم باء یکنقطه وفتح راء بی نقطه وسکون یاء دو نقطه پایین و دال بی نقطه است البادیة
بباء یکنقطه والف وکسر دال بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و تاء جمع بادی بصیغه
اسم فاعل معتل اللام واوی باب نصر صحراهای که در دور آبادیها است و جای اکثر مهمات
جوانان اهل آن آبادیها است و اطلاق بادیه بر صحرای وسیع باعتبار آنست که مرکبات
از صحراها علیک اسم فعل است بمعنی لازم باش باء در بتقوی زائده است برای تقویت التقوی
بفتح تاء دو نقطه در بالا منقلب از واو وسکون قاف و واو منقلبه از یاء لام الفعل
والف اسم مصدر باب افتعال از باب ضرب بمعنی پرهیز کاری از چیزی و مراد اینجا ترس از الله
است که مبادا عذاب کند لا تؤثرن بهمزه و ثاء سه نقطه و راء بی نقطه و نون تاکید ثقیله
یا خفیفه ساکنه بصیغه نهی حاضر باب افعالست ائتمنتک در اصل ابتدا بدو همزه بوده اول مکسور
و دوم ساکنه و همزه دوم منقلب بیاء شده و چون همزه اول بوصل افتاده همزه دوم عود کرده
و چون التقای ساکنین شده میان الف و همزه که فاء الفعل است الف افتاده و چون موافق
رسم الخط اینست که هر کلمه بصورت ابتدای بآن و صورت وقف بر آن نوشته اند این کلمه
بهمزه مکتوبه و یاء ساکنه نوشته شده النادی بیاء یک نقطه والف وکسر دال بی نقطه و یاء دو
در اینجا بمعنی مورد یا دیر که بیان شد الحال و صحرای دور آبادیها بادی میباشند باعتبار
ظاهر است و خیمه و عمارت آنها نوشته است و در نسخ نادی بنون است بمعنی مجلس جماعت
و آن تصحیف مینماید ولی بمعنی تا بآب مناسبتر است و آن بر دو قسمت است ... ان الابحار زرد

پس بر هر تقدیر ضمیر بهم مستتر در لجمع راجع بنجوا است و مراد باجتماع کثرت است من متعلق
باجمع ست باد بیاء یک نقطه دال الف و دال بی نقطه است چنانچه بیان شد در شرح فرات
شا بعه و به ما الینا متعلق باجدا است نضیر بضاد بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و دال منقطع
بصیغه مضارع متکلم مع الغیر از باب تفعیل مجزوم است در جواب امر نضحه و اگر طلب به هم زدن
قسمت کند از تو پس راضی کن دوست را بر هم زدن میان آن مخلوط کن حق الله در مال اولیا
و مکن مثل آنچه کردی در اول یا بمعنی که قسمت را از مرکز نا انکر و اگیری حق الله را
در مال او پس چون کرفتی از پس موکل مکن بچرانیدن آن مکن شبانی را که خالص باشد
مهربان باشد امین باشد نگاه دارنده از تلف شدن و مانند آن باشد غیر سرزنش کننده
باشد مرچیزی از آن حیوانات را بعد از آن روان کن حق الله را هر وقت که بسیار شود نزد
تو از هر صحرایی که باشد سوی ما تا کردانیم آنرا در جای که امر کرده که الله عز و جل مراد
موضع ست که در آیت انما الصدقات للفقراء والمساکین است و بیان شد در حدیث اول
یا باول و فی الفصل فاذا انحدرتها یا رسولک فادرعن الیه لا تحول بین ناقة و بین فصیلها
ولا تفرق بینهما ولا تمصرن لبنها فیضر ذلک بفصیلها ولا تجهدن بها رکوبا و اعدل
بینهن فی ذلک ولتوردهن کل ماء یمر به و لا تعدل بهن عن نبت الارض الی جواد
الطرق فی الساعة التی فیها تریح ولتعنق شرح یاد رفیقها برای ملایمت است و متوالی که
برای تعدیه باشد او عز بواو و عین بی نقطه و زای با نقطه بصیغه امر باب افعال است الایغاء
سفارش پیش از وقت در کارها عن تا نیا داخطائی در آن واقع شود و لا تمصرن بضاد بی نقطه
و راء بی نقطه و نون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه نهی مضارع یا نهی غایب معلوم باب تفعیل
التمصیر کردن و لا تجهدن بجیم و ذال بی نقطه بصیغه نفی مضارع یا نهی معلوم غایب باب افعال
یا باب منع است الاجهاد و الجهد بفتح جیم و سکون رسیدن به نهایت طاقت ستور مثل سواری
آن چنانکه طاقت داشته باشد رکوبا تمیز است از نسبت یا مفعول له است یا حال است بمعنی
راکبا و لیعدل بواو عطف و سکون لام امر غایب و صیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب
ماخوذ است از عدالت الایلاد مصدر باب افعال حاضر کردن شتران نزد آب جواد عوض ابنها

بهن بصیغه

بهن بصیغه غایب مضارع معلوم یا مجهول باب نصر است و بنا بر اول ضمیر مستتر در آن
فاعل است و راجع برسول است و بنا بر دوم ظرف نایب فاعل است و بهر تقدیر ضمیر راجع
بما است لا تعدل بصیغه نهی غایب معلوم باب ضرب است ماخوذ است از عدول باء
بهن برای تعدیه است یا برای ملابست است النبت بضم نون و تشدید یاء یک نقطه مفتوح و تاء
دو نقطه در بالا جمع نابت جمع نابت مواضع صاحب گیاه و مواضع روییدن گیاه و می شوند
بود که بفتح نون و سکون باء باشد بمعنی گیاه و حاصل هر دو یکیست الجواد بفتح حاء بی نقطه
و واو و الف و تشدید دال بی نقطه جمع جاده زمینهای که در کارند امثال اینها و مانند اینها است
و منع از منزل ساختن زمین گیاه که کم باشد غالبا تقدیم ظرف در فیها افاده این میکند
که ساعتی مقرر است برای دو فعل که مذکورات بعد از آن تقدیم و تاخیر آنها از نوبت موافق
عادت نیست تریح براء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب افعال و ضمیر مستتر راجع برسول است و مفعول آن محذوف است بتقدیر یعنی الاداء در ساعتی که
شتران بخواب گاه آنها که آنها در شب در آنجا خسبند و لهذا مادی شتران از مراح بضم میم بصیغه اسم مکان
یا باب افعال میباشد تعنق بعین با نقطه و باء یک نقطه و قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب
افعال است الاعناق از پا نشستن سیر و مانند آن در آخر روز و متولی بود بصیغه مضارع غایب
مجهول باب نصر باشد الغبوق بفتح غین و سکون باء یا شامیدن که راشیر و مانند آن در آخر روز ذکر هم
اشامیدن میشود در آنوقت غبوق است بفتح غین و ضم باء و سکون قاف و اسم آشامیده آنوقت افعال
بصیغه مصدر باب افعال است و ذکر و تعنق برای اشارت باشد اگر از احمر شتران در ساعتی باشد
که بعد از اغباق میباشد آن عدول نصوحی ندارد و نیز اگر اغباق فرصت نیست که شتران را جما
میکرده باشد آن عدول مقصوری ندارد زیرا که اغتفه فرصت نیست که شتران چرا میکرد بها شد
ذالجمله بخلاف بیش از اغباق زیرا که شتران در وقت دو شیدن شیر ابهاله الجمله چرا میکنند و از این
ظاهر میشود که ساعت اراحه و اغباق یکجا است چنانچه ظاهر لفظ ابن حدید است و ابن ادریس
در کتاب سرایر گفته سمعت من یقول و تعنق بالعین المعجمة والباء فهو مشتق من الغبوق و هو الشرب بالعشی

وهذا تصحیف فاحش یخطا فیه وانما هو تعنق بالعین المعجمه والنون من العنق وهو ضرب من سیر الابل
وهو سیر شدید قال الراجز یا ناق سیری عنقا فسیحا الی سلیمان فنستریحا والمعنی ما بعدک من عنق
الارض الی جاده الطریق ذات الشافعات فیها الراجز المسفر لاجل هذا قال تریح من الراحه ولو کان
من الرواح لقال تروح وما کان یقول تریح لان الرواح عند العشی ویکون فیما بین الزوال الی الغروب
هو شبیه بالعشی علی ما ذکرناه فلم یبق لم معنی فالمعنی علی ما بیناه وانما اوردت هذه اللفظه فی کتابی
لانی سمعت جماعه من اصحابنا الفقهاء یصحفونها ونقلناها این جواد مجلسی است و تریح بصیغه مؤنث غایبه
معلوم باب ضرب است و تعنق بصیغه مؤنث معلوم باب علم است یا باب افعال است و خیر مستتر در هر
جادا جمع لیرات یعنی پس چون روانه شود با انها فرستاده شوند سفار ترینک کن مونجی
اینکه فاصله نشود میان شترها ده و میان بچه‌ران بان معنی که چون بچه‌ران شیر میخورده باشد از شتر
ان مانع نشود و تفریق نکند میان آن مادر و بچه و کم نکند البته شیران ناقه را بسبب بنها
ضرر کنند انکه کردن بچه آن ناقه و نهایت طاقت ناقه رسد باعتبار سواری و باید که
کند میان آن ناقه‌ها در سواری و باید که وارد سازد انها را بر آنها یکه میکند در آن آب و باید که
نکبیا ندا نها را از مواضع صاحب کیاه از جمله زمین سوکیا سها‌های را هفاد ساعتی که در آن مقتدرست
که بمنزله کمد آن شتران را وادار میکند ملازمان را بدوستیدن شیر شتران داشاماندن شیر شتران در اخره
بان معنی که ملازمان او شیر دوشند و باو و سایر رفقا دهند تا آشامند اصل ولبرفق بهم جمعه
حتی تاتینا باذن الله سحانا سمانا غیر متعبات ولا مجهدات فیقسمن باذن الله علی کتاب الله وسنه
نبینا صلی الله علیه واله علی اولیائه فان الله اذل لک اعظم لاجرک واقرب لرشدک ینظر الله
الیها والیک والی جهدک ونصیحتک لمن بعثک وبعث فی حاجته فان رسول الله صلی الله علیه واله
قال ما ینظر الله الی ولی له یجهد نفسه بالطاعه والنصیحه له ولامامه الا کان معنا فی الرفیق
الاعلی شرح ولیرفق بسکون لام امر غایب بصیغه مضارع معلوم غایب باب ضرب و علم و حسن
الجهد بفتح و ضم جیم و سکون ها و دال بی‌نقطه طاقت و آن منصوب بنایب مفعول مطلق است و اراد
باذن در اول عدم احداث مانع است و در دوم توفیق است و میتواند بود که در دوم نیز اراد عدم احداث
مانع باشد سحانا بکسر با نقطه و تخفیف حا بی‌نقطه جمع سمیم است یعنی حیلتی که پیه کرده داشته باشد

می‌رساند

سمانا بکسر سین بی‌نقطه و تخفیف میم و نون جمع سمین است یعنی فربه متعبات بتا دو نقطه در بالا
و عین بی‌نقطه و با در یک نقطه بصیغه جمع مؤنث اسم مفعول باب افعال است یعنی بتنگ آمدگان تنگیها
مجهدات بصیغه اسم مفعول باب افعال است یعنی ماندن کرده شده‌ها یا معنی لاغر کرده شده‌ها بقسمن
بصیغه مضارع مجهول جمع مؤنث غایب باب ضرب یا باب تفعیلست علی در اول تعدیه است و در دوم
متعلق بکل واحد از کتاب و سنت است و مراد بکتاب اینجا واجبات خمس است مثل کتب علیکم الصیام
و مراد بسنت قرار دادن روش است مراد باولیا اینجا خلفا است چنانچه بیان شد و اگر علی در دوم
متعلق بیقسمن باشد مراد باولیا دوستان باشد و آن عبارت از هشت صنف مستحق زکوه باشد منافات
ندارد بحسب ظاهر با آنچه گذشت در حدیث اول که ابا اول که سهم المؤلفه قلوبهم و سهم الرقاب عام و
خاص کلام مرکلام حرکند در لوشکک برای تعبیرات یعنی بصیغه ماضی مجهول مخاطب باب فتح است
ولی اینجا یعنی دوست است مجهد بصیغه مضارع معلوم غایب باب افعال الرفیق الاعلی عبارت
از جمعی که مذکور شدند در آیت سوره نساء که الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهدا
والصالحین وحسن اولئک رفیقا یعنی و باید که همواری کند با آن شتران بقدر طاقت خود تا
آن شتران را نیکو بیاید ما بمکنی الله بخلافه که بیم داد را باشد فربهان باشند عزانخواه آنکه شتران لاغر
باشند و غیر ماندن کرده شده باشند پس قسمت کرده شوند بتوفیق الله تعالی بحکم
ماخذ الله تعالی و قرار دادن نبی او صلی الله علیه واله بر خلفای الله تعالی بدرستیکه آن مدعا
بیش بزرگ کند مزات ثواب تو را و نزدیک کند بر استی راه تو را بدرستیکه الله تعالی بان
انکه نظر میکند الله تعالی بسوی آن شتران و بسوی تو و سعی تو و خالص بودن تو برای آن کس که فرستاد
تو را و فرستاده شدی در حاجت او چه بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه واله گفت نظر نمیکند الله
تعالی بسوی دوستی او را بر حالتی که سعی میفرماید خود شرا بفرمان برداری و خالص بودن برای الله تعالی
و برای امام خود مگر آنکه شد با ما در رفیق بلند مرتبه باعتبار مرتبه اوکنظل قال ثم بکی ابو
عبد الله علیه السلام ثم قال یا برید لا والله ما بقیت لله حرمه الا انتهکت ولا عمل بکتاب الله
ولا سنه نبیه فی هذا العالم ولا اقیم فی هذا الخلق حد منذ قبض الله امیر المؤمنین صلوات الله

عَلَيْهِ وَلَا عَلَى نَبِيٍّ مِنَ الْحَوْلِ إِلَى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا ثُمَّ قَالَ أَمَا وَاللهِ لَا تَذْهَبُ الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي

حَتَّى يُحْيِيَ اللهُ الْمَوْتَى وَيُمِيتَ الْأَحْيَاءَ وَيَرُدَّ اللهُ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ وَيُقِيمَ دِينَهُ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ

وَنَبِيِّهِ فَأَبْشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا فَوَاللهِ مَا الْحَقُّ إِلَّا فِي أَيْدِيكُمْ شرح لا والله

بجای حلف است مثل لا اقسم بیوم القیمة ومراد آنست که با طلب خیالی که مردم ظاهر بین دارند

می کنند الحول بضم حاء بی نقطه وسکون واو وضم وفتح زاء بنقطه النجر اهتمام برعایت آن

باید کرد انتهکت بنون بصیغه ماضی مجهول خطابهما با فعال لا انتها السهل النکاب

متناسب است وبمعنی ابتدای زمان است تا وقت کلام وظرف متعلق است بکل واحد

ومضاف مجمله قبض بقاف وبای یک نقطه وضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب

فالعطف بیان یا بدل یوم الناس است اما بفتح همزه وتخفیف میم حرف استفتاح است واحیا

انجا نند کردن مومنان وکافر اینست که ایمان وکفر ایشان آشکارا شود چنانچه گفت در سوره

زلزال واخرجت الارض اثقالها وبیان شد در کتاب فضل القران در شرح حدیث بیست وچهارم

باب سیزدهم که باب فضل القرانست ومراد با مام اینجا اماته کافرانست شمرد مومنان یا مراد با احیا

غالب کردن ومراد با اماته مغلوب کردنست ابشروا بباء یک نقطه وشین با نقطه وراء بی نقطه بصیغه

امر باب افعال الا ایشان خوشحال شدن بنوید نیک است یعنی بر یقین معاد حق گفت که بعد از کرم

کربیر کرد امام جعفر صادق علیه السلام بعد از آن گفت که ای برید مرتد غلط است خیال مردمان

بیش بالاین انکه بمجرد انکه بابی غاند الله تعالی حجتی که اهتمام برعایت آن باید کرد از احکام

او مکرانکه سهل انکاشته شد وعمل کرده شد بکتاب الله تعالی وسنت نبی او ودر این جهان ودین

کاشته شد در این مخلوقات حدی اند تو که فراگرفت الله تعالی امیر المومنین صلوات الله علیه

اشارت است بانکه امام حسن علیه السلام اگرچه چند روزی بحسب ظاهر حکومت کرد اما متعلق

بود وقدرت برافامت حدود الهی نداشت وعمل کرده شد بحیزی که از حق نارو فرمان که امروز است

امام گفت که اباش بمجرد انکه بطرف غیبت وزنده وشهادت انکه نیز کنند الله تعالی امر

ومیرا ندرندکان او بر کرد اند الله تعالی حق را سوی اهل آن ودینهای دار در دین اسلام خود را که راضی

شد برای خود ودین خود پس نوید در یابید بعد از آن نوید در یابید بعد از آن نوید در یابید چه مجرد قسم

حق در آن روزگار مکر در دست تصرف شما را انیت که در آن روزگار هیچکس غضب حق شما نموده اند

کرد اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ يَجْمَعُ النَّاسُ الْمُصَدِّقُ أَمْ يَأْتِيهِمْ عَلَى مَنَاهِلِهِمْ قَالَ لَا

بَلْ يَأْتِيهِمْ عَلَى مَنَاهِلِهِمْ فَيُصَدِّقُهُمْ شرح المناهل بفتح میم ونون جمع منهل بفتح میم وسکون نون وفتح ها

بصیغه اسم مکان باب علم آبخورها که در صحراها میباشد یعنی روایتست از امام جعفر

الصادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد که آیا جمع میکند مردمان را از صحراها در یکجا کسیکه

تصدق میکند یعنی عامل زکوة است از جانب امام یا میآید نزد ایشان بر سر آبخورهای

ایشان امام گفت که جمع نمیکند بلکه میآید نزد ایشان بر سر آبخورهای ایشان پس تصدیق

میکند ایشان را باین معنی که زکوة را میگیرد از ایشان تا ایشان گو شوند در دعوی مال

مال خود شان یا در دعوی ایمان سوم اصل عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَا تُبَاعُ الصَّدَقَةُ

حَتَّى تُعْقَلَ شرح تعقل بعین بی نقطه وقاف بصیغه مضارع مجهول غایب باب ضرب

تفعیل است العقل والتعقیل بستن زانوی شتر بریسمانی ومراد اینجا بتصرف خود در آوردن شترانست

یعنی روایتست از علی علیه السلام اینکه او گفت که فروخته نمیشود شتری که زکوة است تا آنکه

بتصرف مصدق در آورده شود ومراد نهی از فروختن پیشکی است چهارم اصل كَانَ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللهِ

عَلَيْهِ إِذَا بَعَثَ مُصَدِّقَهُ قَالَ لَهُ إِذَا أَتَيْتَ عَلَى رَبِّ الْمَالِ فَقُلْ تَصَدَّقْ رَحِمَكَ اللهُ مِمَّا أَعْطَاكَ

فَإِنْ وَلَّى عَنْكَ فَلَا تُرَاجِعْهُ شرح عادت علی صلوات الله علیه این بود که چون میفرستاده عامل

زکوة خود را میگفت او را که چون آئی بر سر صاحب مال پس بگوی که ذکوة ده رحمت کناد ترا

الله تعالی از آنچه داده ترا الله تعالی پس اگر روگردانید از قول تو پس بمکرر دان سخن را با او

پنجم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّدَقَةِ

فَقَالَ إِنَّ ذَلِكَ لَا يُقْبَلُ مِنْكَ فَقَالَ إِنِّي أَحْتَمِلُ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مُرْ مُصَدِّقَكَ أَنْ لَا يَحْشُرَ مِنْ مَاءٍ إِلَى مَاءٍ وَلَا يَجْمَعَ بَيْنَ الْمُتَفَرِّقِ وَلَا يُفَرِّقَ بَيْنَ الْمُجْتَمِعِ وَإِذَا دَخَلَ

الْمَالَ فَلْيَقْسِمِ الْغَنَمَ نِصْفَيْنِ ثُمَّ يُخَيِّرُ صَاحِبَهَا أَيَّ الْقِسْمَيْنِ شَاءَ فَإِذَا اخْتَارَ فَلْيَدْفَعْهُ إِلَيْهِ

شرح محمد بن خالد حاکم مدینه بود از جانب منصور دوانیقی چنانچه گذشت در حدیث دوم باب

بی او راوی این حدیث نیست بلکه عبدالرحمن بن حجاج راوی این حدیث و در مجلس گفتگو حاضر بوده مراد
به صدقه اینجا نعیمین عامل صدقات است تحمل بحاء بی نقطه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب ضرب
است التحمل خروج چیزی کشیدن بحشر بحا بی نقطه وشین با نقطه وراء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب نصر است و ضرب یعنی روایت است از عبدالرحمن بن حجاج از محمد بن خالد اینکه محمد بن
امام جعفر صادق از نعیمین عامل صدقه ترسیدم امام گفت که بعد رسیکه آن نعیمین عامل صدقه خرج
میشود از تو باینمعنیکه حصه از زکوة را بان عامل میدهند … محمد گفت که بعد رسیکه
خرج میکشم از مال خود پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که هر چه مال از زکوة
عامل زکوة خود را باینکه … سوی ایشان جمع بکند … که مستحق …
باینمعنیکه … دو کر باشد بر سرهم حساب بکند … زکوة …
باشد و تفرقی نکند … مجتمع باینمعنی که مال … زکوة را
باد و اجب شود … داخل شود … باینکه قسمت کند گوسفندان را دو قسمت …
صاحب گزین کند صاحب انعام کدام را که خواسته باشد پس چون گزین کند یک قسمت را پس باید
که تسلیم کند از اسوی او **اصل** فان تبعته نفس صاحب الغنم من النصف الآخر منها
شاة او شاتين او ثلاثا فليدفعها اليه ثم ليأخذ صدقته فاذا اخذها فليقسمها
بزيد فاذا قامت على ثمن كان ارادها صاحبها فهو احق بها وان لم يردها فليبعها **شرح**
تبعت بتاء دو نقطه در بالا … بصیغه ماضی معلوم غایب از باب تفعل
التبع … و اشارت باینکه آن نصف …
با و قسمت بکند … که موافق زکوة باشد نظیر آنچه گذشت در حدیث اول
این باب فلیقسمها بسکون لام و قاف و سین بی نقطه بصیغه امر غایب معلوم از باب ضرب یا از باب
تفعیل است و مراد بقسمت اینجا جدا کردن … است برای فروختن …
مثلا … برای خرج … باشد و مثل اینکه … نقل …
من استفهامیه است و یزید … دو نقطه در پایین … بصیغه مضارع
غایب معلوم باب ضرب است و متعدی … و مفعول آن محذوف است

بیفکنید

بتقدیر یزید القیم ومن یزید عبارت است از جائیکه محل مزید فروختن است باعتبار اینکه کسی چون چیزی
در اینجا میفروشد و آنچه بقیمتی میرسد فریاد میزند که من یزید باین معنی که زیاد میکند قیمت را
تا باو فروشم پس اگر کسی زیاد کرد باو میفروشد بمبلغی اگر راضی باشد و الا باز دیگر فریاد میزند
تا فروشد بمبلغی که از آن زیاد نکنند **یعنی** پس اگر نگران شود دل صاحب گوسفندان از نصف معین
از جمله آن دو نصف که گوسفند یا دو گوسفند یا سه گوسفند را پس باید که عامل تسلیم کند آن را
که مذکور شد بسوی آن صاحب باینمعنی که از داخل قسمت دوم مثلا بکند باعتبار اینکه …
نصف زیاد بر قدر زکوة است بعد از آنکه قسمتها تمام شود باید که … زکوة صاحب غنم را پس چون
… پس باید که جدا کند بعضی از … در بازار برای فروختن پس چون ایستاد آن بعض معین
باینمعنی که کسی قیمت را زیاد نکرد … پس اگر خواهد آن را صاحب آن پس سزاوار
بان و اگر نخواهد آن را پس باید که عامل فروشد آن را بدیگران **شرح اصل** عن علی بن یقطین قال
سألت ابا الحسن علیه السلام عمن یلی صدقة العشر على من لا بأس به فقال ان كان ثقة
فمره يضعها في مواضعها وان لم يكن ثقة فخذها وضعها في مواضعها **شرح** علی بن یقطین
وزیر هرون الرشید بوده و روایات آن صدق … از زمان سخن او …
دو نقطه در بالا … بصیغه مضارع … وسکون یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع
غایب معلوم معتل الفاء واوی ومعتل اللام … بفتح وکسر واو صاحب
اخبار چیزی بودن صدقه منصوب و منون است … استفهام ویاء دو نقطه در پایین
وعین بی نقطه وشین با نقطه وراء بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول از باب تفعیل التعشیر
… بفتح عین بی نقطه وسکون شین که مصدر باب ضرب است بمعنی حصه گرفتن …
عشر بفتح عین وکسر شین وسکون یاء دو نقطه در پایین بمعنی حصه … العشر باللام …
عین بی نقطه وسکون شین با نقطه مضاف الیه صدقه است …
متعلق باشد و مراد … زکوة غلات باشد که … عشر است …
صدقه باشد و این تکلف بعید است باعتبار لفظ و باعتبار معنی … جواب و باعتبار
مناسبت این حدیث بعنوان این باب و ما بنا بر احتمال اول شرح میکنیم **یعنی** روایت است از علی بن

یعنی گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از کسی که ولی میشود زکوة را آیا مأمور است
آن میشود بر کسیکه بانه کی نیست یا و را دانیست که آیا عامل صدقه از جانب هر امون از مطلع کم بر شیعه
امامیه زکوة را بایشان دهد پس امام گفت که اگر باشد آن والی صدقه محل اعتماد یا بسبب که قناعت
را نه میکند پس امر کن او را بانیکه بگذارد آن صدقه را بجاهای که لایق آن و اگر نباشد محل اعتماد
پس فرا گیر آن صدقه را از او و بگذار آن را در جاهای که لایق آن. هفتم اصل عن محمد بن مقرن
بن عبد الله بن مقرن بن سبیع عن أبیه عن جده أن أمیر المؤمنین صلوات الله علیه کتب له
فی کتابه الذی کتب له بخطه حین بعثه علی الصدقات من بلغت عنده من الإبل صدقة الجذعة
ولیست عنده جذعة وعنده حقة فإنه تقبل منه الحقة ویجعل معها شاتین أو عشرین
درهما ومن بلغت عنده صدقة الحقة ولیست عنده حقة وعنده جذعة فإنه تقبل منه
الجذعة ویعطیه المصدق شاتین أو عشرین درهما ومن بلغت صدقته حقة ولیست عنده
حقة وعنده ابنة لبون فإنه تقبل منه ابنة لبون ویعطی معها شاتین أو عشرین درهما شرح
مقرن بضم میم و فتح قاف مکسور و کسر را بی نقطه و نون است و معقر بفتح زای با نقطه و فتح و سکون میم و عین
بی نقطه است سبیع بفتح سین بی نقطه و کسر با یک نقطه یا بضم سین و فتح با یک نقطه و سکون
یا دو نقطه در میان و عین بی نقطه است من در من الإبل برای تبعیض است صدقة مرفوع صفت
و فاعل بلغت است الجذعة منصوب و مفعول بلغت است تفسیر جذعه و حقه و ابنة
لبون ظاهر شد از آنچه گذشت در بیان اسنان الإبل ضمیر فإنه ضمیر شان است تقبل بصیغه
مضارع مجهول غایب یا بتا یا غایب باب علم است الحقة مرفوع و نائب فاعل است یجعل بصیغه
مضارع غایب معلوم باب منع است و ضمیر مستتر در آن راجع بمرجع ضمیر منه است و آن من بلغت
یعنی روایت است از محمد بن مقرن بن عبد الله بن مقرن بن سبیع از پدرش مقرن از جدش
عبد الله آنکه امیر المؤمنین علیه السلام نوشت برای او در مکتوب خود که نوشته بود برای او در کتاب
خود در وقتی که فرستاد او را بسوی صدقات که بازیافت کند آنها را از مردمان صاحب مال که
رسید نزد او بسبب شتران صدقه جذعه یعنی ناقه چهارساله یا در پنج و نیست نزد او جذعه و نزد او
هست حقه یعنی ناقه سه ساله یا در چهار پس بدرستیکه شان اینست که گرفته میشود از او حقه

و همراه او میدهد با آن حقه دو گوسفند را یا بیست درهم او و هر که رسید نزد او صدقه جذعه
و نیست نزد او جذعه و نزد او هست حقه پس بدرستیکه شان اینست که گرفته میشود از او حقه
و میدهد او را عامل صدقه دو گوسفند یا بیست درهم و هر که رسید صدقه او حقه و نیست نزد او حقه
و نزد او هست ابنة لبون یعنی ناقه دو ساله یا در سه پس بدرستیکه شان اینست که گرفته میشود
از او ابنة لبون و میدهد با آن ابنه لبون دو گوسفند را یا بیست درهم را اصل ومن بلغت صدقته
ابنة لبون ولیست عنده ابنة لبون وعنده حقة فإنه تقبل منه الحقة ویعطیه المصدق
شاتین أو عشرین درهما ومن بلغت صدقته ابنة لبون ولیست عنده ابنة لبون وعنده ابنة
مخاض فإنه تقبل منه ابنة مخاض ویعطی معها شاتین أو عشرین درهما ومن بلغت صدقته
ابنة مخاض ولیست عنده ابنة مخاض وعنده ابنة لبون فإنه تقبل منه ابنة لبون ویعطیه
المصدق شاتین أو عشرین درهما شرح و هر که رسید صدقه او با بنه لبون و نیست نزد او
ابنه لبون و نزد او هست حقه پس بدرستیکه شان اینست که گرفته میشود از او حقه میدهد
او را عامل زکوة دو گوسفند یا بیست درهم و هر که رسید صدقه او با بنه لبون و نیست نزد او ابنه
لبون و نزد او هست ابنه مخاض یعنی ناقه یکساله یا در دو پس بدرستیکه شان اینست که گرفته
میشود از او ابنه مخاض و میدهد با آن دو گوسفند را یا بیست درهم را و هر که رسید صدقه او با بنه مخاض
و نیست نزد او ابنه مخاض و نزد او هست ابنه لبون پس بدرستیکه شان اینست که گرفته میشود از او ابنه
لبون و میدهد او را عامل زکوة دو گوسفند یا بیست درهم اصل ومن لم یکن عنده ابنة مخاض
على وجهها وعنده ابن لبون ذکر فإنه یقبل منه ابن لبون ولیس معه شیء ومن لم یکن معه
إلا أربعة من الإبل ولیس له مال غیرها فلیس فیها شیء إلا أن یشاء ربها فإذا بلغ ماله خمسا
من الإبل ففیها شاة شرح على برای علاوه است وجهها عبارت است از بیست و شش و مراد باعتبار آنکه
زمان وجوب ابنه مخاض است ذکر مرفوع و صفت موضح است و مراد بیان انحصار است یعنی و هر که
نباشد نزد او ابنه مخاض با وجود زمان وجوب آن و نزد او باشد ابن لبون که نر است پس بدرستی که
شان اینست که گرفته میشود از او ابن لبون و نیست با آن چیزی یا اینکه عامل زکوة نر چیزی بگیرد از او
میکه هر دو نر یا و میدهد بنابر اینکه تفاوت نمیدهد بجهت لطف تفاوت میان نر و ماده

در قیمت زیرا که قیمت آن کمتر است از قیمت ماده بقدر کمی قیمت آنچه نجس است از آن بیرون رود و هر که بیاشامد
نزد او مسکر چهل روز از حمله شراب و نباشد نزد او شرب خمر اما بس نیست در آنکه چیزی نزد که مسکر
تحلّلنا لك انما كنتم تفعلون اي اصحابنا زکوة دهد پس چون رسید شراب و هیچ از جمله شراب پیدا نیست
است تعملون فرض **اصل** عن رجل من ثقيف قال استعملني علي بن ابي طالب صلوات الله عليه
على بانقيا وسواد من سواد الكوفة فقال لي والناس حضور انظر خراجك فجد فيه ولا تترك
منه درهما فاذا اردت ان تتوجه الى عملك فمر بي قال فأتيته فقال لي ان الذي سمعت مني
خدعة اياك ان تضرب مسلما او يهوديا او نصرانيا في درهم خراج او تبيع دابة عمل في درهم
فانما امرنا ان نأخذ منهم العفو **شرح** بانقيا بباء يك نقطه و الف و کسر نون و سکون قاف
و یاء دو نقطه در پایین و الف اسم قریه ایست که در عراق عرب است و از توابع کوفه است و ابن ادریس
در کتاب سرائر گفته بانقيا هي القادسية وما والاها من اعمالها وانما سميت القادسية بدعوة ابراهيم
الخليل عليه السلام انه قال كوني مقدسة القادسية اي مطهرة من التقديس وانما سميت القادسية
بانقيا بان ابراهيم عليه السلام اشتراها بمائة نعجة من غنمه لان با مائة و نقيا شاة بلغة النبط السواد
سین بی نقطه و تخفیف واو و الف و دال بی نقطه هم چند که تابع شهر است و مراد در اول بعضی
دهها است که عربها نقیا است و مراد در دوم مجموع دهها است و واو در و الناس حالیه است و الف
لام برای عهد خارجی یعنی مردمان بانقیا و سواد الحضور بضم حاء بی نقطه و ضاد با نقطه و واو
جمع حاضر گذشت در شرح حدیث دوم باب سوم که باب العلة في وضع الزكوة على ما وضعت که
درهم بیش از زمان بنی امیه بیع و نقد بوده الخراج بفتح و ضم خاء با نقطه و تخفیف راء بی نقطه و الف
آنچه بعنوان مقاطعه مشخص می گردد پادشاه از مردمانی که آب و زمین مفتوح العنوه در تصرف ایشان
است جد بفتح و کسر جیم و تشدید دال بی نقطه مفتوحه و مضمومه و مکسوره بصیغه امر مضاعف باب نصر
و ضرب است ابجد بکسر جیم و تشدید دال ضد سهل انکار کن بضم میم و تشدید راء بی نقطه مفتوحه
و مضمومه و مکسوره بصیغه امر باب نصر است الخدعة بفتح و کسر خاء با نقطه و سکون دال بی نقطه
و عین بی نقطه و تاء وحدت و بضم خاء و سکون و فتح دال مصدر باب منع ظاهر چیزی که در دل خلاف

است برای مصلحتی عظیم مثل آنچه در جنگها نمایند از اظهار ضد مقصود چنانچه می آید در کتاب الایمان والنذور
والكفارات در حدیث اول باب النوادر که آخر ابواب است که الحرب خدعة و تعیین حاکم برای مردمی
جمعی مانند جمله است با ایشان ان تضرب بتقدیر و ان تضرب است برای سببیت است در درهم مقام
خراج است تبیع بیاء یک نقطه و تاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه منصوب و معطوف بر تضرب
دابه مضاف عمل است و حرف است از دابه که داشتن آن ضرور باشد برای صاحبش در اینجا نیز است
امرنا بصیغه مجهول است و اشاره است بآیه سوره اعراف خذ العفو وامر بالعرف تفسیر عفو بوسط هم آمده حدیث
سیوم باب هشتاد و ششم کتاب فضل الصدقات است **یعنی** روایت است از مردی از قبیله ثقیف گفت
که حاکم کرد مرا علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بر قادسیه و سوادی دیگر از جمله سواد کوفه پس گفت مرا
بر ملا یعنی که مردمان حاضر بودند که و مستخرج خود را که چه مقدار می شود پس سعی کن در تحصیل
و امکان از آن در همی را پس چون خواهی که بیرون روی از کوفه بسوی حکومت خود پس گذر کن بر من
راوی گفت که پس آمدم نزد او و در خلوت پس گفت مرا که بدرستی که آنچه شنیدی از من اظهار بود بخلاف
ما فی الضمیر برای مصلحتی مبادا که مردمان تعلل بجا آورند در دادن خراج و در دار اینکه بگوئی خود را
را که زنی مسلمانی را یا جهودی را یا ترسائی را بسبب درهم خراج یا فروشی ستوری کار کرده را بسبب درهمی
جز این نیست که ما ائمه حق مامور شدیم بانکه در زکوة و خراج و مانند اینها از حقوق لازمه مردم اکرام از مردم
بانداز که افراط و تفریط در آن نباشد **باب بعده مستوفق اصل باب زکوة مال اليتيم** این باب در
زکوة مال یتیم است در این باب هشت حدیث است **اول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام في مال
اليتيم عليه زكوة فقال اذا كان موضوعا فليس عليه زكوة فاذا عملت به فانت له ضامن والربح لليتيم
شرح علیه بتقدیر استفهام است و قول او فهو مفهوم شرط در اذا کان است که اگر تجارت
بالشود زکوة بر آن هست فاذا عملت برای تعقیب است و اشاره بجواز عمل بمال یتیم با وجود عامل نیکو کار
کرده کند بجمیع آن می آید در کتاب المعیشة در بعض احادیث باب التجارة في مال اليتيم والقرض منه باب
مجاز است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در مال یتیم که پرسید که آیا بر آن زکوة هست
امام گفت که چون باشد که اکنون شده پس نیست بر آن مال زکوة پس چون تجارت کنی بآن تو ضامن
مال را ضامنی یا بمعنی که اگر نقصان کند تاوان بر توست و فایده برای یتیم است **دوم اصل** عن ...

الخیاط قال قلت لابی عبدالله علیه السلام مال الیتیم تکون عندی فاتجر به فقال اذا حرکته
فعلیک زکوته قال قلت فانی احرکه ثمانیة اشهر و ادعه اربعة اشهر قال فعلیک الزکوة شرح اتجر بتشدید تا دو نقطه بصیغه مضارع
معلوم متکلم وحده از باب افتعال است الاتجار سودا کردن بقصد نفع خود و میتواند بود که تخفیف
تا و از باب نصر باشد التجر بفتح تا و سکون جیم و التجارة بکسر تا سودا کردن ظاهر فعلیک زکوته اینست که زکوة
از کیسه مخاطب رود با وجود آنکه ربح از یتیم باشد و نقصان از کیسه مخاطب باشد چنانچه می آید
حدیث ششم از این باب یعنی روایتست از ابی عطارد خیاط گفت که گفتم امام جعفر صادق را که
مال یتیم میباشد نزد من پس تجارت میکنم از برای خود بآن پس امام گفت که چون جنبانیدی آنرا پس برتست
زکوة آن راوی گفت که گفتم که پس بدرستیکه من می جنبانم آنرا در هشت ماه و وا میگذارم آنرا
در چهار ماه امام گفت که بر تست زکوة آن سوم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام هل علی مال الیتیم
زکوة قال لا الا ان یتجر به او یعمل به شرح یتجر بتشدید تا دو نقطه بالا بصیغه مضارع
غایب مجهول باب افتعال است الاتجار سودا کردن بقصد نفع خود و میتواند بود که بتخفیف تا از باب نصر
باشد و بنا بر اول او برای تقسیم است و مراد بعمل عمل برای نفع یتیم است و بنا بر دوم او برای شک راوی
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا در مال الیتیم زکوة هست امام گفت که نه مگر
آنکه تجارت کرده شود بآن برای خود یا کار کرده شود بآن برای یتیم چهارم اصل سمعت ابا عبدالله
علیه السلام یقول لیس علی مال الیتیم زکوة و ان بلغ الیتیم فلیس علیه لما مضی زکوة و لا علیه
فیما بقی حتی یدرک فاذا ادرک فانما علیه مثل ما علی غیره من الناس شرح ما مضی و ما بقی عبارت است
از مال یتیم که سال در آن تمام شده و مالیکه باقی مانده و میتواند بود که عبارت باشد از زمان
طفولیت و زمان بلوغ یدرک بدال بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال
و ضمیر مستتر راجع است بما بقی الادراک رسیدن چیزی بوقت آن و مراد اینجا رسیدن چیزیست بوقت
زکوة یعنی که بگذرد یک سال تمام از ابتدای بلوغ زکوة بتنوین است و واحده صفت آنست و میتواند
بود که زکوة بی تنوین و مضاف باشد و مراد بواحدة سنة واحدة باشد و حاصل هر دو یکیست
و بهر تقدیر برای دفع توهم اینست که چون شروع در دادن زکوة کند زکوة سالها پیش از بلوغ

بایدش داد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که نیست در مال
یتیم زکوة مادامیکه یافته نشود بیتیم پس نیست بر او برای مالیکه خرج شده در ایام طفولیت او
زکوتی و نیست زکوة بر او در مالیکه باقی مانده تا ادراک آن مال رسد بوقتیکه سال
پس چون رسید بوقتیکه پس جز این نیست که بر اوست یک زکوة است بعد از آن شد او مثل غیر او
از مردمان پنجم اصل عن زرارة و محمد بن مسلم انهما قالا لیس علی مال الیتیم فی الدین
والمال الصامت شیء فاما الغلات فعلیها الصدقة واجبة شرح الدین بکسر دال بی نقطه
و سکون یا بیک نقطه و نون حرام کو سفندان و الغلات عبارتست از گوسفندان و شتران و گاوان
المال الصامت عبارتست از نقدین و میم مسکوک واجبة مرفوع و معین مبتداست یا منصوب
و حال الصدقة است و بنا بر اول الصدقة مبتداست علیها متعلق بواجبة است و بنا بر دوم الصدقة
فاعل علیها است و عامل علیها مقدر است و ان حصل است و بهر تقدیر تقدیم ظرف افاده
حصر میکند یعنی روایتست از زرارة و محمد بن مسلم اینکه ایشان گفتند که نیست
بر مال یتیم در حیوان و نقد چیزی اما زکوة پس اما گندم و جو و مویز و خرما پس بر اینها زکوة
واجبست ششم اصل سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول لیس فی مال الیتیم زکوة الا ان یتجر
به فان اتجر به فالربح للیتیم فان وضع فعلی الذی یتجر به شرح یتجر دو جا بتشدید تا
دو نقطه در بالا و جیم و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب باب افتعال است لیکن در اول
مجهول است و در دوم بصیغه معلوم الاتجار سودا کردن بقصد نفع خود و میتواند بود
که بتخفیف تا از باب نصر باشد و بهر تقدیر اتجر بتشدید تا دو نقطه در بالا بصیغه ماضی
غایب مجهول باب افتعال است وضع بضاد با نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب منع
است الوضع نافض کردن یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که نیست
در مال یتیم که چیز غلات است یا شد زکوة مگر آنکه تجارت کرده شود بقصد نفع خود
بآن پس اگر تجارت کرده شود بقصد نفع خود بآن پس آن نفع از یتیم است پس اگر نافض کرده شود
پس تاوان بر کسیست که تجارت بقصد نفع خود میکند بآن هفتم اصل عن یونس بن
یعقوب قال ارسلت الی ابی عبدالله علیه السلام ان لی اخوة صغارا فمتی تجب علی اموالهم

الزكوة قال اذا وجبت عليهم الصلوة وجبت الزكوة قلت فما لم يجب عليهم الصلوة قال اذا
اتجرت فزكه شرح روايتست از يونس بن يعقوب گفت كه پيغام فرستادم سوى امام جعفر
صادق عليه السلام كه بدرستيكه مرا است برادرانى كه كوچكانند پس چه وقت واجب ميشود
ايشان زكوة امام گفت چون واجب شود بر ايشان نماز واجب ميشود زكوة گفتم پس چيست آنكه واجب
نشده باشد بر ايشان نماز چون است امام گفت كه چون تجارت كنى باين قصد نفع خود پس زكوة ده آنرا
هشتم اصل عن محمد بن القاسم بن الفضيل قال كتبت الى ابى الحسن الرضا عليه السلام اسئله
عن الوصى ايزكى زكوة الفطرة عن اليتامى اذا كان لهم مال قال فكتب عليه السلام
لا زكوة على يتيم شرح روايتست از محمد بن قاسم بن فضيل گفت كه نوشتم سوى امام رضا عليه السلام
ميپرسيدم اورا از وصى كه آيا زكوة ميدهد زكوة فطره از جانب يتيمان چون باشد ايشانرا
مالى راوى گفت كه پس نوشت امام عليه السلام كه نيست زكوة بر يتيمى مراد غير غلات است چنانچه گذشت
در حديث پنجم از باب باب بيست چهارم اصل باب زكوة مال المملوك والمكاتب والمجنون شرح المكاتب
بضم ميم وفتح تاء دو نقطه در بالا وايشان كه نقطه غلامى كه با مالك خود قرار داده باشد
كه چون مبلغى معين در موعد معين تسليم مالك كند آزاد باشد يعنى اين باب بيان زكوة مال
صريح وغلام مكاتب است در اين باب پنج حديث است اول اصل عن ابى عبد الله عليه السلام
قال ليس فى مال المملوك شىء ولو كان له الف الف ولو احتاج لم يعط من الزكوة شيئا
روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت نيست در مال غلام صريح چيزى از زكوة هر چند
او را هزار هزار درم يا دينار واگر محتاج ميشود داده نميشود از زكوة هر چند باشد
كه چون او واجب النفقه مولى است چيزى نداشتن او باعث استحقاق او از سهم فقرا و مساكين
حاصل منافات ندارد يا آنكه سهمى بكو صرف او شود شرط مفقود چنانچه گذشت در شرح حديث
اول باب اول در تفسير فى الرقاب دوم اصل قلت لابى عبد الله عليه السلام امرأة من اهلنا
مختلطة اعليها زكوة فقال ان كان عمل به فعليها زكوة وان لم يعمل به فلا شرح مختلطة
بخاء با نقطه وكسر لام وطاء بى نقطه استا لاختلاط فاسد شدن عقل يعنى گفتم امام

جعفر صادق

امام جعفر صادق عليه السلام كه زنى از خويشان ما دارد مالى است با برادر هست زكوة پس امام گفت
كه اگر باشد آنكه كار كرده شود بمال او پس بر او هست زكوة واگر كار كرده نشود بان مال
پس زكوة نيست سوم اصل سئلت ابا الحسن عليه السلام عن امرأة مصابة وعقلها ومال فى يد
اخيها هل عليه زكوة فقال ان كان اخوها يتجر به فعليه زكوة شرح المصابة بضم ميم وصاد
بى نقطه والف وباء يك نقطه زنى كه بر خورده باشد عقل او را افتادى بتجر بصيغه مضارع
غائب معلوم از باب نصر است يعنى پرسيدم امام موسى كاظم عليه السلام از زنى كه ديوانه
است واو را مالى هست در دست برادرش آيا بر ان مال هست زكوة پس امام گفت كه
اگر برادر او تجارت ميكرده باشد بان مال پس بر آن مال است زكوة چهارم اصل عن ابى
عبد الله عليه السلام قال ليس فى مال المكاتب زكوة شرح روايتست از امام
جعفر صادق عليه السلام گفت كه نيست در مال مكاتبى كه هنوز بالكليه آزاد نشده زكوة
پنجم اصل قلت لابى عبد الله عليه السلام مملوك فى يده مال اعليه زكوة قال لا
قلت ولا على سيده قال لا انه لم يصل الى سيده وليس هو للمملوك شرح گفتم امام جعفر
صادق عليه السلام را كه غلام صريح در دست او مالى باشد آيا بر آن غلام هست زكوة امام
گفت كه نه گفتم كه آيا نيست بر آقاى او نيز زكوة امام گفت كه نه بيان اينكه اگر مال نرسيده به مولى
مال آن او نيست آن مال از غلام اشارت است باينكه مولى عبدا مملوكا لا يقدر على شىء
ومراد اينست كه غلام اگر چه مالك نميشود اما گاهى مال كسب ميكند و در تصرف خود ميكند
وآقا بنابر رعايت مصلحت وقت نميتواند كه آن مال را از او انتزاع كند ليكن بعد انتقال زكوة نيست
متمكن نميشود آقا از انتزاع آن باب بيست پنجم اصل باب فيما ياخذ السلطان من الخراج شرح
مراد بسلطان اينجا پادشاه جائر است من تبعيضيه است وخراج بفتح وضم خاء يعنى حاصل
ومتعلق بود كه من بيانيه باشد ومراد بخراج حصه از حاصل زمين باشد كه پادشاه ميگيرد
وبر هر تقدير مراد بيان حكم زكوة است كه پادشاه جائر عامل تعيين ميكند واز بعضى
زكوة از مردمان ميگيرد وبعضى آنچه مى آيد بحديث چهارم اين باب كه آن زكوة بر زمين يعنى

این باب بیان زکوة نیست که میگیرد از پادشاه از حاصل زمین که آیا آن باعث اسقاط زکوة
باشد در این باب شش حدیثست اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان اصحاب
ابیه اتوه فسألوه عما یأخذ السلطان فرق لهم وانه لیعلم ان الزکوة لا تحل الا لاهلها فامرهم ان
یحتسبوا به فجال فکری والله لهم فقلت یا ابة انهم ان سمعوا اذا لم یزک احد فقال یا بنی
حق احب الله ان یظهره شرح رق براء بی نقطه و تشدید قاف بصیغه ماضی باب ضرب است الرقة
بکسر راء رحم کردن واو در وانه حالیه است وضمیر راجع است بابی حال
وهمزه بصیغه ماضی معلوم باب نصر ستاجال دفتن ... فکر غفلت و کفتن سخن
لام درطم برای انتفاع است ما عبارت از نکره اگر آن زکوة را باربی دیگر دهند ثواب عظیم خواهند
ذات و از این ظاهر میشود که ائمه هدی علیهم السلام در مستحبات موکده را اکثر اوقات اکتفا
باینها میکرده اند و تصریح میکرده اند بخوبی ترک اینها میکرد در جائی مصلحتی عظیم مقتضی
تصریح باشد مثل ما نحن فیه یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که اصحاب
پدرم آمدند نزد او پس پرسیدند از او از آنچه که میگیرد پادشاه جائر پس ... [illegible]
برایشان بسبب کثرت خرجها و حال آنکه بدرستیکه میدانست که زکوة حلال نمیشود
مگر برای مستحق آن پس امر کرد ایشان را باینکه حساب نمایند آنرا از زکوة فرض خود یعنی
از زکوة فرض خود شمرند پس رفت فکر من بجانب ضرر ... ایشان که مبادا که اهل سنت ندهند زکوة مستحب
موکد در صورتی که کثرت اخراجات باشد پس گفتم که ای پدر من بدرستی که ایشان اگر بشنوند این
در این هنگام زکوة نخواهد داد هیچیک از ایشان ... ترک این مستحب موکد خواهند کرد همیشه پس
گفت که ای پسر من این سخن که گفتم حق بود که دوست داشت الله تعالی اینکه ظاهر کند آنرا یعنی
که اظهار آن در این وقت ضرور بود دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن العشور التی
تؤخذ من الرجل ایحتسب بها من زکوته قال نعم ان شاء العشور بضم عین جمع عشر بمعنی
عین زکوة نمائی که ده یک است وذکر آن بعنوان مثالست زیرا که گاهی زکوة بیست یک است و ...
بود که پادشاهان جائر در آن زمان همه جا ده یک میگرفت یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
از زکوة هائی که گرفته میشود از مرد یعنی که ظالمان بزور میگیرند آنها را ... [illegible]

باینها از زکوة فرض خود امام گفت که اگر خواهد سوم اصل عن رفاعة بن موسی عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سألته عن الرجل یرث الارض او یشتریها فیؤدی خراجها الی السلطان هل علیه
عشر قال لا شرح روایتست از رفاعه بکسر راء بی نقطه ابن موسی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت پرسیدم او را از مردی که میراث میبرد زمینی را یا میخرد آنرا پس ادا میکند خراج آنرا بسوی
پادشاه جائر که بزور میگیرد آیا بر او هست عشر یعنی که بمستحق رسانند امام گفت که نه یعنی
که فرض نیست اگرچه مستحب موکد است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الزکوة فقال
ما اخذوا منکم بنو امیة فاحتسبوا به ولا تعطوهم شیئا ما استطعتم فان المال لا یبقی علی
ان تزکیه مرتین شرح بنو امیة عطف بیانست یا بدل ضمیر اخذوا است یعنی ما دام است
باینها است مشار الیه هذا ظلم بنی امیه است در مطالبات بیجا از مردمان خصوصا از شیعیان
ان بفتح همزه و تخفیف نون مصدریه است و مصدر نایب ظرف ... [illegible]
برای تا نقطه ... بصیغه مضارع مخاطب از باب تفعیل یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام در زکوة باین روش که گفت زکوة که گرفتند از شما خلفا بنی امیه پس حساب
کنید آنرا از زکوة و مدهید ایشان را چیزی از زکوة چندانکه وسعت و قدرت داشته باشید
چه بدرستیکه مال باقی نمیماند بر این سلوک بنی امیه در وقتیکه زکوة دهد آنرا دو بار یکبار بظالم
ویکبار بمستحق پنجم اصل عن سهل بن الیسع انه حیث انشأ سهل آباد سأل ابا الحسن علیه السلام
عما یخرج منها ما علیه فقال ان کان السلطان یأخذ خراجه فلیس علیک شیء وان لم یأخذ السلطان
منک شیئا فعلیک اخراج عشر ما یکون فیها شرح سهل بن الیسع ثقه است و از اصحاب امام
موسی علیه السلام و امام رضا است حیث مبنی بر ضم ظرف مکان است و مذهب اخفش اینست که گاه
برای زمان میباشد و معنی دوم اینجا ظاهر است سهل آباد نام دهیست ... [illegible]
اینجا مذکور است یعنی روایتست از سهل بن الیسع اینکه او در وقتی که احداث کرد سهل آباد را
پرسید امام موسی کاظم یا امام علیهما السلام را از حاصلی که بیرون میآید از آنجا که چیست بر او
پس امام گفت که اگر پادشاه میگرفته باشد زکوة آن حاصل را پس نیست بر تو چیزی از زکوة و اگر نگرفته
باشد پادشاه از تو چیزی از زکوة پس بر توست بیرون کردن عشر از حاصلی که میشود در آن این

بابیست که آب آن از جاه و مانند آن بود و شرح اصل عن جعفر عن آبائه علیهم السلام
قال ما اخذه منك العاشر فطرحه فی کوزه فهو من زکوتك وما لم یطرح فی الکوز فاحتسبه
من زکاتك شرح مراد بعاشر اینجا عامل زکوة است باعتبار اینکه گاهی ده یك میگیرد یا باعتبار
اینکه اخذ میکند ده یك و بنمی ده یك دارد و مثل نصف عشر و مثل ربع عشر یا باعتبار اینکه ماخوذ
از عشر یعنی حصه صاحب قاموس گفته اعشار الجزور الانصباء لا تخیر ... است یعنی
روایتست از امام جعفر صادق از پدران خود علیهم السلام امام گفت آنچه گرفت از تو عامل زکوة
از نقد پس انداخت او را در قولك خود که سر مهر است پس آن از زکوة تست و آنچه نینداخت او را در قولك
پس حساب کن او را از زکوة خود شاید که مراد در سوی باشد که عامل زکوة از جانب ظالم
خود میگیرد باب بیست و سیم اصل باب الرجل یخلف عند اهله من النفقة ما یکون فی مثلها الزکوة یخلف
و فا بصیغه مضارع معلوم غایب باب تفعیل است و ما در ما یکون موصوله و مفعول یخلف است یعنی
این باب بیان مردیست که وامیگذارد در نزد مردمان خود از نفقه آنقدر که میباشد در مثل آن
زکوة اگر نزد خود میبود و این باب سه حدیث است اول اصل عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن
الماضی علیه السلام قال قلت له رجل خلف عند اهله نفقة الفین لسنتین علیها زکوة قال
ان کان شاهدا فعلیه زکوة وان کان غائبا فلیس علیه زکوة شرح روایتست از اسحق بن عمار از امام
موسی کاظم علیه السلام گفت که گفتم امام را که مردی گذاشت نزد زنان خود نفقه را که دو هزار درهم
برای دو سال آیا بر آن نفقه باعتبار ... زکوة هست امام گفت
که اگر باشد آن مرد حاضر ... پس بر او است زکوة و اگر باشد مسافر
بود زکوة نیست دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل وضع لعیاله الف درهم نفقة فحال
علیها الحول قال ان کان مقیما زکاه وان کان غائبا لم یزک شرح مضمون این ظاهر است از شرح
سابق سوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له الرجل یخلف لاهله ثلاثة
آلاف درهم نفقة سنتین علیه زکوة قال ان کان شاهدا فعلیها زکوة وان کان غائبا فلیس فیها
شرح مضمون این نیز ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب بیست و چهارم اصل باب الرجل یعطی
من زکوته من یظن انه معسر ثم یجده موسرا شرح این باب بیان مردیست که میدهد از زکوة خود کسی را که

گمان میبرد که او دست تنگ در وقت وجوب زکوة خواه وقت دادن و وقت وجوب زکوة یکی
باشد و خواه مختلف باشد بعد از آن می یابد او را مالدار و درین باب سه حدیث است اول اصل عن
ابی عبد الله علیه السلام فی رجل یعطی زکوة ماله رجلا وهو یری انه معسر فوجده موسرا
قال لا یجزی عنه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که میدهد
زکوة مال خود را بمردی بخیالی که او گمان میبرد که آن مرد دست تنگ است پس یافت
آن مرد را که مالدار بوده در وقت گرفتن زکوة امام گفت که آن زکوة کافی نیست از او
باین معنی که اعاده آن واجبست بدانکه تطبیق این جواب می آید در حدیث دوم باب آینده و تصریح
میشود باینکه حکم بوجوب اعاده محمول بر صورتیست که تقصیری در تفتیش حال گیرنده زکوة
شده باشد دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل عجل زکوة ماله ثم ایسر المعطی
قبل راس السنة قال یعید المعطی الزکوة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
در مردیکه پیش از سر سال داد زکوة مال خود را بعنوان قرض بگمان اینکه آنکه میگیرد
در سر سال نیز دست تنگ خواهد بود و آن قرض را حساب زکوة خواهد کرد بعد از آن توانگر
شد آنکه قرض داده شده بود پیش از سر سال امام گفت که اعاده میکند قرض دهنده
زکوة را سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله تبارک وتعالی اشرک بین
الاغنیاء والفقراء فی الاموال فلیس لهم ان یصرفوا الی غیر شرکائهم شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه الله تبارک وتعالی شراکت قرار داده
میان بی نیازان و نیازمندان در مالهائیکه زکوة دارد پس نمیرسد بی نیازانرا اینکه
گردانند زکوة را بسوی غیر شریکان خود مخفی نماند که مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار
دلالت بر اینست که زکوة حق الناس است مانند قرض پس چنانچه اگر کسی قرض را ادا کند
غلط ... آن نیست اعاده آن بر او واجب همچنین واجبست اعاده زکوة که بغلط
داده شده باشد بغیر مستحق آن باب بیست و پنجم اصل باب الزکوة تعطی غیر اهلها
الولایة ... شرح این باب بیان زکوتیست که داده میشود بغیر شیعی که اهل
ولایت نیست یعنی غیر شیعه که قائلند باینکه در هر زمانی هست امامی مفترض الطاعه که

از خود شان پس رد مخالف خبر سوی او میکنند اگر معتبر شود ما لا اسا کت میباشند از حکم
در ان و عمل بظن خود میکنند در این باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی جعفر و ابی عبدالله
علیهما السلام انهما قالا فی الرجل یکون فی بعض هذه الاهواء الحروریة و المرجئة و العثمانیة
و القدریة ثم یتوب و یعرف هذا الامر و یحسن رایه ایعید کل صلاة صلاها او صوم صامه او زکوة
او حج او لیس علیه اعادة شیء من ذلک قال لیس علیه اعادة شیء من ذلک غیر الزکوة لا بد
ان یؤدیها لانه وضع الزکوة فی غیر موضعها و انما موضعها اهل الولایة شرح الاهواء بفتح
همزه و سکون ها و الف ممدوده جمع هوی بفتح ها و تخفیف واو و الف مقصوره بمعنی خواهش
نفس و مراد اینجا مذاهب باطله است که باعث انها خواهش نفس است که پیروی ان منع عقل است
چنانچه کسر و دو سوره نازعات و نهی النفس عن الهوی و مضاف اینجا محذوف است بتقدیر اهل هذه الاهواء
یا بعد از این محذوف است بتقدیر اهواء الحروریة و بر هر تقدیر مراد مذاهبی است که اختیار میکند
اینها از روی رغایب مختلفان و ان بیت الحروریة بفتح حاء بی نقطه و ضم را بی نقطه و سکون واو
و کسر را بی نقطه و تشدید یا نسبت و تا تانیث جمع حروری طایفه از خوارج که در زمان عبد الملک
بن مروان جمع شدند در حروراء با الف ممدوده و گاهی مقصوره نیز میباشد و ان دهی است از نواحی
کوفه و بودند رئیس ایشان نجده بفتح نون و سکون جیم و دال بی نقطه بوده و مذهب ایشان این است که
الملحمه بیاید المرجئة بضم میم و سکون را بی نقطه و کسر جیم و همزه و تا تانیث جمع مرجی طایفه
محض علم معبد تیز جمیع ما جاء به الرسول میشمرند و عمل را از ایمان خارج و داخل در وعید
میشمرند خواه عمل دل و خواه عمل جوارح یا بعضی طائفه که امیر المؤمنین علیه السلام را امام چهارم
میشمرند و بر هر تقدیر ماخوذ است از ارجاء بمعنی تاخیر بنابر معنی اول متوسطند بودکه بجای همزه
یا دو نقطه در نا بین یا شد باعتبار اینکه فوق فساق امیدوار میکنند و مؤمنین میشمرند
العثمانیة طائفه که قائل بامامت امیر المؤمنین علیه السلام نیستند اصلا و بعد از عثمان معاویه را
امام میشمرند القدریة بفتح قاف و فتح دال بی نقطه و را بی نقطه طائفه که بندگان را مستقل
در قدرت بر افعال خود میشمرند مثل معتزله و بیان شد در کتاب التوحید در باب

باب الجبر و القدر و الامر بین الامرین است بین الامرین عبارت است از مذهب شیعه امامیه یعنی
روایتی است از امام جعفر صادق و امام محمد باقر علیهما السلام اینکه ایشان گفتند در مرد
که پیدا شد در میان بعض اهل این مذاهب باطله که حروریه اند و مرجئه اند و عثمانیه اند و قدریه
بعد از آن توبه میکند و میشناسد این کار را و خوب میشود اعتقاد او ایا اعاده میکند
هر نماز را که گذارده است یا هر روزه که داشته است یا زکوة یا حج یا لازم نیست بر او اعاده چیزی
از انچه مذکور شد هر کدام از آن دو امام گفت که نیست بر او اعاده چیزی مگر زکوة تا چاره نیست
از انکه ادا کند انرا بار دیگر چه بدرستیکه او گذاشت زکوة را در غیر موضع زکوة و جز این نیست
که موضع زکوة اهل ولایت ائمه حق است بایستکه زکوة حق الناس است چنانچه بیان شد در شرح
حدیث سوم باب سابق دوم اصل عن عبید بن زرارة قال سمعنا ابا عبد الله علیه السلام یقول ما من
رجل یمنع درهما فی حقه الا انفق اثنین فی غیر حقه و ما من رجل یمنع حقا من ماله الا طوقه الله به حیة
من نار یوم القیمة قال قلت رجل عارف ادی زکوته الی غیر اهلها زمانا هل علیه ان یؤدیها
ثانیا الی اهلها اذا علمهم قال نعم قال قلت فان لم یعرف لها اهلا فلم یؤدها او لم یعلم انها
علیه فعلم بعد ذلک قال یؤدیها الی اهلها لما مضی شرح روایت است از عبید بن زراره که گفت
شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که نیست هیچ مردی که باز دارد درمی را در
در حق مگر انکه خرج میکند دو درهم را در غیر حق و نیست هیچ مردی که باز دارد حقی را از مال
خود مگر انکه طوق میکند او را الله تعالی ماری از اتش در روز قیامت راوی گفت که گفتم مردی
که شناسای امام حق است ادا کرد زکوة خود را بسوی غیر اهل آن مدتی ایا بر او هست که ادا کند زکوة
بار دیگر بسوی اهل آن چون داند ایشان را که غیر اهل آن بوده اند امام گفت که اری راوی گفت که
گفتم که اگر نشناسد برای آن زکوة اهلی را ادا نکرده باشد او را باهل آن یا نمیدانسته باشد
زکوة بر او هست یا بنیمعنی که نمیدانسته که واجب است او را که زکوة بغیر شیعه امامیه ندهد که دانست
بعد از ان امام گفت که ادا میکند آن زکوة را بآن باهل دیگر باید الحجه که گذشت است سوم اصل
قال قلت له فانه لم یجد لها اهلا فدفعها الی غیر اهلها فعلم بعد ذلک قال کان کلب و اجتهد ثم
علم بعد ذلک شیء ماصنع قال لیس علیه ان یؤدیها مرة اخری و عن زرارة مثله غیر انه قال

از انچه مذکور شد هر کدام از آن
دو امام گفت نیست بر او اعاده چیزی
از انچه مذکور شد م

إِنْ أَجْهَدَ فَقَدْ بَرِئَ وَإِنْ قَصَّرَ فِي الِاجْتِهَادِ فِي الطَّلَبِ فَلَا **شرح** راوی گفت که گفتم امام را که پس بدرستیکه
او بدانست اهل ان زکوة را باینمعنی که نیافت کسیرا که خاطرش جمع باشد بآنکه اهل زکوة است پس داد
آن زکوة را بسوی کسی که نیست او برای آن زکوة اهل بجهت آنکه اهل است و بتحقیق طلب کرده بود و دانسته
و دانست غلط خود را در آنچه کرده امام گفت که نیست بر او آنکه ادا کند آن زکوة را بار دیگر و روایت
از زراره مثل این خبر از پرسش روایت شده نیز و ثابت که زراره گفت که چون سعی کند بتحقیق بری الذمه
میشود و اگر تقصیر کند در سعی در طلب پس بری الذمه نمیشود **سیوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع
قَالَ إِنَّ الصَّدَقَةَ وَالزَّكَاةَ لَا يُحَابَى بِهَا قَرِيبٌ وَلَا يُمْنَعُهَا بَعِيدٌ **شرح** لا یحابی بحا بی نقطه و با یکنقطه
منقلب از واو بصیغه مضارع غائب مجهول باب مفاعله است المحاباه مدد کردن کسیرا و نابخود
کسیرا و میل بسوی کردن مراد بقریب اینجا خویش است لا یمنعها بنون و عین بی نقطه بصیغه مضارع مجهول
غائب بلا نفی مجرد است و ضمیر منصوب مفعول دوم است که مقدم شده و بعید مفعول اول است که نائب
فاعل است و موخر شده برای اینکه مفعول اول ضمیر متصل است **یعنی** روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه صدقه و زکوة مدد کرده نمیشود بان خویشی یا بمعنی که
نمیتوان زکوة را بخلاف داد برای آنکه مدد او شود و زکوة از بیگانه هرگاه بدین حق باشد برای مدد خویش
خود که مخالف است **چهارم اصل** عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ قَالَ قَالَ لِي شِهَابُ بْنُ عَبْدِ رَبِّهِ اقْرَأْ
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِّي السَّلَامَ وَأَعْلِمْهُ أَنَّهُ يُصِيبُنِي فَزَعٌ فِي مَنَامِي قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ شِهَاباً يُقْرِئُكَ
السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ إِنَّهُ يُصِيبُنِي فَزَعٌ فِي مَنَامِي قَالَ قُلْ لَهُ فَلْيُزَكِّ مَالَهُ قَالَ فَأَبْلَغْتُ شِهَاباً ذَلِكَ
فَقَالَ لِي فَتُبَلِّغُهُ عَنِّي فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ قُلْ لَهُ إِنَّ الصِّبْيَانَ فَضْلًا عَنِ الرِّجَالِ لَيَعْلَمُونَ أَنِّي أُزَكِّي مَالِي قَالَ
فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْ لَهُ إِنَّكَ تُخْرِجُهَا وَلَا تَضَعُهَا فِي مَوَاضِعِهَا **شرح** اقرء بصیغه امر
مهموز اللام باب منع است و مفعول دوم او السلام است اعلمه بفتح و کسر لام و سکون زای مضمومه
منع اضطراب از تعریف بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعال است فتبلغه بصیغه مخاطب باب افعال
بتقدیر استفهام است **یعنی** روایتست از ولید بفتح واو ابن صبیح بضم صاد گفت که گفت مرا شهاب
که شهاب پسر عبد ربه که بخوان امام جعفر صادق را سلام و اعلام کن ورا اینکه ما نا نیست که
مرا اضطراب در خواب باین معنی که خوابهای هولناک می بینم ولیکن گفتم [illegible] که شهاب

در دستور [illegible] هر چند کرده
مخالف خویش باشد زکوة نباید
داد و باز [illegible] زکوة

بصیغه امر باب افعال است الفزع
بفتح فا و زای با نقطه و عین بی نقطه
مصدر باب علم

ترا سلام و میگوید ترا بدرستیکه ما نا نیست که میرسد مرا اضطرابی در خواب من امام گفت که بگو او را
که پس باید که زکوة دهد مال خود را ولید گفت که پس رسانیدم شهاب را آن پیغام پس شهاب گفت
مرا که آیا پس میرسانی امام را از جانب من پیغامی پس گفتم آری پس شهاب گفت که بگو امام را که بدرستیکه
اطفال چه جای مردان بجهت مرد ان مرآینه میدانند که من زکوة میدهم مال خود را ولید گفت که
پس رسانیدم امام را آن پیغام پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بگو او را که بدرستیکه تو
میکنی زکوة را و نمیگذاری زکوة را در جاهای آن باین معنی که بغیر اهل ولایت میدهی آن را
پنجم اصل كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ كُلَّ عَمَلٍ عَمِلَهُ النَّاصِبُ فِي حَالِ ضَلَالِهِ أَوْ حَالِ
نَصْبِهِ ثُمَّ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَرَّفَهُ هَذَا الْأَمْرَ فَإِنَّهُ يُؤْجَرُ عَلَيْهِ وَيُكْتَبُ لَهُ إِلَّا الزَّكَاةَ فَإِنَّهُ
يُعِيدُهَا لِأَنَّهُ وَضَعَهَا فِي غَيْرِ مَوْضِعِهَا وَإِنَّمَا مَوْضِعُهَا أَهْلُ الْوَلَايَةِ وَأَمَّا الصَّلَاةُ وَالصَّوْمُ
فَلَيْسَ عَلَيْهِ قَضَاؤُهُمَا **شرح** الناصب دشمن ائمه اهل البیت علیهم السلام بمعنی که کسیکه ظاهر
شده باشد آزارش بحیثیتی که در اینها امر بدیهی علم [illegible] صریح شده
و با وجود آن اما اینجا ائمه اثنا عشر علیهم السلام را تصدیق نکرده باشد در زمان ضلال النصب
ضاد کسر [illegible] و مراد اینجا عدم تصدیق امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام پیش از اطلاع بر محکمات
یعنی نوشت بسوی من امام جعفر صادق علیه السلام بدرستیکه هر عمله که عمل کرده است دشمن
اهل البیت در حال گمراهی خود که پیش از حال دشمنی او بوده یا در حال دشمنی و بعد از آن انعام
الله تعالی او و شناسا کردانید او را این که امامت ائمه اثنا عشر پس بدرستیکه او مزد داده میشود
بر آن عمل و نوشته میشود برای او بعد از آن عمل او مگر زکوة که حق الناس است چه بدرستیکه او
اعاده میکند زکوة را برای اینکه او داده بود آن زکوة را در غیر جای آن و جز این نیست که جای آن اهل
ولایت است بدرستیکه در آنچه اتفاقا با اهل ولایت داده باشد اعاده ندارد و اما نماز
و روزه مثل که حق الله است پس نیست بر او قضای آن دو **ششم اصل** عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَعْدٍ الْأَشْعَرِيِّ
عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الزَّكَاةِ هَلْ تُوضَعُ فِيمَنْ لَا تَعْرِفُ قَالَ لَا وَلَا زَكَاةُ الْفِطْرَةِ
یعنی روایتست از اسمعیل بن سعد اشعری از امام رضا علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از
مال که آیا گذاشته میشود در کسیکه نمی شناسند امام زمان خود را بمعنی که در مخالف غیر سوی [illegible]

بتول اگر میسر شود و بگوید و ترک عمل بغیر آن کند بتول میسر نشود چنانچه گذشت در کتاب
الحجة در باب هفتم که باب معرفة الامام والرد الیه است تمام گفت که مرو بر زکوة فطر باب بعث
نهم اصل باب قضاء الزكوة عن الميت شرح این باب بیان قضای زکوة است از جانب میت و در این باب یک حدیث
است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل فرط في اخراج زكوته في حياته فلما
حضرته الوفاة حسب جميع ما كان فرط فيه مما لزمه من الزكوة ثم اوصى به ان يخرج ذلك
فيدفع الى من يجب له قال جائز يخرج ذلك من جميع المال انما هو بمنزلة دين لو كان عليه ليس
للورثة شيء حتى يؤدوا ما اوصى به من الزكوة شرح فرط دو جا اول بتفعیل است از باب
نصر است یخرج دو جا بصیغه مجهول باب افعال است مراد بجمیع المال اینجا دینی است که از مردمان گرفته بعد
پس منافات ندارد با آنکه زکوة دین حقیقی باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
در مردی که تقصیر کرد در بیرون کردن زکوة خود در وقت زندگی خود پس وقتی که حاضر شد او را وفات
حساب کرد جمیع آنچه را که تقصیر کرد در آن از آنچه لازم بود او را از زکوة بعد از آن وصیت کرد بجمیع
که بیرون کرده کرده شود آن پس داده شود به آنکه حق او است امام گفت که روا است بیرون کرده میشود آنچه
وصیت کرده از اصل مال یا بهمه که اخراج از ثلث منظور نیست جز این نیست که آنچه وصیت کرده ثلث
دینی است که از مردمان گرفته باشد که میبود آن دین بر او نیست برای وارثان چیزی از میراث تا آنکه
ادا کنند آنچه را که وصیت کرده به آن از زکوة دوم اصل قلت لابي جعفر عليه السلام رجل
لم يزك ماله فاخرج زكوته عند موته فاداها كان ذلك يجزي عنه قال نعم قلت فان اوصى
بوصية من ثلثه ولم يكن زكى ايجزي عنه من زكوته قال نعم يحسب له زكوة ولا يكون
له نافلة وعليه فريضة شرح گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که مردی زکوة نداد مال خود را
پس بیرون کرد زکوة خود را نزدیک مردن خود پس ادا کرد آن را آیا باشد آن بر این روش که مجزی
شود از او امام گفت که آری گفتم که اگر وصیت کند به وصیتی از ثلث مال خود که تصدق کرده شود
و او نداده باشد با این روش زکوة داده شود در زندگی خود آیا مجزی است از او از زکوة واجب
نافله است در زکوة فریضه امام گفت که آری حساب کرده میشود برای او زکوة فریضه تا نشود
برای او نافله و بر او باشد فریضه سیم اصل عن شعيب قال قلت لابي عبد الله عليه السلام

ان على اخي زكوة كثيرة فاقضيها او اؤديها عنه فقال لي وكيف لك بذلك قلت احتاط قال نعم
اذا تفرج عنه شرح او برای تردید است و میتواند بود که برای شک راوی باشد و بنا بر اول مقصود
شعیب نیت که یا نیت قضا کنم یا نیت ادا و سکوت امام از تعیین احدهما اشارت باینکه تعیین
احدهما در کار نیست بلکه آنچه در کار است اداء تمام زکوة است و بنا بر این نعم بکسر نون و سکون
عین و فتح میم فعل مدح است و بنا بر دوم مراد بادا و قضا یک معنی است و بنا بر این نعم بفتح نون و عین
و سکون میم حرف تصدیق است و بهر تقدیر اذا بکسر همزه و فتح ذال با تفرج و سکون نون کلمه
تنوین نون مستتر شده و ظرف زمانست یعنی روایت است از شعیب گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
را که بر برادر من که وفات یافته زکوة بسیار هست آیا پس قضا کنم آن زکوة را یا ادا کنم آن زکوة را از جانب
او پس امام گفت که چگونه است ترا علم بآن بسیار یا بیعنی که چون خواهی ادا کنی گفتم
از راه احتیاط میکنم امام گفت که خوب است در این حکم کشاده میشود بر او چهارم اصل
عن معوية بن عمار قال قلت له رجل يموت وعليه خمسمائة درهم من الزكوة وعليه حجة الاسلام
وترك ثلاث مائة درهم فاوصى بحجة الاسلام وان يقضى عنه دين الزكوة قال يحج عنه من اقرب
ما يكون ويخرج البقية في الزكوة شرح روایتست از معوية بن عمار که گفت که گفتم امام
جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلام را که مردی میمیرد و بر او
پانصد درهم از زکوة و بر او است حجة الاسلام و وا گذاشته سیصد درهم پس وصیت کرد بحجة الاسلام و
باینکه داده شود از جانب او دین زکوة امام گفت که حج کرده میشود از جانب او از نزدیکترین آنچه
از جاها میباشد مراد میقات است یا مراد او موافقت است بعد از آن بیرون کرده میشود
باقی مانده در زکوة شاید که وجه تقدیم حج تقدیم آن در وصیت آمده باشد پنجم اصل قلت لابي
الحسن الاول عليه السلام رجل مات وعليه زكوة واوصى ان تقضى عنه الزكوة وولده محاويج
ان دفعوها اضر ذلك بهم ضررا شديدا فقال يخرجونها فيعودون بها على انفسهم ويخرجون منها شيئا
فيدفع الى غيرهم شرح المحاويج بفتح میم جمع محوج بصیغه اسم فاعل یا اسم مفعول باب افعال باشد
یا بیان منکر ده شده که با در اینجا برای تقدیر است یعنی گفتم امام موسی کاظم علیه السلام
را که مردی مرده و بر او است زکوة و وصیت کرده که داده شود از جانب او زکوة و فرزندان او

محتاجان شد اگر زکوة دهند بدین که ضرر رسانند آن با یشان ضرری سخت پس امام گفت که بیرون
میکنند آن زکوة را پس بدهند کسانی را از برادران خود و بیرون میکنند از این چیزها آنچه داده میشود
آن چیز سوی ایشان بدانکه فایده اخراج کل و اعاده آنست که معلوم شود که آنچه اعاده کرده
میشود بعنوان میراث که للذکر مثل حظ الانثیین است قسمت نمیشود بلکه بقدر استحقاق هر کدام است
باب سی و یکم اصل باب اقل ما یعطی من الزکوة والاکثر شرح این باب بیان کمتر چیزیست که داده میشود
بمستحق از جمله زکوة و بیان اکثر آن در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی ولاد الحناط
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول لا یعطی احد من الزکوة اقل من خمسة دراهم
وهو اقل ما فرض الله عز وجل من الزکوة فی اموال المسلمین فلا تعطوا احدا من الزکوة اقل من
خمسة دراهم فصاعدا شرح پنج درهم شش دانگ موافق شش درهم پنج دانگ است که در زمان رسول
صلی الله علیه وآله بوده چنانچه گذشت در حدیث دوم باب سوم یعنی روایت است از ابو ولاد حناط
واو و تشدید لام گندم فروش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شنیدم از امام علیه
السلام میگفت که داده نمیشود مستحقی از زکوة کمتر از پنج درهم و آن کمتر چیزیست که فرض کرده الله
عز وجل از جمله زکوة در مالهای مسلمانان مراد اینست که زکوة نصاب اول در نقد پنج درهم نقره
یا بقیمت آن از طلا است و این باعتبار قیمت کمتر است از زکوة نصاب اول انعام و کاو و گوسفند زکوة
وجو و گندم و خرما و مویز پس مدهید مستحقی را از زکوة کمتر از پنج درهم پس بالاتر از آن یا بمعنی که ده
غیر آنچه کمتر از زکوة نصاب اول مدهید با وجود آنکه قیمت آن بالاتر از پنج درهم است و الله
بود که این نهی برای تنزیه باشد در صورتی که کمال الدار آن دیگر زکوة میداده باشد و مستحقان دیگر
در کمال تنگی نباشند و شاید که مراد تنزیه برای باشد که کمتر از پنج درهم وفا نمیکند بمعاش روزانه
مستحقی که عیالمند باشد غالبا پس محتاج میشود بطلب زکوة از جاهای دیگر و از شغل کسب
خود محروم میشود دوم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال قلت له اعطی الرجل
من الزکوة ثمانین درهما قال نعم وزده قلت اعطیه مائة قال نعم واغنه ان قدرت ان تغنیه
شرح روایت است از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفتم امام را که آیا دهم مردی را
از زکوة هشتاد درهم امام گفت که آری و زیاده ده او را گفتم که دهم او را صد درهم گفت که آری و بی نیاز

که نفقه یکساله ادا شود

کن او را اگر توانی که بی نیاز کنی او را گفتم که دهم او را بیست اگر توانی سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
انه سئل کم یعطی الرجل من الزکوة قال قال ابو جعفر علیه السلام اذا اعطیت فاغنه
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که چون زکوة دهی پس بی نیاز کن مستحق
را یعنی که اگر توانی نفقه سال او را بده چنانچه گذشت در حدیث سابق چهارم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال تعطیه من الزکوة حتی تغنیه شرح روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که میدهی مستحق از زکوة تا آنکه بی نیاز کنی او را یا بمعنی که اگر
زکوتی که میدهی در یکدفعه نفقه سال مستحق است و زیاده بر آن مکروه است یا بمعنی
که چون نفقه سال دادی او را باری دیگر زکوة منع ممکن مادام که نفقه سال او تمام نه
باشد زیرا که حرام است باب سی و دوم اصل باب انه یعطی عیال المؤمن من الزکوة اذا کانوا صغارا
و یقضی عن المؤمنین الدیون من الزکوة شرح این باب بیان آنست که داده میشود عیال مؤمن
که وفات یافته باشد از زکوة چون باشند کوچکان و داده میشود از جانب مؤمنانی که
وفات یافته باشند از زکوة چون باشند کوچکان و داده میشود از جانب مؤمنانی که وفات یافته
باشند قرضها از زکوة در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی بصیر قال قلت لابی
عبد الله علیه السلام الرجل یموت ویترک العیال ایعطون من الزکوة قال نعم حتی
ینشئوا ویبلغوا ویسألوا من این کانوا یعیشون اذا قطع ذلک عنهم فقلت انهم لا یعرفون
قال یحفظ فیهم میتهم ویحبب الیهم دین ابیهم فلا یلبثوا ان یهتموا بدین ابیهم فاذا بلغوا وعدلوا الی غیرکم
فلا تعطوهم شرح ینشئوا بصیغه معلوم باب منع است و مراد ببلوغ انجا سؤال اهل الذکر
است در مختلف فیه که مسائل معرفت امام حق است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در فهم
که باب معرفة الامام والرد الیه است و مراد سؤال مردمان است از امین دین خود و اراده
کسب روزی است یا مراد که آیا بدست خود است یا آن یا از استیناف بنا است یا نه یحفظ
بصیغه مضارع مجهول غائب باب علم است میتهم نائب فاعل است یحبب بجاء مهمله و یک نقطه
بکسره بصیغه مضارع مجهول غائب باب تفعیل است دین بکسر دال نائب فاعل
لا یلبثوا بیاء یک نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه نفی غائب معلوم باب علم است و این در ظاهر

که او رسیده شد که خود دانسته مستحق را از زکوة امام گفت که امام

عیالت و در باطن نیز دیگرانست مثل لا تاکلوا اموالکم و مثل لا یغرنک تقلب البلاد یعنی
روایتست از ابو بصیر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مرد مؤمن میمیرد
و وامیگذارد عیال را آیا آن عیال داده میشوند از زکوة امام گفت که آری تا آنکه بزرگ
شوند و بالغ شوند و سؤال کنند بیان این که از کجا معاش میکردند چون برسند
از زکوة از ایشان پس گفتم به درستی که ایشان نمی‌شناسند امام حق را امام گفت که رعایت کرده
میشود در ایشان جانب میت ایشان و محبوب کرده میشود سوی ایشان مذهب پدر ایشان
پس باید که درنگ نکنند تا آنکه اهتمام بمذهب پدر خود کنند پس چون بالغ شوند و میل کنند
سوی غیر شما پس زکوة مدهید ایشان را هفتم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام
عن رجل عارف فاضل توفی و ترک علیه دینا قد ابتلی به لم یکن مفسدا و لا
مسرفا و لا معروفا بالمسألة هل یقضی عنه من الزکوة الالف و الالفان قال نعم شرح
توفی بضم تا و ضم واو و کسر فا مشدده و فتح یا بصیغه ماضی مجهول باب تفعّل
یا بفتح تا و فتح واو و فتح فا و الف بصیغه معلوم است التوفی فرا گرفتن و بنا بر اول فاعل
الله تعالی است کبرا از دنیا و بنا بر دوم مراد فرا گرفتن کسی است تمام روزی خود و مانند
آن از دنیا و حاصل هر دو یکیست ابتلی بتا یک نقطه و یا بصیغه ماضی مجهول باب
افتعال مراد باینجا تبذیر است که فرق میان آن و اسراف گذشت در شرح حدیث باب
باب اول صله معروف محذوفست بتقدیر معروف بالفقر و بادر با المسألة برای بیان سبب
و میتواند بود که بالمسألة صله معروف باشد به تقدیر اشارتست بآیه سوره البقره
یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی
شناسا بامام حق صاحب فضیلت که وفات یافت و واگذاشت بر خود قرضی را که بتحقیق
مبتلا شده بود بآن بنوده تلف خرج در غیر مقصد و غیر مشهور بنیک دست بسبب گدائی
آیا داده میشود از جانب او از زکوة هزار درهم و دو هزار درهم امام گفت که آری مخفی نماند که

تا آنکه اهتمام کنند بمذهب پدر ایشان
باید شما کاری کنید که ایشان
زود اهتمام بمذهب پدر خود کنند

ظاهر اینست که چون آن مرد نامقید شده بلکه بجز از اثاث البیت و مانند آن از او نمانده
او بوده و دین او از زکوة داده میشود هر چند که مقدار زیاده بمقدار ضروری وارث او باشد
و اقتصار علی هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ذریة الرجل المسلم اذا مات
یعطون من الزکوة و الفطرة کما کان یعطی ابوهم حتی یبلغوا فاذا بلغوا و عرفوا ما کان
ابوهم یعرف اعطوا و ان نصبوا لم یعطوا شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که اطفال مرد مسلمان چون بمیرد داده میشوند از زکوة فطره چنانچه
داده میشد پدر ایشان تا آنکه بالغ شوند پس چون بالغ شوند و شناسند امامی را که
پدر ایشان میشناخت داده میشوند و اگر دشمن امام حق شوند داده نمیشوند مخفی نماند
که مستضعف واسطه است میان عارف و ناصب و در حکم ناصب است چنانچه ذکر آن با
برآنست که گذشت در حدیث اول این باب که یجب الیهم دینا بهم و الآخر پس ایشان بعد از تمام
برهان مستضعف نخواهند بود مگر آنکه بدیشان کمال ابلاهت باشد و آن نادر کالمعدوم است
باب نهم و دوم اصل باب تفضیل اهل الزکوة بعضهم علی بعض شرح بعضهم مجرور بدل بعض اهل است
یعنی این باب بیان ترجیح مستحقان زکوة است بعض ایشان بر بعضی در این باب
حدیث اول اصل قلت لابی جعفر علیه السلام انی ربما قسمت الشیء بین اصحابی
اصلهم به فکیف اعطیهم فقال اعطهم علی الهجرة فی الدین و العقل و الفقه شرح
الهجرة بکسر ها و سکون جیم و زا اسم مصدر باب نصر واگذاشتن چیزی و مراد اینجا
واگذاشتن چیزیست که مقتضی اخلال بقیام بحقوق عبادت است چنانچه باید مثل واگذاشتن
اهل دین باطل و مثل واگذاشتن موضعی که در آن اهل باطلند و غیر آن بمعنی که در آن اهل
حقند العقل خردمندی و فهمیدگی و مراد اینجا اهتمام بعبادتست و الفقه بکسر فا و
سکون قاف گرفتن علم بمسائل دین حق یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که بسا
من تا قسمت کنم چیزی را از زکوة را در میان مستحقان یاران خود بر حالی که بپیوندم ایشان را
بآن با این معنی که بجمیع ایشان میرسانم پس چگونه برسانم ایشان را پس امام گفت که ببخش
بقدر تفاوت ایشان در هجرت در اسلام با این معنی که هر کدام که ترک اهل باطل بیشتر کرده زیاد

تزیید و بقدر تفاوت ایشان در عقل یا بنحوی که چون مساوی باشند در هجرت هر کدام که
بیشتر کند زیادتی بدهد و بقدر تفاوت ایشان در فقه یا بنحوی که چون مساوی باشند در هجرت
و عقل بهر کدام که زیادتر باشد در کسب علم یا اکمل دین زیادتی بدهد. دوم اصل سألت ابا
الحسن علیه السلام عن الزکوة أیفضّل بعض من یعطی ممن لا یسأل علی الذی یسأل شرح
پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از زکوة که آیا ترجیح داده میشود بعضی کسانی که داده میشود
کسی که گدائی نمیکند بر غیر او امام گفت که آری ترجیح داده میشود آنکه گدائی نمیکند بر آنکه گدائی
میکند. سوم اصل عن عبد الله بن سنان قال قال ابو عبد الله ان صدقة الخف والظلف
تدفع الی المتجملین من المسلمین فاما صدقة الذهب والفضة وما کیل بالقفیز مما اخرجت الارض
فللفقراء المدقعین قال ابن سنان قلت وکیف صار هذا هکذا فقال لان هؤلاء متجملون
یستحیون من الناس فیدفع الیهم اجمل الامرین عند الناس وکل صدقة شرح
الخف بضم خاء با نقطه و تشدید فاء پوست پای شتر و مراد اینجا صاحب خف است الظلف بکسر
ظاء با نقطه و سکون لام و فاء سم شکافته و مراد اینجا صاحب ظلف است گاو و گوسفند باشد
المتجمل بجیم بصیغه اسم فاعل باب تفعل صاحب زینت در لباس و مانند آن و مراد اینجا غنی
است و آن ضد فقیر است که شرم دارد از اینکه طلب چیزی کند یا کسی بر حال او مطلع شود المدقع
بدال بی‌نقطه و قاف و عین بی‌نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال الخاک آلود و مراد اینجا مسکین
که شرم ندارد از طلب و از اطلاع مردمان بر حال او و کل مرفوع منون و مبتدا است
ان عوض مضاف الیه است بتقدیر کل واحد منهما صدقة مرفوع و خبر مبتدا است یعنی
روایت است از عبد الله بن سنان گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که زکوة
شتر و گاو و گوسفند داده میشود سوی اهل عزت از مسلمانان پس اما زکوة طلا و نقره
و آنچه پیمانه کرده شد بقفیز از جمله آنچه بیرون کرد آن را زمین پس برای فقیران
که خاک آلوده اند گفت ابن سنان گفتم که و چگونه گردید این قسمت باین نحو پس امام گفت
اینکه این جماعت که اول مذکور شدند اهل عزت اند شرم میدارند از مردمان پس داده
میشود سوی ایشان عزیزتر آن دو چیز نزد مردمان و هر کدام زکوة است چهارم اصل عن علی

ابی حمزة عن ابی ابراهیم علیه السلام قال قلت له الرجل یعطی الالف الدرهم من الزکوة یقسمها
فیحدث نفسه ان یعطی الرجل منها ثم یبدو له و یعزله فیعطی غیره قال لا بأس فیه شرح روایت
است از علی بن ابی حمزه از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفتم او را که مردی میدهد هزار درهم
را از زکوة بمردی که قسمت کند او را پس میدهد و مراد امام گفت که باکی نیست بآن تقریب
پنجم اصل عن عتیبة بن مصعب عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول اُتی
النبی صلی الله علیه وآله بشیء یقسمه فلم یسع اهل الصفة جمیعا فخص به اناسا منهم
فخاف رسول الله صلی الله علیه وآله ان یکون قد دخل قلوب الآخرین شیء فخرج
الیهم فقال معذرة الی الله عز وجل والیکم یا اهل الصفة انا اوتینا بشیء فاردنا
ان نقسمه بینکم فلم یسعکم فخصصت به اناسا منکم خشینا جزعهم وهلعهم شرح
باء در هر دو جا برای تعدیه است الصفة بضم صاد بی‌نقطه و تشدید فاء موضعی از مسجد مدینه که
اندکی مرتفع بوده و سقف داشته و اهل الصفة عبارت است از فقرای مهاجرین که در مدینه منزلی
نداشتند و شب در آن صفه میبوده اند و معاش بصدقات میکرده اند خانها از اهل مکه
و خانه از اهل مواضع دیگر معذرة بفتح میم و سکون عین بی‌نقطه و کسر و فتح و ضم ذال با نقطه
اسم مصدر باب افعال است و حال از ضمیر مستتر در قال است یعنی معتذرا لاعتذار عذر خواه
و میتواند بود که مفعول فعل محذوف باشد بتقدیر اعتذر معذرة و میتواند بود که مرفوع و خبر مبتدای
محذوف باشد بتقدیر هذا معذرة و بنا بر اول و دوم داخل مقول قول نیست و ظرف در الی الله
متعلق بمحذوف بتقدیر اتوجه الی الله والیکم و ذکر الی الله برای استعانت بالله تعالی است
تا عذر او مقبول اهل الصفه شود و بنا بر سوم و چهارم معذرة داخل مقول قول است و ظرف لغو است
و متعلق بمعذرة است یا مستقر است و صفت معذرة است خصصت بتخفیف صاد اول بصیغه
معلوم متکلم وحده است از باب نصر است الهلع بفتح هاء و فتح لام و عین بی‌نقطه شدت جزع
یعنی روایت است از عتیبه بفتح عین بی‌نقطه و سکون تاء و فتح نون و فتح باء یک نقطه و سکون یاء دو
نقطه و باء یک نقطه و سین بی‌نقطه ابن مصعب بضم میم و سکون صاد بی‌نقطه و فتح عین بی‌نقطه و باء یک نقطه

جعفر صادق علیه السلام داوی گفت که شنیدم از امام که میگفت که آورده شد نزد نبی صلی الله علیه وآله چیزی
چیزی از صدقه که قسمت کند از پس گنجایش نداشت اهل صفه را همه پس مخصوص کرد بآن
را از ایشان پس رسید رسول الله صلی الله علیه وآله از اینکه تحقیق احد شده باشد در دلهای
ایشان چیزی از آن اندک پس بیرون آمد از خانه سوی اهل صفه پس گفت بحالیکه عذرخواه بود که بیرون آمدم
میشوم سوی الله عز وجل و سوی شما ای اهل صفه بدرستیکه آورده شد نزد ما چیزی پس خواستیم
که قسمت کنیم از میان شما پس گنجایش نداشت شما را پس مخصوص کردم بآن جمعی را از شما که رسیدم
از اضطراب ایشان و شدت اضطراب ایشان. ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام او عن ابی الحسن
علیه السلام فی الرجل یاخذ الشیء للرجل ثم یبتغله فیجعله لغیره قال لا باس شرح نقلست
از امام جعفر صادق علیه السلام یا امام موسی کاظم در مردی که حمل میکند از عمل زکوة جهت
مردی بعد از آن پشیمان میشود پس میگرداند آنرا برای غیر او امام گفت که نیست باکی باب
سوم اصل باب تفضیل القرابة فی الزکوة ومن لا یجوز منهم ان یعطوا من الزکوة شرح القرابة بفتح قاف
و را بی نقطه و با یک نقطه خویشی و مستعمل میشود در خویشان و بنا بر معنی دوم مفرد و تثنیه و جمع
مساوی چون در اصل مصدر بوده و مراد اینجا خویشان است یعنی این باب در ترجیح خویشان است
در زکوة و بیان آنکه جایز نیست آنکه بخویشان آنکه زکوة داده میشود این باب ده حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال
قلت له لی قرابة انفق علی بعضهم وافضل بعضهم فیاتینی ابان الزکوة افاعطیهم منها قال
مستحقون لها قلت نعم قال هم افضل من غیرهم اعطهم قال قلت فمن ذا الذی یلزمنی من ذوی
قرابتی حتی لا احسب الزکوة علیهم فقال ابوک وامک قلت ابی وامی قال الوالدان والولد
مراد بقرابة بفتح قاف در اول خویشان است و در دوم خویشی است الابان بکسر همزه و تشدید
با یک نقطه و الف و نون وقت چیزی یا اول وقت چیزی یعنی روایتست از اسحق بن عمار
از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفتم امام را که مرا خویشان هستند که نفقه میکنم بر بعض
ایشان و ترجیح میدهم بعض ایشانرا پس می آید مرا وقت زکوة پس بدهم ایشانرا از زکوة امام گفت که آیا

ایشان مستحقاند زکوة را یعنی که از شیعه امامیه اند و واجب النفقه تو نیستند و پریشانند
گفتم که آری امام گفت که ایشان بهترند از غیر ایشان بده ایشانرا اسحق گفت که گفتم که پس کیستانکه واجب است
مرا نفقه او از جمله صاحبان خویشی من تا حساب نکنم زکوة را با ایشان پس امام گفت که پدرت و مادرت
گفتم در میان سخن امام که پدرم و مادرم امام گفت که دو زاینده تو خواه پدر و جد و خواه مادر و جده و زاده
شدگان از تو خواه پسر و پسرزاده و خواه دختر و دخترزاده. دوم اصل عن ابی بصیر قال سالته رجل
وانا اسمع قال اعطی قرابتی من زکوة مالی وهم لا یعرفون قال فقال لا تعط الزکوة الا مسلما
واعطهم من غیر ذلک ثم قال ابو عبد الله علیه السلام اترون انما فی المال الزکوة وحدها
ما فرض الله فی المال من غیر الزکوة اکثر تعطی منه القرابة والمعترض لک ممن یسالک فتعطیه
ما لم تعرفه بالنصب فاذا عرفته بالنصب فلا تعطه الا ان تخاف لسانه فتشتری دینک وعرضک
منه شرح ظاهر الا مسلما آنست که غیر عارف امام حق از مکلفین مسلم نیست انما بفتح همزه ادات
حصر مرکب است مثل اوصانی انما الهکم اله واحد پس وحدها برای تاکید حصر است و در
بعض نسخ انّ ما منفصل است که بکر است و بنا بر این وحدها برای اصل حصر است و میتواند بود که
تاکید حصر مفهوم تعریف خبر ذات لام باشد فرض بصیغه ماضی معلوم غائب از باب تفعیل است
موافق آنچه گذشت در شرح حدیث هشتم باب اول و ظاهر المعترض لک آنست که زکوة المجهول الحال
نتوان داد یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را مردی و من میشنیدم
آن مرد گفت که آیا بدهم خویشان خود را از زکوة مال خود و ایشان نمی شناسند امام حق را یعنی
که در مذهب مخالف فیلسوف امر میکنند چنانچه گذشت در کتاب الحجة در باب هفتم که باب معرفة الامام
والرد الیه است ابو بصیر گفت که پس امام گفت که مده زکوة را مگر بمسلمان و بده آن خویشانرا از غیر
زکوة بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا گمان میبرید که جز این نیست که در مال از چیزی که واجب
و برای بجا آوردن آن کرده است الله تعالی در مال از غیر زکوة بیشتر است از زکوة میدهی از آن بعضی
خویشانرا و کسی را که بر تو عرضه کند که طلب میکند از تو پس میدهی بخیر ده را چند
که نشناخته اورا بدشمنی اهل البیت پس چون شناختی اورا بدشمنی پس چیزی مده او را مگر آنکه بترسی
از زبان او پس بخری مذهب خود را و ناموس خود را از او تا او طعنه در آنها نکند سوم اصل

سألت الرضا علیه السلام عن الرجل له قرابة وموالی واتباع یحبون امیر المؤمنین صلوات
الله علیه ولیس یعرفون صاحب هذا الامر ایعطون من الزکوة قال لا شرح پرسیدم
امام رضا علیه السلام از مردیکه او راست خویشان و دوستان و تابعان که دوست میدارند
امیر المؤمنین صلوات الله علیه را لکن نمیشناسند صاحب این کار امامت را یعنیکه
امام زمان خود را نمیشناسند آیا داده میشوند از زکوة امام گفت که نه بعض دوستی امیر المؤمنین
صلوات الله علیه عبارتست از اقرار بامامت او بی واسطه و عدم معرفت امام زمانه عبارتست
از عدم معرفت اینکه رعیت مکلفند بسوی امام مفترض الطاعه و باید کرد در هر زمان اگرچه مشتبه
شود و الا ساکت میباید بود و ترک عمل بظن میباید کرد و این ابطال مذهب زیدیه و امثال
پس اگر کسی که قائل بامامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام باشد و نشناسد وجوب رد امام زمان
خود را نشناخته و اگر کسی بعد از وفات امام سابق نشناسد خصوص امام زمان را برای عذر امامت
وجوب رد امام زمان خود را نشناخته فی الحقیقة چنانچه گذشت در کتاب الحجة در احادیث باب
هشتاد و هشتم که باب ما یجب علی الناس عند مضی الامام است چهارم اصل قلت لابی عبدالله
علیه السلام الرجل یکون له الزکوة وله قرابة محتاجون غیر عارفین ایعطیهم من الزکوة
فقال لا ولا کرامة لا یجعل الزکوة وقایة لماله یعطیهم من غیر الزکوة ان اراد شرح گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی میباشد او را زکوة و او راست خویشان که نیازمندند
نمیشناسند امام زمان خود را آیا میدهد ایشان را از زکوة پس امام گفت که نه و نیست عزتی ایشان را
بیان این اینکه نمیکند زکوة را نگاه دارنده مال خود میدهد ایشان را از غیر زکوة اگر خواهد
پنجم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال خمسة لا یعطون من الزکوة شیئا الاب والام والولد
والمملوک والمرأة وذلک انهم عیاله لازمون له شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
پنج کس داده نمیشوند از زکوة چیزی اول پدر صاحب زکوة خواه بی واسطه و خواه با واسطه دوم
مادر خواه بی واسطه و خواه با واسطه سوم فرزند خواه بی واسطه و خواه با واسطه چهارم بنده

بیجیرند و آن برای اینست که ایشان عیال او نیند لازم نیستند او را یعنی که واجب النفقه صاحب
زکوة نیند ششم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال فی الزکوة یعطی منها الاخ والاخت
والعم والعمة والخال والخالة ولا یعطی الجد ولا الجدة شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام
که گفت در زکوة داده میشود از آن برادر و خواهر و عم و عمه و خال و خاله و داده نمیشود جد خواه
جد پدری و خواه جد مادری و نه جده خواه جده پدری و خواه جده مادری هفتم اصل
قلت لابی الحسن علیه السلام رجل من موالیک له قرابة کلهم یقولون بک وله زکوة
ایجوز له ان یعطیهم جمیع زکوته قال نعم شرح گفتم امام علی نقی علیه السلام را
که مردی از خاصان شیعه تو او راست خویشانی که جمیع ایشان اقرار میکنند بامامت تو
و او را زکوتی است آیا روا است او را اینکه دهد ایشان را جمیع زکوة خود امام گفت آری هشتم
اصل عن علی بن مهزیار عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن الرجل یضع زکوته
کلها فی اهل بیته وهم یتولونک فقال نعم شرح روایتست از علی بن مهزیار از امام
با امام علی النقی گفت که پرسیدم امام را از مردی که میگذارد زکوة خود را همه آن در خویشان
خود و ایشان امام خود میدانند امام را گفت که خوبست نهم اصل عن عمران بن اسمعیل
بن عمران القمی قال کتبت الی ابی الحسن الثالث علیه السلام ان لی ولدا رجالا ونساء
أفیجوز ان اعطیهم من الزکوة شیئا فکتب علیه السلام ان ذلک جائز لک شرح روایتست
عمران بن اسمعیل بن عمران قمی گفت که نوشتم سوی امام علی النقی ع که بدرستیکه مرا است فرزندان
که مردانند و زنانند آیا پس جایز است اینکه دهم ایشان را از زکوة چیزی پس نوشت امام
علیه السلام که بدرستیکه آن جایز است ترا بدانکه تجویز آن برای عمران پنج احتمال دارد اول
اینکه عمران حاصلی که وفا بخرج کند نداشته باشد پس با وجود وجوب زکوة بر او مستحق
زکوة در بعضی بوده باشد و بنا بر این سبیل اولاد مستحق زکوة او شده باشند دوم اینکه اولاد

او محتاج ضرورت زن خواستن و شوهر کردن رسیده باشد و چیزی نداشته باشند که خرج کنند
و آن خرج بر پدر واجب نباشد سیم اینکه پسران او زن خواسته باشند و نفقه زنان آن پسران بر پدر
واجب نباشد پس زکوة پدر را صرف زنان کنند در صرف خود ۴ چهارم اینکه فرزندان او
نداشته باشند نظیر خبر می آید در حدیث دوم این باب ابنیه مجمل اینکه عمران وکیل دیگری
باشد در قسمت زکوة و از جانب خود شریک باشد و او و فرزندان مستحق زکوة باشند و مناسبت
این با عنوان باب بعید است دوم اصل عن محمد بن جزک قال سألت الصادق علیه السلام
عن مالی الی ولد ابنتی قال نعم لا بأس شرح رد اینکه نام محمد بن جزک بفتح جیم و فتح زای
با نقطه که از اصحاب امام علی النقی علیه السلام گفت پرسیدم امام را یعنی علیه السلام که آیا
دهم ده یک مال خود را که زکوة غلات است سوی فرزندان دختر امام گفت که آری باکی نیست توضیح
این از شرح حدیث سابق ظاهر میشود زیرا که احتمال دوم و سوم و چهارم اینجا نیز جاری است باب بیست و چهارم
اصل باب دار شرح این بابست که عنوان آن مشهور است با این معنی که متعلقست با احادیث
در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی محمد الوابشی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سأله
بعض اصحابنا عن رجل اشتری اباه من الزکوة زکوة ماله قال اشتری خیر رقبة لا بأس بذلک
شرح وابشی بالف و کسر با منسوب به قبیله یعنی روایتست
از ابو محمد وابشی از امام جعفر صادق ع راوی گفت که پرسید امام را بعض یاران ما از مردی که خرید پدر
خود را از زکوة که زکوة مال خود بود امام گفت که خرید بهترین قیدی را نیست باکی بان مراد آنست که
در خریدن پدر ضرورتی هست و صنفی از هشت صنف که در آیت زکوة مذکورست و فی الرقاب است
داخل در این است نسبت با و سوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل علی ابیه دین
ولابیه مؤنة أیعطی اباه من زکوته یقضی دینه قال نعم و من احق من ابیه شرح المؤنة بفتح میم
و ضم همزه و سکون واو و نون مده نفقه از مال یعنی پرسید امام جعفر صادق را از مردی که
بر پدر او دینی و برای پدر او خرج عیالی هست با این معنی که نیاید بر قدر نفقه ندارد که آیا

نداشته باشند و نفقه
زنان ایشان هم

دین تواند کرد یا میدهد پدر خود را از زکوة خود که ادا کند بان دین خود را امام گفت که آری
و لکن سزاوار تر از پدر و مادر است که از حصه غارمین میدهد از حصه فقراء
سوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل حلت علیه الزکوة و مات ابوه و علیه
دین أیؤدی زکوته فی دین ابیه و للابن مال کثیر فقال ان کان ابوه اورثه مالا ثم ظهر علیه دین
لم یعلم به یومئذ فیقضیه عنه قضاه من جمیع المیراث و لم یقضه من زکوته و ان لم یکن
اورثه مالا لم یکن احد احق بزکوته من دین ابیه فاذا اداها
فی دین ابیه علی هذه الحال اجزأت عنه شرح قضاء بالف ممدوده مفعول مطلق برای نوعست
و ضمیر راجع بدین است یا راجع با بن است یعنی گفتم امام جعفر صادق را که مردی فرود آمده
زکوة بانمعنی که وقت دادن زکوة او شد و پدرش مرد و بر آن پدر دینی است آیا میدهد زکوة خود را
در دین پدرش در حالی که برای پسر مال بسیار هست پس امام گفت که اگر پدر او میراث داده باشد
او را مالی بعد از آن ظاهر شده باشد بر پدر دینی که ندانسته باشد در وقت وفات
و قسمت میراث پس میدهد دین را از جانب پدر دادن آن دین از جمیع میراث با این معنی که وفا کردن
با آن منظور نیست و ایضا مخصوص حصه این پسر نیست و نمیدهد آن دین را از زکوة خود و اگر میراث
باشد او را مالی نداشته باشد هیچ یک سزاوار تر بزکوة پس از دین پدر پس هرگاه که دهد زکوة را در دین
پدر در این حال مجزی میشود از او باب بیست و پنجم اصل باب الزکوة یبعث بها من بلد الی بلد او تدفع
من بعضهم الی بعض شرح این باب بیان زکوة است که فرستاده میشود از شهری سوی شهری یا داده
سوی کسی که قسمت کند از او این باب یازده حدیث است اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام
رجل بعث بزکوة ماله لتقسم فضاعت هل علیه ضمانها حتی تقسم فقال اذا وجد لها
موضعا فلم یدفعها فهو لها ضامن حتی یدفعها و ان لم یجد لها من یدفعها الیه فبعث بها الی اهلها فلیس علیه
ضمان لانها قد خرجت من یده و کذلک الوصی الذی یوصی الیه یکون ضامنا لما دفع الیه
اذا وجد ربه الذی امر بدفعه الیه و ان لم یجد فلیس علیه ضمان شرح خروج زکوة از ید اینجا
از عدم قدرت بر وضع آن در موضعش بسبب عدم حضور مستحق آن در آن محل اینجا
مستحق کلمات یعنی گفتم امام جعفر صادق را که مردی فرستاد زکوة مال خود را بموضع دیگر

کرده شود پس ضایع شد در راه آیا بر او هست ضامن بودن آن یا وفی که متمکن کرده
شود یا بمعنی که آیا واجبست بر او اعادهٔ آن پس امام گفت که چون یابد برای آن مستحقی پس
ندهد او را پس او ضامنست تا آنکه دهد او را بمستحق و اگر نیابد برای آن مستحقی را که
دهد او را سوی او پس فرستد او را سوی مستحقی آن پس نیست بر او ضامن بودن زیرا که بتحقیق
بیرون رفته از دست قدرت او و هم چنان وصی میت که وصیت کرده میشود سوی او
میباشد ضامن برای مالی که داده شد سوی او باید صاحب او که مامور شد بدادن آن
سوی آن صاحب و او تاخیر کند دفع کردن آن تا بیابد صاحبش را پس نیست بر آن وصی ضمان بعد
در تاخیر **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا اخرج الرجل الزکوة من ماله
ثم سماها لقوم فضاعت او ارسل بها الیهم فضاعت فلا
شیء علیه **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون بیرون کند
مرد زکوة را از مال خود بعد از آن نام زد کند او را برای جمعی که مستحق اند پس ضایع شود آن یا فرستد
او را سوی آن جمع پس ضایع شود در راه پس نیست چیزی بر او یا بمعنی که ضامن نیست او را و شاید
که تاخیر او روی تقصیر نکرده باشد بقرینه حدیث سابق **سوم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام انه قال اذا اخرجها من ماله فذهبت ولم یسمها لاحد فقد برئ منها
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفت که چون مرد بیرون کند
زکوة را از مال خود پس تلف کند سود بر حالی که نام زد نکرده باشد او را برای کسی پس بتحقیق
بری الذمه شود از آن زکوة و مراد صورتی است که مذکور شد در شرح حدیث سابق و بیان شود
در حدیث آینده **چهارم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل بعث الیه اخ له
زکوته لیقسمها فضاعت فقال لیس علی الرسول ولا علی المؤدی ضمان قلت فانه لم یجد
لها اهلا ففسدت وتغیرت ایضمنها قال لا ولکن ان عرف لها اهلا فعطبت او فسدت
فهو لها ضامن حتی یخرجها **شرح** لم یجد بجیم و ذال بینقطه صیغه مضارع غائب معلوم
معتل الفاء واوی از باب ضرب یا باب و... است و ضمیر مستتر راجع باخ است العطب بفتح

عین بینقطه و فتح طاء بینقطه و بای یکنقطه مصدر باب علم هلاک شدن و شکسته شدن است
و هر دو اینجا مناسبست **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق را از مردی که فرستاد سوی او برادر
مؤمنی که او راست زکوة خود را تا قسمت کند او را پس ضایع شد در راه پیش از رسیدن بمستحق
پس امام گفت که نیست بر آورنده و نه بر دهنده ضامن بودنی گفتم که پس بدرستیکه آن برادر
رسیده باو نیافت برای آن زکوة مستحقی را و نگاه داشت پس تلف شد و از حال خود بگردید
آیا آن برادر ضامن میشود او را امام گفت که نه ولیکن اگر شناسد برای آن مستحقی را در جای خود
پس هلاک شود یا فاسد شود پس او ضامنست تا آنکه بیرون کند او را از مال خود **پنجم اصل**
سألت ابا جعفر علیه السلام عن الرجل یبعث بزکوته فتسرق او تضیع قال لیس علیه شیء **شرح**
پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که میفرستد زکوة خود را از شهری بشهری پس دزدیده
میشود یا ضایع میشود امام گفت که نیست بر او چیزی و مراد صورتیست که مستحق یافت نشود چنانچه بیان شد
در حدیث سابق و مسئله مذکوره را دلیل باشد که زکوة در همان شهر عبارت خود میدهد و میفرستد
بجانبهای مستحقان آن شهر و عدم ضمان در این صورت ظاهر است **ششم اصل** عن ابن ابی عمیر
عمن اخبره عن درست عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی الزکوة یبعث بها
الرجل الی بلد غیر بلده قال لا بأس ان یبعث بالثلث او الربع شک ابو احمد **شرح** ابو احمد
کنیت محمد بن ابی عمیر است **یعنی** روایتست از ابن ابی عمیر از کسی که خبر داد او را از درست از مردی
از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام گفت در زکوتی که میفرستد آن را مرد سوی شهری غیر شهر خودش
امام گفت نیست باکی بانکه فرستد ثلث یا ربع را شک کرد ابن ابی عمیر مخفی نماند که این حدیث دو
احتمال دارد اول اینکه با وجود آنکه در شهر خودش مستحق باشد اگر ثلث یا ربع را فرستد بشهری
دیگر در راه ضایع شود ضامن نباشد بخلاف اینکه زیاده بر ثلث یا ربع فرستد پس بحمل بخصص
بعض احادیث سابقه است دوم اینکه در صورتی که در شهر خودش مستحق باشد فرستادن ثلث
یا ربع بشهری دیگر جایز است و فرستادن زیاده بر آن جایز نیست اگر چه آن ثلث یا ربع ضایع شود
ضامن باشد والله اعلم **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یعطی الزکوة

۱۲۸

يقسمها الا الزكوة ان يخرج الشيء منها من البلدة التي هو فيها الى غيرها قال لا بأس شرح روايتست
از امام جعفر صادق عليه السلام در مرديكه داده ميشود زكوة تا انكه قسمت كند انرا از اهل زكات
او را اينكه بيرون كند چيزى از ان را از شهرى كه او در انست بسوى غير آن شهر امام گفت نيست پروا
باك از اين حديث مثل باب آن ... معلوم ميشايد كه مثله عبارت از ثلث يا ربع باشد با هيچ كه زياده بر ان باشد
هشتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقسم صدقة اهل البوادي
في اهل البوادي وصدقة اهل الحضر في اهل الحضر ولا يقسمها بينهم بالسوية انما يقسمها على قدر ما يحضره منهم وما
يرى وليس عليه في ذلك شيء موقت شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت كه عادت
رسول الله صلى الله عليه وآله اين بود كه قسمت ميكرد زكوة باديه نشينان را در مستحقان باديه نشينان
و زكوة ساكنان شهرها را در مستحقان ساكنان انها و قسمت نميكرد آنرا در ميان ايشان
برابر بلكه اين بود كه قسمت ميكرد بقدر انچه حاضر ميشدند او از جمله ايشان و بقدر انچه
صلاح ميديد و نيست در آن قسمت چيزى معين مراد اينست كه عدم تفاوت در قدر انچه
بمستحقان داده ميشود منظور نبود مخفى نماند كه اين منافات ندارد با انچه گذشت در حديث
اول باب ادب المصدق كه امير المؤمنين عليه السلام زكوة اهل باديه را بايشان طلبيد زيرا كه
ميتواند بود كه آن در صورتى باشد كه در اهل باديه مستحقى نباشد يا در صورتى باشد كه مستحقان
اهل باديه بشهر بمعامله آمده باشند يا بان استحقاق خود ميگرفته باشند ... ميكرده
نهم اصل عن وهيب بن حفص قال كنا مع ابي بصير فاتاه عمرو بن الياس فقال له يا ابا محمد
ان اخي بحلب بعث الي بمال من الزكوة اقسمه بالكوفة فقطع عليه الطريق فهل عندك فيه
شيء فقال نعم سألت ابا جعفر عليه السلام عن هذه المسألة ولم اظن ان احدا يسألني
عنها ابدا فقلت لابي جعفر عليه السلام جعلت فداك الرجل يبعث بزكوته من ارض
الى ارض فيقطع عليه الطريق فقال قد اجزأت عنه ولو كنت انا لاعدتها شرح روايتست
از وهيب بضم واو و ابن حفص كه گفت كه بوديم با ابو بصير كه كنيت ديگر او ابو محمد است

في اهل الحضر

آمد

۱۲۹

آمد نزد او عمرو بن الياس پس گفت او را كه اى ابو محمد بدرستيكه برادرم در حلب فرستاد بسوى
من مالى را از زكوة تا قسمت كنم آن مال را در كوفه پس بريده شد راه بان مال كه دزدان زدند
مال او را ابو بصير گفت آيا نزد تو در اين چيزى هست از حديث اهل البيت عليهم السلام ... گفت ابو بصير
كه آرى پرسيدم امام محمد باقر عليه السلام را از اين مسئله و گمان نداشتم كه كسى بپرسد مرا از آن
مسئله هرگز بعد از اين روز پس گفتم امام محمد باقر عليه السلام را كه قربانت شوم مردى ميفرستد
زكوة خود را از زمينى بسوى زمينى پس بريده ميشود راه بر او پس امام گفت كه بتحقيق مجزى
شد از او و اگر ميبودم من بجاى او هر اينه اعاده ميكردم زكوة را باين معنى كه بار ديگر
ميدادم مراد صورتيست كه در بين راه مستحق موجود نباشد مثل حلب دهم اصل عن ابي عبد الله
عليه السلام قال لا تحل صدقة المهاجرين للاعراب ولا صدقة الاعراب للمهاجرين
شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت حلال نيست زكوة اهل شهرها مثلا
بباديه نشينان عرب مثلا و نه زكوة باديه نشينان عرب مثلا بر اهل شهرها مثلا يازدهم اصل
سئل المدائني ابا جعفر عليه السلام قال ان لنا زكوة نخرجها من اموالنا ففي من نضعها
فقال في اهل ولايتك فقال اني في بلاد ليس بها احد من اوليائك فقال ابعث بها الى
بلدهم تدفع اليهم ولا تدفعها الى قوم ان دعوتهم غدا الى امرك لم يجيبوك وكان والله
الذبح شرح پرسيد مدائني امام محمد باقر عليه السلام را گفت كه بدرستيكه ما را است زكوة
كه بيرون ميكنيم آنرا از مالهاى خود پس در كه گذاريم انرا پس امام گفت در اهل دوستى كه تو بايشان
دارى يعنى شيعه پس مدائني گفت كه بدرستيكه من در بلادى ام كه نيست در آنها كسى از دوستان
تو پس امام گفت كه بفرست زكوة را بشهر دوستان من تا داده شود بسوى ايشان و مده آنرا
جمعى كه چون بخوانى ايشان را فردا بسوى كار خود كه دولت ماست اجابت نكنند ترا و آن خواندن
بخدا قسم كشيدن است ... مراد اينست كه باطفال ... مخالفان مده ...
شكوند ايشان را دعوت بدين حق ميكنيم و ايشان چون احسان از ما ديده اند قبول خواهند كرد

نیابد که ایشان متوجه خواهند کرد والبته راه نگشتن خواهند داد مخفی نماند که تا خبر دعوت تا وقت بلوغ برای آنست که ظاهر است که طفلان زنا لذت و دفاش میکنند باب بیست و ششم اصل

باب الرجل یدفع الیه الشیء یفرقه وهو محتاج الیه ایأخذ لنفسه شرح این باب بیان مرد بیست که داده میشود سوی او چیزی تا قسمت کند آنرا و محتاج است سوی آن چیز فرا میگیرد برای خود در آن

باب شش حدیث است اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یعطی الزکوة یقسمها فی اصحابه ایأخذ منها شیئا قال نعم شرح گفتم امام جعفر صادق را که مرد داده میشود زکوة تا قسمت کند آنرا میان یاران خود آیا فرا میگیرد از آن چیزی امام گفت که آری دویم اصل عن ابی

ابراهیم علیه السلام فی رجل اعطی مالا یفرقه فیمن یحل له اله ان یأخذ منه شیئا لنفسه وان لم یسم له قال یأخذ منه لنفسه مثل ما یعطی غیره شرح روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام در مردی که داده شد مالی تا قسمت کند در آنکه حلال است او را آیا جایز است او را اینکه فرا گیرد از آن مال چیزی برای خود هر چند که نام برده نشده باشد برای او امام گفت که فرا میگیرد از آن مال برای خود مثل آنچه میدهد غیر خود را مخفی نماند که اگر رای تفاوت داده باشد اشکالی نیست اشکال در صورتی است که تفاوت نهد مستحقان و قدر باشد و با نظام میدهد تفاوت لیکن استحقاق خود را با استحقاق اغیار مخیر کند احتیاط در ترک است از مکر ابلیس به تلبیس نیست که معلوم که خود بمقدار در مساوی که مقدار آنها باشد سوم اصل

سألت ابا الحسن علیه السلام عن الرجل یعطی الدراهم یقسمها ویضعها فی مواضعها وهو ممن تحل له الصدقة قال لا بأس ان یأخذ لنفسه کما یعطی غیره قال ولا یجوز له ان یأخذ اذا امره ان یضعها فی مواضع مسماة الا باذنه شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که داده میشود درمها تا قسمت کند آنها را و گذارد آنها را در جایهای آنها و او از جمله است که حلال است او را صدقه امام گفت که نیست پروائی با اینکه فرا گیرد برای خود چنانچه میدهد غیر خود را بیان این شد در شرح حدیث سابق امام گفت که و جایز نیست او را که فرا گیرد

چون امر کند او را که گذارد زکوة را در جایهای نام برده شده مگر برخصت او که حاصل شود باب سی و هفتم اصل باب الرجل اذا وصلت الیه الزکوة فهی کسبیل ماله یفعل بها ما یشاء شرح السبیل بفتح سین بی نقطه و کسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین راه و شارع عام است و اینجا استعاره شده برای مال خالص که شریکی و مانعی صاحب را از انواع تصرف در آن نباشد چنانچه در شارع عام مانعی نباشد از انواع عبور و اجتیاز است از آن یعنی این باب بیان آنست که مرد چون رسد سوی او زکوة پس آن مانند خالص مال او است که شریکی در آن نداشته باشد و در این باب سه حدیث است اول اصل عن سماعة عن ابی عبد الله

علیه السلام قال اذا اخذ الرجل الزکوة فهی کماله یصنع بها ما یشاء قال وقال ان الله

عز وجل فرض للفقراء فی اموال الاغنیاء فریضة لا یحمدون بادائها وهی الزکوة فاذا

هی وصلت الی الفقیر فهی بمنزلة ماله یصنع بها ما یشاء فقلت یتزوج بها ویحج منها قال

نعم هی ماله قلت فهل یوجر الفقیر اذا حج من الزکوة کما یوجر الغنی صاحب المال قال نعم شرح

روایت است از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که چون فرا گیرد مرد زکوة را پس آن مانند مال خالص او است و میکند بآن زکوة هر چه که خواهد سماعه گفت که امام گفت که بدرستیکه الله عز و جل قرار داده برای فقرا اسلام در مالهای اغنیا فریضه را که سپاس کرده نمیشوند بدادن آن و آن زکوة است مراد اینست که فقرا در دی نکوند و این سپاس نیست پس چون زکوة رسد سوی فقیر پس آن مانند خالص او است که شریکی در آن نداشته باشد میکند باین زکوة هر چه که خواهد پس گفتم که آیا زن میخواهد بآن و حج میکند از آن امام گفت که آری آن مال او است گفتم که پس آیا ماجور میشود فقیر چون حج کند از زکوة چنانچه ماجور میشود بی نیاز صاحب مال امام گفت که آری دویم اصل عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان شیخا من اصحابنا

یقال له عمر سأل عیسی بن اعین وهو محتاج فقال له عیسی بن اعین اما ان عندی من الزکوة

ولکن لا اعطیک منها فقال له ولم فقال لانی رأیتک اشتریت لحما وتمرا فقال انما

کار آن زکوة مال اغنیا نیست بلکه مال کسی است که فقرا در کاه داده باشند کفتن ایشان کرم

یحجّ بدرهمین فاشتریت بدانقٍ لحماً و بدانقٍ تمراً و رجعت بدانقین لحاجتی شرح
الزکوة اسراف است و مبنی بر مجهول است یحجّ بصیغهٔ ماضی معلوم با بعلم است یعنی روایت کرده است از ابو بصیر که گفت
که گفتم امام جعفر صادق را که بدرستیکه پیری از یاران ما که کهنسن میشود او را عمر طلب
کرد از عیسی بن اعین بحالی که آن پیر محتاج بود گفت او را عیسی بن اعین که آگاه باش بدرستی
نزد من هست بعض زکوة من ولیکن نمیدهم ترا از آن پس آن پیر گفت او را که و چرا نمیدهی پس
عیسی گفت او را که من دیدم ترا که خریدی گوشتی و خرمائی مرادش آنست که از زکوة آنها را
نمیتوان خرید پس آن پیر گفت جز این نیست که فایده کردم در درهمی الحج خریدم بدو دانک گوشت را
و بدو دانک خرمائی را و باز گشت کردم بدو دانک برای حاجتی دیگر مرادش آنست که اینها را
از زکوة نخریدم بلکه از فایدهٔ تجارت خریدم و الحال محتاج شده ام بزکوة اصل قال فوضع
ابو عبد الله علیه السلام یده علی جبهته ساعةً ثم رفع رأسه ثم قال انّ الله تبارک
و تعالی نظر فی اموال الاغنیاء ثم نظر فی الفقراء فجعل فی اموال الاغنیاء ما یکتفون به
و لو لم یکفهم لزادهم بل یعطیه ما یأکل و یشرب و یکتسی و یتزوّج و یتصدّق و یحجّ
شرح النظر بفتح نون و فتح ظاء با نقطه در اینجا مصدر باب نصر تأمّل در چیزی
که باعث علم بحال آن چیز شود و در اینجا علم است و ثمّ برای تراخی مرتبه است باعتبار تعلق و زمان
حال اغنیا و حال فقرا پس منافات ندارد با اتحاد در زمان فا در فجعل برای تفریع یعنی
ابو بصیر گفت که پس گذاشت امام جعفر صادق علیه السلام دست خود را بر پیشانی خود یک ساعت
باین معنی که سر در پیش افکند و دست او بر پیشانی او بود چنانچه کسی اظهار اندیشه کند بعد
برداشت سر خود را بعد از آن گفت که بدرستیکه الله تعالی نظر کرد در مالهای ایشان بعد از آن
نظر کرد در فقرا پس گردانید در مالهای ایشان برای فقرا آنچه اکتفا میکنند بان
و احتیاج بزیاده بران ندارند و اگر کافی نمیبود فقرا را هر آینه زیاد میداد فقرا را از مالهای

اغنیا

بلکه میدهد بعیسی عمر آنچه خورد و آشامد و جامه پوشد و زن خواهد و تصدق کند و حج کند
جای اینکه گوشت و خرما خرید ازو پیر نماید سوم مرسل سئل رجلٌ ابا عبد الله علیه السلام و انا
جالسٌ فقال انّی اعطی من الزکوة فاجمعه حتی احجّ به قال نعم یأجر الله من یعطیک شرح
من در من الزکوة اسم است بمعنی بعض و مفعول دوم اعطی است و مرجع ضمیر اجمعه است
و اشاره باینست که آنچه بمن میدهند زیاد بر نفقهٔ سال از من نیست تا حج منصوب
منقول بود نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است و ممکن است که بفتح نون و فتح
عین و سکون میم حرف تصدیق باشد اگر اعطی بتقدیر استفهام باشد یعنی پرسید مردی امام جعفر
صادق را و من نشسته بودم باین روش که گفت بدرستیکه من داده میشوم بعض زکوة یعنی اندکی
از زکوة پس جمع میکنم آن اندک را باین معنی که بکمتر از متعارف معاش میکنم تا حج کنم
بآن امام گفت که خوبست ثواب میدهد الله تعالی اکثر کسی که میدهد ترا آن زکوة باین معنی که
او ثواب حج را نیز در می یابد بی آنکه از ثواب تو چیزی کم شود باب بیست و هشتم باب
الرجل یحجّ من الزکوة او یعتق شرح الرجل اینجا عبارت است از صاحب مال که دادن زکوة بر او
واجب است یحجّ بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب افعال است یعنی این بابیست در بیان که حج
میفرماید از زکوة مال خود یا بنده آزاد میکند در این باب سه حدیث است اول اصل قلت
لابی عبد الله علیه السلام الرجل یعطی الرجل من زکوة ماله یحجّ بها قال مال الزکوة
یحجّ بها فقلت له انّه رجلٌ مسلمٌ اعطی رجلاً مسلماً فقال ان کان محتاجاً فلیعطه لحاجته
و فقره و لا یقول له حجّ بها یصنع بها بعد ما یشاء شرح گفتم امام جعفر صادق را که
مردی میدهد مردی را از زکوة مال خود تا حج کند بآن امام گفت که چیست زکوة را که حج کرده
شود بآن مراد اینست که حج داخل صنفی از اصناف ثمانیه مصرف زکوة نیست پس گفتم امام را
که دهنده مردیست مسلمان داده مردی مسلمان را پس امام گفت که اگر باشد گیرنده محتاج
باین معنی که فقیر یا مسکین باشد پس باید بدهد او را برای حاجت او و فقر او و تنگدستی
او را که حج کن بآن میکند بآن زکوة بعد از گرفتن آنچه را که میخواهد خواه حج باشد و خواه غیر حج

و یعتق بر صیغهٔ مضارع غایب معلوم باب افعال است
۳

دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل یجتمع عنده
من الزکوة الخمسمائة والستمائة یشتری بها نسمة ویعتقها فقال اذا تظلم قوما آخرین حقوقهم
ثم مکث ملیّا ثم قال الا ان یکون عبدا مسلما فی ضرورة فیشتریه ویعتقه شرح
الملی بفتح میم وکسر لام وتشدید یاء دو نقطه در پایین مأخوذ است از زوال الضرورة بفتح ضاد
با نقطه شدن حاجت یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام راوی
گفت پرسیدم امام را از مردی که فراهم می‌آید نزد او از زکوة مال خود پانصد درهم و ششصد درهم
میخرد بآنها بنده را و آزاد میکند او را پس امام گفت که در این هنگام ستم میکند جمعی دیگر را
حقهای ایشان یعنی که ضایع میکند حق دیگران را بنابر اینکه صرف زکوة در خریدن غلام
شرطی دارد که نادرست بعد از آن امام درنگ کرد مأخوذ است دراز بعد از آن گفت مگر آن بنده که
باشد غلام مسلمان در تنگی پس میخرد او را و آزاد میکند او را در بیان شرط نادر است سوم اصل
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل اخرج زکوة ماله الف درهم فلم یجد موضعا یدفع
ذلک الیه فنظر الی مملوک یباع فیمن یزیده فاشتراه بتلک الالف الدرهم التی اخرجها من زکوته
فاعتقه هل یجوز ذلک قال نعم لا بأس بذلک قلت فانه لما ان اعتق وصار
حرّا اتجر واحترف واصاب مالا ثم مات ولیس له وارث فمن یرثه اذا لم یکن له وارث قال
یرثه الفقراء المؤمنون الذین یستحقون الزکوة لانه انما اشتری بمالهم شرح من یزیده عبارت
از بازار رجانیدن بیان شده در شرح حدیث پنجم باب ادب المصدق کتاب بیت و دوم است
اصل استفهامیه بوده و یزید بزای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل العین از باب
ضمیر منصوب باز راجع بمن یا راجع بمملوک است لما بفتح لام وتشدید میم کلمه شرط است ان بفتح
همزه و سکون نون زائده است برای تاکید اتصال جزا بشرط اتجر بفتح همزه و تشدید تاء
مفتوحه از باب افتعال است احترف بحاء بی نقطه و تاء با دو نقطه و فاء بصیغه معلوم از باب افتعال
الاحتراف پیشه ورزیدن و سعی در کاری یعنی پرسیدم امام جعفر صادق را از مردی که بیرون کرد زکوة
مال خود را هزار درهم پس نیافت مستحقی که دهد آن را بسوی او پس نظر کرد بسوی بنده که فروخته

میشد در بازار پس خرید او را بآن هزار درهم که بیرون کرده بود آن را از جمله زکوة خود پس
آزاد کرد او را آیا جایز است این امام گفت آری نیست پروایی بآن گفتم که بعد از آنکه او وقتی
که آزاد کرده شد و گردید آزاد داد و ستد کرد برای خود و سعی کرد و در یافت مالی را
و بعد از آن مرد حالی که نیست او را وارث پس که میراث او را میبرد و چون نباشد او را وارث امام گفت
که میراث او را میبرند مثلا فقرای مؤمنان که مستحق میشوند زکوة را زیرا که خریده نشده
بمال ایشان باب بی عنوان اصل باب القرض انه حمی الزکوة شرح القرض بفتح همزه و بدل
القرض است الحمی بکسر حاء بی نقطه و فتح میم والف منقلبه از یا الحمی نگاه داشته چیزی است
یعنی این بیان فرض است مانند آنکه نگاه داشته شده مال است از ضرر وجوب زکوة در آن است
که در قرض ثواب زکوة هست اگر چه ضرر زکوة دادن باشد در این باب سه حدیث است اول اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول قرض المؤمن غنیمة وتعجیل اجر ان ایسر قضاه وان مات
قبل ذلک احتسب به من الزکوة شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
که قرض دادن بمؤمن فایده ایست و شتاب کردن ثواب است یا آنکه اگر فراخ دست شود
و آن را میدهد بشود و اگر مرد پیش از فراخ دستی حساب میکنی برای خود آن قرض از زکوة
باین معنی که داخل حصه غارمین میشود که مذکور شد در حدیث اول باب اول دوم اصل
عن ابی عبد الله عن ابی الحسن علیهما السلام قال کان علی صلوات الله علیه یقول قرض المال
حمی الزکوة شرح این ظاهر است از شرح عنوان باب سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال من اقرض رجلا قرضا الی میسرة کان ماله فی زکوة وکان هو فی الصلوة مع الملائکة
حتی یقضیه شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر که قرض داد مردی را
قرض که ادا کند وقت فراخ دستی باشد مال او در زکوة یعنی که ثواب دادن زکوة را دارد یعنی
زکوة داده باشد و باشد او در نماز با فرشتگان تا وقتی که مرد قرض دار واپس دهد آن را باب
باب فضل الزکوة شرح الفضل بکسر قاف و سکون صاد بی نقطه مصدر باب مفاعله است
یافت عوض چیزی بی اختیار آنکه میدهد یعنی این باب بیان بازیافت عوض قرض است

از زکوة خود یعنی ندادن کسی زکوة را تا عوض دینی شود که او نزد مستحق زکوة دارد در این باب

دو حدیث است اول اصل سألت أبا الحسن الأول عليه السلام عن دين لي على قوم قد طال

حبسه عندهم لا يقدرون على قضائه وهم مستوجبون للزكوة هل لي أن أدعه وأحتسب

به عليهم من الزكوة قال نعم شرح پرسیدم امام موسی کاظم را از قرضی که مرا است بر جمعی که دراز

شد ماندن آن دین نزد ایشان قدرت ندارند بر واپس دادن آن و ایشان مستحق‌اند زکوة را آیا نفع

که از منع ... آیا جایز است مرا اینکه واگذارم آن دین را و حساب کنم برای خود با آن دین بر ایشان

از زکوة خود امام گفت که آری. دوم اصل عن سماعة عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته

عن الرجل يكون له الدين على رجل فقير يريد أن يعطيه من الزكوة فقال إن كان الفقير عنده

وفاء بما كان عليه من دين من عرض من دار أو متاع من متاع البيت أو يعالج عملا يتقلب فيها بوجهه

فهو يرجو أن يأخذ منه ماله عنده من دينه فلا بأس أن يقاصه بما أراد أن يعطيه من الزكوة أو

يحتسب بها فإن لم يكن عند الفقير وفاء ولا يرجو أن يأخذ منه شيئا فليعطه من زكوته

ولا يقاصه بشيء من الزكوة شرح وفا دو جا بکسر واو و قاف والف ممدوده است یعنی آنچه خود را

با آن نگاه دارد از تلف و از آن ادا می‌توان کرد یعنی مطلب من دین ... است و بیان آن می‌کند در

من عرض ... است و بیان و ما بعد آن کند العرض بفتح عین بی‌نقطه و سکون را بی‌نقطه

و ضاد با نقطه ضد نقد یعنی آنچه زر و طلا و نقره نباشد من دار ... است و بیان

می‌کند و آنچه مذکور است بعد از آن بعنوان مثال من در من متاع بتبعیض ... است و متاع

بود که ... باشد و بیان متاع کند المتاع بفتح میم و تا دو نقطه در بالا و عین بی‌نقطه ... که

فروخته می‌شود مثل اثاث البیت و یعالج بغیر او ... از باب ... و منصوب ... اند

بود و معطوف است ... ضمیر ... باعتبار اینست که ... عمل ... است

با شیا مذکور ... و شایع ... است و مقصود یکی از اینها است یا در ... معنی

و ضمیر راجع بفقیر است فا در فهو برجا برای بیان است و مقصود باین کلام ... وفاء

با ... وفاء او معتبر باشد ... وفاء او سهل باشد ... شق دوم می‌شود

ندارد یعنی برای سلب ... یا مبنی برانیست که مراد با حساب آنست که برضای ... فقیر باشد

و در بعض نسخ بجای او انست و بر این تقدیر عطف بیان است یعنی روایت از سماعه از امام

جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که مبتلا شده او را دین بر مردی

فقیر میخواهد که بدهد آن فقیر را از زکوة خود پس امام گفت که اگر باشد آن فقیر را بیش

نزد او چیزی که نگاه دارد خود را با آن با وجود آنچه باشد بر او از دین یعنی مثل سرا یا متاع

از متاع خانه یعنی اثاث البیت یا فقیر ... کاری که تصرف میکند در آن و ... با وجود آب

روی خود یعنی آنکه ... معاش برای خود و عیال خود میکند و آبروی خود را نگه

میدارد ... پس اول امید ... دارد ... که فرا گیرد از آن فقیر آنچه را که از دات نزد او

که دین باشد ... باشد که قصاص کند آن دین را با آنچه میخواهد که بدهد او را از زکوة خود

یا حساب کند برای خود بآن زکوة پس اگر نباشد نزد آن فقیر چیزی که نگاه دارد بآن خود را

... اول امید ندارد که فرا گیرد از آن فقیر چیزی را پس باید که بدهد او را از زکوة خود و باید

که قصاص نکند آن دین را بچیزی از زکوة خود باب الحيلة ... یک اصل ... فر بماله من الزكوة شرح

با در مقاله برای تعبیر است یعنی این باب بیان کیفیت ... است ... از زکوة ...

باب یک حدیث است اصل قلت لأبي عبد الله عليه السلام رجل فر بماله من الزكوة فا

شترى به أرضا أو دارا أعليه فيه شيء فقال لا ولو جعله حليا أو نقرا فلا شيء عليه وما منع نفسه

من فضله أكثر مما منع من حق الله بأن يكون فيه شرح ضمیر علیه راجع برجل است و ...

راجع بما له است و شیء عبارت از زکوة است یا ضمیر راجع بفرار است و شیء عبارت

کنا هست و بنا بر احتمال دوم خطاب امام علیه السلام مخصوص فرار پیش از دخول در ... است

استخبار ... گذشت در حدیث چهارم باب چهارم الحلی بضم حاء و کسر لام و تشدید یا ... و ...

و بفتح حاء و سکون لام و تخفیف یا ... النقر بضم نون و فتح فاء جمع نقره بضم نون و سکون

قاف شمشهای سیم ... بفتح لام است و در بعض نسخ بکلام ... است و بر هر تقدیر ما موصوله است و

عبارت است از ... بنون ... غائب معلوم ... است و ضمیر ... راجع

بجعل است نفسر منصوب و مفعول منع است و ضمیر مجرور راجع بجعل است من متعلق بمنع است ضمیر
فضله راجع بما موصوله است اکبر بباء یک نقطه خبر مبتدا است مثل ایه سوره توبه و رضوان من الله
اکبر من در ثمّا تفضیلیه است و ما مصدریه است منع بباء دو نقطه در زیر با لا بصیغه ماضی
مجهول باب تفعیل است و ضمیر مستتر نایب فاعل و راجع بجعل است من متعلق منع است خواه الله مراد
از حصه زکوة است یا در یان یکون برای سببیه است یکون بصیغه مضارع غایب معلوم باب
نصر از افعال ناقصه است و ضمیر مستتر راجع بحق الله است و اسم یکون است فیه خبر
یکون است و ضمیر مجرور راجع بماله است یعنی گفتم امام جعفر را فدا گردم که مردی که زیاد
مال خود را از زکوة باین روش که خرید بان مال از زکوة غلامی یا اسیری را یا برده هست در آن مال
از زکوة پس امام گفت که نیکو است که میکوید ابتدا مال را از زکوة … … و شمشهای سیم … چیزی از زکوة
برآورد آن مال و هرآینه اجر یابد … خود … از فضیلت آن … … شده
او از حصه زکوة سبب بودن آن در مال او اشارتست باینکه … … که از آن حصه زکوة نیست
غیر بودن آن در مال او پس اجر او مانند … مستحق است باب چهل و دوم … الرجل
عن زکوة العروض شرح بیان … روایت که میدهد از زکوة خود عوض را در این باب … حدیث
است اول اصل کتبت الی ابی جعفر الثانی علیه السلام هل یجوز ان یخرج عما یجب فی الحرث
من الحنطة والشعیر وما یجب علی الذهب دراهم بقیمة ما یسوی ام لا یجوز الا ان
یخرج من کل شیء ما فیه فاجاب علیه السلام ایّما تیسر یخرج شرح یسوی … است ما
ابهامیه است بمعنی شیء یسوی بسین بی نقطه و واو الف منقلبه از یا و بصیغه مضارع
معلوم باب علم صفت ما است ایما ترکیبات از ای بفتح همزه و تشدید یا دو نقطه در زیر …
و مبتدا و مضاف است و ما ابهامیه که بمعنی شیء و مضاف الیه است تیسر صفت ما است یخرج
بصیغه مجهول خبر مبتدا است یعنی نوشتم سوی امام محمد تقی علیه السلام که آیا جایز است
اینکه بیرون کرده شود از آنچه واجب میشود در زراعت گندم و جو است …
واجب میشود بر طلا درهم چند که بقیمت آن ثمنها باشد که برابر میشود با آنچه واجب است …

وجود در طلا یا جایز نیست مگر اینکه بیرون کرده شود از هر چیزی آنچه در آن است
پس جواب داد امام علیه السلام که کدام چیز آسان باشد بیرون کرده میشود شرح
سألت ابا الحسن موسی علیه السلام عن الرجل یعطی عن زکوته عن الدراهم دنانیر وعن الدنانیر
دراهم بالقیمة ایحل ذلک قال لا بأس به شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام
را از مردی که میدهد عوض از دراهم دنانیر را و عوض از دنانیر دراهم را بقیمت واقعی
آیا حلال میشود امام گفت که نیست بر ما باکی از آن سوم اصل عن سعید بن عمر عن ابی عبدالله
علیه السلام قال قلت ایشتری الرجل من الزکوة الثیاب والسویق والدقیق والبطیخ والعنب فیقسمه
قال لا یعطیهم الا الدراهم کما امر الله تبارک وتعالی شرح ثیاب در نسخ بکسر ثاء سه نقطه
و باء دو نقطه در زیر و با یک نقطه جمع ثوب است یعنی جامهها و ممکن است که بفتح باء یک نقطه
و تخفیف و تشدید یاء دو نقطه در زیر باشد … دو نقطه در بالا باشد بمعنی نان … مانند
و آن بهتر است … از نانها و بهتر … … و بهتر اینکه قیمت جامه …
… و مناسب اینجا که قیمت است و موافق نسخ شرح … ضمیر فیقسمه راجع بکل
واحد است لا یعطیهم دو احتمال دارد اول اینکه نفی بمعنی نهی باشد … الدراهم
… خارجی باشد بمعنی … و مراد این باشد که … مستحقین …
… چنانچه گذشت در حدیث اول از باب پنجم که باب اقل ما یعطی من الزکوة است که
مأمور بهاست دوم اینکه نفی بمعنی خبر باشد و مراد این باشد که این جایز است در صورتی
که مصلحتی در آن نباشد برای اینکه … … … مستحقان …
آن در همهها است بمستحقان یعنی روایت است از سعید بن عمرو از امام جعفر صادق علیه السلام
وی گفت که گفتم که میخرد مرد از درهمهای زکوة جامهها … پس
پس قسمت میکند آنرا امام گفت که نمیدهد مستحقان را مگر آن درهمها چنانچه امر کرده الله تبارک وتعالی
باب چهل و سوم اصل باب من یحل له ان یأخذ من الزکوة ومن لا یحل له ومن له المال القلیل
شرح این باب بیان کسی است که حلال میشود او را اینکه بگیرد از زکوة و کسی که حلال نمیشود

از زکوة خود یا … که میدهد که عوض

اوزا کسی که او راست مالم کرد در این باب یازده حدیث است ح دوم اصل عن ابی بصیر قال سمعت
ابا عبد الله علیه السلام یقول یاخذ الزکوة صاحب السبعمائة اذا لم یجد غیره قلت فان صاحب
السبعمائة یجب علیه الزکوة قال زکوته صدقة علی عیاله ولا یاخذها الا ان یکون اذا اعتمد علی
السبعمائة انفدها فی اقل من سنة فهذا یاخذها ولا تحل الزکوة لمن کان محترفا وعنده ما تجب
فیه الزکوة ان یاخذ الزکوة شرح مراد بصاحب سبعمائة کسی است که هفتصد درهم دارد خواه سال
بر آن گذشته باشد بعنوان تجارت یا بعنوان نقاء عین وخواه سال بر آن نگذشته باشد وکلام ابو بصیر
در صورت گذشتن سال یا در اتمام آن است ویجب بتقدیر قد یجب است نفدها بنون وفاء ودال
بی نقطه است المحترف بحاء بی نقطه وراء بی نقطه وفاء کسی که سعی او در طلب معاش لهیه تمند میکند
او را ان یاخذ بفتح همزه وسکون نون بدل اشتمال الزکوة است که فاعل لا تحل است واین
اشارتست باینکه مضمون دو عقد سابق است اول آنکه نفع تجارت او وفا بنفقه او و عیال او میکند
و زیاد بر آن نیست و این قسم زکوة نمیگیرد و زکوة او صدقه بر عیال اوست دوم آنکه نفع تجارت نفقه را
او زیاده بر نفقه او و عیال اوست و این قسم زکوة نمیگیرد و زکوة بدیگران داده میشود نفقه دیگر
ناقص میکند یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
که گاهی میگیرد زکوة را صاحب هفتصد درهم چون نیابد غیر آن را گفتم که صاحب هفتصد درهم
واجب میشود بر او دادن زکوة پس چون زکوة گیرد امام گفت که زکوة او صدقه است بر عیال او
یا بمعنی کفایت از خرج عیال خود نمیکند و خرج خود میکند و بدیگران نمیدهد هدیه میگردد
زکوة را مگر کسی اینکه باشد باین روش که چون زور آورد باو هفتصد درهم باین معنی که زکوة
نگیرد تا آخر کند ایشان را در کمتر از یک سال پس این مرد میگیرد زکوة را و حلال نمیشود
زکوة برای کسی که باشد پیشه‌مند از سعی خود و باشد نزد او آنچه واجب میشود در آن زکوة اینکه
گیرد زکوة را از دیگران اگرچه حلال شود او را از زکوة خود برگرداند صرف عیال خود کند
حدیث سوم اصل عن زرارة بن اعین عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول ان الصدقة لا تحل
لمحترف ولا لذی مرة سوی قوی فتنزهوا عنها شرح المرة بکسر میم وتشدید راء

استحکام اعضای بدن و عقل و اصیل بودن و محکم کار بودن و قوی بودن السوی
بفتح سین بی نقطه و کسر واو و تشدید یا کسی که اعضای او ناقص نباشد یعنی روایتست از زرارة
بن اعین از امام محمد باقر علیه السلام گفت که شنیدم از امام علیه السلام میگفت که صدقه
زکوة حلال نمیشود برای پیشه‌مندی که از سعی خود بقدری که وفا بنفقه او و عیال او کند و نه برای صاحب
استحکام اعضا که تندرست باشد و توانا باشد بر احتراف و برای کاهلی ترک کند پس پاکیزه دارید خود را
از زکوة یا بمعنی که کاهلی میکنند در کسب معاش بقدر نفقه خود و عیال اگر توانائی داشته باشد
حدیث سوم اصل عن ابی بصیر قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل من اصحابنا له ثمانمائة درهم
وهو رجل خفاف وله عیال کثیر اله ان یاخذ من الزکوة فقال یا ابا محمد ایربح فی دراهمه
ما یقوت به عیاله ویفضل قال قلت نعم قال کم یفضل قلت لا ادری قال ان کان یفضل عن
القوت مقدار نصف القوت فلا یاخذ الزکوة وان کان اقل من نصف القوت اخذ الزکوة شرح
روایتست از ابو بصیر گفت که پرسیدم کردم و ابو محمد است کنیت ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام
از مردی از یاران ما که او راست هشتصد درهم و او مردی است موزه فروش و او راست عیال بسیار
آیا جایز است او را اینکه بگیرد از زکوة پس امام گفت که ای ابو محمد آیا آن مرد فایده میکند در درمهای
خود چیزی را که خوراک دهد بآن عیال خود را و زیاد بماند برای او بعد از آن ابو بصیر که راوی گفت
که گفتم که آری امام گفت که چقدر زیاد میماند گفتم که نمیدانم امام گفت که اگر زیاد میماند
از خوراک مقدار نصف خوراک پس نمیگیرد زکوة را و اگر باشد آن زیاد ماندن کم از نصف
خوراک میگیرد زکوة را اشارتست باینکه در عرف اهل آن زمان ثلث نفقه است قلیل
و لایق آن بود که آن نفقه است غالبا اصل قلت فعلیه فی ماله زکوة تلزمه قال بلی قلت کیف
یصنع قال یوسع بها علی عیاله فی طعامهم وشرابهم وکسوتهم وان بقی منها شیء یناوله غیرهم
وما اخذ من الزکوة فضه علی عیاله حتی یلحقهم بالناس شرح واپس تا آخر بیان حال شق اول
که زکوة نمیگیرد و ما اخذ من الزکوة تا آخر بیان حال شق دوم است که زکوة میگیرد الفضل

فاء و تشدید ضاد با نقطه مصدر باب نصر ینصر بعنوان تفریق و مراد اینجا سرشکن کردن است با
هر یک از عیال نصیبی از آن داشته باشد بنا بر اینکه اختصاص زکوة ببعض عیال باعث دلگیری
آن بعض میشود یعنی گفتم که پس آیا هست برای مرد خادم از شق اول و خادم از شق دوم در عطای
خویش زکوتی که لازم باشد او را امام گفت که بلی گفتم که چون میکند امام گفت که بلی گفتم که چه
میکند امام گفت معاش او فراخ میکند با آن بر عیال خود در خوردنیها و آشامیدنیهای ایشان و
پوشیدنیهای ایشان مراد اینست که چیزی از آن را صرفه نمیکند تا که باید ما بعد از زکوة خودش چیزی
میدهد از آن بغیر ایشان و آنچه گرفته از زکوة سرشکن نمیکند آن را بر عیال خود تا آنکه لاحق
کند ایشان را بمردمان یا بنحوی که معاش ایشان را مانند معاش اوساط الناس کند چهارم حسن
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الزكوة هل تصلح لصاحب الدار والخادم فقال نعم
الا ان یكون دار غلة فيخرج له من غلتها دراهم ما يكفيه لنفسه وعياله فان لم تكن
الغلة تكفيه لنفسه وعياله في طعامهم وكسوتهم وحاجتهم في غير اسراف فقد
حلت له الزكوة فان كانت غلتها تكفيهم فلا شرح الخادم بخاء با نقطه و الف و کسر دال
بی نقطه کنیز خدمتکار آید در حدیث هفتم این باب و گاهی در غلام نیز مستعمل میشود ابن اثیر در نهایة
گفته الخادم واحد الخدم و يقع على الذكر والانثى لاجرائه مجرى الاسماء الغير المأخوذة
من الافعال كحائض وعاتق الغلة بفتح عين با نقطه و تشديد لام منفعتی که حاصل شود از
چیزی مثل کرایه خانه و دکان و حاصل زمین زراعت و مانند اینها فیخرج منصوب است
با موصول عطف بیان یا بدل در اهم است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از
زکوة که آیا خوب است برای صاحب سرا و صاحب کنیز پس امام گفت که آری مگر آنکه باشد
سرا از برای او سرای حاصل پس بیرون آید برای او از حاصل آن سرا درهمها قدری که کافی باشد
او را برای خودش و برای عیالش پس اگر نباشد حاصل سرا باین روش که کافی باشد او را برای
خودش و عیالش در خوردنیهای ایشان و آشامیدنیهای ایشان و پوشیدنیهای ایشان و حاجت دیگر ایشان

از اینها باشد پس بتحقیق حلال است او را زکوة پس اگر باشد حاصل سرا باین روش که کافی باشد ایشان را و همچنین
پس حلال نیست زکوة ظاهر اینجا اینست که قیمت سرا که حاصل نداشته باشد داخل نفقه سال نیست
قیمت غلام و کنیز پس با وجود اینها زکوة میتوان گرفت بشرط آنکه حاصل نداشته باشند و فایده
سال نکند پنجم مجهول عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابي الحسن الاول عليه السلام قال سألته عن الرجل
يكون ابوه او عمه او اخوه يكفيه مؤونته أيأخذ من الزكوة فيوسع به ان كانوا لا يوسعون
عليه في كل ما يحتاج اليه فقال لا بأس شرح الكفاية بكسر كاف مهمسازی کردن
بجای کسی مانند ابهر و کیدکی کند و آن متعدی میشود بدو مفعول بنفسه اما مفعول اول با عبار
اشتمال بر معنی دفع مکروه چه مهمسازی کسی دفع مشقت از کسی میکند مؤنه بیان میشود
شرح عنوان باب مؤونة النعم که باب هشتاد و نهم است و مراد اینجا از آن چیزی که آن دهد گذران هم قوت است
یعنی روزی که بعید ضرورت معاش باشد و زیاده بر آن نباشد اگر کانوا لا یوسعون یعنی
ان کان واحدهم لا یوسع ضمیر جمع راجع است باب و عم و اخ یعنی نقل روایت از عبد الرحمن بن
حجاج از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که میباشد پدر او یا عمو
او یا برادر او باین روش که مهمسازی میکند او را و دفع میکند از او قوت او را آیا او میگیرد
از زکوة پس فراخ حال میشود با آن گرفتن اگر ایشان فراخی نکنند بر او در هر چه محتاج میشود
بان مثل نفقه زوجه و مثل قیمت کتابی که ضرورش باشد و اجرت حمام و مانند اینها امام گفت که نیست
بر او در گرفتن او از زکوة ششم حسن سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل يكون له
ثلثمائة درهم او اربعمائة درهم وله عيال وهو يحترف فلا يصيب نفقته فيها أيكب
فيأكلها ولا يأخذ الزكوة او يأخذ الزكوة قال لا بل ينظر الى فضلها فيقوت بها نفسه ومن
وسعه ذلك من عياله ويأخذ البقية من الزكوة ويتصرف بهذه لا ينفقها شرح يکب بتشدید
با و کاف با نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعال است اکباب افتادن در چیزی و روی
آوردن یعنی پرسیدم امام جعفر صادق را از مردی که میباشد او را سیصد درهم یا چها

برحالی که او را است عیالی و او کسب میکند پس در می‌یابد نفقهٔ خود را بسبب آن درهمها
یا بهیچ که حاصل آنها وفا بخرج و میکند یا می‌افزاید آن درهمها پس محتوی دیگر را آنها را میگیرد
زکوة را یا میگیرد زکوة را امام گفت که نمی‌افزاید آنها بلکه نظر میکند در حاصل آنها
پس نقصان میکند بسبب آن درهمها خودش را دیگر را که گنجایش دارد و از آن حاصل از جملهٔ عیال
او و میگیرد باقیماندهٔ نفقهٔ عیالش را از زکوة و کسب میکند باین درهمها که آنها را است خرج میکند
آنها را ظاهر این حدیث این است که این قسم کسی زیاد بقدر بقیه نشود اندک است از زکوة هرچند که
در یکدفعه باشد. هفتم اصل عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام انهما سئلا عن الرجل
له دار او خادم او عبد أیقبل الزکوة قال نعم ان الدار و الخادم لیسا بمال شرح روایت
از امام محمد باقر و امام جعفر صادق است که ایشان پرسیده شدند از مردی که او راست سرائی
یا کنیزی یا غلامی آیا قبول میکند زکوة را هر کدام از دو امام گفت آری بدرستی که خانه
بدرستی که سرا و کنیز ملک نیستند یا بی معنی مالی که از آن خرج باید کرد. هشتم اصل قلت لابی عبد الله
علیه السلام رجل له ثمانمائة درهم و لابن له مائتا درهم و له عشر من العیال و هو یقوتهم
فیها قوتا شدیدا و لیس له حرفة بیده و انما یستبضعها فتغیب عنه الاشهر ثم یأکل من
فضلها أتری له اذا حضرت الزکوة ان یخرجها من ماله فیعود بها علی عیاله یتسع علیهم
بها النفقة قال نعم و لکن یخرج منها الشیء الدرهم شرح الاستبضاع بباء یک نقطه
و ضاد با نقطه و عین بی نقطه چیزی را سرمایهٔ تجارت خود کردن بعد بعین بی نقطه و ذال بی نقطه
با درهمها برای تعدیه است یتسع بسین بی نقطه و عین با نقطه بصیغهٔ مضارع غائب معلوم باب
افتعال است با در بها برای استعانت یعنی گفتم امام جعفر صادق را که مردی او راست
هشتصد درهم و برای پسری که او راست دویست درهم است و او راست ده نفر از عیال و او نفقه
میدهد ایشان را بسبب آن درهمها نفقهٔ سخت یا بمعنی که وسعت ندارد و نیست او را کسبی بدست
و جز این نیست که سرمایهٔ تجارت خود میکند آن درهمها را پس آن درهمها غائب میشود از او
چند ماه بعد از آن میخورد از حاصل آنها آیا می‌بینی برای او چون حاضر شود وقت زکوة

تجارت را که بیرون کند زکوة تجارت را از مال خود پس برگرداند آن زکوة را بر عیال خود فراخ
با آن کند برایشان نفقه را از زکوة نفقه را امام گفت که آری و لیکن بیرون میکند یا بنصیبه کند بعضی از
درهمی که بهداند از زکوة چیزی را در هم بخشد. نهم اصل عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قد تحل الزکوة لصاحب السبعمائة و تحرم علی صاحب الخمسین درهما فقلت له و کیف یکون
هذا فقال اذا کان صاحب السبعمائة له عیال کثیر فلو قسمها بینهم لم تکفه فلیعف عنها
نفسه و لیأخذها لعیاله و اما صاحب الخمسین فانه تحرم علیه اذا کان وحده و هو محترف
یعمل بها و هو یصیب منها ما یکفیه ان شاء الله شرح فلیعف بکسر لام و عین بی نقطه
و فاء بصیغهٔ امر غائب معلوم باب افعال است و جزای اذا کان است لا عفاف نگاه داشتن کسی از ناشایست
ذکر آن سایه آنچه منتهی بانیست که اصابت چیزی مضمون است و ممکن است که در بقیهٔ سال در اثنا واقع شود
یا واقع شود و چون خرج بسیار شود کفایت نکند یعنی روایت است از سماعه از امام جعفر صادق
علیه السلام که امام گفت که گاهی حلال میشود گرفتن زکوة برای صاحب هفتصد درهم و حرام میشود بر صاحب
پنجاه درهم پس گفتم امام را که چگونه میباشد این پس امام گفت که چون باشد صاحب هفتصد درهم
باین روش که باشد او را عیالی بسیار اگر قسمت میکرده باشد آن هفتصد درهم میان ایشان کفایت
نمیکرده باشد ایشان را باید که نگاه دارد از زکوة خود نفس خود و باید که فرا گیرد زکوة را برای عیال خود
و اما صاحب پنجاه درهم پس بدرستی که حرام میشود زکوة بر او چون باشد بتنهائی خود بی عیالی
که او صاحب کسب باشد عمل میکرده باشد بآن پنجاه درهم و باشد از آنها آنچه که کفایت
میکند او را اگر خواهد الله تعالی. دهم اصل دخلت انا و ابو بصیر علی ابی عبد الله علیه السلام
فقال له ابو بصیر ان لنا صدیقا و هو رجل صدوق یدین الله بما ندین به فقال من هذا
یا ابا محمد الذی تزکیه فقال العباس بن الولید بن صبیح فقال رحم الله الولید بن صبیح ما له
یا ابا محمد فقال جعلت فداک له دار تسوی اربعة آلاف درهم و له جاریة و له غلام یستقی
علی الجمل کل یوم ما بین الدرهمین الی الاربعة سوی علف الجمل و له عیال أله ان یأخذ من الزکوة
قال نعم شرح من تزکیه اسمها میراث الذی عطف بیان یا بدل هذا است یا صفت

بنابر اینکه توسط هذا میان صفت و موصوف جایز باشد مادر ماله استفهامیه است و ضمیر
راجع بعباس است لتوی یعنی بنقطه و واو و الف منقلبه از واو بصیغه مضارع غایب معلوم
باب علم است سوی بکسر سین و فتح واو و الف است یعنی داخل شدم من و ابو بصیر که کنیت
دیگر او ابو محمد است بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت امام را ابو بصیر که ابو بصیر
که بدرستیکه مال است دوستی و آمر و دست بعباسیه است که اطاعت میکند الله تعالی را پس ما
امر ما الطاعه بکنیم بآن با این معنی که از شیعیان ما میباشد پس امام گفت که کیست این ای ابو محمد
تعریف میکنی او را پس ابو بصیر گفت که عباس بن ولید بفتح واو و کسر لام ابن صبیح بفتح صاد
و کسر باء یا بضم صاد و فتح باء پس امام گفت که رحمت کناد الله تعالی ولید بن صبیح را چیست عیالش
ای ابو محمد ابو بصیر گفت که قرابت شوم او است سرا اینکه محاسبه بجهل هزار درهم داو را است
کنیزیست و او را است غلام هم که برای فروختن آب کشی میکند بر شتر هر روز میان دو درهم
تا چهار درهم غیر قیمت علف آن شتر و او را است عیالی آیا جایز است او را اینکه فرا گیرد از زکوة
امام گفت که آری اصل قال وله هذه العروض فقال یا ابا محمد فتامرنی ان آمره
ببیع داره وهی عزه ومسقط راسه او ببیع خادمه الذی یقیه الحر والبرد ویصون
وجهه ووجه عیاله او آمره ان یبیع غلامه وجمله وهو معیشته وقوته بل یاخذ الزکوة
فهی له حلال ولا یبیع داره ولا غلامه ولا جمله شرح العروض بضم عین بی نقطه و ضم
بنقطه و سکون واو و ضاد با نقطه جمع عرض بفتح عین و سکون راء جنسها بمعنی چیز غیر درهم
و دینار است ببیع در اول و دوم بباء حرف جر و صیغه مصدر است و در سوم و چهارم بصیغه
مضارع غایب معلوم است مسقط بفتح میم و سکون سین بی نقطه و فتح قاف و طاء بی نقطه اسم است
راس عبارت است از جای استراحت و باعتبار اینکه در اینجا سر بالین میگذارد یا عبارت است
از جای ولادت او باعتبار اینکه سر طفل در وقت ولادت پیش از سایر اعضای او بزمین
میرسد یعنی ابو بصیر گفت که وا او را است این جنسها با این معنی که آیا خود اینها چون زکوة تواند

گرفت پس امام گفت که ای ابو محمد آیا امر میکنی مرا باینکه امر کنم او را بفروختن سرای
او و حال اینکه آن باعث عزت او است و محل استراحت او است یا بفروختن کنیز او که نگاه میدارد
او را از ضرر گرما و سرما و نگاه میدارد آبروی او را و آب روی عیال او را و آن کنیز لباسها
و پختن نان و طعام مانند اینها یا امر کنم او را باینکه فروشد غلام خود را و شتر خود را حال آنکه
آنچه مذکور شد باعث معیشت او و قوت او است بلکه فرا میگیرد زکوة او را حلال است و نمیفروشد
سرای خود را و نه غلام خود را و نه شتر خود را باسناده عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سألته عن الرجل یکون له الف درهم یعمل بها وقد وجب علیه فیها الزکوة ویکون
فضله الذی یکتسب بماله کفاف عیاله لطعامهم وکسوتهم لا یسعه لادمهم وانما هو ما
یقوتهم فی الطعام والکسوة شرح الادم بضم همزه و ضم دال بی نقطه و تخفیف میم جمع ادام بکسر
همزه نان خورشها مثل گوشت و دوشاب و مانند اینها و بضم همزه و سکون دال لغه
خورش یعنی روایتست از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از مردی
که میباشد او را هزار درهمها که تجارت میکند با آنها بر حالی که بتحقیق واجب شده او در آنها زکوة و میباشد
حاصل او که کسب میکند بمال مدد قوت لایموت عیال او برای خوردنی ایشان و لباس ایشان
که گنجایش ندارد او را برای نان خورشهای ایشان و جز این نیست که آن حاصل چیزیست که قوت لایموت
ایشان میشود در خوردنی و لباس اصل قال فلینظر الی زکوته ماله ذلک فلیخرج منها
شیئا قل او کثر فیعطیه بعض من تحل له الزکوة ولیعد بما بقی من الزکوة علی عیاله فلیشتر
بذلک ادامهم وما یصلحهم من طعامهم من غیر اسراف شرح ولیعد بسکون لام و صیغه امر غایب
معلوم معتل العین از باب نصر است یا در لغت برای متعدی است یعنی امام گفت که باید
که نظر کند سوی زکوة آن مال خود پس باید که بیرون کند از آن زکوة چیزی را خواه کم باشد
و خواه بسیار پس بدهد از آن بعض آنکه حلال میشود او را زکوة و باید که برگرداند آنچه
که باقی مانده از زکوة بر عیال خود پس باید که خرد با آن نان خورش ایشان را و آنچه را که

خال میکند ایشانرا از خوردن ایشان بی زیاده روی در خرج **اصل** ولا یأکل منه فانه
رب فقیر اسرف من غنی فقلت کیف الفقیر اسرف من الغنی فقال ان الغنی ینفق مما اوتی
والفقیر ینفق من غیر ما اوتی **شرح** فا در فانه برای بیان ولا یأکل هو منه است و ضمیر در انه
ضمیر برای شان است رب بضم راء بی نقطه و تشدید باء یک نقطه حرف جر و گوینده اند اسرفت
بمعنی کثیرا یا بمعنی قلیل و مضاف و مرفوع است محلا و مبتدا است و نزد بصریین حرف جر است
برای تکثیر یا برای تقلیل و مجرور آن مرفوع است محلا و قائم مقام مبتدا است و خبر بعد آن
اسرف مرفوع و خبر مبتدا است و افعل تفضیل است ماخوذ است از سرف بفتح سین بی نقطه
و فتح راء بی نقطه مصدر باب علم بمعنی تجاوز از حد خود در خرج و مانند آن **یعنی** و بمجرد اوتی
الجهر بر کوع خوید چه بدیهی که شان انیست که جیبی نیاز مند زیاد روی است در خرج آنچه میکند
پس گفتم که چگونه میباشد نیاز مند زیاده روی در خرج نیست نیازمند امام گفت که نیاز خرج
ازانچه داده شده نیازمند خرج میکند از غیر آنچه داده شده **حدیث سوم اصل** قلت لابی عبد الله
علیه السلام یروون عن النبی صلی الله علیه و آله ان الصدقة لا تحل لغنی ولا لذی مرة
سوی فقال ابو عبد الله علیه السلام لا تصلح لغنی **شرح** ضمیر یروون راجع است بمرجئه
یا راجع بمخالفان است مراد صدقه زکوة است که از سهم فقرا و مساکین است مره بکسر میم
و تشدید راء بی نقطه و تاء فانیست توانائی و عقل و محکم کاری است و هم اینجا مناسبست سوی
بفتح سین بی نقطه و کسر واو و تشدید یا که دوم آن منقلب از واو است بمعنی درست ذات است بمعنی
مستوی الخلقه لا تصلح بصیغه مضارع معلوم غائب از باب منع و حسن است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق را
که مرجئه روایت میکنند از نبی صلی الله علیه و آله که زکوة حلال نمیشود برای بی نیاز و نه برای
صاحب قوه تندرست پس گفت امام جعفر صادق که زکوة حلال نمیشود برای بی نیاز اشاره است
باینکه اگر صاحب قوه تندرست دخل او وفا بخرج او نکند نیازمند خواهد بود و زکوة حلال میشود
کرفت و الا فلا **حدیث چهارم اصل** عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ما

یکون م

المصدق قال ما یرى الامام ولا تقدیر له شیء **شرح** روایتست از حلبی از امام جعفر صادق
گفت که گفتم امام را که چه چیز داده میشود عامل زکوة را از طایفه امام گفت که آنچه مصلحت ببیند
امام و تقدیر کرده نمیشود برای آن عامل چیزی را دانسته که ثابت باشد آن مصلحت بینی امامست و قدر
معین مقرر نیست **حدیث پنجم اصل** عن عبد الرحمن بن الحجاج قال قلت لابی الحسن علیه السلام رجل مسلم
مملوک و مولاه رجل مسلم و له مال لم یزکه و للمملوک ولد حر صغیر أیجزی مولاه ان یعطی ابن
عبده من الزکوة فقال لا بأس به **شرح** روایتست از عبد الرحمن بن الحجاج گفت که گفتم امام موسی
کاظم را که مردی مسلمان غلام است و مولای او مردی است مسلمان و مولا را مالیست که زکوة میدهد
ازو و غلام را پسری است آزاد کوچک آیا بس است مولای او را اینکه بدهد پسر غلام خود را از زکوة امام
گفت که نیست باکی با آن **حدیث ششم اصل** عن داود الصرمی قال سألته عن شارب الخمر یعطی من الزکوة
شیئا قال لا **شرح** صرمی بفتح صاد بی نقطه و فتح راء بی نقطه است و منسوب بصرم بفتح صاد و کسر راء
طایفه اند ضمیر سألته راجع با امام موسی کاظم علیه السلام است و بعد از ان ائمه مشغول بوده یعنی
روایتست از داود صرمی گفت که پرسیدم امام را از شارب خمر که آیا داده میشود از زکوة چیزی
امام گفت که نه **باب من یحل له الزکوة فیمتنع من اخذها شرح**
این باب بیان کسی است که حلال میشود برای او زکوة پس ابا و امتناع میکند از گرفتن آن در بیان
باب چهار حدیث است **اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول تارک الزکوة وقد
وجبت له مثل مانعها وقد وجبت علیه **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
که واگذارنده زکوة بر حالی که لازم شرعا باشد گرفتن زکوة برای او یعنی برای اضطرار عیال او یا مانند
مانند منع زکوة است بر حالی که لازم شده باشد دادن زکوة برو و عقاب مانع الزکوة
گذشت در اواخر باب دوم **حدیث دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال تارک الزکوة وقد وجبت له
شرح این ظاهر است از شرح سابق **حدیث سوم اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام الرجل من اصحابنا
یستحیی ان یأخذ من الزکوة فاعطیه من الزکوة ولا اسمی له انها من الزکوة فقال اعطه ولا تسم له

کمانعها وقد وجبت علیه

نُدِلُّ المؤمنین شرح آن بأخذ بتقدیر بان باخذ است پس مراد اینست که زکوة را میگیرد اما
از روی خجالت میگیرد یا بتقدیر بان حذف است و مراد اینست که واجب نیست بر او گرفتن زکوة اگر
چه حلال باشد گرفتن آن بنا بر اینکه نفقه بقدر نصف سال او را مثلا دارد برای خود و برای عیال خود
ذکر اصحابنا زیرا که اکثر استعمال آن در عدول استعمال ما هیه و موافق اینست ذکر موس در جواب
امام علیه السلام و بر هر تقدیر منافات نیست میان این حدیث و حدیث آینده زیرا که مانده در صورت
امتناع است با وجود شدت احتیاج بسبب الحاظ بر عیال مثلا یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام
که مردی از یاران ما خجل میشود با اینکه فرا گیرد زکوة پس آیا بدهم او را از زکوة و نام نبرم برای او که آن زکوة
است پس امام گفت که بده او را و نام مبر برای او که آن زکوة است پس امام گفت که بده ما اول و نام مبر
برای او و خار مکن مؤمن را چهارم اصل قلت لأبي جعفر علیه السلام الرجل یکون محتاجاً
فنبعث الیه بالصدقة فلا یقبلها علی وجه الصدقة یأخذه من ذلک ذمام واستحیاء وانقباض
أفنعطیها ایاه علی غیر ذلک الوجه وهی منا صدقة فقال لا اذا کانت زکوة فله أن یقبلها فان
لم یقبلها علی وجه الزکوة فلا تعطها ایاه وما ینبغی له ان یستحیی مما فرض الله عز وجل
انما هی فریضة الله له فلا یستحیی منها شرح الذمام بفتح و ضم ذال با نقطه و تخفیف میم
و زن فعال مستعمل میشود در اینجا بمعنی شدت انقطاع و عار و بهم رسید از دنم آن لیستحیی بکسر خا و فتح یاء
بصیغه مضارع معلوم غایبات بحذف یک یاء و نقل حرکت آن بخاء فلا یستحیی بسکون خاء
و کسر یاء بصیغه نهی غایبات یعنی گفتم امام محمد باقر که مردی میباشد مضطر پس میفرستیم
سوی او زکوة سوی او زکوة را پس قبول نمیکند او را بعنوان زکوة و فرض میکرد او را از آن قبول
زکوة تنگی و شرمی دیگر پس آیا پس میدهیم زکوة را باو بغیر آن عنوان بر حالتی که آن از جانب
ما زکوة است پس امام گفت که نه بلکه هرگاه اینکه چون باشد زکوة پس او را است اینکه قبول کند
از باب اضطرار پس اگر قبول نکند او را بعنوان زکوة پس مده زکوة را باو و سزاوار نیست

او را اینکه شرم و امتناع کند از آنچه قرار داده الله عز وجل بیان آن اینکه جز این نیست که زکوة
قرار داده الله تعالی برای او پس باید که شرم و امتناع نکند از زکوة باب چهل و پنجم اصل

باب الحصاد والجذاذ

شرح الحصاد بفتح و کسر حاء بی نقطه و صاد بی نقطه و الف و دال
بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب درو دیدن زراعت آن و مانند آن و الجذاذ بفتح و کسر جیم و ذال
با نقطه و الف و دال بی نقطه مصدر باب ضرب بریدن خوشه خرما از نخل و خوشه انگور از تاک
جوهری در صحاح گفته و هذا زمن الجذاذ والجداد مثل الصرام والصرام والقطاف والقطاف فکأن الفعال
والفعال مطردان فی کل ما کان فیه معنی وقت الفعل مشبّهان فی معاقبتهما بالاوان والمصدر
علی ذلک کله علی الفعل مثل الجد والصرم والقطف یعنی این باب بیان چیدن زراعت و چیدن
خرما و مانند آنست در این باب شش حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
فی الزرع حقان حق تؤخذ به وحق تعطیه قلت وما الذی اؤخذ به وما الذی اعطیه
فالعشر ونصف العشر واما الذی تعطیه فقول الله عز وجل وآتوا حقه یوم حصاده
یعنی من حضرک الشیء بعد الشیء ولا اعلمه الا قال الضغث ثم الضغث حتی تفرغ شرح الضغث
بکسر ضاد با نقطه و سکون غین با نقطه و ثاء سه نقطه دسته یعنی شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلام میگفت که در زراعت مثل جو و گندم دو حق است حقی گرفته میشود
با آن و حقی که میدهی آن را باختیار خود گفتم که و چیست آنچه گرفته میشوم بآن و چیست آنچه میدهم
آن را باختیار خود امام گفت اما آنچه گرفته میشوی بآن پس زکوة فرض است که عشر است در بعضی
و نصف عشر است در بعضی دیگر و اما آنچه میدهی آن را باختیار خود پس مدلول قول الله عز
است در سوره انعام که بدهید حق آن را در روز درو دیدن آن یعنی میدهی آن را که دهی
که حاضر شود نزد تو از جماعت اهل طلب چیزی بعد از چیزی و نمیدانم امام را مگر اینکه
با شد در بیان الشیء بعد الشیء که دسته بعد از آن دسته دیگر تا وقتی که فارغ شوی
از درو دیدن غله اصل عن زرارة ومحمد بن مسلم وابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام
فی قول الله عز وجل وآتوا حقه یوم حصاده قالوا جمیعا قال ابو جعفر علیه السلام

هذا من الصدقة يعطى المسكين القبضة بعد القبضة ومن الجداد الحفنة بعد الحفنة
حتى يفرغ ويعطى الحارس اجرا معلوما ويترك من النخل معافارة وام جعرور ويترك
للحارس يكون في الحائط العذق والعذقان والثلاثة لحفظه اياه شرح يعطى بصيغه
مضارع غايب مجهول با يا نقطه دار است المسكين مرفوع و نايب فاعلست القبضة منصوب
ومفعول دوم يعطى است القبضة بضم وفتح قاف وسكون باء يكنقطه وضاد با نقطه
بمعنى انچه بيكدست توان گرفت از درو و بيع زراعت ومانند آن من ومن الجداد بدال
و نقطه جداد كذشت در شرح عنوان اين باب الحفنة منصوبست الحفنة بفتح حاء بى نقطه و سكون
فاء و نون و تاء در سطى بمعنى انچه در يكدست بگنجد از خرما و مانند آن خواه بعنوان كف دست
باشد و خواه بعنوان مشت باشد بقرينه اينكه بجاى حفنه در حديث سيم اين باب قبضه مذكور
ميشود يفرغ بفا و را بى نقطه و غين با نقطه بصيغه مضارع غايب مجهول باب نصر و منع
ونايب فاعل ضمير مستتر راجع بمصدر يفرغ است هر يك از يعطى و يترك بصيغه مجهول
من دون النخل براى تبعيض است يا براى بيان است حاصل چند انكه در درخت است
تفسير معافاره وام جعرور وعذق كذشت در شرح حديث هفتم باب هفتم يعنى روايتست
از زراره و محمد بن مسلم وابو بصير از امام محمد باقر در قول الله عز وجل در سوره انعام كه
و بدهيد حق انرا در روز درويدن آن پس كفتند همكى كه كفت امام محمد باقر كه اين
صدقه است بيان اين انكه داده ميشود بمسكينان در روز درو زراعت دسته بعد از دسته
و از چيدن خرما دسته بعد از دسته تا انكه از چيدن فراغ حاصل شود و داده ميشود نگاهبان
باغ اجرتى معين كه قرار داده شده باشد و براى اهل حاجت كذاشته ميشود از نخل خرماى
معافاره وام جعرور كذاشته ميشود براى نگاهبان كه هر باشد در باغ خرما
دو درخت و سه درخت براى نگاه داشتن او آن باغ با اين معنى كه اگر خوب نگاه داشته

باشد بعد از آن احسان با او بايد كرد بر اجرت او سوم مرسل عن ابى بصير عن ابى عبد الله
عليه السلام قال لا تصرم بالليل ولا تضح بالليل ولا تبذر بالليل فانك ولا تحصد بالليل
ان تفعل لم يأتك القانع والمعتر قال القانع الذى يقنع بما اعطيته والمعتر
الذى يمر بك فيسألك وان حصدت بالليل لم يأتك السؤال وهو قول الله عز وجل
وآتوا حقه يوم حصاده عند الحصاد يعنى القبضة اذا حصدته فاذا خرج فالحفنة
بعد الحفنة وكذلك عند الصرام وكذلك البذر لا تبذر بالليل لانك تعطى من البذر
كما تعطى من الحصاد شرح لا تصرم بصاد بى نقطه و را بى نقطه بصيغه نهى حاضر باب ضرب
الصرام بفتح وكسر صاد چيدن خرما و مانند آن لا تضح بضاد با نقطه و تشديد حاء بى نقطه مكسوره
بصيغه نهى حاضر معتل اللام و از باب تفعيل التضحيه قربانى كردن لا تبذر بباء يكنقطه
و ذال با نقطه و را بى نقطه بصيغه نهى حاضر باب نصر يا باب تفعيل هر يك القانع بقاف
و نون و عين بى نقطه بصيغه اسم فاعل باب منع و المعتر بعين بى نقطه و تاء دو نقطه بصيغه
اسم فاعل باب افتعال مذكور است در سوره حج كه واطعموا القانع والمعتر السؤال بضم
سين بى نقطه و تشديد همزه و الف و تخفيف لام جمع سائل يعنى روايتست از ابو بصير از امام
جعفر صادق عليه السلام گفت خرما مچين در شب و درو مكن در شب و تخم مپاش در شب چه اگر
كرده باشى نمى آيند نزد تو قانع و معتر گفتم كه چيست قانع و معتر امام گفت كه قانع كسى است كه
راضى ميشود بانچه داده شده ومعتر كسى است كه گذر ميكند بتو پس طلب ميكند از تو و اگر آنست كه
قانع بمعنى سائل نيست چنانكه بيان شده در حديث هفدهم و نوزدهم باب اول كه
درو كنى در شب نمى آيند نزد تو سائلان و اين مدلول قول الله عز وجل است در سوره انعام كه
حق آنرا در روز درو كردن آن مراد از حق دسته را بعد از دسته دادن است بعد از دسته چون
انرا و چون گندم مثلا بيرون آيد از سنبل و پاك شود پس بعد از آن بايد داد و چنانكه
از چيدن خرما و چنانكه تخم پاشيد تخم مپاش در شب براى اينكه تو ميدهى از تخم باشيد چنانكه

بسبب درو کردن در شب است که آمدن سائل نزد تخم پاشیدن نادر است بخلاف وقت درو کردن اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل وآتوا حقه یوم حصاده قال تعطی المسکین
یوم حصادک الضغث ثم اذا وقع فی البیدر ثم اذا وقع فی الصاع العشر ونصف العشر
شرح البیدر بفتح باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح دال بی نقطه و راء بی نقطه
خرمن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره انعام که
وبدهید حق آن را در روز درو کردن آن امام گفت که میدهی مسکین را در روز درو کردن تو دسته
را بعد از آن چون واقع شد در خرمن نیز بعد از آن چون واقع شد در کیل عشر است در بعضی و نصف
عشر است در بعضی دیگر پنجم اصل کنت مع ابی عبد الله علیه السلام فی ارض له وهم یصرمون
فجاء سائل یسأل فقلت الله یرزقک فقال مه لیس ذلک لکم حتی تعطوا ثلاثة فاذا اعطیتم
ثلاثة فاذا اعطیتم فلکم وان امسکتم فلکم شرح مه بفتح میم و سکون هاء اسم فعل است بمعنی کف
و مراد اینجا از رد سائل بی دادن چیزی باو یعنی بودم با امام جعفر صادق علیه السلام
در زمینی که او را بود و میبریدند خرما میچیدند پس آمد سائلی سؤال میکرد پس گفتم الله تعالی
رزق دهاد تو را پس امام گفت که چنین مکن روا نیست آن رد سائل شما را تا آنکه دهید سه سائل
را پس چون دادید سه سائل را پس اگر دهید پس روا است شما را و اگر باز دارید پس روا است شما را
ششم اصل عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن قول الله عز وجل
وآتوا حقه یوم حصاده ولا تسرفوا قال کان ابی علیه السلام یقول من الاسراف
فی الحصاد والجداد ان یصدق الرجل بکفیه جمیعا وکان ابی اذا حضر شیئا من هذا فرأی
احدا من غلمانه یتصدق بکفیه صاح به اعط بید واحدة القبضة بعد القبضة والضغث
بعد الضغث من السنبل شرح یصدق بتشدید صاد بی نقطه که اول آن منقلب از تاء
و تشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است و کان ابی اذا حضر الخ کلام
الحسین علیه السلام است ومیتواند بود که تتمه کلام ابی جعفر باشد و [illegible]

در حدیث سوم باب چهل هفتم که امام جعفر صادق علیه السلام خرمای عین زیاد را نوعی
دیگر تصدق میکرده باعتبار آنکه وسعت در سرکار او بیشتر از وسعت در سرکار امام موسی
کاظم بوده یا باعتبار دیگر قبضه بضم و فتح قاف اینجا عبارتست از دسته نخله فاینجا گذشت
در حدیث دوم سوم این باب بپا کرد اینجا عبارت از شستر است یعنی روایتست از احمد
محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام گفت که پرسیدیم امام را از قول الله عز وجل در سوره
انعام که وبدهید حق آن را در روز درو کردن آن و لجاوز اینکه خود میکند امام گفت بود پدرم
علیه السلام با این روش که میگفت که از جمله اسراف در درو کردن و چیدن خرما آنست که تصدق
کند مرد بدو دست خود همگی آنرا و بود پدرم با این روش که چون حاضر میشد نزد او چیزی
از این قبیل پس میدید یکی را از غلامان خود که تصدق میکند بدو دست خود فریاد میزد باو
که بده بیک دست دسته بعد از دسته و خوشه بعد از خوشه بعد از سنبل جو و گندم باب چهل و ششم
اصل باب صدقة اهل الجزیة شرح الصدقة بفتح صاد بی نقطه و فتح دال بی نقطه و قاف
مالی که داده میشود برای نجات از ضرر آخرت یا دنیا و مراد اینجا فدائست یعنی مالی که داده شود
برای نجات از ضرر دنیا الجزیة بکسر جیم و سکون زای با نقطه و یاء دو نقطه در پایین
که گرفته میشود از اهل ذمه بعنوان مکافات کفر ایشان و جزای عمل ایشان و مراد باهل ذمه
یهود و نصارا و مجوس است یعنی این باب فدیه اهل جزیه است در این باب هفت حدیث
اول اصل عن حریز عن زرارة قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما حد الجزیة علی اهل
الکتاب وهل علیهم فی ذلک شیء موظف لا ینبغی ان یجوز الی غیره فقال ذلک
الی الامام یأخذ من کل انسان منهم ما شاء علی قدر ماله بما یطیق انما هم قوم فدوا
انفسهم من ان یستعبدوا او یقتلوا فالجزیة تؤخذ منهم علی قدر ما یطیقون له ان یأخذ
منهم بها حتی یسلموا فان الله تبارک وتعالی قال حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون وکیف

يَكُونَ صَاغِراً وَهُوَ لَا يَكْتَرِثُ لِمَا يُؤْخَذُ مِنْهُ حَتَّى يَجِدَ ذُلّاً لِمَا أُخِذَ مِنْهُ فَيَأْلَمَ لِذَلِكَ فَيُسْلِمَ
شرح یجوز بجیم و واو و زای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع
بشیء است علی مذهب متعلق به آراست یا در موضع حال است از لما شاء و هم چنین است ضمیر بطیقون
ما در ما یطیقون مصدریه است خذ در آن یا خذهم بمعنی گرفتار کردن و واراز کردن است و ضمیر
راجع به بعد است حتی اینجا برای تعلیل است در سوره توبه چنین است قاتلوا الذین لا یؤمنون
بالله ولا بالیوم الآخر ولا یحرمون ما حرم الله و رسوله ولا یدینون دین الحق من الذین اوتوا
الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون حتی اینجا برای تعلیل و برای انتهاء او
استثناء منقول ندبود و عن برای مجاوزه است ید بمعنی قدرت است و ظرف منصوب است محلا و حال
از جزیه است بمعنی صادره عن قدرتهم و مراد اینست که جمع مینماید در میان رعایت قدرت ایشان
و رعایت صغار ایشان کیف برای استفهام انکاری است ضمیر یکون راجع است بکل آن کسانی که منهم واو
هو حالیه است لا یکترث براء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است الاکتراث
داشتن حتی در حتی یجد برای استثناء است و در بعض نسخ کان حتی لا یجد است و آن استدلال
کابان کافی مینماید ذی الاخیر حتی یجد مبنا است بمعنی لا یوظف علیه شیء لا ینبغی ان یجوز الی
حتی یجد و بنابرین حتی برای تعلیل است و این موافق منقول تفسیر علی بن ابراهیم است و ظاهر است
در نسخه که مذکور شد و ما بنابرین شرح میکنیم یعنی روایت است از حریز از زراره که گفت که گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام را که چیست قرار داده جزیه اهل کتاب که یهود و نصاری و مجوس اند
و آیا برایشان هست در جزیه که گرفته میشود از ایشان چیزی معین که تجاوز نکند سوی غیر آن گفت برای امام
این مفوض است سوی مصلحت یعنی امام زمان میگیرد از هر شخصی از ایشان آن جزیه را که خواسته باشد
بقدر مال اختصاص یا بجزیه نابود بیان این که جزیه نیست که اهل کتاب جمع اند که بمال النجاة
داده خود شان را از اینکه بنده کی کرده شوند یا کشته شوند پس چه جزیه گرفته میشود از ایشان بقدر
تاب داشتن ایشان بیان این انکه گرفتار کند ایشان را بقدر تاب داشتن ایشان یعنی منها
تاب داشتن ایشان تا شاید که مسلمان شوند چه به درستیکه الله تبارک و تعالی گفته در سوره

توبه که تا آنکه دهند جزیه را از قدرتی که هر کدام ایشان دارند بر حالی که ایشان ذلیلان باشند چون
میباشد هر کدام اند هند کان جزیه ذلیل بر حالیکه او پروا نکرده باشد برای الجزیه که گرفته میشود
از او و نه موظف نمیشود برای ایشان قدر جزیه تا هر کدام ایشان تاب بخواهد برای سبب الجزیه که گرفته شد از او
پس درد ناک شود برای آن پس مسلمان شود مخفی نماند که این منافات ندارد با الجزیه می آید در کتاب الجهاد
در حدیث چهارم باب اول که و من اقر بالجزیة لم یتعد علیه و لم یخفر ذمته و کلف دون طاقته
زیرا که این باعتبار ملاحظه هر سال است و مجری می آید باعتبار سال اول است چنانچه بیان میشود در شرح
آن اصل قال و قال ابن مسلم قلت لابی عبد الله علیه السلام أرأیت ما یأخذ هؤلاء من هذا
الخمس من أرض الجزیة و یأخذ من الدهاقین جزیة رؤوسهم أما علیهم فی ذلک شیء موظف فقال
کان علیهم ما أجازوا علی أنفسهم و لیس للإمام أکثر من الجزیة إن شاء الإمام وضع ذلک
علی رؤوسهم و لیس علی أموالهم شیء و إن شاء فعلی أموالهم و لیس علی رؤوسهم شیء فقلت فهذا
الخمس فقال إنما هذا شیء کان صالحهم علیه رسول الله صلی الله علیه و آله شرح
ضمیر قال در اول راجع بزراره است و منقول بود که راجع بحریز باشد و بنابر احتمال دوم
اولی اینست که این حدیث علیحده باشد تا اخذ در اول بصیغه غایب و غایب منقول بود مثل آیه
هؤلاء خلفای ضلالت اند و مراد بارض الجزیه زمین خراجیت که در تصرف اهل جزیه است داخل
اموال ایشان نیست مانند زمین خراج که در تصرف مسلمانان باشد تا اخذ در دوم بصیغه غایب
است و ضمیر مستتر راجع بهؤلاء است الدهاقین بفتح دال بی نقطه و تخفیف هاء و الف
قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین جمع دهقان بکسر و ضم دال بی نقطه و سکون
هاء معرب دهگان صاحب زراعت از اهل کتاب باعتبار اینکه اکثر زراعت ایشان
در دهها میباشد اما بفتح همزه و تخفیف میم مرکب از همزه استفهام و ما نافیه است ضمیر علیهم
راجع بدهاقین است هذا در فهذا مبتدا است الخمس صفت آن است و خبر مبتدا محذوف است بتقدیر
فما هذا الخمس یعنی گفت که گفت محمد بن مسلم که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را

چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در کتاب الجهاد در حدیث اول باب دخول عمرو بن عبید
والمعتزلة علی ابی عبدالله علیه السلام که باب هفتم است که ان کانوا مجوسا فلیسوا باهل
الکتاب پس منافات ندارد با نصرت آن که ایشان از بنی اسرائیل مثل مجوس هجر باشد در بجا آوردن جزیه بر ایشان
مقدار است یعنی پس نوشت سوی اهل مکه نبی صلی الله علیه و آله که بدرستیکه من بنشستم
باین روش که کفر مجوس جزیه را مگر از اهل ضد بوکتاب الهی پس اهل مکه نوشتند سوی او رضا
که آزاد میکردند بان نوشتن که دعوی باو دروغ که دعوی کرد بر ما که نمیگیرد جزیه
مگر از اهل کتاب باوجود آنکه گرفت جزیه را از گبران هجر که کتاب ندارند پس نوشت سوی ایشان
نبی صلی الله علیه و آله که بدرستیکه گبران بودند از پیغمبری پس کشتند او را و بود آن
کتاب که سوختند آن را باین آن که انکار ورزند ایشان پیغمبر ایشان را در دوازده هزار
پوست گاو چون نهایت طولانی و بزرگ بود نتوانستند که آن را بیرون بیاورند چون سوخته
شد کتاب ماند در شروع در احتیاج آنکه کردند پنجم اصل سألت أبا عبدالله علیه السلام
عن صدقات أهل الجزية وما يؤخذ منهم من ثمن خمورهم ولحم خنازيرهم وميتتهم قال
عليهم الجزية في أموالهم تؤخذ منهم من ثمن لحم الخنزير أو خمر فكل ما أخذوا منهم من ذلك
فوزر ذلك عليهم وثمنه للمسلمين حلال يأخذونه في جزيتهم شرح پرسیدم امام جعفر صادق را
از زکوة های اهل جزیه و آنچه گرفته میشود از ایشان از جمله قیمت خمرهای ایشان و قیمت گوشت
خوکهای ایشان و گوسفند مرده ایشان پس امام گفت که بر ایشان است جزیه در مالهای ایشان
که زکوتی علیحده بر ایشان نیست آن جزیه گرفته میشود از ایشان از قیمت گوشت خوک یا خمر پس هرچه
مسلمانان گرفتند از ایشان از جمله آن پس گناه آن بر ایشان است و قیمت آن برای مسلمانان حلال است
مسلمانان میگیرند آن را در جزیه ایشان ششم اصل عن أبي عبدالله عليه السلام قال إن
أرض الجزية لا ترفع عنهم الجزية وإنما الجزية عطاء المهاجرين والصدقة لأهلها

سمى الله في كتابه وليس لهم من الجزية شيء ثم قال ما أوسع العدل ثم قال إن الناس يستغنون
إذا عدل بينهم وتنزل السماء رزقها وتخرج الأرض بركتها بإذن الله شرح مراد بارض الجزیه
زمین خراج است که در تصرف اهل جزیه است و گذشت در حدیث اول این باب که خراج آن زمین خمس
حاصل آن بوده در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله لا ترفع بصیغه مضارع غایب معلوم یا مجهول است
و ضمیر راجع بارض جزیه است ضمیر عنهم راجع باهل جزیه است که از ارض الجزیه مفهوم میشود الجزیه
منصوب و مفعول لا ترفع است مراد بمهاجرین لشکریان امام و فرمانبرداران است که بجنگ
میروند بقصد جهاد و مانند آن برای رضا الله و رسولش چنانچه گفته در سوره نساء ومن يخرج
من بيته مهاجرا إلى الله ورسوله و گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب ما یجب علی الناس عند
مضی الامام که باب هشتاد و هشتم است بعد از ابواب که شامل غیر لشکریان امام نیز هست ما اوسع
صیغه ماضی معلوم باب افعال برای تعجب است العدل منصوب است لا اذن بکسر همزه و سکون
ذال باعطرد و بفتح همزه و فتح ذال مصدر باب علم اذن دادن یا اذن الله اینجا اذن
تعالی مصلحت در کار است که فعل خود است در حقیقت و منصوب است بنزع و در صورت
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه زمین جزیه را باعتبار خراج
که دارد بر طرف نمیکنند از اهل جزیه را جزیه که هر یک از خراج که خراج حاصل شد
و جزیه علیحده گرفته میشود از اهل آن زمین و جزیه نیست که جزیه حق مهاجران است و زکوة برای
اهل زکوات است که نام برده الله تعالی در کتاب خود در سوره توبه که إنما الصدقات للفقراء
والمساكين تا آخر چنانچه بیان شد در حدیث اول باب اول و نیست اهل زکوة را از جمله جزیه
امام گفت که چه باعث رفاهیت است عدالت بعد از آن امام گفت بدرستیکه رعیت را رفاهیت
میرسانند چون عدالت کرده شود میان ایشان و فرو میفرستد آسمان باران خود را که باعث
رونق و میرسانند نتیجات خود را که باعث برکت است باذن الله تعالی و مصلحت هفتم اصل
عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام في أهل الجزية يؤخذ من أموالهم ومواشيهم

نحوه میوه الجز بزر فاکله شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام
در اهل جزیره که آنها کرم میشود از نقدهای ایشان و سنورهای ایشان چیزی غیر جسته که برسد
با برا مولد ایشان است امام گفت که ضرر ندارد باب چهل و هفتم اصل تا باب ما در شرح غریب نه آیت
معنی آنکه مشتملست بر احادیث غیر مشهوره در این چهار حدیثست اولی اصل عن عبد الله
بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا بأس بالرجل یمر علی الثمرة و یأکل منها
و لا یفسد و قد نهی رسول الله صلی الله علیه و آله ان تبنی الحیطان بالمدینة لمکان المارة
قال و کان اذا بلغ نخله امر بالحیطان فخربت لمکان المارة شرح لمکان متعلق بنهی است و میتواند
بود که متعلق بنهی باشد و مؤید اوست امر بالحیطان تا الخ و ممکن که مراد بحایط اعم از دیوار
و پرچین باشد و مراد بنا ساختن بگل باشد و خشت و مانند اینها باشد مکان هم مفعول له
میم مصدر میمی است ضمیر قال در دوم راجع بعبد الله سنانست ضمیر کان و نظائر آن راجع بامام
جعفر صادق علیه السلام است و میتواند بود که ضمیر قال راجع بامام و ضمیر کان راجع برسول باشد
یعنی روایتست از عبد الله بن سنان بکسر سین از امام جعفر صادق ع که منع بر ...
مردی که گذر کند بر میوه و خورد از آن و تجاوز از حد نکند و تحقیق نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
از آنکه بنا کرده شود دیوارهای باغها در مدینه برای بودن راه گذران عبد الله گفت که و بود امام جعفر
صادق ع ... چون میرسید نخل او بحاصل امر میکرد ملازمانش را که دیوارهاش را خراب کرده میشد
برای بودن راه گذاران اصل عن ابی الربیع الشامی عن ابی عبد الله علیه السلام نحوه الا
انه قال و لا یفسد و لا یحمل شرح روایتست از ابی الربیع شامی از امام جعفر صادق علیه السلام
مثل حدیث سابق مگر اینکه امام گفت که تجاوز از حد نکند یا خود برندارد و حاصل هر دو خبر
یکیست اصل عن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له جعلت فداک التاجر بلغنی انک
کنت تفعل فی غلة عین زیاد شیئا و انا احب ان اسمعه منک قال فقال لی نعم شرح عین
زیاد بفتح عین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون و کسر زای با نقطه و تخفیف یاء

و الف و لام مرکب اضافیست و اسم باغیست در جانب شرقی مدینه و می آید در کتاب المعیشة
در حدیث پنجم باب الشراء الثمرة و الخیانة که باب صد و چهارم است که ابا روایع ثم عن
بن زیاد و سهو است در کتاب خلاصة الوفا در فصل دوم این باب هشتم در ترجمه وادی
مهزور عین ابی زیاد گفته و می آید در کتاب النکاح در حدیث سوم باب الرجل یرید ان یزوج
ابنته تا آخر که باب پنجاه هشتم است که زیاد بن عبید الله حارثی حاکم مدینه بوده یعنی روایت
از آنکه روایت کرده است حدیثرا از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امرا که فربانت
شوم من رسید باینکه تو میکردی در حاصل عین زیاد چیزی و من میخواهم که بشنوم آنرا از تو راوی
گفت که پس امام گفت مرا که آری میکردیم اصل کنت امر اذا ادرکت الثمرة ان یثلم فی حیطانها الثلم
لیدخل الناس و یأکلوا و کنت امر فی کل یوم ان یوضع عشر بنیات یقعد علی کل بنیة
عشرة کلما اکل عشرة جاء عشرة اخری یلقی لکل نفس منهم مد من رطب و کنت امر لجیران
الضیعة کلهم الشیخ و العجوز و الصبی و المریض و المرأة و من لا یقدر ان یجیء فیأکل منها لکل
انسان منهم مد شرح یثلم بثاء سه نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول از باب ضرب یا از باب
تفعیل برای مبالغه است الثلم بضم ثاء سه نقطه و فتح لام مخفف جمع ثلمه بضم ثاء و سکون
لام هم رخنهها و آن مرفوع و نایب فاعل یثلم است مجاز بنیات بفتح باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین و نون جمع بنیه است بمعنی خوانچه آنچه پزان بازاریها مانند آن و آن مخترع است
مرکب از دو مختص ... بیشتر ... است از بین بمعنی میان از باعتبار اینکه در میان جمعی
گذاشته میشود تا از آن چیزی خورند یا بمعنی جدا الی باعتبار اینکه هر یکی از جماعت حضور خود را
از آن خوان علیحده میخورد و شریک دیگری نمیشود تفسیر ... گذشت در شرح حدیث دوم باب
پنجم الجیران بکسر جیم و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه جمع جار همسایه
الضیعة بفتح ضاد با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه باغ و مانند آن از
زمینهای حاصلخیز یعنی امر میکردم چون میرسید میوه باینکه رخنه کرده شود در دیوار

های آن باغ رخنها که در سال سابق بود و پر کرده شده بود تا داخل شوند مردمان محتاج
وخورند وامر میکردم در هر روزی بانکه کذاشته شود ده پیش تختی که نشیند بر دو در هر پیش تخته
ده کوهر تا هر که خورد ده کوی آید ده کس دیکر الله اخذ میشد برای هر شخصی از ایشان مدی
از رطب وامر میکردم برای همسایکان آن باغ به هر یکی ایشان پیر مرد و پیر زن و کودک و بیمار که
جوان و کسیکه قدرت ندارد که آید پیش خورد از این میوه برای هر شخصی از ایشان مدی از رطب اصل
فاذا کان الجداد وفیت القوام والوکلاء والرجال اجرتهم واحمل الباقی الی المدینة
ففرقت فی اهل البیوتات والمستحقین الراحلتین والثلاثة والاقل والاکثر علی قدر
استحقاقهم وحصل لی بعد ذلک اربعمائة دینار وکان غلتها اربعة آلاف دینار
شرح البیوتات بضم باء یک نقطه جمع بیوت که جمع بیت است خانه وادها وبیا
دراینجا خویشانست وایشان نجها شمنداند راحلة براء بی نقطه والف وکسر حاء وتخفیف
لام وناقه که برای نقل از وصفت باسمیت منتقل و مراد اینجا بار حمالات یعنی وچون میشد وقت
چیدن خرما تمام میدادم نکاهبانان … کارکنان باغ را مزد ایشان و نقل میکردم
باقی خرما را سوی مدینه وقسمت میکردم در خانوادهای خویشان و در مستحقین تا بدو حمال
وسه حمال وکمتر وبیشتر بقدر استحقاق ایشان وحاصل میشد برای من بعد از آنچه مذکور شد چهار
صد دینار طلا و بود حاصل آن ضیعه چهار هزار دینار طلا اکر کل آن فروخته میشد پنجم اصل
کان النبی صلی الله علیه وآله اذا بلغت الثمار امر بالحیطان فثلمت شرح عادت پیغمبر
این بود که چون میرسید میوها امر میکرد بدیوارها باغها پس رخنه دیوارها کرده
میشد مراد دیوارها باغست که ایشان آنحضرت ومنع میکند از افساد وازین نقل بجای دیکر باب
چهل وششم اصل الباب الصدقة باب فضل الصدقة شرح این شرح باب که نجی آنها بواب
احادیث متعلقه بصدقه مستحبه است از انجمله این باب فضیلت صدقه است ودراین باب پانزده
حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله الصدقة تدفع میتة السوء

میتة بکسر میم وسکون یاء بمعنی نوعی از مردن است السوء بفتح سین از ادکردن کسرار ومعنی این ظاهر میشود
از شرح حدیث سوم باب اینده اصل محمد بن اسمعیل عن الفضل بن شاذان واحمد بن ادریس
عن محمد بن عبد الجبار جمیعا عن صفوان بن یحیی عن اسحق بن غالب عمن حدثه عن ابی جعفر
علیه السلام قال البر والصدقة ینفیان الفقر ویزیدان فی العمر ویدفعان عن سبعین میتة
السوء وفی خبر آخر ویدفعان عن شبعین میتة السوء البر شرح البر بکسر باء یک نقطه وتشدید
بی نقطه مصدر باب ضرب وعلم خوشخوئی وفرمانبرداری پدر ومادر و پیوند خویشان طاعت
وهمه اینجا مناسب است فی خبر آخر اشارتست بانکه مثلا در روایت فضل سبعین است ودر روایت محمد
عبد الجبار شبعین است وموید جزو اول انچه می آید در حدیث سیوم باب آینده یعنی روایت ابن
محمد بن شاذان وروایت از احمد بن ادریس از محمد بن عبد الجبار همکی آن روا از صفوان
بن یحیی از اسحق بن غالب از انکه روایت کرده حدیث را از امام محمد باقر علیه السلام کفت
که خوشخوئی با مردمان وتصدق بر طرف میکند فقر را میفزاید وزیاده میکند در عمر و بر طرف میکند
از هفتاد کس که منسوب باشند بمردن از اد کردن الی حدد جزی … که بر طرف میکند
شبعین مردن از اذکردن اسوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لان احج حجة احب
الی من ان اعتق رقبة ورقبة حتی انتهی الی عشرة ومثلها ومثلها حتی انتهی الی سبعین ولان اعول اهل بیت
من المسلمین اشبع جوعتهم واکسوا عورتهم واکف وجوههم عن الناس احب الی من ان
احج حجة وحجة حتی انتهی الی عشرة وعشرة ومثلها ومثلها حتی انتهی الی سبعین شرح مضمون این
در کتاب الایمان والکفر در حدیث یازدهم باب هشتاد وسیوم که باب قضاء حاجت المومن است
هر جا منصوب است اشبع بصیغه مضارع متکلم وحده از باب افعال مرفوع است وجمله حالیه است
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که کفت هر اینه اکر حج کنم یک حج محبوبتر است نزد من از انکه
که آزاد کنم بنده را … ونیز تا آنکه تمام رسید به ده ومثل آن ده ومثل آن ده تا اینکه رسید
با … که … ومثلها … اینکه حج کنم اهل خانه را … که

کسنکه ایشان را و پوشانم به هنگامی ایشان را و باز دارم ابرهای ایشان را از بخشش در هنگامی که محبوب نزد ایشان بود
من از ایشان پنج کم مگر پنج و حجی دیگر تا آنکه امام رسید بسوی ده حج و گفت و ده دیگر تا آنکه امام رسید بهشتاد
حج یا بمعنیکه چهار بار گفت و شاید چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من صدق
بالخلف جاد بالعطیة شرح صدق را از باب تفعیل و اشارت است بر سوره اللیل و صدق بالحسنی
و بیان میشود در حدیث پنجم باب هشتاد و چهارم یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که هر که ایمان داشته باشد بانکه الله تعالی عوض بخشش او میدهد بعضا بفر میشود بخشش بخشنده
اصل قال ابو عبد الله علیه السلام داووا مرضاکم بالصدقة و ادفعوا البلاء بالدعاء
واستنزلوا الرزق بالصدقة فانها تفک من بین لحی سبعمائة شیطان و لیس شیء اثقل علی الشیطان
من الصدقة علی المؤمن و هی تقع فی ید الرب تبارک و تعالی قبل ان تقع فی ید العبد شرح تفک
تا نیفا و تشدید کاف بصیغه مضارع غایب مجهول است یا نصر است اللحی بفتح لام و کسر حاء بی‌نقطه و تشدید
یاء دو نقطه در پایین و بکسر لام و فتح حاء و الف جمع لحی بفتح لام و سکون حاء و تخفیف یاء بی‌نقطه
در پایین استخوانهای که در دو پهلوی دهن است و در دهن رویش میروید و در وزن اول در اصل لحوی
بضم لام و ضم حاء بوده مثل فلوس که جمع فلس است و واو ساکن و یاء در یک کلمه جمع شدند پس واو
منقلب بیاء شد و ضمه ما قبل آن منقلب بکسره شد یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که علاج کنید بیماران خود را بصدقه و دفع کنید بلا را بدعا و طلب روزی نمایید بصدقه فرا
چه بدرستیکه صدقه جدا کرده میشود از میان استخوانهای دهنهای هفتصد شیطان را دانیست که
هفتصد شیطان از شیاطین انس و جن مانع میشوند از دادن صدقه پس کوتاه کرد صدقه را از دهنها
کرده نند که داده شود و نیست چیزی که گرانتر باشد بر شیطان از صدقه بر مؤمن و آن صدقه بر
دست خدا در دست صاحب کل اختیار تبارک و تعالی پیش از آنکه واقع گردد در دست بنده
اشارت است بانچه می‌آید در حدیث سیوم باب پنجاه و یکم و آنچه می‌آید در حدیث ششم باب هشتاد و چهارم
که فاذا ناولتموها ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ارض القیامة نار ما خلا

ظل

ظلّ المؤمن فانّ صدقته تظلّه شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که زمین قیامت
مانند آتش سوای سرهای مؤمن چه بدرستیکه صدقه او سایه میکند او را. هفتم اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الصدقة بالید تقی میتة السوء و تدفع سبعین نوعا
من انواع البلاء و تفک عن لحی سبعین شیطانا کلهم یامره ان لا یفعل شرح شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که تصدق بدست خود نگاه میدارد صاحبش را
از مردن از ار کردن و دفع میکند هفتاد نوع را از نوعهای بلا و کنده میشود از استخوانهای
دهنهای هفتاد شیطان جمع آن شیاطین امر میکنند صاحب صدقه را که نکند اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کان فی وصیة النبی صلی الله علیه و آله لامیر
المؤمنین صلوات الله علیه و اما الصدقة فجهدک جهدک حتی یقال قد اسرفت و لم
تسرف شرح جهد بفتح و ضم جیم و سکون هاء و دال بی‌نقطه مصدر باب منع است و آن
منصوب بمفعول فعل محذوف است بتقدیر فاجهد جهدک با معنیکه سعی کن سعی که تو قدرت
طاقت تو باشد و دوم کلام تاکید است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت که بوده در سفارشهای نبی صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام که و اما صدقه
پس در آن جهد کن جهد آنکه توانی جهد کن چندانکه توانی تا آنکه گفته شود از جانب
ظاهر بینان که تجاوز کرده باشی ؛ نهم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله
علیه السلام قال یستحب للمریض ان یعطی السائل بیده و یامر السائل ان یدعو له
یعنی روایت از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شنیدم از او که
میگفت که مستحب است بیمار را آنکه صدقه دهد گدا را بدست خود و امر کند گدا را
دعا کند برای او اصل اخبرت ابا الحسن الرضا علیه السلام انی اصبت بابنین و بقی
بنی صغیر فقال تصدق عنه ثم قال حین حضر قبله مر الصبی فلیتصدق بیده

بالكسرة والقبصة والشيء وان قل فان كل شيء يراد به الله وان قل بعد ان تصدق
النية فيه عظيم شرح الكسرة بكسر كاف وسكون سين بمعنى قطعه نان، يعنى پاره نان خشك
كه شكسته شده باشد القبصه بضم قاف وسكون باء بمعنى قطعه ومقدار يكمشت از خرما ومانند آن
يعنى خبر داد امام رضا عليه السلام كه من مصيبت زده شدم بوقت دو لپه مانند آن بر تركى
كوچك امام گفت كه تصدق كن از جانب او وبعد از آن امام گفت دقيقه كه نزديك شد برخاستن من از مرض
آن كودك را پس بايد كه تصدق كند بدست خود بپاره از نان خشك ومشت خرما ومانند آن وچيزى ديگر
هرچند كه كم باشد چه بدرستى كه هرچيزى كه اراده كرده شود بآن رضاى الله تعالى هرچند كه كم
باشد چه بدرستى كه هرچيزى كه اراده كرده شود بآن رضاى الله تعالى هرچند كم باشد بعد از آنكه
خالص شود قصد در آن بزرگ است نزد الله تعالى اصل ان الله عز وجل يقول فمن
يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره وقال فلا اقتحم العقبة وما ادراك
ما العقبة فك رقبة او اطعام في يوم ذي مسغبة يتيما ذا مقربة او مسكينا ذا متربة علم الله
عز وجل ان كل احد لا يقدر على فك رقبة فجعل اطعام اليتيم والمسكين مثل ذلك تصدق
عنه شرح بدرستيكه الله عز وجل ميگويد در سوره زلزال كه پس هركه كند هموزن ذره
خيرى مى بيند آنرا وهركه كند هموزن ذره شرى مى بيند آنرا بيان اين شده در كتاب فضل القرآن
در شرح حديث بيست چهارم باب سيزدهم كه باب فضل القرآن است وگفت در سوره بلد كه پس
نبايد كه فرو گيرد ايشان كافر ومنافق گردنگاه راه بهشت را يعنى كه از آن گردنگاه كه
وچيز دانا كرد ترا كه چيست آن گردنگاه آن آزاد كردن گردن بنده است خواه از آتش جهنم هدايت
بسوى ولايت امير المؤمنين واولاد معصومين چنانچه گذشت در كتاب الحجة در حديث چهل ونهم
باب صد وهفتم كه باب فيه نكت ونتف من التنزيل في الولاية وخواه از قيد بندگى دنيا يا طعام
دادن است در روزى كه روزگار گرسنگى باشد يتيمى كه صاحب نزديكى باشد يا مسكينى را كه
صاحب خاكسارى باشد دانسته الله عز وجل كه هر كسى قدرت ندارد بر آزاد كردن گردن بنده وطعام

دادن يتيم ومسكين را مثل آن آزاد كردن گردن نزديك بآن مى آيد حديث دوازدهم باب
فضل اطعام الطعام تصدق كن الطعام از جانب آن كودك اصل قال رسول الله
صلى الله عليه وآله تصدقوا ولو بصاع من تمر ولو ببعض صاع ولو بقبضة ولو
ببعض قبضة ولو بتمرة ولو بشق تمرة فمن لم يجد فبكلمة طيبة فان احدكم لاق الله فقائل له الم
افعل بك الم افضل بك الم اجعلك سميعا بصيرا الم اجعل لك مالا وولدا فيقول بلى فيقول الله تبارك
وتعالى فانظر ما قدمت لنفسك قال فينظر ما قدمت لنفسك قال فينظر قدامه وخلفه
وعن يمينه وعن شماله فلا يجد شيئا يقي به وجهه من النار شرح الشق بكسر
شين با نقطه وتشديد قاف نصف وفتح شين جانب لاق بصيغه اسم فاعل معتل اللام باب علم
مرفوع است تقديرا ودر اين نسخه بالله مجرور است ودر بعض نسخ لاق الله منصوب است بدلالت الله
بى حرف جر ومضاف اليه است با اضافه لفظيه وبنابر اللغات اكثر نسخ فقائل خبر مبتداى محذوف است
يعنى هو قائل كه ضمير محذوف راجع بالله است جمله معطوفه بر لاق الله ذكر ولد بنابر
مثال اشعارات بانكه بعد در ندمو كه تصدق بمال الاهست بلكه بدير كه بعد از
شود ذخيره آن مستتر باشد تفضلا وبتغيير بندا وست ودر مثال حيال عكس اين ميگفت خيانه
مشهور است كه الولد مجبنة مبخلة ومثل اين مجيبكه بخيل ولد از قبل شمردن نعمت باشد
گفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه تصدق كنيد هرچند كه بصاعى از خرما باشد
هرچند كه بصاع نباشد از خرما وهرچند كه ببعض صاعى باشد هرچند كه مشتى باشد هرچند
كه ببعض مشتى نباشد هرچند كه بيك خرما باشد هرچند كه بنصف خرمائى باشد پس هركه
نيابد مالى را كه تصدق تواند كرد پس تصدق كند بسخن نيكو يعنى سخنى كه خوشحالى كند
چه بدرستى كه كسى از شما بمحضر الله تعالى در روز قيامت بازرد در روز پس الله تعالى ميگويد
او را كه آيا انعام نكردم با تو چنين يا نكردم با تو چنان يعنى نعمتهاى شايسته بشما آيا
نگردانيدم ترا شنواى بينا آيا نگردانيدم براى تو مالى وفرزندى پس آنكس ميگويد كه بلى

میگوید الله تبارک و تعالی که پس نظر کن که چه چیز از مال خود پیش فرستادی برای خود رسول الله
صلی الله علیه و آله گفت که پس آن کس نظر میکند در پیش خود و در پس خود و در جانب راست
خود و در جانب چپ خود پس نمی بیند چیزی را که نگاه دارد باو روی خود را از آتش باب جهل
تمم اصل باب ان الصدقة تدفع البلاء شرح این باب بیان آنست که صدقه دفع میکند بلا را و در این
باب ده حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول بکّروا بالصدقة
وارغبوا فیها فما من مؤمن یتصدق بصدقة یرید بها ما عند الله لیدفع الله بها عنه شرّ ما ینزل
من السماء الی الارض فی ذلک الیوم الا وقاه الله شرّ ما ینزل من السماء الی الارض فی ذلک
الیوم الا وقاه الله شرّ ما ینزل من السماء الی الارض فی ذلک الیوم شرح بکّروا بالصدقة
بکسر نقطه و تشدید کاف مکسوره و دال بی نقطه بصیغه امر از باب تفعیل است التکبیر ابتدا کردن بکاری
در اول روز یا در اول کاری و بکّروا بهمه رنهنا معنی اول است یا در بالصدقه صله ... است
فادر فنا برای بیان است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که مبادرت کنید
در اول روز بدادن صدقه و رغبت کنید در دادن صدقه بنا بر آنکه نیست هیچ مؤمنی که تصدق
کند بصدقه در حالیکه اراده کند بآن صدقه اجر و ثوابی را که نزد الله تعالی است یعنی اجر بقضای حاجات
الله تعالی است تا دفع کند الله تعالی بآن صدقه شر آنچه را که فرود می آید از آسمان سوی زمین یا بتعبیر
که بقضا و قدر الله تعالی است در آن روز مگر آنکه نگاه میدارد او را الله تعالی از شر آنچه فرود می آید
از سوی زمین در آن روز پس مبادرت بصدقه باعث آن میشود که دفع بعضی ... گردد ... اصل
دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله لا اله الا هو لیدفع بالصدقة
الداء والدبیلة والحرق والغرق والهدم والجنون وعدّ رسول الله صلی الله علیه و آله سبعین
بابا من السوء شرح لا اله الا هو جملة معترضه است الدبیلة بضم دال بی نقطه و فتح باء یک نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین ... اندرون الحرق بفتح حاء بی نقطه و فتح راء بی نقطه و قاف سوختگی
الغرق بفتح غین با نقطه و فتح راء بی نقطه و قاف فرو ماندن در آب الهدم بفتح هاء و فتح دال بی نقطه
فرو ماندن در ابنوالسیوء بضم بین بی نقطه و سکون واو و همزه ... یعنی گفت رسول الله

هم ثم

صلی الله علیه و آله که بد رستیکه الله منت سخت عبادتی مکر او هر اینه دفع میکند بدادن صدقه در دو روز
خرابی ... اندرون و ... سوختگی ... و غرق شدن ... بنده ... و ... سوسه
هفتاد نوع را از ناخوشی سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال مرّ یهودی بالنبی صلی الله
علیه و آله فقال السام علیک فقال رسول الله صلی الله علیه و آله علیک فقال اصحابه انما
سلّم علیک بالموت فقال الموت علیک فقال النبی و کذلک رددت ثم قال النبی صلی الله علیه و آله
ان هذا الیهودی یعضّه اسود فی قفاه فیقتله قال فذهب الیهودی فاحتطب حطبا کثیرا
فاحتمله ثم لم یلبث ان انصرف شرح السام بسین بی نقطه و الف منقلبه از واو بتخفیف میم مرگ
دیو و این لفظ را بدعا میگویند یا مسلمانان که مشتبه بسلام میشود و لهذا اصحاب گفتند که انما سلم علیک
یا بمعنی که اینها را سلام کرد و سلام بنور القفا بفتح قاف و فاء الف منقلب از واو پس گردن
بفتح همزه و تخفیف نون بمعنی الی آن است یعنی روایت است از امام جعفر صادق گفت که گذشت
جهودی بنبی صلی الله علیه و آله پس جهود گفت که سام بر تو باد پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که بر تو باد پس گفتند اصحاب نبی که جز این نیست که سلام کرد بتو مرگ را پس مرگ بر تو باد
پس گفت نبی که همچنان برگردانیدم بعد از آن گفت نبی صلی الله علیه و آله که بدرستیکه جهود میگزد او را
ماری سیاه در پس گردن او پس میکشد او را امام گفت که پس رفت آن جهود پس هیزم چید هیزم
بسیار پس بدوش خود کرد بعد از آن درنگ نکرد تا آنکه برگشت یا بمعنی که نعود برگشت اصل
فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله ضعه فوضع الحطب فاذا اسود فی جوف الحطب عاض
علی عود فقال یا یهودی ای شیء عملت الیوم فقال ما عملت عملا الا حطبی هذا احتملته فجئت
به و کان معی کعکتان فاکلت واحدة و تصدقت بواحدة علی مسکین فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
بها دفع الله عنه فقال ان الصدقة تدفع میتة السوء عن الانسان شرح الکعکه بفتح کاف و سکون
عین بی نقطه و فتح کاف و حدت فرص از نان که از آرد ... میبافند و بعضی میگویند نان دو آتش
و بعضی میگویند که نانی است که با لای سنگ پخته میشود بر هر تقدیر کعک معرب کاک است
المیته بکسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین نوعی از انواع الموت بفتح التیز و سکون واو

مصدر باب تفعل از نازک کردن و آن مضاف الیه است و مراد بمیتة السوء نوعی از مردن است
که باعث آزار مردمان و نفرت ایشان است باعتبار اینکه متضمن رسوائی دنیاست
مراد بان تا اینجا مومنست بقرینه اینکه در بجای آن نکفت صاحبها و این منشاء آن نیست
که غیر مومن داخل بهائم شمرده میشود و میتواند بود که مراد اعم باشد و مراد دفع بعضی از دفع
بالکلیه باشد یعنی پس کفت آن جهود را رسول الله صلی الله علیه و آله که بکذار
هیزم را پس کذاشت هیزم را پس ناکاه مار سیاهی در میان هیزم بود که دندان زده بود در چوبی
پس رسول الله صلی الله علیه و آله کفت ای جهود چه کردی امروز پس جهود کفت کاری نکردم کار من همین هیزم بود
این است که برداشتم و آوردم و دو کرده نان با من بود پس خوردم یکی را و تصدق
کردم بیکی بر مسکینی پس کفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بان تصدق دفع بلا کرد الله تعالی
از او و رسول الله کفت که بدرستیکه صدقه دفع میکند مردن رسوائی را از مومن بدانکه
این قصه معجزات دلالت میکنند بر آنکه ان هذا الیهودی یحطب الیوم فیقتله فیفتل تخالف
واقع باشد زیرا که هر یک از یعضه و یقتله فعل مضارع است و صدق آن لازم ندارد وقوع
مضمون آنرا در همان روز و دفع در دفع الله فعل ماضی است و صدق آن لازم ندارد وقوع مثل
مضمون آنرا در مستقبل پس قبول نداریم که آن یهودی از آن روز کرفتار آن بلا شده و بر تقدیر تسلیم
میکوییم که میتواند بود که غرض از این اقتصاد مجاز کفتن باشد هر چند که قرینه آن در وقت کفتن
ظاهر نباشد و این جایز است در صورتیکه معلوم باشد که مجاز ظاهر خواهد شد بعد از آن
نظیر این میآید در حدیث یازدهم باب هشتاد و چهارم که باب النوادر است که فرشته کفت که
کثیر العیال تا آخر و قرینه مجاز بعد از آن ظاهر شد مخفی نماند که بتقییدیکه آن تخلف واقع باشد
دلالت میکند بر اینکه حکم بظن در جهاد در غیر نفس حکم شرعی جایز است و خطا در آن
منافی نبوت نیست پس باحث و اشارت بامثال این شده در آیه سوره رعد یمحو الله ما یشاء و یثبت
و عنده ام الکتاب و کذشت در کتاب التوحید در حدیث سوم باب البداء که باب بیست و چهارم است

چهارم اصل قال علی صلوات الله علیه کانوا یرون ان الصدقة یدفع بها عن الرجل الظلوم
شرح ضمیر کانوا راجع است بنی اسرائیل که مظلوم ترین ذریات شدند که هر قصیر کنی بنی اسرائیل واقع شده
نظیرش در این امت واقع میشود رؤیت اینجا بمعنی منا هداست یا بمعنی علم است بنوعی صیغه
مجهول است بنابر نایب فاعل است الظلوم بفتح ظاء با نقطه و ضم لام و سکون واو و بفتح ظاء
عبارت است از نار یعنی چنانچه ظاهر است از آنچه میآید در حدیث سیزدهم باب معرفة الجود و السخا
باب هشتاد و سیم کتاب الایمان و الکفر یعنی کفت علی صلوات الله علیه که آن جماعت
میدیدند که صدقه دفع بلا است کرده میشود بآن از مرد قبا میتها المرا دفع بلا در زندگی
پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله باکروا بالصدقة فان البلاء لا یتخطاها شرح
بکروا بباء یکمعطر و تشدید کاف و را بی نقطه بصیغه امر باب تفعیل است التکبیر بکار کردن در اول کار
یا اول بعقب و مراد اینجا شروع اول است بکار ایجکذشت در حدیث اول این باب چه مراد بشب در ساده
چون اراده سفری باشد آن باشد یتخطا ها اینجا با نقطه و طا بی نقطه و الف منقلب از واو
بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است التخطی تجاوز یعنی کفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که ابتدا کنید بصدقه یا بمعنی که پیش فرستید صدقه را در راهی که اراده داشته باشید که شروع
در آن کنید چه بدرستیکه اکر بلائی در آن راه باشد رد نمیکند از صدقه یا بمعنی که صدقه میرسد
ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الصدقة لتدفع سبعین بلیة من بلایا الدنیا
مع میتة السوء ان صاحبها لا یموت میتة السوء ابدا مع ما یدخر لصاحبها فی الاخرة شرح
تفسیر میتة السوء کذشت در شرح حدیث پنجم این باب مع نزد بعضی حرف جر است بمعنی مصاحب
بعضی دیکر اسمیست که کسب تعریف میکند با ضافه بمعنی مصاحب و بر هر تقدیر مع متعدد
حال است از سبعین بلیة بلیه و مراد اینست که هفتاد و یک بلا را دفع میکند مع ما یدخر
مفعول مطلق فعل محذوف است و عامل آن لتدفع است بتقدیر دفعا مع ما یدخر یعنی روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام که کفت بدرستیکه صدقه هر آینه دفع میکند هفتاد بلا را

از بلاهای دنیا یا مردن رسوائی بدرستیکه دهنده صدقه نمیمیرد مردن رسوائی هرکه با فقر اماده
کرده شده از ثواب برای دهنده صدقه در آخرت **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
من تصدق بصدقة حین یصبح اذهب الله عنه نحس ذلک الیوم **شرح** النحس بفتح النون و سکون
حاء بی نقطه و سکون حاء بی نقطه بلا **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت هر که تصدق
کند بصدقه وقتی که بصبح میرسد برطرف میکند خدا از او بلاهای آن روز را **هشتم اصل** قال ابو الحسن
علیه السلام لاسمعیل بن محمد وذکر له ان ابنه صدق عنه قال انه رجل قال فمره ان یتصدق
ولو بالکسرة من الخبز ثم قال قال ابو جعفر علیه السلام ان رجلا من بنی اسرائیل کان
له ابن و کان له محبا فاتی فی منامه فقیل له ان ابنک لیلة یدخل باهله یموت قال فلما کان
تلک اللیلة و بنی علیه ابوه توقع ابوه ذلک فاصبح ابنه سلیما فاتاه ابوه فقال له یا بنی
هل عملت البارحة شیئا من الخیر قال لا الا ان سائلا اتی الباب وقد کانوا ادخروا لی طعاما
فاعطیته السائل فقال بهذا دفع عنک **شرح** واو در و ذکر حالیست بتقدیر قد و ذکر
بصیغه ماضی معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع باسمعیلست ضمیر له راجع بامام ع
ان بفتح همزه و تشدید نون مفتوح است ابنه منصوب و اسم ان است و خبرش محذوف است
اشاره باینکه بیان شود گفت بقابلیتهای پسرش از ابنی در نمایند در یا بالکسرة مع التنوین
در حذف خبر ان گفته که هذا و اما از اختصار اتم لتبلیغ و کلام تمام الفضیح صدق بصاد
بی نقطه و دال بی نقطه و ماضی بصیغه امر از باب تفعیل مفعول قال الاساس التصدق تصدق
و کردن صدقه از کسی و دادن بمستحق از جانب او یکی مثل تصدق بعضی لباسهای طفل در زمانی
بتصدق تو از او منجر باینست که بیان قابلیت و اظهار صحبت برای طفل میباشد غالبا
قال در دوم راجع باسمعیل است ضمیر او راجع بابن است ضمیر قال در سوم راجع بامام ع
الکسرة بکسر کاف و سکون سین بی نقطه و راء بی نقطه قطعه از نان شکسته شود مثل
اتی بهمزه و تاء دو نقطه در بالا و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی مجهول باب

لیله منصوب و مضاف است بجمله بنی بنا و یک نقطه و نون و الف منقلب از یاء بصیغه
ماضی معلوم باب ضرب است البنا خیمه زدن و اینجا کنایه است که خلا کردن زیرا که عادت
عرب این بوده که چون که خلا میشد خیمه نو که خلا میشد البا و حریبا یک نقطه که از
بی نقطه و خاء بی نقطه است که شراد خر و ابتشدید دال بی نقطه که اول آن منقلب از دال
با نقطه است و دوم آن منقلب از تاء افتعال است خار با نقطه و لاء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم
باب افتعال و ضمیر راجع بجماعتی که عروس است در صیغه ماضی مجهول و ضمیر راجع
بعروس است **یعنی** گفت امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام اسمعیل بن محمد ابن حاتم
که ذکر کرده بود برای امام اینکه پسرش چنین و چنین قابلیتها دارد که تصدق کنی از جانب پسر خود
اسمعیل گفت بدرستی که او مردیست باین معنی که او خود تصدق میتوان کرد و لهذا امام گفت
پس امر کن او را باینکه تصدق کند هر چند که باره نان خشک باشد بعد از آن امام
گفت امام محمد باقر علیه السلام که بدرستی که مردی از بنی اسرائیل بود او را پسری
بود که پسر را دوست داشت پس آن مرد آمد شد در خواب بخود باینمعنی که شخصی در خواب نزد او
آمد پس گفته شد او را که بدرستیکه پسر تو در شبی که داخل میشود با اهل خود یا بمعنی بنی له
میشود میمیرد گفت امام محمد باقر علیه السلام که پس وقتی که شد آن شب و خیمه زده
برای او پدرش خائف میبود پدر او آنکه در خواب دیده بود پس بصبح رسید پسر او سالم
پس آمد نزد او پدر او پس گفت که پسرک من آیا کردی دوش چیزی از خیر گفت که نه
مگر اینکه سائلی آمد بدر خانه و بتحقیق که ذخیره کرده بودند برای من طعامی را پس
دادم آن را بسائل پس پدر گفت که باین دفع کرده شد مرگ از تو بسبب آنکه کلام قائل در منام
از قبیل مجاز بنا بر اعتقاد ظهور مرتبه باشد وقتی میتواند بود چنانچه بیان شد در شرح
حدیث سوم این باب و میتوان گفت که خواب از قبیل اضغاث احلام است و حقیقتی ندارد و لیکن
میداند وان تعبیر معلوم کنی که خواب و حلم هر دو کاذب مظنون میشود و در ما لحق غیر از قبیل

ثم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان بيني وبين رجل قسمة ارض وكان الرجل صاحب نجوم وكان يتوخى ساعة السعود فيخرج فيها واخرج انا في ساعة النحوس فقسمنا فخرج لي خير القسمين فضرب الرجل يده اليمنى على اليسرى ثم قال ما رأيت كاليوم قط قلت ويل الآخر وما ذاك قال اني صاحب نجوم اخرجتك في ساعة النحوس وخرجت انا في ساعة السعود ثم قسمنا فخرج لك خير القسمين **شرح** صاحب نجوم بتقديم علم نجوم است و تعبير از منجمان بعلم باعتبار علم ايشان است بصورت قواعد كه اختراع امثال ايشان است در حكم پس مانند علم باصطلاحات و منافات ندارد باينكه قواعد ايشان در تعيين سعد و نحس مانند اينها باطل باشد پس تصديق امام براى دفع آنچه مظنون ايشان نيست بلكه براى دفع آنكه قضا و قدر الهى باشد خواه موافق مظنون ايشان شود و خواه نشود يتوخى بواو و خاء با نقطه والف منقلب از يا مضارع غايب معلوم باب تفعل است التوخي بايد نجويد كه مفعول عمدا باشد السعود بضم السين بى نقطه وضم عين بى نقطه و سكون واو و دال بى نقطه جمع سعد بفتح و سكون عين بى نقطه و مراد اينجا اوقاتى است كه در آنها سياره كانات كه چون قمر با بعضى آنها جمع شود نزد منجمان مباركست براى شروع در كارها و در صحاح گفته و سعود النجوم عشرة بعضها بروج الجدى والدلو منها القمر وهى سعد الذابح وسعد بلع وسعد الاخبية وسعد السعود وهو كوكب منفرد نير واما الثلاثة التى ليست من المنازل فسعد ناشرة وسعد الملك وسعد البارع وسعد مطر وكل سعد من هذه الستة كوكبان بين كل كوكبين في رأى العين قدر ذراع وهى متناسقة واما سعد الاخبية فثلاثة انجم كأنها اثافي ورابع تحت واحد منهن و مراد درينجا ساعات السعود اجتماع القمر مع بعض السعود است فيخرج بصيغه مضارع غايب معلوم باب نصر منصوب بتقدير ان بعد از فا كه براى ترتيب است يعنى اكه توخى منفصل است يعنى تحرى با ترجيحات نظير قول شاعر يا ناق سيرى عنقا فسيحا الى سليمان فنستريحا كه بعضى گفته‌اند تعجيل بعيد است و بعضى ميگويند كه نصب فا سببيه بنابر اين است كه قرار استقبال منضمن معنى تمنى يا ترجيات است و تقدير شعر استخرج بصيغه مضارع مجهول متكلم وحده از باب افعال منصوب و معطوف بر سعد لو قول ما است و مراد اين نقوهم ميشود كه آن مردان بزرگ آن دنيا بوده و حكم منشده تقسيم

النحوس بضم نون وضم حاء بى نقطه و سكون واو و سين بى نقطه جمع نحس بفتح نون و سكون حاء ضد سعود و آن ستارگانى است كه چون قمر با بعضى آنها جمع شود نزد منجمان خوب نيست شروع در كارها فضرب عمل كاف در كاليوم بمعنى مثل است و منصوب است محلا و مفعول ما رأيت است و ويل بفتح واو و سكون يا دو نقطه در پايين كاف مفتوح مركب است اذوى كه اسم فعليست بمعنى اتعجب و كاف خطاب بر مذهب كسائى نيست و ويل در اصل ويلك بوده كه پس وى منوب است بتقدير او مفعول فعل محذوف بتقدير الزم و ويل بمعنى آنكه ملازم باش خود را و كاف ضمير مجرور و مضاف اليه است لا آنكه حرف خطاب است و شد بدلام مرغا آنست جزاء بفتح خاء با نقطه و فتح يا و بى نقطه و زاء بى نقطه منصوب مفعول مفرغ و عامل آن محذوف بتقدير لا ارينا الآخر ذلك الا امر ايشان است و منصوب است محلا صفت جزاء است و كاف مفتوح حرف خطاب است **يعنى** روايت از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه بود ميان من و ميان مردى قسمت زمينى و بود آن مرد صاحب علم نجوم پس بود بيابد و ترك ميبايد ساعت اجتماع قمر با سعود باعتقاد منجمان تا بيرون رود از شهر براى قسمت آن زمين در آن ساعت و بيرون رفت كرده سوم منزل شهر در ساعت اجتماع قمر با نحسها باعتقاد منجمان پس قسمت كرديم آن زمين را پس رسيد بمن بهترين دو قسمت پس زد آن مرد دست راست خود را بر شكم دست چپ خود يعنى كه دست چپ خود را در پايين گرفت و دست راست خود را بالا برد و فرود آورد چنانچه اهل مصيبت ميكنند و آن بخلاف برابر يك ديگر داشتن دو دست و بر يك ديگر زدن است كه در وقت خوشحالى ميباشد بعد از آن گفت كه نديدم مثل امروز را هرگز گفتم كه تعجب ميكنم بنجوم و مكر اين حكايت را اراده اينكه خبر ده مرا كه چه دست برد ست زدى آن مرد گفت بدرستى كه من صاحب علم نجوم بيرون كردم ترا در ساعت نحسها و بيرون آمدم در ساعت سعدها بعد از آن قسمت كرديم پس بيرون آمد براى تو بهترين دو قسم **اصل** فقلنا لاحد محمد بن حدثني خبرا انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من تيقن انه يدفع الله عنه النحس

يومه فليفتتح يومه بصدقة يذهب الله بها عنه نحس يومه ومن أحب أن يذهب الله عنه نحس ليلته

فليفتتح ليلته بصدقة فهذا أجزء لك من علم النجوم **شرح** الا بفتح همزه و تخفیف لام مرکب از حرف

استفهام و حرف نفی است يذهب در اول بصيغه مضارع غايب معلوم باب افعال مجزوم است

چون در جواب امر است و مکسور شده برای التقاء ساکنین و هم چنین است ... مدفوع در دو قسم فاد ... بجهة

برای تفریعست وهذا اجزء علم هذا الحديث **یعنی** پس گفتم آیا خبر ندهم تو را بچیزی که خبر داد مرا

بآن پدرم گفت که گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که هر که خوشحال کند او را اینکه دفع کند

الله تعالی از او مکروه شب را پس باید که ابتدا کند شب را بصدقه تا دفع کند الله تعالی از او مکروه

شب را بعد از آن گفتم آیا مرد را کمتر ابتدا کردم بیرون آمدن خود را از شهر بصدقه پس باشد این

حد که منقول شد از رسول الله صلى الله عليه وآله بهتر است برای تو از علم نجوم **دوم اصل** عن الحسن بن علي

الوشاء عن أبي الحسن عليه السلام قال سمعته يقول كان رجل من بني إسرائيل ولم يكن له

ولد فولد له غلام وقيل له إنه يموت ليلة عرسه فمكث الغلام فلما كان ليلة عرسه

نظر إلى شيخ كبير ضعيف فرحمه الغلام فدعاه فأطعمه فقال السائل أحييتني أحياك الله

قال فأتاه آت في النوم فقال له سل ابنك ما صنع بالشيخ **شرح** در روایتست

بن علی که نقاش حاشیه بود که از امام رضا علیه السلام گفت شنیدم از امام میگفت که بود مردی

بنی اسرائیل و نبود او را فرزندی پس زاده شد برای او پسری و گفته شد که نزد شب عروس او مرد

آن پسر میمیرد در شب عروسی او پس درنگ کرد آن پسر یا یعنی که زنده ماند تا بحد بلوغ رسید

پس وقتی که شد شب عروسیش و نگاه کرد سوی پیرمردی بزرگ ضعیف پس رحم کرد او را

پس خواند او را پس طعام داد او را پس گفت آن سائل که زنده کردی مرا زنده کناد ترا

الله تعالی امام گفت که پس آمد نزد پدرش آینده در خواب پس گفت به پدرش سؤال کن

پسرت را که چه کرده پس گفت تو چه کردی ای پسر خبر داد پدر را بکرده خود امام گفت که پس آمد

نزد پدرش آن آینده بار دیگر در خواب پس گفت او را که بدرستیکه الله تعالی زنده کرد برای تو پسرت را

و هر که دوست دارد که دفع کند الله تعالی از او مکروه شب را پس باید که ابتدا کند شب را بصدقه تا دفع کند الله تعالی از او مکروه شب را تمام

سل ابنك ما صنع قال له في نومه قال فأتاه الآتي مرة اخرى في النوم

لبب انچه کرده با پیرمرد گذشت بیان خواب و تعبیر آن در شرح حدیث هشتم این باب **یازدهم**

اصل عن محمد بن مسلم قال كنت مع أبي جعفر عليه السلام في مسجد رسول الله صلى الله

عليه وآله فسقطت شرفة من شرف المسجد فوقعت على رجل فلم تضره وأصابت رجله فقال

أبو جعفر عليه السلام سلوه أي شيء عمل اليوم فسألوه فقال خرجت وفي كمي تمر فمررت

بسائل فتصدقت عليه بتمرة فقال أبو جعفر عليه السلام بها دفع الله عنك **شرح** الشرفه

بضم شین با نقطه و سکون را بی نقطه و فاء کنگره دیوار است یعنی اینکه بر سر دیوار که رفعت

نسبت بدو طرف آن و در سر دیوار که رفعت نسبت بدو طرف دیوار قلعه و مانند آن کنگره ها میباشد

و اینها در سر دیوار مسجد مکروه است ... بنا میکرده بوده اند شرف بضم شین و فتح راء جمع

شرفه است لم تضره از باب ضرب و نیز با افعال میتواند بود و در واصابت خالیست بتقدیر قد رجله

بکسر راء بی نقطه و سکون جیم اینجا عبارت از مکیا از زانو تا بن ساق و قدم و از این کلام

میشود که آن مرد نشسته بوده **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم که بودم با امام محمد باقر

علیه السلام در مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله که در مدینه است پس افتاد کنگره از کنگره های

مسجد پس فرود آمد بر مردی پس آزار نکرد او را و حال آنکه بتحقیق رسیده بود پای او را پس

گفت امام محمد باقر علیه السلام که سؤال کنید او را که چه چیز را ذخیره کرده امروز پس پرسیدند

او را پس گفت که از خانه بیرون آمدم و حال آنکه در آستین من خرما بود پس گذر کردم بگدائی

پس تصدق کردم بر او بیک خرما پس گفت امام محمد باقر علیه السلام انمه دفع کرد که بآن یک خرما

دفع ضرر کرد الله تعالی از تو **باب بیست و نهم اصل باب فضل صدقة السر شرح** این باب بیان فضیلت

صدقه مستحبه پنهانیست در این باب سه حدیث است **اصل** قال رسول الله صلى الله

عليه وآله صدقة السر تطفئ غضب الرب **شرح** تطفئ بتاء بی نقطه و فاء و همزه بصیغه

معلوم غایبه با باب افعال است الاطفاء خاموش کردن آتش غضب طاء ... کل اختیار است

دوم اصل عن عمار الساباطي قال قال لي أبو عبد الله عليه السلام يا عمار الصدقة

گفت رسول الله که صدقه پنهان خاموش میکند آتش ...

والله في السر أفضل من الصدقة في العلانية وكذلك والله العبادة في السر أفضل منها
في العلانية شرح روایتست از عمار ساباطی که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که ای
عمار صدقه مستحبه بخدا قسم که در پنهانی بهتر است از صدقه مستحبه در آشکار و هم چنان بخدا قسم
که عبادت مستحبه در پنهانی بهتر است از عبادت مستحبه در آشکار متن اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله
صدقة السر تطفئ غضب الرب تبارك وتعالى شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث
باب پیشتر و مکرر اصل باب صدقة الليل شرح این باب بیان صدقه مستحبه شبست و در این باب
سه حدیث است اصل عن هشام بن سالم قال كان أبو عبد الله عليه السلام إذا اعتم
وذهب من الليل شطره أخذ جرابا فيه خبز ولحم والدراهم فحمله على عنقه ثم
ذهب به إلى أهل الحاجة من أهل المدينة فقسمه فيهم ولا يعرفونه
فلما مضى أبو عبد الله عليه السلام فقدوا ذلك فعلموا أنه كان أبا عبد الله صلوات الله عليه
شرح اعتم بعین بی‌نقطه و تاء دو نقطه در بالا و تخفیف میم بصیغه ماضی غایب معلوم
باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بامام علیه السلام است الاعتام گذاردن نماز خفتن اول شب
بفتح شین بانقطه و سکون طاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه بمعنی جزو و نیمه و دوم مراد است
که صبر میکرد تا آنکه مردمان نماز گذارند و متفرق شوند الجراب بکسر
جیم و راء بی‌نقطه و الف و باء یک نقطه انبان العنق بضم عین بی‌نقطه و سکون نون و قاف گردن
در بالا و قاف جمع عاتق بکسر تاء دو نقطه دوش و آوردن بلفظ جمع باعتبار اجزاء دوش است
بزرگی انبان بر دوش که جمیع اعضاء دوش را ملاقات کرده یا باعتبار افراد برداشتن است
و اشارتست به آنکه انبان بر دوش که گران بود دوش بدوش میکرد
و میتواند بود که جمع اینجا بمعنی تثنیه باشد نظیر آنچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب
که باب جامع في الحائض والمستحاضة است

که بفتح نون باشد یعنی گردن و اشارتست باینکه بزرگی انبان بر دوش که بعض آن بر گردن
کج شده باشد یعنی روایتست از هشام بن سالم که گفت که عادت امام جعفر صادق علیه السلام
این بود که چون نماز خفتن میگذارد و از شب نصفه آن فرا میگرفت انبانی که در آن بود
نان و گوشت و درهمها پس بر میداشت آن را بر دوشهای خود بعد از آن میبرد آن را سوی محتاجان
از اهل مدینه پس بخش میکرد آن را در میان ایشان بر حالی که نمیشناختند او را پس وقتی که وفات یافت امام
جعفر صادق علیه السلام نیافتند آن را پس دانستند که او بود که امام جعفر صادق علیه السلام متن اصل قال
رسول الله صلى الله عليه وآله إذا طرقكم سائل ذكر بليل فلا تردوه شرح
طرق بطاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و قاف بصیغه ماضی معلوم باب نصر است الطرق بفتح طاء
و راء و الطروق بضم طاء و ضم راء آمدن در شب ذکر بذال بانقطه و راء بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم
باب تفعیل است الذکر خدا را یاد کردن یا امام است یعنی مرد خواهد بود بلیل
متعلق بطرق است یا متعلق بذکر است یعنی گفت رسول الله صلى الله عليه وآله
که چون آید نزد شما گدائی که خدا را یاد آورد در شب پس بر مگردانید او را بی داده چیزی متن اصل
عن معلى بن خنيس قال خرج أبو عبد الله عليه السلام في ليلة قد رشت وهو يريد
ظلة بني ساعدة فاتبعته فإذا هو قد سقط منه شيء فقال بسم الله اللهم رد علينا
قال فأتيته فسلمت عليه فقال معلى قلت نعم جعلت فداك فقال لي التمس بيدك فما
وجدت من شيء فادفعه إلي فإذا أنا بخبز منتثر كثير فجعلت أدفع إليه ما وجدت فإذا
أنا بجراب أعجز عن حمله من خبز فقلت جعلت فداك أحمله على رأسي فقال لا أنا أولى
به منك ولكن امض معي شرح رشت براء بی‌نقطه و تشدید شین بانقطه بصیغه ماضی
معلوم غایب باب نصر است الرش بفتح راء باریدن باران اندک و ماننده آن و لیلت
بنت ظلة بنی ساعدة بضم ظاء بانقطه و تشدید لام سایه بانی که در

ان سفیهی یا شد وان سقیفه نیز همنامند بنی ساعده عبارة است از طائفه از قبیله خزرج که
در مدینه می بوده اند بفتح تشدید تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی متکلم وحده از باب
افتعال الاتباع رفتار شدن از پی کسی تا برای متاجات هو ضمیر شانست یا دره
لسم الله برای استعانت واسم بمعنی مسما و تجدات چنانچه گذشت در کتاب التوحید در شرح
حدیث اول باب شانزدهم که باب معانی الاسماء و اشتقاقها است تند بضم تاء و بنقطه و فتح وضم
و کسر ذال بنقطه مشدده بصیغه امر باب نصر است علینا بفتح عین بنقطه و فتح لام مرکب
حرف جر و ضمیر متکلم مع الغیر است باعتبار اینکه گران شی باد بوده بر او و بر ملائکه که
کار او بوده آنست علی حرف جر ای محذوف است بتقدیر ابت معنا واستفهام نیز مقدر است اجمله
بصیغه امر باب ضربات و میتواند بود که بصیغه مضارع متکلم وحده باشد **تفسیر** دعا
از معانی خنس بضم خاء با نقطه و فتح نون و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه گفت
که انما خاقم رون نفقا امام جعفر صادق علیه السلام در شیء که بتحقیق اندک باد شی کرده
بود بر حالیکه او ادا کرده بود سقیفه بنی ساعده را پس برون رفتم از پی او پس ناگاه
شان این بود که بتحقیق افتاد چیزی پس گفت مدد میجویم در کار خود به مدد و حلم الله تعالی
خداوندا بر گردان افتاده را بر ما که هیچ چیز از آنکم نبود معنا گفت که پس آمدم نزد او
پس سلام کردم بر او پس بعد از جواب گفت که ای تو معلا گفتم لبیک فدایت شوم پس گفت مرا
که جستجو کن بدست خود پس هر چه یابی از چیزیکه افتاده پس بیاور نزد من پس ناگاه
یا نانی پراکنده بسیار پس شروع کردم میرسانیدم سوی او هر که می یافتم پس ناگاه بودم
که غافل بودم از بر داشتن آن بخودی خود از نان بود پس گفتم که فدایت شوم بار کن از
بر سر من پس گفت که نه من سزاوار ترم به کشیدن آن از تو ولیکن رفاقت کن با من **اصل**
قال فاتینا ظلة بنی ساعدة فاذا نحن بقوم نیام فجعل یدس الرغیف والرغیفین
حتی اتی علی آخرهم ثم انصرفنا فقلت جعلت فداک یعرف هؤلاء الحق فقال لو عرفوه لواسیناهم

بالدقة والدقة هي الملح ان الله تبارك وتعالى لم يخلق شيئا الا وله خازن يخزنه
الا الصدقة فان الرب يليها بنفسه وكان ابي عليه السلام اذا تصدق بشيء وضعه في يد السائل
ثم ارتده منه فقبله وشمه ثم رده في يد السائل **شرح** يدس بدال بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب نصر است الدس بفتح دال پنهان کردن چیزی در زیر بالین کسی و مانند
آن لواسیناهم بفتح لام تاکید و واو منقلبه از همزه و الف و فتح سین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین منقلبه از تاء و بصیغه ماضی متکلم مع الغیر مهموز الفاء معتل اللام و از باب
مفاعله است المواساة مدد کردن کسی را بمال الدقة بضم الدال بی نقطه و تشدید قاف
دیگچوش یعنی اسباب طعام که در میان دیگ جوش میریزند مثل گوشت و نخود و مانند اینها
با نمک نیز میبود صاحب قاموس دو معنی ذکر کرده الدقة التوابل من الابزار والملح مع ما خلط به
از ابزار و الملح المدقوق و ما بعد بر اینجا که گفتیم ظاهر است که الدقة هي الملح کلام امام باشد
و الملح بکسر میم و سکون لام و خاء بی نقطه بمعنی تعظیم و حرمت داشتن کسی باشد صاحب قاموس
گفته که و بينهما ملح و ملحة یعنی حرمة پس این کلام برای تفسیر لفظ دقه نیست بلکه بیان حال معنی دقه است
تفسیر معلی گفت که پس آمدیم نزد سقیفه بنی ساعده پس ناگاه ما بودیم با جمعی که خوابیده
بودند پس امام شروع کرد به پنهان میکرد در زیر رخت ایشان یک گرده و دو گرده را
تا آنکه آمد بر سر آخر ایشان بعد از آن برگشتیم پس گفتم که فدایت شوم آیا میشناسند این جماعت
حق امام مفترض الطاعه را پس امام گفت که اگر شناخته بودند حق را هر آینه مدد میکردیم
ایشان را بدیگ جوش و دیگچوش است حرمت داشتن که مخصوص اهل حق است و اما آنچه که این قوم
مستضعفان میباشند یا مجهول الحال میباشند یا مرکب از این دو وصفند پس مستحق صدقه
بی تعظیمند و اگر اهل حق میبودند تعظیم ایشان بدیگچوش میکردیم در ضمن صدقه بدرستیکه
الله تعالی نیافریده چیزی را مگر برای آن نگاهبانی که حفظ میکند از امکن صدقه چه بدرستیکه

صاحب کل اختیار کار سازی آن میکند بخوبی خدمش و عادت پدرم علیه السلام این بود که چون
تصدق میکرد بچیزی میگذاشت آنرا در دست سائل بعد از آن دو پس میگرفت از او آنرا
پس میبوسید آنرا و بو میکرد آنرا برای کمال شرف آنچیز بعد از آن بر میگردانید آنرا بدست
آن سائل اصل إِنَّ صَدَقَةَ اللَّيْلِ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ وَتَمْحُو الذَّنْبَ الْعَظِيمَ وَتُهَوِّنُ الْحِسَابَ
وَصَدَقَةَ النَّهَارِ تُثْمِرُ الْمَالَ وَتَزِيدُ فِي الْعُمُرِ إِنَّ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَنْ مَرَّ عَلَى شَاطِئِ
الْبَحْرِ رَمَى بِقُرْصٍ مِنْ قُوتِهِ فِي الْمَاءِ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ الْحَوَارِيِّينَ يَا رُوحَ اللَّهِ وَكَلِمَتَهُ لِمَ فَعَلْتَ هَذَا
وَإِنَّمَا هُوَ مِنْ قُوتِكَ قَالَ فَعَلْتُ هَذَا لِدَابَّةٍ تَأْكُلُهُ مِنْ دَوَابِّ الْمَاءِ وَثَوَابُهُ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ فقال
شرح ان در لما ان بفتح همزه و سکون نون زایده است برای تاکید اتصال جزا بشرط روح الله
و کلمته منادا مضاف است مضمون آیه سوره نساء و کلمته القاها الی مریم و روح منه و هو اسم مفعول از
الطاعه خطاب الله تعالی است که بخلاف قی داده نیز اکما کریکه و میکیم زمین خالی از او باشد
یک زنده در زمین نماند و ایضا مصدر از کلمه الله تعالی است که گفتند زمین را خالی از خلیفه
خود مکن که آدم یعنی بدرستیکه صدقه شب خاموش میکند آتش غضب صاحب کل اختیار را
و محو میکند گناه بزرگ را و آسان میکند حساب روز قیامت را و صدقه روز باعث میوه دادن
مال او و زیاد میکند در عمر بدرستیکه عیسی بن مریم علیه السلام وقتی که گذشت در کنار دریا
همانند انداخت قرص نانی از توشه خود در آب پس گفت او را بعضی خواص او که ای جان الله تعالی
که بخلاف قی داده و ای تمام مفترض الطاعه او چرا کردی این را و حال آنکه جز این نیست که آن قرص
حلیه توشه تو است عیسی گفت کردم این را برای جنبنده که میخورد آنرا از جمله جنبندگان آب
و ثواب آن نزد الله تعالی بزرگ است مراد بنقل این حکایت بیان آنست که مستضعفان نزد ما
ایشان مثل آب اند در اینکه چون گرسنه باشند داده صدقه ایشان ثواب عظیم دارد باب
پنجاه و دوم اصل باب انّ الصدقة تزيد في المال شرح این بابیست در بیان اینکه صدقه زیاد
میکند در مال در این باب پنج حدیث است اصل عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن الله
نفقتها الذين وتخلف بالبركة شرح تخلف بصیغه مضارع معلوم غایب باب نصر است

الخلافه

الخلافه بجانشین شدن بادیه البرکه برای تقدیر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت بدرستیکه صدقه ادا میکند قرض را و جانشین خود میکند برکت را دوم اصل
عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله تصدقوا
فإن الصدقة تزيد في المال كثرة وتصدقوا فإن الصدقة رحمكم الله شرح كثرة
منصوب مفعول تمیز است و تصدقوا رحمکم الله تتمه کلام رسول نیست بلکه خطاب امام جعفر
صادق است با اصحاب خود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
رسول الله صلی الله که تصدق کنید چه بدرستیکه صدقه زیاد میکند در مال از جهت بسیار
و تصدق کنید رحمت کناد شما را الله تعالی سوم اصل قال أبو عبد الله عليه السلام لمحمد ابنه
يا بني كم فضل معك من تلك النفقة قال أربعون دينارا قال اخرج وتصدق بها قال
إنه لم يبق معي غيرها قال تصدق بها فإن الله عز وجل يخلفها أما علمت أن لكل شيء
مفتاحا ومفتاح الرزق الصدقة فتصدق بها ففعل فما لبث أبو عبد الله عليه السلام
إلا عشرة أيام حتى جاءه من موضع أربعة آلاف دينار فقال يا بني أعطينا لله أربعين
دينارا فأعطانا الله أربعة آلاف دينار شرح يخلفها بصيغه مضارع معلوم غایب
باب افعال و مفعول دوم آن محذوف برای تعظیم سنت یخلفها مالا عظیما یعنی
گفت امام جعفر صادق علیه السلام محمد را که پسر او بود که ای پسرک من چه زیاد مانده با تو
از آن خرجی گفت چهل دینار طلا امام گفت که بیرون کن و تصدق کن با آنها محمد گفت که بدرستی
که شان آنست که نمانده با من غیر آنها از نقد امام گفت که تصدق کن با آنها چه بدرستیکه الله تعالی
جانشین میکند آنها را مالی عظیم آیا ندانستی که هر چیزی را کلیدیست و کلید روزی صدقه است پس تصدق
کن با آنها چه بدرستیکه خدا زیاد میکند پس محمد کرد پس درنگ نکرد امام جعفر صادق علیه السلام
مگر ده روز تا آنکه آمد از جائی چهار هزار دینار طلا پس امام گفت که ای پسرک من دادیم الله را
چهل دینار پس داد ما را الله تعالی چهار هزار دینار را در بنسبت که عوض یکی صد داد چهارم اصل

عن ابی الحسن علیه السلام قال استنزلوا الرزق بالصدقة شرح روایتست از امام موسی کاظم
علیه السلام گفت فرود آورید رزق را از آسمان بدادن صدقه پنجم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ما احسن عبد الصدقة الا احسن الله الخلافة على تركته شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیکو نکرد بنده صدقه را در وقتی مگر آنکه نیکو
میکند خدا تعالی جانشینی را بعد از فوت او وامام گفت که نیکوئی
صدقه آنست که ... وجانشین خود میکند برکت را باب پنجاه و سوم اصل با

الصدقه

على القرابه شرح القرابة بفتح قاف وراء بی‌نقطه والف وبا یک‌نقطه خویشان و در
اصل مصدر باب حسن وعلم است وبنا بر اول لازم متعدی میشود وبنا بر دوم بنفس متعدی
میشود و بر هر تقدیر مصدر اینجا مستعمل شده در معنی اسم فاعل برای مبالغه لیس افراد و
جمع و تذکیر و تانیث در آن مساویست یعنی این باب بیان تصدق بر خویشان است و
در این باب شش حدیثست اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله
صلى الله عليه واله من وصل قريبا بحجة او عمرة كتب الله له حجتين وعمرتين وكذلك من
حمل عن حميم يضاعف الله له الاجر ضعفين شرح الحميم بفتح حاء بی‌نقطه و کسر میم
خویش و کذلک تا آخر تتمه کلام رسول الله میتواند بود و کلام امام میتواند بود
یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلى الله
علیه واله که هر که پیوند کند خویش خود را بمالی که باعث آن حج او شود یا باعث عمره
شود میدهد الله تعالی برای او مزد دو حج و دو عمره که دیگران کنند بمال خود و همچنین
هر که بار را از خویش خود بردارد مثل قرض زیاد میکند الله تعالی برای او مزد را دو
مزد برابر آنکه دیگران دوم اصل سئل رسول الله صلى الله عليه واله اى الصدقة
افضل قال على ذي الرحم الكاشح شرح الرحم بفتح را بی‌نقطه و کسر حاء خویش الکاشح
بکسر شین با نقطه و حاء بی‌نقطه کسی که پهلو خالی میکند از آنکس یعنی بد

دردل

دردل دارد و آن مجرور صفت ذی الرحم است یعنی پرسیده شد رسول الله صلى الله
علیه و اله که کدام صدقه بهتر است گفت صدقه بر کسی صاحب خویشی باشد که پهلو خالی کند
سوم اصل قال رسول الله صلى الله عليه واله الصدقة بعشرة والقرض بثمانية
عشر وصلة الاخوان بعشرين وصلة الرحم باربعة وعشرين شرح فرق میان صدقه وصله اخوان
آنست که صدقه گاهی تعلق میگیرد بمستضعف و مجهول الحال چنانچه گذشت در حدیث سیوم
باب پنجاه و یکم بخلاف صله اخوان زیرا که آن البته متعلق بمعلوم الایمان است و گاهی
بعنوان صدقه است و گاهی بعنوان ارسال هدیه است و گاهی بعنوان ضیافت و گاهی
بعنوان دیگر است صلة الرحم یعنی صلة ذی الرحم است بقرینه حدیث سابق یعنی
گفت رسول الله صلى الله عليه واله که صدقه بده برابر حساب میشود و قرض دادن هجده
برابر حساب میشود و پیوند با دادن مومن هدیه بیست برابر حساب و پیوند خویشی
خویشان بیست و چهار برابر میشود که نفع صدقه نه برابر اصلست و نفع قرض دو برابر نفع
صدقه است پس هیجده برابر اصل خواهد بود و چون صدقه را پس گرفته نمیشود و بینا
پس بدل خرج آن نیز حساب میشود مجموع اصل و نفع ده برابر میشود بخلاف قرض که
آن در دنیا پس گرفته میشود ولهذا نبود نه ده برابر حساب نمیشود از انقطاع میشود که
صله اخوان دو برابر و یک نیم نفع صدقه است و نفع صله رحم دو برابر و نیم نفع صدقه
زیرا که در این دو صورت نیز اصل و اپس گرفته نمیشود در دنیا باب پنجاه و چهارم اصل باب
كفاية العيال والتوسع عليهم شرح الكفاية بكسر كاف مصدر باب يعقل اللازم باب
ضرب فارغ کردن کسی را از مشقت و آن دو مفعول میدارد و مفعول اول آن
مضاف الیه شده و مفعول دوم محذوف شده یعنی کفایة العیال مؤنتهم العیال
بی‌نقطه و یاء دو نقطه در زیر پایین که اصلیه و منقلبه از واو میتواند بود جماعتی که نفقه
میدهی و آن مفرد است یعنی جمع مثل قوم و رهط و جمع آن عالة بتخفیف لام و عیالات است

مخفف نماند که از این قاعده میشودم

التوسّع بواو و سین بی‌نقطه و عین بی‌نقطه و مصدر باب تفعّل فراخ شدن و مراد اینجا
فراخ دست بودن در خرج است یعنی این باب بیان فارغ کردن عیال از مشقت است
و بیان این فراخ دست بوده برایشان است در این باب چهار حدیث است اول اصل
عن علی بن الحسین علیهما السلام قال ارضاکم عند الله اسبغکم علی عیاله شرح
ارضاکم افعل التفضیل از فعل مجهول بمعنی اللازم و اوی باب علم است اسبغ بسین بی‌نقطه
و باء یک نقطه و غین با نقطه افعل التفضیل از فعل معلوم باب نصر است السبوغ فراخ
دست بودن در نفقه یعنی روایت است از امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام
گفت مقبول‌ترین مردمان نزد الله تعالی فراخ دست‌ترین مردمان است بر عیال خود دوم اصل قال
رجل لابی جعفر علیه السلام ان لی ضیعة بالجبل استغلها فی کل سنة ثلاثة
آلاف درهم فانفق علی عیالی منها الفی درهم واتصدق منها بالف درهم فی کل سنة
فقال ابو جعفر علیه السلام ان کانت الالفان تکفیهم فی جمیع ما یحتاجون الیه
لسنتهم فقد نظرت لنفسک ووفقت لرشدک واجریت نفسک فی حیاتک بمنزلة
ما یوصی به الحیّ عند موته شرح الضیعة بفتح ضاد با نقطه و سکون یای دو نقطه در زیر
و عین بی‌نقطه زمین حاصل‌خیز مثل زمین الجبل بفتح جیم و فتح باء یک نقطه بی تخفیف لام
کوه و مراد اینجا کوهستان است الاستغلال بغین با نقطه مصدر باب استفعال کسب
از زمین اجرت بجا بی‌نقطه و را بی‌نقطه و یاء دو نقطه در زیر بصیغه ماضی مخاطب باب افعال
ماخوذ است از جری بفتح جاء بی‌نقطه و تحقیق را و الف منقلب از یاء یعنی سرای باد به منزله
صله وصیت است را به منزله مرتبه ثواب است یعنی گفت مردی امام محمد باقر علیه السلام
که بدرستیکه مراست ملکی است در کوهستان که کسب حاصل آن میکنم در هر سالی سه هزار درهم
پس خرج میکنم بر عیال خود از آن دو هزار درهم را و تصدق میکنم از آن یک هزار درهم
در هر سالی پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که اگر باشد آن دو هزار درهم بس روزی کفایت

باشد ایشان را در هر چه محتاج میشوند سوی آن در سال ایشان پس مصلحت اندیشی کرده
برای خدمت و موفق شدی برای راستی خود و لایق ساختی خود را در زندگی خود به مرتبه ثواب آنچه
وصیت میکند بآن زنده نزد مردن او مراد است که مرتبه ثواب وصیت بثلث جمیع ترکه تا
حاصل برای تو بی‌آنکه ثلث جمیع مال خود را داده باشی زیرا که اصل ضیعه نیز برای تو مالک
است مخفی نماند که این تفاوت بسبب تفاوتی دیگر است و آن اینست که این در قطع نظر از حقوق
خود نکرده بخلاف آنکه وصیت میکند و این اشارت است باستحباب وصیت بثلث مال
برای تصدق اصل عن معمر بن خلاد عن ابی الحسن علیه السلام قال ینبغی للرجل ان یوسع
علی عیاله لئلا یتمنوا موته وتلا هذه الآیة ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا
قال الاسیر عیال الرجل ینبغی للرجل اذا زید فی النعمة ان یزید اسراءه فی السعة علیهم
ثم قال ان فلانا انعم الله علیه بنعمة فمنعها اسراءه وجعلها عند فلان فذهب الله بها
قال معمر وکان فلان حاضرا شرح معمر بضم و فتح عین بی‌نقطه و تشدید میم مفتوحه و راء
بی‌نقطه است خلاد بفتح خاء با نقطه و تشدید لام و الف و دال بی‌نقطه ضمیر حبه راجع بالله
است پس علی بمعنی بعد است یا راجع بطعام است پس علی بمعنی مع است مثل آیه سوره رعد و ان
ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم خاصرا بخاء با نقطه و صاد بی‌نقطه و با نقطه بود
و بنا بر اول و نیا بصیغه اسم فاعل باب نصر و ضرب یعنی ضابط و محکم کار است پس مراد بفلان
مرد دولتمند است یا از باب علم است بمعنی بخیل است پس مراد بفلان مرد اول است و بنا بر دوم
بمعنی حاضر در مجلس امام است و کلام احتمال هر دو دارد یعنی روایت است از معمر بن خلاد
از امام رضا علیه السلام گفت سزاوار است مرد را اینکه فراخ کند نفقه را بر عیال خود و برای
اینکه آرزو نکنند مردن او را و امام خواند این آیه را از سوره دهر که و یطعمون الطعام
میکنند بنا بر دوستی او گدا را و یتیم را و بندی را امام گفت که بندی عیال مرد است

منزل و امانت مرد را چون زیاده کرد شود در نفقه اینکه زیاد دهد بندگان خود را در فراخ
دستی بر ایشان بعد از آن امام گفت بد دستی فلان کس را انعام کرد الله تعالی بر او نعمتی پس باز داشت
آن را از عیال خود و پس برداشت از فلان کس دوم ضابط یا بمعنی که با وجود آنکه امانت نزد او بود
خوب نگاه میداشت آن مال را باز حادثات رفت · ۲م اصلک سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول الید العلیا خیر من الید السفلی وابدأ بمن تعول شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت دست دهنده بهتر است از دست گیرنده در دنیا و آخرت و ابتدا کن در دادن
نفقه او بر توانست را اولیت که چون عیال در تنگی باشند باز داشتن چیزی از ایشان در دادن
صدقه بدیگران معقول نیست · پنجم اصل عن ابن ابی نصر عن الرضا علیه السلام قال قال صاحب
النعمة یجب علیه التوسعة علی عیاله شرح روایت است از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا
علیه السلام گفت که امام گفت که صاحب فراخی معیشت واجب بر او فراخ کردن معیشت بر عیال خود
ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله المؤمن یاکل بشهوة اهله والمنافق یاکل اهله
بشهوته شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که مؤمن طعام میخورد با شتهای عیال خود
و منافق طعام میخورند با شتهای خود مراد آنست که مؤمن تابع عیال است در تعیین وقت طعام
خوردن و قدر طعام و خصوصیت طعام و منافق بر عکس است · هفتم اصل عن علی بن ابی حمزة
ان ابی ان ابا عبد الله علیه السلام سئل کان رسول الله صلی الله علیه وآله یقوت عیاله
قوتا معروفا قال نعم ان النفس اذا عرفت قوتها قنعت به ونبتت علیه اللحم شرح یقوت
بقاف و واو و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر است القوت بضم
قاف نفقه دادن و بضم قاف نفقة المعروف مشهور متعارف و آن ذخیره کردن نفقه بسال است
موافق عرف می آید در کتاب المعیشة در حدیث اول باب اول النفس بفتح نون و سکون فا
بنقطه آخر مراد آدمی میباشد و مراد آگاهی میکند بد که در قرآن گفته در سوره یوسف ان النفس

پس بر طرف کرد الله تعالی آن نعمت را گفت مضر کلمه بعد نکان کرد م

راوی م

عیال او

لامارة بالسوء الا ما رحم ربی قنعت قانعت ضمیر راجع بقوت است نبتت بنا بر نقطه و بای بتخفیف
و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است و مستولی بود که بجای تا آمده
نقطه نون باشد ضمیر علیه راجع بقوت است اللحم بفتح لام و فتح حاء بی نقطه و تخفیف جمع لحمة بضم
لام و سکون حاء دو سینها که از خون ... و مانند آن در بطنها میباشد از رفوع وفا
علی بنات است یعنی روایت است از علی بن اسباط از پدرش اینکه امام جعفر صادق علیه السلام
پرسیده شد که آیا بود رسول الله ص باین روش که نفقه میداد بعیال خود را نفقه
دادنی که متعارف است امام گفت که آری بتحقیق اینکه نفس چون شناسد نفقه را بانه
خود را آرام میگیرد با آن و بار حاجتها میباشد با آن گوشت بدن · هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال کفی بالمرء اثما ان یضیع من یعوله شرح روایت است از امام جعفر صادق ع گفت همین
بس است مرد را باعتبار گناه اینکه بی نفقه واگذارد کسیکه نفقه میدهد آنکس را یعنی کسی که
واجب النفقه او است · نهم اصل قال رسول الله ص ملعون ملعون من القی کله علی الناس
ملعون ملعون من ضیع من یعول شرح الکل بفتح کاف و تشدید لام بار سنگین و سنگینی
در هر دو اینجا مناسب است یعنی گفت رسول الله که ملعون است ملعون است هر کس انداخت
بار سنگین خود را بر مردمان مثل کسیکه قادر بکسب نفقه خود باشد و کسب نکند و انتظار نفقه
او را دیگری دهد ملعون است ملعون است هر کسیکه بی نفقه گذارد واجب النفقه خود را دهم
اصلک قال علی بن الحسین ع لان ادخل السوق ومعی دراهم ابتاع به لعیالی لحما وقد قرموا
احب الی من ان اعتق نسمة شرح قرموا بقاف و را، بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم
القرم بفتح قاف و فتح را، شدت اشتهای گوشت النسمة بفتح النون و فتح سین بی نقطه
بنده خواه غلام باشد و خواه کنیز یعنی گفت امام زین العابدین ع که هر آینه اینکه داخل
شوم بازار را بر حالی که با من باشد درهمی چند که خریداری نمایم با آنها برای عیال خود گوشت
را بر حالی که بتحقیق لب ایشان میل گوشت داشته باشد محبوبتر است نزد من از اینکه آزاد کنم بنده را

نوتها م

و سکون حاء بی نقطه گوشت م

باب اذا صبح عن ابي عبد الله ع قال كان علي بن الحسين ع اذا اصبح خرج غادياً في طلب الرزق
فقيل له يا ابن رسول الله اين تذهب فقال اتصدق لعيالي قيل له اتتصدق قال من طلب
الحلال فهو من الله عز وجل صدقة عليه شرح الاصباح در رسيدن وقت طلوع آفتاب و غادياً
بغين با نقطه والف و كسر دال بى نقطه و يا دو نقطه در پايين منقلب از واو و صيغه اسم فاعل
نصب حال است از فاعل خرج الغادى كننده كارى در اول روز اتصدق استفهام انكارى
باين معنى كه چگونه كار تصدق كردن نيست ضمير هو راجع بمصدر طلب است من براى نسبت است مثل
من كعبني عليه بفتح عين بى نقطه و كسر لام و تشديد يا دو نقطه در پايين مرفوع و صفت صدقه
يعنى روايتست از امام جعفر صادق ع كه گفت كه بود امام زين العابدين عليه السلام بامداد بر كه
چون مى رسيد وقت طلوع آفتاب از خانه بيرون مى رفت به طلب رزق و در اول روز پس بيرون مى رفت
براى كسب روزى پس گفته شد او را كه اى پسر رسول الله كجا مى روى پس گفت كه تصدق ميكنم
براى عيال خود باين معنى كه براى ايشان تصدق ميكنم گفته شد او را كه آيا تصدق كار است تصدق كردن امام
گفت كه هر كه كسب كند حلال را پس آن كسب او نزد الله تعالى تصدقست ملبد مرتبه دوم اصل
قال رسول الله ص ان المؤمن ياخذ باداب الله اذا وسع الله عليه اتسع واذا امسك عليه امسك
شرح ياخذ بهمزه و خاء با نقطه و ذال با نقطه صيغه مضارع غايب معلوم باب نصر بمعنى
بعمل است الادب بفتح همزه و فتح دال بى نقطه و باء يكنقطه رسم خوب و اضافه آن بالله تعالى
باعتبار اينست كه تعليم آن ميكند چنانچه سوره است تعليم آن ميكند كاهى فراخ كردن لجام تا گام
را فراخ كذارد و كاهى تنگ كردن لجام تا گام را تنگ كذارد يعنى گفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه
كه مؤمن عمل ميكند بروشى كه الله تعالى او را تعليم ميكند بيان اين آنكه چون فراخ كرد الله تعالى
بر او روزى فراخ گام ميشود در نفقه دادن بعيال و چون تنگ كرد بر او روزى تنگ ميكند در نفقه دادن
بعيال سوم اصل عن ابي عبد الله ع قال من سعادة الرجل ان يكون القيم على عياله شرح
من براى سببيت است السعادة بفتح سين بى نقطه عاقبت بخير القيم بفتح قاف و تشديد ياء دو نقطه

در پايين مكسور و منصوب خبر يكون يعنى روايتست از امام جعفر ع كه گفت كه ب[illegible]
بخت مرد است باينكه باشد كارساز بر سر عيال خود باين معنى كه نفقه ايشان از خود دهد تا
مبادا كه آزار كشند پنجم اصل سمعت الرضا ع يقول ينبغي للمؤمن ان ينقص من قوت عياله
في الشتاء ويزيد في وقودهم شرح الوقود بفتح واو و ضم قاف هيزم است و شايد كه مراد
اينجا باعث حرارت باشد تا شامل لباس پوستين و مانند آن نيز باشد يعنى شنيدم از امام رضا ع
مى گفت كه سزاوار است براى مؤمن اينكه كم كند از خوراك عيال خود در زمستان و زياد كند
در افروزنده و باعث حرارت ايشان اشارتست باينكه در زمستان اكر بهوا و مانند آن محتاج باشند
پس خرج خود احسان كند ميتوانند كه دليل بخرج هيزم و مانند آن تلافى آن ميشود باب پنجاه
پنجم اصل نايبين لازم نفقه شرح اين بابيست كه لازم ميشود نفقه دادن او بر اينكس
باب سه حديث است اول اصل عن حريز عن ابي عبد الله ع قال قلت له من الذي اجبر عليه
وتلزمني نفقته فقال الوالدان والولد والزوجة شرح الوالدان شامل جد و جده نيز هست
و ولد بفتح واو و فتح لام شامل فرزند زاده نيز هست و لزوم نفقه منافات ندارد با اشتراط بعض
شروط ما لا يلزم [illegible] فالذانو لحيل لنفقه آن ديگر نباشد جبر بر نفقه
مطلقه نيست بلكه بر تقدير ايست كه طلاق نشود پس منافات ندارد با آنچه مى آيد در كتاب
النكاح در حديث هشتم باب حق المرأة على الزوج كه باب صد و پنجاه و دوم است كه لا يجبر الرجل
الا على نفقة الابوين والولد و بيانش ميشود يعنى روايتست از حريز از امام جعفر صادق ع
گفت كه گفتم امام را كه كيست آنكه مجبور ميشود بر او و لازم ميشود مرا نفقه دادن او امام گفت كه پدر و مادر
و فرزند و زن دوم اصل عن ابي عبد الله ع قال اتى امير المؤمنين ع بيتيم فقال خذوا
بنفقته اقرب الناس منه من العشيرة كما ياكل ميراثه شرح اتى بصيغه مجهول و باء
براى تعديه است خذوا يعنى كلفوا است اقرب منصوب و مفعول خذوا است و مراد باقرب مادام
اگر نباشد و الا جد و جده است اگر باشد و شايد كه [illegible] شامل باشد كه [illegible]

باشند و بنا براین حصری که مفهوم است از حدیث سابق و حدیث این مخصوص خواهد
بود بما عدای یتیم من در منزله یعنی نسبت ضمیر مستتر در یأکل راجع باقربا است ضمیر ابیه
راجع بیتیم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق که آورده شد نزد امیر المؤمنین علیه السلام
یتیمی که مالی نداشت پس گفت تکلیف کنید بنفقه دادن او کسی را که نزدیکتر مردمان باشد به
او باین یتیم از جمله خویشان چنانچه میخورد میراث آن یتیم را اگر بمیرد و مالی از و بماند. حدیث اصل
عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له من یلزم الرجل من قرابته ممن ینفق علیه
قال الوالدان والولد والزوجة شرح من بفتح میم و سکون نون استفهامیست یلزم بصیغه
معلوم از باب علم است و ضمیر مستتر در آن فاعل و راجع بمن است و مراد بلزوم کسی لزوم نفقه
او نیست الرجل منصوب و مفعول یلزم است و محتمل است که یلزم بصیغه مجهول از باب
افعال باشد و ضمیر مستتر مفعول اول و نائب فاعل باشد و الرجل مفعول دوم باشد من
در من قرابته برای تبیینست لفظ قرابت بفتح قاف خویشی و ضمیر مستتر در ینفق راجع بمن موصوله است
و ضمیر علیه راجع بمن استفهامیست و محتمل است که من در من قرابته و در ممن برای تبعیض باشد
و قرابت بمعنی خویشان باشد و ضمیر قرابته و ضمیر ینفق راجع بالرجل باشد و ضمیر علیه راجع بمن
موصوله باشد یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق گفت که گفتم امام را که کیست
که لازم میشود مرد را سبب خویشی او نسبت بکسی که نفقه میکند بر او امام گفت که پدر و مادر
و فرزند و زن باب پنجاه ششم اصل باب الصدقة علی غیر اهل الولایة شرح این باب بیان تصدق است
بر کسی که معتقد نیست ولایت را در این باب دو حدیثست اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام
اطعم سائلا لا اعرفه مسلما فقال نعم اعط من لا تعرفه بولایة و لا عداوة للحق ان الله
عز و جل یقول و قولوا للناس حسنا و لا تطعم من نصب لشیء من الحق او دعا الی شیء من الباطل
شرح گفتم امام جعفر صادق را که آیا طعام دهم سائلی که نمیشناسم او را که مسلمانست
یا نه پس امام گفت که بده کسی را که نمیشناسی او را بدوستی و نه بدشمنی برای دین حق بدرستیکه الله تعالی

میگوید در سورهٔ بقره که گوئید برای مردمان نیکی را یا بمعنی که نیست نیکی بعید با آنان در نظام
سلوک چندانکه بدی آنان بر شما ظاهر نشده است و اطعام مکن کسی را که عداوت کند چیزی از
حق یا خواند مردمان را بسوی چیزی از دین باطل حدیث دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل
عن السائل یسأل و لا یدری ما هو قال اعط من وقعت له الرحمة فی قلبک و قال اعط
دون الدرهم قلت اکثر ما یعطی قال اربعة دوانیق شرح نقره دوانیق گذشت در شرح حدیث
دوم باب سوم و مراد اینجا باربعه دوانیق چیزیست که بجای دانق نقره و مسکوک از زر خواهند
و خواه جنس دیگر یعنی روایتست از امام جعفر صادق اینکه پرسیده شد از سائل که سؤال
میکند و دانسته نمیشود که چیست او یا بمعنی که آیا دین حق دارد یا ندارد امام گفت که بده
کسی را که افتاده برای او رحم در دل تو و امام گفت که بده کمتر از درهم
گفت که چیست بیشتر آنچه داده میشود یا بهتر سائل امام گفت که چهار دانک باب پنجاه
هفتم اصل باب الصدقة علی اهل البوادی و اهل السواد شرح السواد بفتح سین بی نقطه و تخفیف واو و الف
و دال بی نقطه عامه مردمان یعنی جمعی که سپاهی و لشکری نیند اما بکار نمی آیند و مراد
اینجا جمعی است که پیروی امام حق نمیکنند و گاهی سواد مستعمل میشود در روستا و
دهها دور شهرها یعنی این باب بیان تصدق بر اهل صحراها و اهل سیاهی است بیان
باب سه حدیثست اول اصل قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الصدقة علی اهل البوادی و السواد فقال
تصدق علی الصبیان و النساء و الزمنی و الضعفاء و الشیوخ و کان ینهی عن اولئک
الجمانین یعنی اصحاب الثغور شرح الزمنی بفتح زای با نقطه و سکون میم و نون و الف
مقصوره جمع زمین بفتح زای و کسر میم و یاء دو نقطه در پایین صاحب آفت مثل کور و گنگ
و لنگ و مانند اینها اولئک اشاره است بجمعی که صفات سابقه ندارند الجمانین بفتح

خاء با نقطه و تشدید میم و الف و نون و یاء دو نقطه در زیر یعنی جمع خمان
بد ذاتان مردمان که ادراک ذا رندنا ما برا که کج میروند الشعور بضم شین با نقطه
و ضم عین بی نقطه و سکون واو و راء بی نقطه مصدر باب نصر و حسن ادراک یعنی
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از تصدق با اهل صحراها و بیابانها که دین حق ندارند
پس امام گفت که تصدق کن بر اطفال ایشان و زنان ایشان و صاحبان آفت ایشان
ایشان و بیماران ایشان و عادت امام علیه السلام این بود که نهی میکرد از تصدق بر جماعت
اهل ادراک از جمله ایشان **اصل** عن منهال القصاب قال قال ابو عبد الله علیه السلام
اعط الکبیرة و الکبیر و الصغیر و الصغیرة و من وقعت له فی قلبک رحمة و ایاک
و کل و قال بیده هکذا و هزها **شرح** کل بضم کاف و تشدید لام منصوبست و مضاف
بضمیر مؤنث که بعد از آن مذکورست اینکه راوی فاصله کرده میان مضاف و مضاف
الیه بقول او که و قال بیده برای اشعار باینکه امام در وقت گفتن ضمیر کلها
اشاره بدست کرده و در وقت گفتن کل بکلها اشارت بدست نکرده بود پس ها
مفعول ضمیر مؤنث غایبست و راجعست بعامه که اهل بوادی و اهل سوادند
و کلها تمام عیال ایشان است یعنی خمانین که در حدیث سابق مذکور شد و بادرسید یعنی
و بتقدیر با ما لا تزید است و اذی و هزها برای عطف بر قال است هز بفتح ها و تشدید
زای با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است الهز بفتح ها حرکت دادن ضمیر منصوب
راجعست بید **یعنی** روایتست از منهال قصاب که گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که صدقه بده از جمله عامه بمرد پیر و بزن پیر و بکودک پسر و دختر کوچک و کسی را که
بر او در دل تو رحمی افتد نگاه دار از یکدیگر خود را و تمام عیال ایشان را یعنی که صدقه

باین قسم کسی میدهد و امام گفت باشاره فرمودن دست خود هزها را در کلها و حرکت فرمود دست
خود را بجانب راست و چپ چنانچه حرکت میدهد هدا را کسی که اظهار امتناع از کاری کند
سوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ان اهل السواد یقتحمون علینا و فیهم
الیهود و النصاری و المجوس فنتصدق علیهم فقال نعم **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی
که اهل سوادها بی ادب وارد میشوند بر ما و در میان ایشان جهودان و ترسایان و گبران هستند
آیا پس تصدق کنیم بر ایشان پس گفت که آری **باب پنجاه و ششم اصل باب کراهیة رد السائل**
این باب بیان مکروه بودن برگردانیدن گدا است بی دادن چیزی و در این باب شش حدیث
اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تقطعوا علی السائل مسألته فلولا ان المساکین یکذبون
ما افلح من ردهم **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که مبرید بر گدا گدائی او را بیان این آنکه
این میبود که مساکین گاهی دروغ میگویند در بیان قدر پریشانی خود بمطلب بر نمیرسید
کسی که بر میگردانید ایشان را بی دادن چیزی **دوم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام اعط السائل
و لو کان علی ظهر فرس **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام که چیزی بده گدا را هر چند که آن گدا را
ببینی اسب سوار باشد **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال کان فیما ناجی الله عز و جل به موسی علیه السلام
قال یا موسی اکرم السائل ببذل یسیر او برد جمیل لانه یأتیک من لیس بانس و لا جان ملائکة
من ملائکة الرحمن یبلونک فیما خولتک و یسألونک عما نولتک فانظر کیف انت
یا ابن عمران **یعنی** الانس بکسر همزه و سکون نون و سین بی نقطه جمع انسی بتشدید یاء و الجان
بجیم و الف و تشدید نون اسم جمع جنی بکسر جیم و تشدید نون و تشدید یاء است و ملائکة
مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هم ملائکة و این اشارتست باحتمال مجی آن که در
حدیث بازدهم باب النوادر خولتک بخاء با نقطه بصیغه ماضی متکلم وحده از باب تفعیل
التخویل دادن نعمت بکسی نولتک بنون بصیغه ماضی متکلم وحده از باب تفعیل است

اسم
و ان اسم جنس جنی ۲

التوبیل دادن نعمت در مقابل نعمت کسب یعنی روایتست از امام محمد باقر ع که گفت که بود
در آنچه از گفت الله تعالی با موسی ع این بود که ای موسی کرامی دار سائل را بخشش
اندک یا برگردانیدن خوش نمائی که سائل نیست که گاهی می‌آیند نزد تو که نیستند آدمیان
و نه جنیان ایشان فرشتگانند از فرشتگان تدبیر کننده میچیز طلب میکنند از تو در آنچه عطا کردم
تا ببینند تصرف و طلب میکنند از تو از آنچه عطا کردم تو را در مقابل کسب تو پس نگاه کن که
حکومت تو خواهی کرد ای پسر عمران دوم اصل حضرت علی بن الحسین ع یوما جالسین صلی الفجر
فاذا سائل بالباب فقال علی بن الحسین اعطوا السائل ولا تردوا سائلا حاضر شدم روز
نزد امام زین العابدین ع در روزی و فتیکه کذارد نماز صبح الیوم که سائلی در خانه بود پس گفت
امام زین العابدین که چیزی دهید این سائل را و برمگردانید بی دادن چیز سائل را سیم
اصل عن ابی اسامة زید الشحام عن ابی عبد الله ع قال ما منع رسول الله ص سائلا قط ان کان
عنده اعطی والا قال یاتی الله به شرح یاتی بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است و با در به
برای تعدیه است وضمیر راجع بمطلوب سائل است یعنی روایتست از ابو اسامه زید بن شحام
از امام جعفر صادق ع راوی گفت که امام گفت که منع عطا نکرد رسول الله ص سائلی را
هرگز یعنی اگر چیزی بود نزد او میداد و اگر نبود میگفت که می‌آورد الله تعالی آنرا
که مطلوب مراد است که وعده میداد سائل را تا در وقتی دیگر چیزی برساند چهارم اصل
قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا تردوا السائل ولو بظلف محترق شرح الظلف بکسر ظا
و سکون لام و فا سم معروف است و شکافته که در گاو و گوسفند می‌باشد و اول مناسب است
اینجا المحترق بحا بی نقطه و را بی نقطه و قاف بصیغه اسم فاعل باب افتعال سوخته و برآورده کرده
شده و بنا بر اول وصف تنکی معیشت باحراق باعتبار ظاهر است نظیر [illegible] و بنا بر دوم وصف سوخته
برآورده شدن باعتبار که در سال قحط سر بریده می‌کرده اند و میخورده اند یعنی گفت رسول
صلی الله علیه وآله که رد مکنید سائل را هرچند که آن در تنکی معیشت سوخته باشد یا هیچ

بسیار تنک معیشت باشید باب پنجاه و نهم اصل باب مقدار ما یعطی السائل شرح القدر بفتح قاف و سکون
دال بی نقطه و را بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب تدبیر کاری بمعنی عاقبت اندیشی در کاری
برعایت مصلحت حال خود و غیر خود در انکار ما موصولات یعطی بصیغه مضارع معلوم مخاطب
معلوم باب افعال است السائل منصوبست یعنی این باب بیان فضیلت تدبیر چیزیست که
بکسی [illegible] ادر این باب دو حدیث است اول اصل عن الولید بن صبیح قال کنت عند ابی عبد الله ع
فجاءه سائل فاعطاه ثم جاء آخر فاعطاه ثم جاء آخر فقال یسع الله علیک ثم
قال ان رجلا لو کان له مال یبلغ ثلاثین او اربعین الف درهم ثم شاء ان لا یبقی منها الا
وضعها فی حق لفعل فیبقی لا مال له فیکون من الثلاثة الذین یرد دعاؤهم قلت من هم قال
احدهم رجل کان له مال فانفقه فی وجهه ثم قال یا رب ارزقنی فیقال له الم اجعل
لک سبیلا الی طلب الرزق شرح شاید که راوی با امام ع در سفری بوده در غایت
مصلحت مدت سفر مخالف رعایت مصلحت مدت حضرت و تصریح باینکه در سفر بوده
گذشت در کتاب الدعاء در حدیث اول باب من لا یستجاب دعوته که باب سی و دوم است و در آن
حدیث مذکور شد که سائل سیوم اجرت بی داده و چهارم مراد [illegible] کانا با ان کلمه اینجا
اسقاط شده وما موافق که نسخه شرح میکنیم یسع نیز بی نقطه و با بی نقطه و عین
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال جمله دعائیه است در اینجا ان کانا کلمه اسقاط
در دیکر شده زیرا که گذشت در کتاب الدعاء در حدیث سوم باب سی و دوم که عن الولید
بن صبیح قال سمعته یقول ثلاثة ترد علیهم دعوتهم [illegible] رجل رزقه الله مالا فانفقه فی غیر وجهه
ثم قال یا رب ارزقنی فیقال له الم ارزقک ورجل دعا علی امرأته وهو لها ظالم
فیقال له الم اجعل امرها بیدک ورجل جلس فی بیته وقال یا رب ارزقنی فیقال له الم
اجعل لک السبیل الی طلب الرزق وما موافق که نسخه شرح میکنیم یعنی روایتست از ولید بن صبیح

صاد بینقطه گفت که بودم در سفری نزد امام جعفر صادق ع پس آمد نزد او سائلی
پس داد سائل را چیزی بعد از ان آمد نزد او سائلی دیگر پس داد او را نیز چیزی بعد از
میخواست که ... رنگذارد از انها درهمی را در حقی که صدقات هر انیه میکرد نمی
وامیماند ... باشد مالی او را الی باشد از ان شکر کسی مردود میشود دعای
ایشان گفتم کیا بند ایشان گفت یکی از ایشان مردی است که روزی کرد او را الله تعالی مالی پس ضایع کرد
از اد در غیر راه و در ان بامعنی که ... نکو بعد از ان گفت که ای صاحب
من روزی ده مرا پس گفته میشود او را انجانب شما که ایا روزی ندادیم ترا و مردی
که نفرین کرد بر زن خود به خدا که او آزرده ظالمت پس گفته میشود او را انجانب الله تعالی
که ایا نگردانیدیم کار او را بدست اختیار تو اشارت با نکه طلاق او در دست تو بود
اگر دلخواه از آن مبرکردی در سیکه مهر و آذای آن پیش از دخول و مردی که نشست در خانه
خود و گفت روزی نکو و گفت که ای صاحب الخیر روزی ده مرا پس گفته میشود او را از جانب
الله تعالی که ایا نگردانیدم برای تو راه بسوی طلب روزی دوم اصل سمعت ابا عبد الله ع
یقول فی السؤال الحسن ... ان شئتم ان تردانوا فا... دهوا ولا ...
حتی یومیکم شرح السؤال بضم سین بی نقطه و تشدید همزه و الف جمع سائل گدایان معنی
شنیدم از امام جعفر صادق ع میگفت در گدایان که طعام دهید کسی را اگر خواهید که
کنید بر ایشان پس زیاد کنید و آنکه نخواهید پس بخشینوانید ... باید حق ... باب
شصتم اصل باب دعاء السائل شرح این باب بیان دعاء سائلان ...
باو میدهد در این باب دو حدیث است اول اصل عن زیاد القندی عمن ذکره قال
اعطوهم فلقنوهم الدعاء فانه یستجاب الدعاء لهم فیکم ولا یستجاب لهم فی انفسهم
شرح زیاد بن مروان از اصحاب امام جعفر صادق ع و امام موسی کاظم ع است قندی
قاف و سکون نون و دال منسوب بقندهار است یا بمعنی قندفروش است ضمیر مستتر ...

راجع

راجع بزیادات ضمیر بارز راجع بمن موصول است که عبارت از امامان است ضمیر قال راجع بمن
موصول است ضمیر هم راجع باهل سؤال است که اگر ایشان خوب نمی باشند و او دروغ
لیستجاب حال ایشان است یعنی روایت است از زیاد قندی از امامی که زیاد ذکر کرد او را امام گفت که
چون چیزی دهید سائلان را پس تلقین کنید ایشان را دعا در حق شما چه بدرستیکه شان
اینست که مستجاب میشود دعای ایشان در حق شما بخلاف که مستجاب نمیشود دعای ایشان در حق
خودشان دوم اصل عن ابی الحسن ع قال لا تحقروا دعوة احد فانه یستجاب للیهودی و
النصرانی فیکم ولا یستجاب لهم فی انفسهم شرح روایت است از امام موسی کاظم یا امام رضا
ع که حقیر مشمرید دعای کسی را بمعنی که سائلان را چیزی دهید تا باعث دعای ایشان شود
چه بدرستیکه شان اینست که دعا مستجاب میشود برای یهود و ترسا در حق شما بر خلاف که مستجاب
نمیشود برای ایشان در حق خودشان باب شصت و یکم اصل باب ان الذی یقسم الصدقة فی شرکاء
صاحبها فی الاجر شرح این باب بیان اینست که وکیلی که قسمت میکند صدقه را شریک صاحب
آنست در مزد در این باب سه حدیث است اول اصل عن صالح بن رزین قال دفع الی شهاب بن
عبد ربه دراهم من الزکوة اقسمها فاتیته یوما فسألنی هل قسمتها فقلت لا فاسمعنی
کلاما فیه بعض الغلظة فطرحت ما کان بقی معی من الدراهم وقمت مغضبا فقال لی
ارجع حتی احدثک بشیء سمعته من جعفر بن محمد ع فرجعت فقال قلت لابی عبد الله ع
انی اذا وجبت زکوتی اخرجتها فادفع منها الی من اثق به یقسمها قال نعم لا بأس بذلک
اما انه احد المعطین قال صالح فاخذت الدراهم حیث سمعت الحدیث فقسمتها شرح
غلظ بکسر و فتح و ضم غین با نقطه و سکون لام و ظاء با نقطه مصدر باب حسن و ضرب
حیث بفتح حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضم و کسر و فتح ثاء سه نقطه اینجا ظرف
زمان است و اگر در مکان میباشد و مضاف بجمله است یعنی روایت است از صالح بن رزین

بفتح راء بی نقطه و کسر زای با نقطه گفت داود بن شهاب بن عبد ربه درهمی چند انداز کوچ که
قسمت کنم آنها را پس آمدم تا دار او روزی پس پرسید مرا که آیا قسمت کردی آنها را گفتم کرده
پس شنوانید مرا سخنی که در آن بیان درستی بود پس آن ساختم آنچه را که مانده بود با من از آن درهمها
درخواستم غضبناک که پس شهاب گفت مرا که بر گرد تا آنکه حکایت کنم تو را بچیزی که شنیدم از جعفر بن
محمد پس برگشتم پس شهاب گفت که گفتم امام جعفر صادق ع که پیش میکنم چون واجب شود زکوة
بیرون میکنم از اموال خود آنرا پس میدهم بعضی از آن بکسی که خاطر جمع باو هستم تا قسمت کند از آنها
گفت که آیا نیست بر آلی با آنکه آیا نیست به سیکه او یکی از دو دهنده زکوة است گفت حالا که
پس برداشتم درهمها را وقتی که شنیدم این حدیث را پس قسمت کردم آنها را محمد اصلد عن ابی
عبد الله علیه السلام لو جری المعروف علی ثمانین کفا لاجروا کلهم فیه من غیر ان ینقص صاحبه
من اجره شیئا شرح روایت است از امام جعفر صادق ع گفت که اگر گردد عطا بر هشتاد دست
ها یعنی مردان داده میشوند ایشان تمامی ایشان در آن عطا با آنکه کم کرده شود صاحب
از مزد او چیزی سعد اصلد عن ابی عبد الله ع فی الرجل یعطی الدراهم یقسمها قال یجری
له مثل ما یجری للمعطی ولا ینقص المعطی من اجره شیئا شرح روایت است از امام جعفر صادق
در مردی که داده میشود درهمها که قسمت کند آنها را امام گفت روان میشود برای او مثل آنچه
که روان میشود برای دهنده و کم کرده نمیشود دهنده از ثواب خود چیزی باب [illegible] اصل
باب الایثار شرح این بیان فضیلت ترجیح برادر مؤمن است بر خود در حظی و مانند آن و در آن
سه حدیث است اول اصلد سألت ابا عبد الله ع عن الرجل لیس عنده الا قوت یومه ایعطف
من عنده قوت یومه علی من لیس عنده شیء و یعطف من عنده قوت شهر علی من دونه و السنة
علی نحو ذلک ام ذلک کله الکفاف الذی لا یلام علیه فقال هو امران افضلکم فیه احرصکم علی
الرغبة والاثرة علی نفسه فان الله عز وجل یقول ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة والامر
الآخر لا یلام علی الکفاف والید العلیا خیر من الید السفلی وابدأ بمن تعول شرح

بهواران تا آخر برای افاده آنست که این دو شق هر دو واقعست و با یکدیگر منافات ندارد الرغبة
بفتح راء بی نقطه و سکون غین با نقطه و با بیک نقطه مصدر باب علم خواهش و مراد اینجا میل است
با برادر مؤمن الاثرة بفتح همزه و فتح ثاء سه نقطه و راء بی نقطه بمعنی ترجیح برادر مؤمن بر خود والید العلیا
خیر من الید السفلی برای توضیح شق اول است وابدأ بمن تعول برای بیان شرط شق اول است بیان این
آنکه مرغوب است ترجیح وجود سبب نزد احتیاج نفقه خود اگر گوئی که ظاهر آنچه می آید در کتاب
المعیشة در باب دخول الصوفیة علی ابی عبد الله ع و احتجاجهم علیه آنست که این آیت منسوخ است
و استشهاد بمنسوخ جایز نیست گوئیم که از این دو جواب است اول آنکه آنچه در آیه مبینه
بر نزول و تسلیم عنه واقعست دوم آنکه معنی منسوخ مذکور مشترکست میان دو قسم اول
آنچه مصطلح علیه اهل فن اصول فقه است و آن حکمیست از جانب الله تعالی که برطرف شود بحکمی دیگر
از جانب او که منافی باشد دوم آنچه مخالف شود با خلاف احوال مثل آنکه چون سائل مؤمن
باشد ایثار مستحب مؤکد شود و چون کافر یا منافق باشد ایثار حرام شود چنانچه گذشت در حدیث
اول باب پنجاه و ششم و مثل آنکه چون صاحب عیال و اتباع ایثار بر ایشان یا بر خود بیوجه
که خلاف مصلحت عیال و اتباع واری باشد منهی عنه باشد و برای غیر صاحب عیال و اتباع ایثار
بر خود مستحب مؤکد باشد و عدم جواز است که در قسم اول است و مراد در کتاب المعیشة
قسم دوم است و بیان این دو جواب میشود در شرح آن ان شاء الله یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
از مردی که نیست نزد او مگر نفقه روز او آیا مهربانی میکند آنکه نزد اوست نفقه روز او
بر آنکه نیست نزد او چیزی و آیا مهربانی میکند آنکه نزد اوست نفقه ماه بر آنکه کمتر از او است
و آیا نفقه سال بمانند آنست که مذکور شد یا آنچه مذکور شد همگی آن نفقه کفاف است که ملامت
نمیشود بر ضبط آن پس امام گفت که آنچه پرسیدی دو کار است یا بنوعی که دو حکم دارد که منافی
نیست کار اول آنکه فاضلترین شما در آنچه پرسیدی حریصترین شما است بمیل و ترجیح برادر مؤمن بر خود

بلی سبکبار نمیکند خدا تعالی میگوید در سوره حشر که و ترجیح میدهند بر خود شان هرچند که باشد با ایشان
احتیاجی و کار دیگر اینست که قلة منکر کرده شود بر ضبط قلة احتیاج و دست تنگی لا کرده
است بهر اینست از دست تا بین که کهنه است لابد که در نفقه زائد بعیال خود و غایت مصلحت
ایشان دوم اصل عن علي بن سويد السائي عن أبي الحسن موسى قال قلت له أوصني فقال آمرك
بتقوى الله ثم سكت فشكوت إليه قلة ذات يدي وقلت والله لقد عريت حتى بلغ من عريي أن أبا
فلان نزع ثوبين كانا علي وكسانيهما فقال صم وتصدق قلت أتصدق مما وصلني به إخواني
وإن كان قليلا قال تصدق بما رزقك الله ولو آثرت على نفسك شرح سائي بسين بی‌نقطه و الف و یاء
دو نقطه در زیر و یاء مشدده منسوبست بسایه و آن دهیست از مکه و اراداتست یعنی
امر بتقوی اشارتست باینکه تقوی باعث وسعت رزقست چنانچه گفته در سوره طلاق و من
يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب معنی عریت بعین بی‌نقطه و نکره
راء بی‌نقطه و یاء دو نقطه در زیر مفتوحه باب علم برهنگی ابا فلان عبارتست بعضی راویانست
فراموش کرده خصوص کنیتش را یعنی روایتست از علی بن سوید سائی از امام موسی کاظم
راوی گفت که گفتم امام را که سفارش کن مرا پس امام گفت که امر میکنم ترا به پرهیزگاری از الله
بعد از آن امام ساکت شد پس شکایت کردم بسوی او از کمی آنچه در دست منست و گفتم که بخدا
که هر آینه برهنه شدم تا آنکه رسید بعض برهنگیهای من بجائی که ابو فلان کند دو جامه
که بود بر او و پوشانید مرا آنها پس امام گفت که روزه دار و تصدق کن گفتم که آیا تصدق
میکنم بآنچه پیوند کردند مرا بآن برادران مومن هرچند که کم باشد امام گفت که
تصدق کن بآنچه روزی کرد ترا الله تعالی هرچند که خود احتیاج داشته باشی و ترجیح دهی برادر مومن را
بر خود سوم اصل عن أحدهما عليهما السلام قال قلت له أي الصدقة أفضل قال جهد [margin: عن أبي بصير]
المقل أما سمعت قول الله عز وجل ويؤثرون على أنفسهم ولو كان بهم خصاصة ترى ههنا فضلا

شرح الجهد بفتح و ضم جیم و سکون ها و دال بی‌نقطه مصدر باب منع طاقت داشتن المقل
بقاف و تشدید لام بصیغه مخاطب بقصد استفهام تقریریست تنوین فضلا برای تعظیم است [margin: اسعروا علیا باب افعال ... بصیغه ... ابو بصیر]
یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق ع راوی گفت که گفتم امام را که کدام تصدق
بهترست امام گفت که مقدار طاقت مفلس آیا نشنیدی قول الله عز و جل را در سوره حشر که و ترجیح
میدهند بر خود شان هرچند که باشد با ایشان احتیاج آیا میبینی درین مقام فضیلت عظیم را
گفتگو در نسخ و عدم نسخ این آیت گذشت در شرح حدیث اول این باب باب بیست و سوم
اصل باب من سأل من غير حاجة شرح این باب بیان کسیست که گدائی کند بی احتیاج و آن
درین باب سه حدیث است اول اصل قال علي بن الحسين عليهما السلام ضمنت على ربي أنه
لا يسأل أحد من غير حاجة إلا اضطرته المسألة يوما إلى أن يسأل من حاجة شرح گفت
امام زین العابدین که ضامن شدم بر صاحب کل خلق من اینرا که شان اینست که گدائی نمیکند هیچکس
بی احتیاج مگر آنچه بیچاره میکند او را آن گدائی روزی بسوی اینکه گدائی کند از روی احتیاج
دوم اصل قال أمير المؤمنين عليه السلام اتبعوا قول رسول الله صلى الله عليه وآله فإنه قال من فتح على نفسه باب مسألة
فتح الله عليه باب فقر شرح اتبعوا بتشدید تاء دو نقطه در بالا و باء یکنقطه بصیغه امر باب افتعالست
یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام که پیروی کنید قول رسول خدا را بدرستیکه او گفت که هر که بگشاید
بر خودش در سؤال را بگشاید الله تعالی بر او در احتیاج مراد اینست که هر که بی حاجت گدائی کند محتاج
بگدائی میشود چنانچه گذشت در حدیث سابق سوم اصل قال أبو عبد الله عليه السلام ما من عبد يسأل من غير
حاجة فيموت حتى يحوجه الله إليها ويثبت الله له بها النار شرح ما نافیه است من زائد است
برای تأکید عموم عبد مجرورست لفظا و مرفوع محلا و اسم ما است یسأل خبر آنست فیموت
مرفوع بعطف بر یسأل است حتی برای استثناء منقطع است بنابر اینکه فاء در فیموت برای تعقیب بی مهله
باشد نظیر قول شاعر لیس العطاء من الفضول سماحة حتى تجود وما لديك قليل يثبت
بیاء سه نقطه و باء یکنقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعال

منصوب و معطوف بر یوجرانت یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست هیچ بنده که باز
که گدائی کند بی حاجتی پس میسرد و میفرستد زیرا که محتاج میکند او را الله تعالی سوی گدائی و تا
میکند در دیوان جزای عمل او و الله تعالی برای او بسبب آن گدائی ترجیح میدهد لا شارت با زیرسونه
لا یسئلون الناس الحافا باب شصت و چهارم اصل باب کراهیة المسئلة شرح الکراهیة
بفتح کاف و راء بی نقطه و الف و کسر ها و تخفیف یاء دو نقطه در زیر مصدر باب علم ناخوش
شمردن چیزی و اینجا مصدر مضاف بمفعول است الله یعنی این باب بیان مکروه شمردن گدائیست
که نا ضرور شدید نباشد از او بابکر در این باب هفت حدیث است اول اصل عن سمع ابا عبد الله
یقول ایاکم و سؤال الناس فانه ذل فی الدنیا و فقر تعجلونه و حساب طویل یوم
القیمة شرح روایت از کسی که شنید از امام جعفر ع میگفت دور دارید از نفس خود
طلب چیزی از مردمان را چه بدرستی که آن طلب باعث خواری در دنیا و باعث حاجتی است که
شتابان میکنید آنرا برای خود و باعث حساب دور و دراز است در روز قیامت دوم اصل
عن محمد بن مسلم قال قال ابو جعفر ع یا محمد لو یعلم السائل ما فی المسئلة ما سال احد
احدا و لو یعلم المعطی ما فی العطیة ما رد احد احدا شرح روایت از محمد بن مسلم گفت
امام محمد باقر ع که ای محمد اگر میدانست طلب کننده که چیست در طلب از نقصان مرتبه طلب
کردن کسی و اگر میدانست دهنده که چیست در دادن از کمال مرتبه رد نمیکرد کسی را سوم اصل
قال رسول الله صلی الله علیه و آله الایدی ثلاث ید الله العلیا و ید المعطی التی تلیها
و ید المعطی اسفل الایدی فاستعفوا عن السؤال ما استطعتم ان الارزاق دونها
حجب فمن شاء قنی حیاءه و اخذ رزقه و من شاء هتک الحجاب و اخذ رزقه والذی
نفسی بیده لان یاخذ احدکم حبلا ثم یدخل عرض هذا الوادی فیحتطب حتی لا یلتقی
طرفاه ثم یدخل به السوق فیبیعه بمد من تمر و یاخذ ثلثه و یتصدق بثلثه خیر
له من ان یسال الناس اعطوه او حرموه شرح [illegible]

در حدیث ششم باب الانفاق که باب هشتاد و دوم است دونها بفتح دال بی نقطه و سکون
واو و نون منصوب است بظرفیت و ظرف خبر مقدم بر مبتدا است حجب بضم حاء بی نقطه و ضم
جیم و با یک نقطه جمع حجاب مرفوع و مبتدا است و جمله خبر ان است و مراد اینست که پیش از وصول
مردمان به بهره گرفتنهای خود حجابی چند بر روی ایشان هست و آنها حیاهای ایشان است صاحب
قاموس گفته که دون النفس حجاب عزای قبل ان تصل الیه قنی بقاف و نون و یاء منقلب
از واو بصیغه ماضی معلوم غایب باب علم است یا با الف منقلب از یاء از باب ضرب است الحکیم
اینجا عبارت از مرد فرد کشیدن بدو عدم التفات طرفین پیمان پیش از کشیده آن و اثبات
ستر آنست پس منافات ندارد با مکانی که کردن آن به بسته کردن بعض آن در وقت نقل
سوی بازار و ذکر این برای بیان آنست که با وجود سنگینی بار هیزم کشیدن آن بدوش
از سؤال خیر است و ذکر تصدق بثلث برای بیان آنست که با وجود آنکه هر روز بکار
دو بار یکی برای خانه و دیگر برای شام این بار گران کشیدن بهتر است از سؤال و نیز
اگر تصدق نکند ذخیره زاد او جمع میشود و محتاج غیر نمیشود باین نکر العرض
بضم عین بی نقطه و سکون راء بی نقطه و ضاد با نقطه عبر بمعنی [illegible] فی الانفاق فمنه
مکان وسیع و مانند آن یعنی گفت رسول الله دستها سه است اول دست خدا
که بلند است و دوم دست هر دهنده که چون بلند است نزدیک دست اول است و دست
مرد گیرنده که سوم است پائین تر دستها است و خود داری کنید از طلب چیز از مردمان
چندانکه وسعت در قدرت داشته باشید بیان این آنکه بدرستی که روزیها پیش از
نهان آنها حجابها است که پرده‌ها بر عرضهای صاحبان آنها است پس هر که خواست نگاه دارد
حجاب حیای خود را و فرو گرفت روزی خود را و هر که خواست درید آن حجاب را

وفرا کرفت روزی خودرا مرادانیست که هریک از عفیف و سائل بروزی خود میرسد فرق نیست
که عفیف عوض خود را نگاه داشته و سائل عوض خود را بباد داده واین تفاوت عظیم است ولهذا
در میان این تفاوت کفته که قسم بآن که جان بدست قدرت اوست که هر آینه اینکه فرا کیرد
شما ریسمانها را بعد از آن داخل شود در هرجا که اتفاق افتد از این دره که هیزم زیاد است
پس هیزم جمع کند تا آنکه ببندد یکی را بعد دو سر آن ریسمان از کیاه هیزم بعد از آن
داخل کند آن هیزم را در بازار پس فروخته شد از بهای یک صاعی از خرما و فرا کیرد برای
خود دو دانک را و تصدق کند بچهار دانک آن بهتر است برای او از اینکه طلب چیزی
کند از مردمان خواه دهند او را و خواه محروم کنند او را . چهارم حدیث قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله
احب شیئاً لنفسه و ابغضه لخلقه ابغض لخلقه المسئلة و احب لنفسه ان یسأل و لیس شیء
احب الی الله عزّ وجلّ من ان یسأل فلا یستحیی احدکم ان یسأل الله من فضله ولو بشسع نعل
شرح الشسع بکسر شین با نقطه و سکون سین بی نقطه و عین بی نقطه بند نعل کرده میان
انگشتها باین باد و انگشت بهلو میشکنات یعنی کفت رسول الله که بدرستی که الله تعالی
دوست داشت چیزی را از بندگان برای خودش و دشمن داشته آنرا برای مخلوقات و بیان این
دشمن داشته برای مخلوق او طلب چیزی را با یمعنی که دشمن داشته این را طلب کرده شود چیزی
از مخلوق الله تعالی و دوست داشته برای خودش اینکه طلب کرده شود چیزی از او و نیست
چیزی محبوب تر سوی الله از اینکه طلب کرده شود چیزی از او چنانچه کفته در سوره
فرقان قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم پس باید که شرم نکند یکی از شما از اینکه
طلب کند از الله تعالی از جمله فضل او هر چند که بند نعلی باشد . پنجم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام
قال جاءت فخذ من الانصار الی رسول الله صلی الله علیه وآله فسلموا علیه فرد علیهم السلام فقالوا یا

یا رسول الله لنا الیک حاجة فقال هاتوا حاجتکم قالوا انها حاجة عظیمة فقال
هاتوها ما هی قالوا تضمن لنا علی ربک الجنة قال فنکس رسول الله صلی الله علیه وآله رأسه
ثم نکت فی الارض ثم رفع رأسه فقال افعل ذلک بکم علی ان لا تسألوا احداً شیئاً
قال فکان الرجل منهم یکون فی السفر فیسقط سوطه فیکره ان یقول لانسان ناولنیه
فراراً من المسئلة فینزل فیأخذه ویکون علی المائدة فیکون بعض الجلساء اقرب الی الماء
منه فلا یقول ناولنی حتی یقوم فیشرب . شرح الفخذ بفتح فاء و کسر و سکون خاء با نقطه
و ذال با نقطه و بکسر فاء و سکون خاء طایفه از جمله قبیله هاتوا با الف و ضم تاء دو نقطه
در بالا جمع هات بکسر تاء است و آن اسم فعلی است یعنی اعطنی تضمن بتقدیر ان تضمن است
و در مثل این رفع و نصب جایز است نکس بنون و سین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب
نصر است نکت بنون و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم از باب نصر است النکت
نقش کرده در زمین بر چوب یا بر انگشت حتی برای استثنا منقطع است یقوم منصوب است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که کفت آمدند طایفه از اهل مدینه بسوی رسول الله
پس سلام کردند برآن پس جواب سلام ایشان را داد پس کفتند ای رسول الله ما را سوی
تو حاجتهاست پس کفت که بدهید حاجت خود را یعنی که بکویید حاجت خود را کفتند که
بدرستی که آن حاجتهاست بزرگ پس کفت که بدهید آنرا چیست آن حاجت کفتند اینکه
ضامن شوی برای ما بر صاحب کل اختیار تو بهشت را امام کفت که پس در پیش افکند
رسول الله سر خود را بعد از آن بعد نقش کرده در زمین چنانچه کسی که فکری دارد
میکند بعد از آن برداشت سر خود را پس کفت میکنم آنرا با شما بشرط اینکه طلب نکنید
از هیچ یک از مخلوقین چیزی را امام کفت که پس بود مرد از جمله ایشان باین روش که میبود
در سفر پس می افتاد تازیانه از او پس ضایع است که کوید کسی را که بده آنرا بمن برای کراهت از طلب

وفرود می آمد پس خود دید میدانست از او مهبود برسر سفره پس مهبود یعنی هنشیاد نزد
سوی آبا از او پس همه کفت که بعد همه لیک برسخات می ناامید شرح لیکد عن الحسین ابن
ابی العلاء قال قال ابو عبد الله علیه السلام رحم الله عبداً عفّ و تعفّف و کفّ عن المسئلة فانّه
یتعجّل الدنیة فی الدنیا و لا یغنی الناس عنه شیئاً قال ثمّ تمثّل ابو عبد الله علیه السلام
ببیت حاتم اذا ما عرفت الیأس الفیته الغنی اذا عرّفته النفس و الطمع الفقر شرح
عف بعین بنقطه و تشدید فاء بصیغه ماضی معلوم باب نصر است العفاف بفتح عین خود داری از
ناروا تعفف مصدر باب تفعل مبالغه در عفاف ضمیر فانه راجع مبتداست باعتبار اینکه دلالت
کند التعجل مصدر باب تفعل شتابان کردن الدنیة بفتح دال بی نقطه و کسر نون و سکون
یاء دو نقطه در پائین و همزه مفتوحه خسیس لا یغنی یعنی با نقطه و نون بصیغه مضارع غائب
معلوم باب افعال الناس مرفوع و فاعل است ضمیر عنه راجع بمبتدا است اغنا چون متعدی
بعن شود یعنی فایده رسانیدن بمدخول است و چون متعدی بمن شود یعنی قائم مقام مدخول
است شدن مثل ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً نائب مفعول مطلق است یعنی شیئاً من الاغناء
التمثل بثاء سه نقطه مصدر باب تفعل شعر مناسب خواندن بیت حاتم کذشت در کتاب
الایمان و الکفر در حدیث ششم باب صفت و هفتم که باب الاستغناء عن الناس است
ما زائده است عرفت بعین بی نقطه و تاء با نقطه بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب
الالفاء یافتن ضمیر منصوب راجع بیأس است عرفته بعین بی نقطه و راء بی نقطه و فاء بصیغه
ماضی معلوم مخاطب باب تفعیل و ضمیر منصوب راجع بیأس است و مفعول اول است و النفس
منصوب و مفعول دوم است یا عرفته بصیغه غائب باب ضرب است و النفس مرفوع و فاعل
است و بر هر تقدیر جمله شرطیه جزای شرط اول است و الطمع مرفوع و مبتداست الفقر
مرفوع و خبر است و اکر حرف روی در قصیده حاتم مفتوح باشد هر یک از الطمع و الفقر
منصوب خواهد بود تا معطوف بر دو مفعول الفیته باشد متن روایت از حسین بن ابی

ضرر یاس تا لازم قصد جزو جمله الفیته یافتم او را، دو نقطه منقلب از واو مصیغه ماضی معلوم متکلم باب ...

العلاء بفتح عین و الف ممدوده کفت که کفت امام جعفر صادق علیه السلام که رحمت کناد الله
بنده که خود داری کند از ناروا و مبالغه نماید در خود داری و باز دارد خود را از سؤال
مردمان او را اصلا مراد این است که اکر طلب نمیکند از ناروا دیکری تقاضا و عذر الحاح
با وجود رسید حاجت این مجرب است در اهل استغنا و اهل طلب راوی کفت که بعد از آن
مناسب خواند امام جعفر صادق علیه السلام بیت حاتم طائی که قصد مجد کنی بی طمعی از
دامی با بی از اینها زی چون شناسانی از ابدل خود با بمعنی که شناختی با شدو طمع
از مردمان نیاز مندیست هر چند که با مال بسیار جمع شود متن از حسن عن مفضّل بن
قیس بن رمّانة قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فذکرت له بعض حالی
فقال یا جاریة هاتی ذاک الکیس هذه اربعمائة دینار وصلنی بها ابو جعفر
فخذها و تفرّج بها قال فقلت لا و الله جعلت فداک ما هذا دهری و لکن احببت
ان تدعوا الله لی قال فقال انّی سأفعل و لکن ایّاک ان تخبر الناس بکلّ حالک
فتهون علیهم شرح قیس بفتح قاف و سکون یاء دو نقطه در پائین و سین بی نقطه است رمانه
براء بی نقطه و تشدید میم و الف و نون نام در قبیلت و ابو جعفر منصور دوانقی
ابو مسلم است تفرّج بتاء و راء بی نقطه و جیم بصیغه امر باب تفعل است الدهر بفتح دال بی نقطه و سکون
ها و راء بی نقطه قصد و عادت و هر دو اینجا مناسب است ان تخبر بیغفلیه و ان
تهون بصیغه مضارع مخاطب باب نصر منصوب است متن روایت از مفضل بن
قیس بن رمانه کفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس ذکر کردم برای
بعض افلاس خود را پس امام کفت که ای کنیزک بیار این کیسه را اینها چهار صد دینار طلاست
که پیوند کرد مرا با اینها منصور پس فرا کیر اینها را و فراخ حال شو با اینها مفضل کفت

در آن که ... آنکه چیزها از مردمان ... پیش ... کنند ... بر خود

که گفتم نه نجد امتم فرمایند سوم نیست این قصد ولیک دوست داشتم اینرا که دعا کنی
الله تعالی برای من مفضل گفت که پس امام گفت که بدرستیکه من دوست خواهم ولیک دوست
از دیگر که بگو خود او این را که خبر کنی مردمان را بجمیع انکار من خود خوار شوی نزد ایشان

اصل و روی عن لقمان انه قال لابنه یا بنیّ ذقت الصبر و اکلت لحاء الشجر فلم اجد

امرّ من الفقر فان بلیت به یوماً فلا تظهر الناس علیه فیستهینوک و لا ینفعوک

ارجع الی الذی ابتلاک به فهو اقدر علی فرجک و سل من ذا الذی سأله فلم
یعطه او وثق به فلم ینجه شرح در روی تا آخر تتمه کلام امام جعفر صادق ع است الصبر بفتح
صاد بی نقطه و کسر بای یک نقطه و را بی نقطه دوای معروف که بسیار تلخ است اللحاء
بکسر لام و حاء بی نقطه و الف ممدوده پوست درخت لا تظهر بظاء با نقطه و راء
بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب افعال فرجک بفتح فاء و فتح راء بی نقطه و جیم است
من ذا الذی استفهام انکاری است ینجه بنون و جیم بصیغه مضارع غایب معلوم متعدی
اللازم باب تفعیل یا باب افعال یعنی و منقول شده از لقمان اینکه او گفت
به پسر اکای پسرک من چشیدم صبر را و خوردم پوست درخت را پس نیافتم چیزی را
از تنگدستی پس اگر گرفتار شوی به آن روزی پس مطلع مکن مردمان را به آن که باعث
این شود که خوار شمرند ترا و فایده نرسانند ترا بچیزی بلکه بازگشت کن بسوی آنکه گرفتار کرده
ترا به آن چه او تواناتر است بر گشادکار تو و طلب کن حاجت خود را از او کیست آنکه طلب کرد
از او پس نداد او را یا اعتماد بر او کرد پس نجات نداد او را باب ششصد و پنجم اصل باب المنّ
المنّ بفتح میم و تشدید نون مصدر باب نصر است که یاد دادن بر نعمت خود شمردن با اظهار انعام
خود بر منکر و نعمت دادن و مراد اینجا معنی اول است و بنا بر معنی اول متعدی بنفسه میباشد
و بنا بر دوم معنی بعلی میباشد یعنی این باب بیان منت نهادن است در این باب دو حدیث

اول اصل قال رسول الله ص ان الله تعالی کره لی ست خصال و کرهتها للاوصیاء
من ولدی و اتباعهم من بعدی منها المنّ بعد الصدقة شرح گفت رسول خدا ص که
بدرستیکه الله تعالی ناخوش شمرد برای من شش خصلت را و ناخوش شمردم آنها را برای اوصیا
از جمله فرزندان من و برای پیروان ایشان بعد از من از جمله آن شش خصلت منت نهادن است بعد از
صدقه دوم اصل قال ابو عبد الله ع المنّ یهدم الصنیعة شرح گفت امام جعفر صادق ع
منت نهادن باطل میکند احسان را باب ششصد و ششم اصل باب من اعطی بعد المسئلة
این باب بیان کسی است که داد صدقه را بعد از طلب در این باب پنج حدیث است اول اصل

عن ابی عبد الله ع ان امیر المؤمنین ع بعث الی رجل بخمسة اوساق من تمر البغیبغة و فی

نسخة اخری البغیبغة و کان الرجل ممن یرجو نوافله و یؤمل نائله و رفده و کان

لا یسأل علیا علیه السلام و لا غیره شیئا فقال رجل لامیر المؤمنین علیه السلام و الله
ما سألک فلان و لقد کان یجزیه من الخمسة اوساق وسق واحد شرح تفسیر وسق گذشت در
شرح حدیث اول باب ... البغیبغة بضم بای یک نقطه و فتح غین با نقطه و سکون یاء تصغیر
یک نقطه و غین با نقطه زمینی است حاصلخیز از توابع مدینه و در ینبع یا چشمه ایست عظیم
زمین از امیر المؤمنین ع و ینبع مذکور میشود در کتاب الوصایا در حدیث دهم باب صدقات
النبی ص تا آخر که باب سی و چهارم است و مشهور در کتاب خلاصة الوفا گفته که بغیبغه
بالمعجمتین تصغیر البقیع للبئر القریبة الرشاء و یقال البغیبغات و هی عیون عملها
علی بن ابی طالب رضی الله عنه بینبع و لما صارت الیه و تصدق بها و بلغ جدادها
الف وسق تا آخر و فی نسخة اخری البغیبغة ... کابات ... مشهورات
نسخه مشهورات ... مثل نسخه ... منکورات نسخه غیر مشهورات مثل نسخه
منقوله و بیان این ... در کتاب الحجة در باب هفتاد و سیوم که باب الاشارة و النص علی ابی الحسن

الثالث ثم در شرح انچه بعد از حدیث دوم است بعیر بفتح باء یکنقطه و فتح فاء و سکون
یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه تصغیر بعیرات و تصغیر اینجا برای محبت است و حاصل
هر دو نخل بکسر التوافل زیادتیها بعطا کامفرد ضمیر مجرور در هر دو راجع با امیر المؤمنین
یؤمل بهمزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل التأمیل مبالغه امل یعنی آرزو
النائل بنون و الف و کسر همزه عطای مفرد الذ بکسر لام و سین نقطه پیش کرده در اد
انجا کردن کردن عطا استحبه بمعنی حیم وندی با نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب افعال است یعنی روایت از امام جعفر صادق ع اینکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرستاد بسوی مردی پنج بار شتر از خرمای بعنعر و در نسخه دیگر بعیرات و بود اند از جمله
کسی که امیدوار میبود فواضل امیر المؤمنین را و نهایت میخواست عطاهای مفرد او را و بی دی
کردن عطای او را و عادت آنمرد این میبود که طلب نمیکرد از کسی و نزد غیر او
پس گفت مردی امیر المؤمنین را که بخدا قسم که طلب نکرد از تو فلان کس و هر اینه کافی
از جمله پنج بار شتر بار شتر اصل فقال امیر المؤمنین علیه السلام لا کثر الله فی
ضربک اعطی انا و تبخل انت لله انت اذا انا لم اعط الذی یرجونی الا من بعد
المسئلة فلم اعطه ثمن ما اخذت منه و ذلک لانی عرضته ان یبذل لی وجهه الذی
یعفره فی التراب لربی و ربه عند تعبده له و طلب حوائجه الیه شرح لا کثر
انشاء نفی است اعطی بتقدیر استفهام است برای تفسیح است بکسر لام ظرف مستقر و مبتدا است
و انت بفتح همزه و سکون نون و فتح تاء دو نقطه در بالا مبتدا است و این کلام
از حال مخاطب با عبد است که فعل عجیب منسوب بالله تعالی میشود یا لله ظرف لغو و متعلق
بما بعد است و ایت بکسر همزه و سکون تاء دو نقطه در پایین منقلب از همزه دیگر تاء و دو
یاء لا بصیغه امر مهموز الفاء معتل اللام بابی باب ضرب است و مقصود از امر اینجا امر بلیک
و انصاف و در بعضی در نسخه است که مذکور شود عرضته بعین بی نقطه و راء بی نقطه و ضاد با نقطه

بصیغه ماضی

بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب تفعیلست بدل باء یکنقطه و ذال با نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم از باب نصر است با مرای لبذل دادن یعنی پس گفت
که سپاسم مگذار الله تعالی در میان مؤمنان مثل آنرا ایا امید هم و بخیلی میکنی تو
برای خدای تو چون میدهم آنکس را که امیدوار است مرا مگر بعد از تلف بعد از آن دهم
بعد از طلب پس نمیدهم قیمت انچه را که گرفتم از او زیرا که من در عوض این دادم او را
او را که دهد مرا روی خود که میمالد از آن در خاک برای صاحب کل اختیار من و صاحب
کل اختیار او نزد کمال پرستش او و نزد عوض حاجتهای خود بسوی او اصل
قال هذا باخیه المسلم و قد عرف انه موضع لصلته و معروفه فلم یصدق الله
فی دعائه له حیث یتمنی له الجنة بلسانه و یبخل علیه بالحطام من ماله و ذلک
ان العبد قد یقول فی دعائه اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات فاذا دعا لهم
بالمغفرة فقد طلب لهم الجنة فما انصف من فعل هذا بالقول و لم یحققه بالفعل
شرح استعمال صدق و کذب در دعا که از قبیل انشاء است باعتبار لازم انشاست و آن
اخبار بموافقت دل با زبانست الحطام بحاء بی نقطه و طاء بی نقطه ریزه یعنی پس گوید که
این را با دو خود که مسلمانانست بخدا که تحقیق شناختم باشد آنرا که اولی بنوازد
برای همراهی و احسان او پس راست نگفته الله تعالی را در دعای خود برای او در جائی
که آرزو میکند برای او بهشت را بزبان خود و بخیلی میکند بر وی بریزه از مال خود
و آنچه گفتم برای اینست که بنده گاهی میگوید در دعای خود که خدایا بیامرز
بیامرز برای مؤمنین و مؤمنات پس چون دعا کند برای ایشان بآمرزش گناهان پس بتحقیق
میکند برای ایشان بهشت را پس انصاف نورزید کسی که این کار را بگفتار و بتحقیق

نکردانرا بکردار — متن اصل — عن ابی عبد الله علیه السلام قال المعروف ابتداء فاما من اعطیته
بعد المسألة فانما کافیته بما بذل لک من وجهه یبیت لیلته ارقا متململا
یمثل بین الرجاء والیأس لا یدری این یتوجه لحاجته ثم یعزم بالقصد لها فیأتیک
وقلبه یجف وفرائصه ترعد قد تری دمه فی وجهه لا یدری ایرجع بکآبة
ام بفرح — شرح — یبیت بیاء یک نقطه و با دو نقطه در پائین و تاء دو نقطه در بالا
بصیغه مضارع غایب معلوم از باب تفعیل است یعنی بیتوته میکند یعنی تدبیر کار
در شب لیله منصوب است بر ظرفیت ارقا بفتح همزه و کسر راء بی نقطه و قاف یا بالف
میان همزه و راء ای دلتنگ و بیخواب و همین معنی دارد المتململ بصیغه اسم فاعل باب تفعلل
کسیکه از پهلو به پهلو غلطد و اینجا استعاره شده برای کسیکه متوجه حاجتها شود و ان
هر کدام بر کردد یمثل بیاء سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب تفعیل
التمثیل برابری قرار دادن میان دو چیز و مراد اینجا اینست که مرد این را انجام خود
میرساند و قرار میدهد که ایا آن ماننده تا شد در اینکه در دست کریم عبث کنند
یا در اینجا جز برای تدبیر و برای ملاحظه مثل اینها بود یعز مریعین بی نقطه و تا با نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم از باب ضرب یجف بجیم و فا بصیغه مضارع
غایب معلوم از باب نصر است الفرائص بفتح فاء و راء بی نقطه و الف و کسر همزه و صاد
بی نقطه جمع فریصه گوشتهائی که میان شانه و زیر بغل است ولو زادمی از انجا هاترد
منسوج جمع اینجا بجای تثنیه مستعمل شده و آن جایز است ترعد براء بی نقطه و عین بی نقطه
و دال بی نقطه بصیغه مضارع مجهول غایب از باب افعال است لا رعاد لرزانیدن تری
براء بی نقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم از باب تفاعل الترادد مبالغه
در دمه منصوب و مفعول است مراد برگردانیدن خون انیت که رنگ بدن خود را

زرد

زرد گرداند و ترس و حیرت یعنی زاهست الکابه بفتح کاف و همزه والف و باء یک نقطه و کاف
بی الف بسکون همزه میباشد مصدر باب علم [illegible] — متن — واتیان سائل
جعفر صادق علیه السلام گفت که احسان عطائیست بعنوان ابتدا و بی طلب باشد پس اما کسی
که دادی او را بعد از طلب پس جز این نیست که عوض دادی او را بسبب آنچه داد بتو که
اوست یا آنکه این آنکه تدبیر میکند در شب خود بر حالیکه دلتنگ است و بیتوته میکند
انجا نمی بجا نمی یا آنکه برابری قرار میدهد میان مردان و زنان نمیدانند که کجا متوجه
کند حاجت خود را بعد از آن جزم میکند بقصد آن حاجت را باین روش که می آید
نزد تو بر حالیکه دل او میلرزد و گوشتهای میان شانه و زیر بغل او لرزانیده میشود
بتحقیق بالکلیه برگردانید خون خود را در [illegible] خود که نزد تو میاید یا اینکه
نمیدانند که آیا بر میگردد از اینجا با اندوهگی یا با خوشحالی — متن اصل — کنت فی مجلس
ابی الحسن الرضا علیه السلام اُحدّثه وقد اجتمع الیه خلق کثیر یسألونه عن الحلال
والحرام اذ دخل علیه رجل آدم طوال فقال السلام علیک یا ابن رسول الله رجل
من محبیک ومحبی آبائک واجدادک علیهم السلام مصدری من الحج وقد افتقدت نفقتی
وما معی ما ابلغ مرحلة فان رأیت ان تنهضنی الی بلدی ولله علی نعمة فاذا بلغت بلدی
تصدقت بالذی تولینی عنک فلست موضع صدقة — شرح — الآدم بفتح همزه و الف و فتح
دال بی نقطه و تخفیف میم گندم گون الطوال بضم طاء بی نقطه و تخفیف واو و مردان بلند آباء
اینجا عبارت اند رسول الله ص تا امام موسی کاظم علیه السلام وان جداد عبارت است از ابراهیم تا عبد الله
بن عبد المطلب فاذا بلغت جزای شرط اول است پس ولله علی نعمة جمله معترضه است و متعلق بدو
که جزای شرط اول محذوف باشد یعنی [illegible] جمله ولله علی نعمة استیناف نحوی
باشد و فاذا بلغت برای تفریع بر آن باشد — یعنی — بودم در مجلس امام رضا علیه السلام

گفتگو میکردم با او و بتحقیق فراهم آمده بودند سوی او جمعی بسیار بجهت پرسیدن ازو از مسائل
حلال و حرام ناگاه داخل شد مردی گندم گون دراز بالا پس گفت که سلام بر تو باد ای پسر رسول خدا
من مردی ام از دوستان تو و دوستان پدران تو و اجداد تو علیهم السلام بازگشت من از حج است
و بتحقیق گم کردم خرج خود را و نیست با من آنچه برسم بوسیله آن بیک کوچ پس اگر ببینی اینکه کوچ فرمایی
مرا سوی شهر من و الله تعالی بر من نعمتی هست پس چون برسم بشهر خود تصدق میکنم با نچه عطا
میکنی مرا از جانب تو چه نیستم مستحق صدقه در شهر خود اصل فقال له اجلس رحمك الله
فاقبل على الناس يحدثهم حتى تفرقوا وبقي هو وسليمان الجعفري وخيثمة وانا فقال
اتاذنون لي في الدخول فقال له سليمان قدم الله امرك فقام فدخل الحجرة وبقي
ساعة ثم خرج ورد الباب واخرج يده من اعلى الباب وقال اين الخراساني فقال
ها انا ذا فقال خذ هذه المائتي دينار واستعن بها في مؤونتك ونفقتك وتبرك بها
ولا تصدق بها عني واخرج فلا اراك ولا تراني ثم خرج شرح خیثمه بفتح خاء با نقطه
و سکون یا دو نقطه پایین و فتح ثاء سه نقطه است خراسانی بودن معلوم شده از جهه
یعنی پس امام گفت او را که بنشین رحمت کناد ترا الله تعالی پس رو آورد بر مردمان گفتگو
میکرد با ایشان تا از گرد او متفرق شدند و باقی ماند آنحضرت و سلیمان که از اولاد
جعفر طیار است و خیثمه و من پس امام گفت که آیا رخصت میدهید مرا در داخل شدن در حجره
پس گفت او را سلیمان که مقدم داشته الله تعالی فرمان ترا یعنی که تویی امام مفترض الطاعه
پس برخاست پس داخل شد در حجره و ماند ساعتی بعد از ان متوجه بیرون شد و برگردانید
در حجره را و بیرون کرد دست خود را از بالای در و گفت کجاست خراسانی پس خراسانی گفت
که اینک من حاضرم پس امام گفت که بگیر این دویست دینار طلا را و مدد جو بآنها در ضروریات
خود و خرج خود و طلب برکت کن بآنها یعنی که آنچه را که از خرج زیاد ماند برای خود
نگاه دار تا باعث برکت در مال تو شود و تصدق مکن بآنها از جانب من و بیرون رو تا نبینم ترا و نبینی

ببینم ترا بعد از ان امام بیرون آمد اصل فقال له سليمان جعلت فداك لقد اجزلت
ورحمت فلماذا سترت وجهك عنه فقال مخافة ان ارى ذل السؤال في وجهه لقضائي
حاجته اما سمعت حديث رسول الله صلى الله عليه وآله المستتر بالحسنة يعدل سبعين حجة والمذيع بالسيئة
مخذول والمستتر بها مغفور له اما سمعت قول الاول متى آته يوما لاطلب حاجة
رجعت الى اهلي ووجهي بمائه شرح ارى بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب
افعال است المستتر تا مغفور له گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب
هشتاد و نهم که باب الستر الذنوب است و انجا بجای بالحسنة بود که مستتر هر دو جا بصیغه اسم
فاعل باب افتعال است و باء در هر دو جا برای مصاحبت است یعدل از باب ضرب است
و العدل چیزی را راست کردن الاول بفتح همزه و تشدید واو مفتوحه و تخفیف واو
مکسوره میتواند بود و بر هر تقدیر یعنی سابق مراد اینجا پیشرو شاعران و شاید که آن
امرؤ القیس باشد صاحب قاموس گفته اول کفرح سبق و متلون بود و کمراد شاعر خوش سخن
باشد هر چند که در همین بیت باشد ضمیر منصوب در آته راجع است بممدوح این شاعر
ذکر نبودن برای اشعار باینکه در بیت چون سائل و معطی روی یکدیگر را نمی بینند آب
روی سائل نمیرود تا برای اشعار باینکه دیگر روز هر چند که تکرار سؤال کنم
آبروی من نمیرود یعنی پس گفت سلیمان که قربانت شوم هر آینه نعمت بزرگ دادی
و رحم کردی پس چرا پوشانیدی روی خود را ازو پس امام گفت که از ترس اینکه ببینم آثار
شرمندگی و خواری طلب را در روی او برای بر آوردن تمام حاجت او و مراد
کنایت از عطا سهل بود و حالت او نیز سهل بود و چون عطا بسیار شد نمودن روی
خود با وقتی از منت نهادن است و آن باعث خجالت و مذموم است چنانچه گذشت سائل
یا نشنیدی حدیث رسول خدا را که پنهان کننده خود با حسنه برابری میکند هفتاد
حج را و فاش کننده خود با سیئه بی توفیق است و پنهان کننده خود با سیئه آمرزیده شده

بلا عادت یا بمعنی که توفیق تو سبب باید آیا نشنیدی قول شاعر را بنور آنکه وقت که آیم نزد او
روز پی تا طلب کنم حاجت را بر می‌گردم سوی اهل خود بر حالی که روی من با آب
خود است مراد آنست که ممدوح بدون عطا نمی‌رسد که آبروی من نمی‌رود ؛ چهارم اصل
عن الحارث الهمدانی قال سامرت امیر المؤمنین علیه السلام فقلت یا امیر المؤمنین عرضت لی حاجة
قال فرأیتنی لها اهلاً قلت نعم یا امیر المؤمنین قال جزاک الله عنی خیراً ثم قام الی السراج
فاغشاها وجلس ثم قال انما اغشیت السراج لئلا اری ذل حاجتک فی وجهک فتکلم
فانی سمعت رسول الله ص یقول الحوائج امانة من الله فی صدور العباد فمن کتمها کتبت
له العبادة ومن افشاها کان حقاً علی من سمعها ان یعینه شرح همدان بفتح ها و سکون میم
و دال بی‌نقطه و الف و نون قبیله ایست در یمن المسامرة بسین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه مصدر باب
مفاعله همزه بانی در سبب فرأیتنی بتقدیر استفهام استغشاها بغین با نقطه و شین با نقطه و الف
بصیغه ماضی معلوم باب افعال و ضمیر مؤنث راجع است بسراج یعنی روایت است از حارث همدانی
گفت هم‌پای در شب کردم با امیر المؤمنین ع پس گفتم ای امیر المؤمنین پیدا شده مرا حاجتی گفت
پس دیدی مرا برای آن اهل یا بمعنی که مرا قابل این دانستی که عرض حاجت خود کنی بمن گفتم آری
ای امیر المؤمنین پس جزا دهاد ترا خدا تعالی از جانب من خیر بعد از آن برخاست بسوی چراغ پس
در حجاب کرد آنرا و نشست بعد از آن گفت که جز این نیست که در حجاب کردم چراغ را تا نبینم
خواری عرض حاجت ترا در روی تو پس بگو چه بدرستیکه من شنیدم از رسول الله ص میگفت
که حاجتها سپرده است از جانب الله تعالی در سینهای بندگان یا بمعنی که عرض انها با خدا ست
یا بد کرد هر که پوشاند آنرا از دیگران مینویسد الله تعالی برای او عبادت را و هر که
اظهار کند آنرا از دیگری مینویسد لازم بر هر که شنید آنرا اینکه مدد کند او را
پنجم اصل عن بشار بن عاصم رفعه عن ابی عبد الله ع قال قال ما توسل الی احد
بوسیلة ولا تذرع بذریعة اقرب له الی ما یریده منی من رجل سلف منی الیه ید اتبعتها اختها

واحسن ربها فانی رأیت منع الاواخر یقطع لسان شکر الاوائل ولا سخت نفسی برد
بکر الحوائج وقد قال الشاعر واذا بلیت ببذل وجهک سائلاً فابذله للمتکرم المفضال
ان الجواد اذا حباک بموعد اعطاکه سلساً بغیر مطال واذا السؤال مع النوال وزنته
رجح السؤال وخف کل نوال شرح بذاد بضم باء یکنقطه و سکون نون و ذال بی‌نقطه و الف
و ذال بی‌نقطه است تذرع بذال با نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی باب تفعل است و معنی
وسیله و ذریعه یکیست که اول بمعنی پاک است مطلقا و دوم بمعنی شفاعت کننده
است کلام در لطف برای تعدیل است من رجل بتقدیر من حال رجل است ید اینجا بمعنی نعمت
است جملة اتبعتها اختها صفت اوست و ذکر ماضی بوجه دیگر یرید مضارع است
برای بیان تحقق وقوعست ربها بکسر رای با نقطه و تشدید باء دو نقطه در پایین مشتق
بود الربی هیأت چیزی را و بکسر راء بی‌نقطه و تشدید باء دو نقطه در پایین که اول آن منقلب
از واو است مشتق بود از ربی نشو دادن و بفتح راء بی‌نقطه و تشدید باء یکنقطه مشتق
الرب مصدر باب نصر بمعنی جمع چیزی با چیزی دیگر و زیاد کردن چیزی و اصلاح چیزی
و هم اینجا مناسبست الاواخر جمع آخره نعمتهای که بعد از نعمتهای دیگر است که انها
اوائلست و اضافه در هر دو جا از قبیل اضافه مصدر بمفعول است سخت بسین بی‌نقطه و خاء با نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم معتل اللام واوی باب نصر است عدم تکرار نفی در لا سخت با
آنکه بجز لا نافیه داخل فعل ماضی شود تکرار آن لازم است مثل فلا صدق ولا صلی
مبنی بر این است که این نفی در ما توسل ولا تذرع هست و مقصود آنست که نمی‌رد سؤال عکس
میکنم و نمیرد سؤال ابتدائی و هر کدام وجهی ملیح دارد و بلیت بباء یکنقطه و یاء دو نقطه
در پایین بصیغه ماضی مجهول مخاطب باب نصر است المتکرم بصیغه اسم فاعل باب تفعل
بغایت کریم المفضال بکسر میم و سکون فاء و ضاد با نقطه بصیغه اسم فاعل آلت باب نصر و علم

که بمعنی اسم فاعل مستعمل شده برای مبالغه یعنی بغایت فاضل جبا که بنقطه جا و بنقطه دوتا د
دیکنقطه والف بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصرات موعد بفتح میم و سکون واو
و کسر عین بنقطه و ذال بنقطه مصدر میمی است ضمیر غایب منصوب در اعطاکه راجع است
بمتعلق مصدر که موعود به است سلا بفتح سین بنقطه و کسر لام خال از ان ضمیر است
المطال بکسر میم و ثاء بنقطه مصدر باب مفاعله تاخیر چیزی از وقت وعده آن یعنی
روایت است از بندار بن عاصم یا لا برد سند روایت را از امام جعفر صادق ع راوی
گفت که امام گفت که وسیله جوئی نکرد سوی من هیچ یک بسابقه نعمتی چون نعمتی
که تا نافع که نزدیک کند مرا باشد او را سوی الخیر میخواهد تا از زمان خالهی که
که سابق شده باشد سوی او از جانب من یعنی بیان این آنکه تابع آن نعمت کردم مثلا
و نیکو کردم هیهات از احد بعد سکر من دیدم باز داشتن نعمتهای اخیر را که بر دوام
شکر نعمتهای او را یا بمعنی که نعمتهای اول را از ثبت و … میکند و نزد آن
گرفت دل من برد ابتدای حاجتها و غیر آن آنکه محقق گفت شاعر که و چون کرد شاد سوی من مختص
آب روی خود برخالی که طلب چیزی کند پس بر فراز آن بغایت کریم فاضل بدرستیکه عطا
کرم چون عطیه دهد تو را بی وعده میدهد ترا الخیر وعده کرده برخالی که کو ادات من نعم
و چون طلب کنی نسبیل از مخلوق یا نعمت سنجی ستگیر می آید طلب وسیله می آید هر نعمتی
که باشد باب شصت و هفتم اصل الباب بالمعروف شرح است المعروف کاملیکه پسندیده
باشد نزد عقلا و مراد اینجا احسان است یعنی نیکی کردن باکسی خواه مدادن نعمتی باو خواه
بغیر آن و تفسیر معروف بقرض می آید در حدیث سوم باب … که باب القرض است یعنی
این باب بیان احسانات مراد بیان اینست که اهل احسان کیانند در این باب … حدیث است
اول اصل قال ابو عبدالله علیه السلام ان من بقاء المسلمین و بقاء الاسلام ان تصیر الاموال عند

من تعرف فیها الحق وتصنع فیها المعروف وان من فناء الاسلام وفناء المسلمین ان تصیر
الاموال فی ایدی من لا یعرف فیها الحق ولا یصنع فیها المعروف شرح گفت امام جعفر علیه السلام
که بدرستیکه از جمله باعث باقی ماندن مسلمانان و باقی ماندن اسلام اینست که گردد مالها
نزد کسیکه میشناسد در آنها حقوق مستحقان را و بجای می آورد در آنها احسان او بدرستیکه
جمله باعث برطرف شدن اسلام و برطرف شدن مسلمانان اینست که گردد مالها نزد کسی
که نمی شناسد در آنها حق را و بجای نمی آورد در آنها احسان را دوم اصل قال لی ابو جعفر
ان الله عز وجل جعل للمعروف اهلا من خلقه حبب الیهم فعاله ووجه لطلاب المعروف
الطلب الیهم ویسر لهم قضاءه کما یسر الغیث للارض المجدبة لیحییها ویحیی اهلها
وان الله جعل للمعروف اعداء من خلقه بغض الیهم فعاله وحظر علی طلاب المعروف
الطلب الیهم وحظر علیهم قضاءه کما یحرم الغیث علی الارض المجدبة لیهلکها
ویهلک اهلها وما یعفو الله اکثر شرح حبب بحاء بنقطه و دو با یکنقطه بصیغه ماضی
معلوم باب تفعیل است فعال بفتح فاء و تخفیف عین بی نقطه اسم مصدر است بمعنی کار ضمیر
الیهم راجع باهل است ضمیر لهم راجع بطلاب است و میتواند بود که راجع باهل باشد
المجدبة بجیم و ذال بی نقطه و با یکنقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال زمین خالی
از گیاه بغض بیا یکنقطه و غین با نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب
تفعیل است حظر بحاء بی نقطه و ظاء با نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است
ضمیر علیهم راجع بطلاب است و میتواند بود که راجع باهل باشد یعنی گفت مرا امام
محمد باقر ع که بدرستیکه الله تعالی گردانید برای احسان اهل را از جمله مخلوق خود محبوب گرد

سوی ایشان کار آنرا باین معنی که اصل احسان را دوست میدارند از هر که صادر شود
و این دانیز دوست میدارند که از خودشان صادر شود و راه دادبرای طالبان احسان
طلب سوی اهل آن احسان و آسان کرد برای آن طالبان بجا آوردن معروف را باین معنی
که بجا آوردن آن نمیکشند چنانچه آسان کرد باران را برای زمین خشک خالی تا زنده کند آنرا
کردن آن زمین بکیاه و زنده کند اهل آن زمین را بوسعت رزق و بدرستیکه الله تعالی گردانید
برای احسان دشمنان از جمله مخلوق خود ناخوش کرد سوی ایشان کار آنرا و حرام کرد بر طالبان
احسان طلب را سوی ایشان و حرام کرد بر طالبان احسان بجا آوردن احسان را باین معنی
ایشان را با داد از قبول احسان آن دشمنان چنانچه حرام میکند باران را بر زمین خشک
تا باین معنی که باز میدارد باران را از آن زمین تا هلاک کند آنرا حرام کردن آن زمین را و
هلاک کند اهل آن زمین را و آنچه بجا آورده میکند الله تعالی از جمله کناهان بیشتر است
از آنچه مؤاخذه میکند ۔ سوم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان من احب عباد الله
الی الله لمن حبب الیه المعروف و حبب الیه فعاله شرح شنیدم از امام محمد باقر ع میگفت
که بدرستیکه از جمله محبوب ترین بندگان الله تعالی سوی الله تعالی هر آینه کسیست که محبوب کرده
شود سوی او کسی احسان را و محبوب کرده شود سوی او کار احسان را مراد اینست که اصل احسان را
دوست میدارد از هر که صادر شود و این را نیز دوست میدارد که از خود نیز صادر شود

باب شصت هشتم اصل باب فضل المعروف شرح این باب بیان فضیلت احسان است در این باب دوازده
حدیث است اصل قال رسول الله ص کل معروف صدقة و افضل الصدقة صدقة
عن ظهر غنی و ابدأ بمن تعول و الید العلیا خیر من الید السفلی و لا یلوم الله علی الکفاف
شرح افضل مبتدأ است صدقه با تنوین خبر مبتدا است و جار و مجرور صفت آنست عن متعلق بمحذوف صفت
بتقدیر صادر عن و مضاف اینجا محذوف است بتقدیر عن اهل ظهر نظیر لسال القریة که

کما قال اهل القریة است و مراد بصدقه عن ظهر غنی صدقه ایست که صادر شود از کسی
غنی باشد و کسی که پس نشر رو باو آورده و این موافقت با یؤثرون علی انفسهم و لو کان
بهم خصاصة چنانچه گذشت در حدیث سیوم باب الایثار که باب شصت دوم است که علت
ای الصدقه افضل فال جهد المقل تا آخر و مثل این می آید در حدیث پانزدهم باب هشتاد
که باب معرفة الجود و السخاء است و این اثیر که از جمله مخالفان است در نهایت گفته که و منه
خیر الصدقة ما کان عن ظهر غنی ای ما کان عفوا قد فضل عن غنی و قیل اراد ما فضل
العیال و الظهر قد یزاد فی مثل هذا اشباعا للکلام و تمکینا کان صدقة مستندة الی ظهر
قوی من المال جمله و ابدأ بمن تعول برای بیان گفتیم ترتیب ثوابست با تمیز الاستغنا از
الکفاف بفتح کاف قدر حاجت از نفقه است لا یلوم الله علی الکفاف برای بیان اینست که ترک
ایثار نکند مذموم نمیشود اگرچه ترک آن افضل کرده چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول
باب الایثار یعنی گفت رسول الله ص که هر که احسان هر چند که بنوان نیک باشد حکم صدقه
دارد در ثواب و بهترین صدقه صدقه ایست که صادر شود از شخص پنهانی در روی بیان
و ابدا کن در صدقه کسانی که بر بارزیت نکسیکه نفقه ایشان لازم است و دست بلند بهتر است
کم کنند و سرزنش نمیکند الله تعالی کسی را به نگاه داشتن نفقه حاجت و تصدق نکردن آن
اصل قال رسول الله ص کل معروف صدقة شرح این ظاهر شد از شرح سابق
سوم اصل عن ابی عبد الله ع قال رایت المعروف کاسمه و لیس شیء افضل من المعروف
الا ثوابه و ذلک یراد منه و لیس کل من یحب ان یصنع المعروف الی الناس یصنعه و لیس کل
من یرغب فیه یقدر علیه و لا کل من یقدر علیه یؤذن له فیه فاذا اجتمعت الرغبة و القدرة
و الاذن فهنالک تمت السعادة للطالب و المطلوب الیه شرح رایت بصیغه متکلم است

المعروف کاسمه دو احتمال دارد اول اینکه معروف در اصل یعنی پسندیده است و آن
مفهومات که چنانچه شامل احسان است شامل غیر احسان نیز هست مثل ایمان بخدا و ایمان
برسولش و ایمان بوصی رسولش و نماز و روزه و مانند اینها از اعمال صالحه و مستعمل شده اینجا
در بعض افراد آن و آن احسان است بکلیت و مخصوص دانست که این فرد مانند مفهوم پسندیده
است در اینکه در تحت جمیع آن افراد پسندیده داخلست با این معنی که مستلزم باقی افراد است غالباً
دوم اینکه معروف لفظیست مشتق و مفهوم هر مشتق غیر فرد حقیقی آنست چنانچه گذشت در کتاب التوحید
در حدیث سوم باب پنجم که باب المعبود است که و الاسم غیر المسمی و مقصود دانست که این فرد معروف
گویا که عین مفهوم معروفست از اینکه عدم آنست در طیان افراد باعتبار اینکه مستلزم باقیست
غالباً و حاصل هر دو احتمال یکیست و بر هر تقدیر مراد بمعروف احسان است و مراد باسم
معروف موضوع له اصلی لفظ معروفست که اعم مطلقست از موضوع له لفظ احسان و در
عرف میگویند در دعای کسیکه رفیع نام دارد که لا زال کاسمه رفیعا و نظیر اینست که
در کتاب الایمان و الکفر در حدیث بیست و سوم باب ششم که باب ذم الدنیا
و الزهد فیها است که یا موسی انا فی الخیر اهله و اسبقهم الیه فان الخیر کاسمه و بیان
بوجه مراد باذن اینجا توفیقست و آن شامل مشیت و اراده و قدر و قضا و اذنست که گذشت
در کتاب التوحید در باب انه لا یکون شیء فی الارض و لا فی السماء الا بسبعة یعنی روایتست
از امام جعفر صادق ع که دیدیم احسان را که معروف مینامند مانند نام معروف نیست
چیزی بهتر از احسان مگر ثواب آن و آن تصدیق کرده میشود از احسان و نیست هر که میخواهد احسان
سوی مردمان را باید بیروی کند از آن و نیست هر که رغبت کند در احسان باید بشر که قدرت بهمرسانید
بر احسان باید و شرکه موفق شود برای آن پس چون جمع شود رغبت و قدرت و توفیق پس آن وقت
کامل میشود و تمام میشود بجزی برای طالب احسان و آنکه طلب احسان سوی او میشود چهارم اصل
قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل معروف صدقة و الدال علی الخیر کفاعله و الله عز و جل یحب اغاثة اللهفان

شرح الاغاثه بغین با نقطه و الف و ثاء سه نقطه مصدر باب افعال داد رسی
اللهفان بفتح لام و سکون هاء و فاء داد خواه یعنی گفت رسول الله ص که هر احسانی
ثواب صدقه دارد و دلالت نماینده بر خیر مانند فاعل آنست در ثواب و الله عز و جل دوست میدارد
داد رسی دادخواه را پنجم اصل قال ابو عبد الله ع المعروف شیء سوی الزکاة فتقربوا
الی الله عز و جل بالبر و صلة الرحم شرح گفت امام جعفر صادق ع که احسان چیزیست غیر
زکات فرض را دانست که فرض باعث مدح [illegible] چنانچه در حدیث هشتم باب اول گذشت پس تقرب بجوئید
سوی الله تعالی به نیکی با مردمان و پیوند خویش ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اصنع
المعروف الی من هو اهله و الی من لیس باهله فان لم یکن من اهله فکن انت من اهله
شرح روایت است از امام جعفر صادق ع که گفت که بکن احسان را سوی کسی که او قابل احسان است
و سوی کسیکه نیست قابل احسان مراد بامر باحسان با مجهول الحال است باعتبار آنکه
ممکن است که بوده که اهل آن باشد و ممکن است که بوده که اهل آن نباشد و لهذا گفت که اگر بوده
باشد او از اهل احسان پس باش تو از اهل احسان را دانست که عدم قابلیت گیرنده دلیل
صورت منافی کمال دهنده نیست هفتم اصل قال ابو عبد الله ع لعمار یا عمار و انت رب
مال کثیر قال نعم قال فتصل قرابتک قال نعم قال فتصل اخوانک قال نعم فقال یا
عمار ان المال یفنی و البدن یبلی و العمل یبقی و الدیان حی لا یموت یا عمار اما انه ما قدمت
فلن یسبقک و ما اخرت فلن یلحقک شرح این ظاهر شد از شرح حدیث سی و دوم باب
هشتم اصل قال ابو عبد الله ع ایما مؤمن اوصل الی اخیه المؤمن معروفا فقد اوصل
ذلک الی رسول الله ص شرح گفت امام جعفر صادق ع که هر کدام مؤمن که رسانیده باشد سوی
برادر مؤمن خود احسانی پس بتحقیق رسانیده است آنرا سوی رسول الله ص نهم اصل قال ابو عبد الله

اصْنَعُوا المَعْرُوفَ اِلی کُلِّ اَحَدٍ فَاِنْ کَانَ اَهْلَهُ وَ اِلَّا فَاَنْتَ اَهْلُهُ شرح مضمون این
مو افقست باحدیث ششم این باب ، دهم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ اِنَّ رَجُلاً
مِنْ بَنِی تَمِیمٍ اَتَی النَّبِیَّ ص فَقَالَ اَوْصِنِی فَکَانَ فِیمَا اَوْصَاهُ بِهِ اَنْ قَالَ یَا فُلَانُ لَا تَزْهَدَنَّ
فِی المَعْرُوفِ عِنْدَ اَهْلِهِ شرح روایتست از امام محمد باقر ع کفت که بدرستیکه مردی از
قبیله بنی تمیم آمد نزد نبی ص پس کفت که سفارش کن مرا پس بود در انچه سفارش کرد او را بان که
کفت که ای فلان بی رغبت مشو البته در احسان نزد مستحق احسان یعنی که اکر مستحق احسان
مییابی البته احسان کن ، یازدهم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ص اَوَّلُ مَنْ یَدْخُلُ الجَنَّةَ المَعْرُوفُ وَاَهْلُهُ
وَاَوَّلُ مَنْ یَرِدُ عَلَی الحَوْضِ شرح یرد برا بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
معتل الفا واوی باب ضرب است مأخوذ است از ورود بکسر وا و و سکون را بمعنی مشرف شده
با آب علی حرف جر است الحوض مجرور است الف و لام برای عهد خارجیست و مراد حوض کوثر است
یعنی کفت رسول الله ص که اول انکه داخل میشود بهشت را احسان و اهل احسان است
و اول انکه مشرف میشود بر حوض کوثر همان است ، دوازدهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ ع قَالَ
اِجْزُوا لِاَهْلِ المَعْرُوفِ عَنْ اٰبَائِهِمْ وَاغْفِرُوا لَهُمْ فَاِنَّ کَفَّ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ هٰکَذَا وَاَوْمَی بِیَدِهِ
کَاَنَّهُ یُظَلِّلُ بِهَا شَیْئاً شرح روایتست از امام جعفر صادق ع کفت که بکذارید برای اهل احسان
بر بر آمدنهای ایشانرا و کنید آن کناهانرا برای ایشان چه بدرستیکه دست رحمت الله ع
بر بالای ایشانست همچنین و اشارت کرد بدست خود چنانچه کویا که سایه میکند باو چیزیرا
باب شصت و نهم اصل باب منه شرح این بابیست از جمله باب سابق یا بمعنی کتب نسبتی باین باب دارد
که این باب تکلمه اینست اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ ع قَالَ کَانَ اَمِیرُ المُؤْمِنِینَ ع یَقُولُ
مَنْ صَنَعَ بِمِثْلِ مَا صُنِعَ اِلَیْهِ فَاِنَّمَا کَافَاهُ وَمَنْ اَضْعَفَهُ کَانَ شَکُوراً وَمَنْ شَکَرَ کَانَ کَرِیماً

وَمَنْ عَلِمَ اَنَّ مَا صَنَعَ اِنَّمَا صَنَعَ اِلَی نَفْسِهِ لَمْ یَسْتَبْطِئِ النَّاسَ فِی شُکْرِهِمْ وَلَمْ یَسْتَزِدْ
هُمْ فِی مَوَدَّتِهِمْ فَلَا تَلْتَمِسْ مِنْ غَیْرِکَ شُکْرَ مَا اَتَیْتَ اِلَی نَفْسِکَ وَوَقَیْتَ بِهِ عِرْضَکَ
وَاعْلَمْ اَنَّ الطَّالِبَ اِلَیْکَ الحَاجَةَ لَمْ یُکْرِمْ وَجْهَهُ عَنْ وَجْهِکَ فَاَکْرِمْ وَجْهَکَ
عَنْ رَدِّهِ شرح کافاه مهموز اللام از باب مفاعله است و قلب همزه بالف جایز است
الاضعاف مصدر باب افعال چیزیرا دو برابر کردن الاستزاده مصدر معتل
العین باب استفعال کسی را طالب تفسیر شمردن در کاری است بهمزه و الف بصیغه
ماضی مخاطب باب افعال لم یکرم بصیغه مضارع غایب معلوم از باب افعال است
اکرم بصیغه امر از باب افعالست یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع کفت که امیر المؤمنین ع
میکفت که هر که نیکی کند بمثل انچه نیکی کرده شد سوی او پس جز این نیست که
عوض داده مر او را و هر که دو برابر کرد انرا شد بغایت شکر کذار نعمت و هر که شکر کذار
کردید کریم و هر که دانست انرا که انچه از نیکی کرده با دیگری جز این نیست که نیکی
کرده برای نفع خود کاهل نمیشود مردمانرا در شکر نیکی او و طالب تفسیر نمیشود
ایشانرا در دوستی ایشان او را پس مکن از غیر خود شکر انچه را که دادی سوی خود
و نکاهداشتی بان ناموس خود را و بدان این را که انکه طلب کند حاجت را سوی
تو کرامی نداشت روی خود را از روی تو یعنی که روی خود را عزیز تر از روی
خود شمرده پس کرامی دار روی خود را از بر کردانیدن از اعطا دانکه روی
تو عزیزتر است از روی او باب هفتادم اصل باب اَنَّ صَنَائِعَ المَعْرُوفِ تَدْفَعُ الصَّنَائِعُ بفتح صاد
بی نقطه و نون و الف و کسر همزه و عین بی نقطه جمع صنیعه بفتح صاد و کسر نون و سکون
یاء دو نقطه در پایین احسانهارا دمیگویند اینجا پسندیده است که انعام از احسان
المصارع بفتح میم و صاد بی نقطه و الف و کسر را بی نقطه و عین بی نقطه جمع مصرع

مطلع التوضیح

بفتح میم و سکون صاد و فتح راء اسم مکان باب منع جاهای انداختنها السوء بفتح سین
بی نقطه و سکون واو و همزه آزرده کردن و مراد اینجا سوء است چنانچه گذشت در شرح
حدیث سوم باب ان الصدقة تدفع البلاء که باب چهل نهم است و مراد مصارع السوء
بلاهائیست که گاه آدمی انداخته میشود در آنها و منفتحی برسوائی و زشتیها است ترجمه
این باب بیان آنست که احسانها از جمله چیزهائیست که دفع میکند بلاهائی را که سبب رسوائی
میباشد در این باب سه حدیث است اصل عن ابی عبد الله علیه السلام عن آبائه
علیهم السلام قال صنائع المعروف تقی مصارع السوء شرح تقی بکسر قاف و سکون
یاء دو نقطه در پایین صیغه مضارع غائبه معلوم معتل اللفیف واوی باب ضرب الوقایة
نگاه داشتن و آن دو مفعول میخواهد مثل آیه سوره مؤمن فوقاه الله سیئات ما مکروا
و مفعول اول اینجا محذوف است یعنی تقی صاحبها و مضمون این ظاهر است از شرح عنوان
این باب حدیث دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان البرکة اسرع الی البیت
الذی یمتار منه المعروف من الشفرة فی سنام البعیر او من السیل الی منتهاه شرح
یمتار بتاء دو نقطه در بالا و الف و راء بی نقطه صیغه مضارع غائب مجهول باب
افتعال است الامتیار کشیدن خوردنی از موضعی بموضعی و مراد اینجا کشیدن نفع است
الشفرة بفتح شین با نقطه و سکون فاء و راء بی نقطه کارد بزرگ شد یعنی گفت رسول الله
که بدرستیکه برکت شتابانتر است سوی خانه که کشیده میشود از آن احسان بجانب مردمان
از کارد بزرگ در کوهان شتر یا از سیلاب بسوی قرارگاه آن بدانکه ذکر این حدیث
در تحت عنوان این باب مبنی بر اینست که منع برکتی از جمله بلاهای منفتح برسوائی است
حدیث سیم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان صنائع المعروف تدفع مصارع
السوء شرح این ظاهر است مثل حدیث اول باب هفتاد و یکم اصل باب ان اهل المعروف
فی الدنیا هم اهل المعروف فی الآخرة شرح این باب بیان آنست که اهل احسان در دنیا ایشان اهل احسان

در آخرت با بمعنی که بهره میبرند از ایشان مثل اینکه از بوی ایشان بهره یابند یا از بوی ایشان
بهره یابند چنانچه در حدیث اول این باب است یا از شفاعت ایشان بهره یابند یا از بخشیدن حسنات
بهره یابند در این باب چهار حدیث است اصل عن ابی عبد الله ع قال قال اصحاب رسول الله
ص یا رسول الله فداک آباؤنا و امهاتنا ان اصحاب المعروف فی الدنیا عرفوا بمعروفهم
فبم یعرفون فی الآخرة فقال ان الله تبارک و تعالی اذا ادخل اهل الجنة الجنة امر ریحا
عبقة طیبة فلزقت باهل المعروف فلا یمر احد منهم بملأ من اهل الجنة الا وجدوا ریحه
فقالوا هذا من اهل المعروف شرح العبقة بفتح عین بی نقطه و کسر باء یک نقطه و قاف
لازم باشد و جدا نبود لزقت بزای با نقطه و قاف صیغه ماضی غائبه معلوم باب علم
یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع که گفتند اصحاب رسول الله که ای رسول الله
فدای تو باد پدران ما و مادران ما بدرستیکه اهل احسان در دنیا شناخته شدند باحسانهای ایشان پس بچه
که هر که بهره مند شد از ایشان شناخته ایشان از این چیز شناخته میشوند در آخرت
پس گفت که بدرستیکه الله تبارک و تعالی چون داخل کند اهل احسان در دنیا را بهشت
امر میکند بادی را که ملازم باشد خوشبو باشد پس بچسبد باهل احسان که در دنیا
پس نمیگذرند یکی از ایشان بجماعتی از اهل بهشت مگر اینکه مییابند بوی او را پس میگفتند
که بهره مند میشوند از بوی او لیکن میگویند این از اهل احسان است در دنیا حدیث دوم اصل
عن ابی عبد الله ع قال اهل المعروف فی الدنیا هم اهل المعروف فی الآخرة یقال لهم ان ذنوبکم قد
غفرت لکم فهبوا حسناتکم لمن شئتم شرح روایتست از امام جعفر صادق ع که گفت اهل احسان
در دنیا ایشان اهل احسانند در دنیای ایشان در آخرت گفته میشود ایشان را که بدرستیکه گناهان
شما بخشیده شد پس ببخشید حسنات خود را بهر که خواسته باشید حدیث سوم اصل

و مادران ما

اهل المعروف فی الآخرة

اهل احسانند

قال رسول الله صلی الله علیه و آله اهل المعروف فی الدنیا هم اهل المعروف فی الآخرة و اهل المنکر فی

الدنیا هم اهل المنکر فی الآخرة شرح گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که اهل احسان در دنیا ایشان

اهل احسانند در آخرت و اهل آزار در دنیا ایشان اهل آزارند در آخرت مثل اینکه در عقوبت

ایشان باشد در جهنم از آزرکشان بوی بد ایشان ۴ اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان للجنة

بابا یقال له المعروف لا یدخله الا اهل المعروف و اهل المعروف فی الدنیا هم اهل المعروف

فی الآخرة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه بهشت را دریست که گفته میشود

از المعروف داخل آن در نمیشود مگر اینکه احسان در دنیا و اهل احسان در دنیا ایشان اهل احسان

آخرت مراد اینست که هیچکس داخل آن در میشوند آن در شفاعت عاصیان می‌یابند و شفاعت میکنند

باب هشتاد و هفتم اصل باب تمام المعروف شرح این باب بیان کمال احسان است در این باب دو حدیث است

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال رایت المعروف لا یصلح الا بثلاث خصال تصغیره و تستیره

و تعجیله فانک اذا صغرته عظمته عند من تصنعه الیه و اذا سترته تممته و اذا عجلته هناته

و ان کان غیر ذلک محقته و نکدته شرح محقته از باب تفعیل نکدته از باب

تفعیل و باب نصر میتواند بود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دیدم احسان را

باین روش که خوب نمیشود مگر بسه خصلت کوچک و اعود دانستن آن و پنهان داشتن و زود برساندن

آن و زیاد بکردن چه هرگاه تو چون کوچک دانی او را بزرگ میکنی او را نزد آنکه میکنی

از برای او و چون پنهان داری پس تمام میکنی او را و چون زود بکنی

از برای او گوارا میکنی او را پس اگر باشد غیر مذکور بیهوده باطل میکنی او را و تلخ میکنی

از برای او آن ۲ اصل عن حمران عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول لکل شیء ثمرة و ثمرة

المعروف تعجیل السراح شرح السراح بفتح سین بی نقطه و راء بی نقطه و الف و حاء

و الف و حاء بی نقطه اسم است رها دادن چیزی یعنی روایت است از حمران از امام محمد علیه السلام

گفت شنیدم از امام میگفت که برای هر چیزی میوه‌ایست و میوهٔ احسان شتاب در رسانیدن است

باب هشتاد و هشتم اصل باب وضع المعروف موضعه شرح این باب بیان فضیلت کذاشتن احسان

در جای لایق آنست در این باب پنج حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام

لمفضل بن عمر یا مفضل اذا اردت ان تعلم اشقی الرجل ام سعید فانظر سیبه و معروفه

الی من یصنعه فان کان یصنعه الی من هو اهله فاعلم انه الی خیر و ان کان یصنعه الی

غیر اهله فاعلم انه لیس له عند الله خیر شرح السیب بفتح سین بی نقطه و سکون یا دو نقطه

در پایین و باء یک نقطه مصدر باب ضرب روان شدن و مراد اینجا عطا است و همراه بودن

یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام مفضل بن عمر را که ای مفضل چون خواهی که دانی که آیا تا

بیجرب مرد یا عاقبت بخیر است پس نگاه کن عطا و احسان او را و احسان او را که بسوی که

میکند از برای کسی کرده باشد از اهل سوی کسی که لایق آنست پس بدانکه او رو بسوی

خیر دارد و اگر میکرده باشد از سوی غیر لایق آن پس بدانکه شان انیست که نیست او را

نزد الله تعالی چیزی حدیث دوم اصل عن مفضل بن عمر قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا مفضل

اذا اردت ان تعلم الی خیر یصیر الرجل ام الی شر انظر این یضع معروفه فان کان یضعه عند اهله

فاعلم انه لیس له فی الآخرة من خلاق شرح یضع بفتح ضاد با نقطه و عین بی نقطه مستقبل

الفا وادی است الخلاق بفتح خاء با نقطه و تخفیف لام نصیب و مضمون این ظاهر است از

سابق ۳ اصل عن ابی مخنف الازدی قال اتی امیر المؤمنین علیه السلام رهط من الشیعة فقالوا

یا امیر المؤمنین لو اخرجت هذه الاموال ففرقتها فی هؤلاء الرؤساء و الاشراف و فضلتهم

علینا حتی اذا استوسقت الامور عدت الی افضل ما عودک الله من القسم بالسویة و العدل

فی الرعیة شرح مخنف بکسر میم و سکون خاء با نقطه و فتح نون و فاء از د بفتح همزه

فان کان یصنع معروفه

عند اهله فاعلم انه یصیر الی

خیر و ان کان یصنع الی غیر اهله

و سکون زای با نقطه و فتح نون و فاء است از دبنفتح همزه و سکون زای با نقطه و دال
بی‌نقطه بد و قبیله‌ایست از یمن و انظار مهلتی از او و لادا و تید لو بوای تحتانی است و سفب بسین
بی‌نقطه و قاف بصیغه ماضی معلوم غایب معتل الفاء واوی باب استفعال است
الاسباب فی اجماع و انتظام عود بعین بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب
معلوم باب تفعیل است لغوید بهره‌مند کردن و مراد اینجا تعلیم است القسم بفتح قاف و سکون
سین بی‌نقطه مصدر باب ضرب حصر کردن چیزی **یعنی** روایت عن ابو مخنف از وی کیست
امدثه قوم که از ضعفاء شیعه امیرالمؤمنین ع در او ایل حکومت او پس گفتند که ای امیرالمؤمنین
کاش بیرون کنی از بیت المال این مالها که مسلمانان را پس تقسیم کنی انها را در این سرداران و زیر
و ترجیح دهی انها را بر ماها چنانچه عمر میکرد بر علاوه حکومت دنیا تا آنکه چون انتظام بپذیرد
کارها حکومت برکردی سوی آنچه تعلیم کرده ترا الله تعالی که قسمت بالسویه و عدالت
در غنیمت است مراد انست که قسمت و عدالت که بعد از انتظام امور کنی بهتر است از قسمت و عد[الت]
که بعد از انتظام امور کنی بهتر است از قسمت و عدالت که الحال میکنی **اصل** فقال امیرالمؤمنین ع
أتأمرونّي أن أطلب النّصر بالظّلم والجور فيمن ولّيت عليه من
أهل الإسلام لا واللّه لا يكون ما سمر سمير وما رأيت لي في السّماء نجماً ولو كانت
أموالهم مالي لساويت بينهم فكيف وإنّما هي أموالهم **شرح** تأمرونّي بتشديد و تخفیف نون
و دوم مع واو و سکون یاء و دو نقطه بدو یا بی‌نقطه و طاء بی‌نقطه یعنی نجمت است و مناد امضاف
حذف حرف ندا و مراد انست که نجمت حمنا باید کرد از ... شما و لیت بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل
ما دامه ما مصدریه زمانیه است مثل ما دمت حیا که یعنی مدة دوامی حیاات سمر بسین بی‌نقطه
و دال بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است السمر بفتح سین و سکون میم همزبانی کردن
السمیر بفتح سین و سکون میم و کسر میم مخفف و سکون یاء و راء بی‌نقطه همزبانی کنند در شب

بکسر میم و تشدید میم قصه خوان در شب و هر دو اینجا مناسبست **یعنی** پس گفت امیر
المؤمنین ع ایا امر میکنید مرا ای تعجب شما یا انکه طلب کنم یاری را بوسیله ستم
و کج روی با انکه حکومت داده شده‌ام بر او که اهل اسلام باشد نه بخدا قسم نمیباشد
آنچه گفتند چند انکه همزبانی کند همزبانی کننده شبی و چند انکه ببینم آسمان ستاره را
بخدا قسم که اگر میبود مالها ی مسلمانان مال من هر اینه قسمت بالسویه میکردم میان ایشان
پس چون قسمت بالسویه نکنم و حال انکه جز این نیست که انها مالها ایشانست **ترکیب**
کسیکه نبی صلی الله علیه و آله در قسمت کالوهی ترجیح میداد مؤلفه قلوبهم را بود دیگران چنانچه
ظاهر است از انچه گذشت در احادیث باب نهی دوم که باب تفضیل اهل التوکل بعضهم علی بعض
ترکیب که کلمه انها در انهالیست که داخل بیت المال شده باشد غنیمت نکوه داخل آن نیست
اصل ثمّ قال ألا وإنّ المال لزم تلك الطوبى لا شيء مرتفع دايرة فقال من كان فيكم له مال فإيّاه
والفساد فإنّ إعطاءه في غير حقّه تبذير وإسراف وهو يرفع ذكر صاحبه في النّاس
ويضعه عند اللّه ولم يضع امرؤ ماله في غير حقّه وعند غير أهله إلّا حرمه اللّه شكرهم
وكان لغيره ودّهم **شرح** ازم همزه و زای با نقطه و تخفیف میم بصیغه ماضی معلوم غایب باب
ضرب است الازم بفتح همزه و سکون زای درخوردن و دفتن و پس دیدن آنکنین تغیر داده تعمه المال
بدادن مال خود لنفسها گذشت مسکا بالعقل در حدیث پنجم باب بیست یکم که باب الرد
الی الکتاب والسنة یا اخر آن تفسیر تبذیر و اسراف گذشت در شرح حدیث یازدهم باب اول
هر صاد زای با بضرب با علم است **یعنی** ابو مخنف گفت که بعد از آن در خود فرو رفتن
بر حالی که خاموش بود مانده در از بعد از آن برداشت سر خود را پس گفت که هر که باشد
در میان شما با بیرون کردن او را مالی پس باید که دوری کند از انکه یک خود را ...

کردن مال را چه بد بستکید دادن مال در غیر بکار آمدنی آن پراکنده کردن است و کاهت
وان عمل طینت کنند او از صاحبش را در مدفان دپی میکند مرتبه او را نزد الله تعالی
و نکنات مردی مال را در غیر بکار آمدنی آن مقندغیر لایق آن مگر آنکه محروم کرده او را
الله تعالی از شکر ایشان و ستد برای غیر او دوستی ایشان اصل فَإِنْ بَقِيَ مَعَهُ مِنْهُمْ بَقِيَّةٌ
مِمَّنْ يُظْهِرُ الشُّكْرَ لَهُ سِوَى بِرِّ النُّصْحِ فَإِنَّمَا ذَلِكَ مَلَقٌ مِنْهُ وَكَذِبٌ فَإِنْ زَلَّتْ بِصَاحِبِهِمُ النَّعْلُ
ثُمَّ احْتَاجَ إِلَى مَعْرُوفِهِمْ فَأَلْأَمُ خَلِيلٍ وَشَرُّ خَدِينٍ شرح فان بقی تا آخر منبی بر این است که
منکور شد باعتبار غالب است من در ممن بیان است بر تقدیر باء بی نقطه و یاء دو نقطه در زیر
بصیغه مضارع غایب معلوم مهموز العین معتل اللام از باب افعال است النصح بضم نون
و سکون صاد بی نقطه و حاء بی نقطه خالص بودن الملق بفتح میم و فتح لام و قاف چاپلوسی
زبان بموافقت دل ضمیر منه راجع بمن موصول است زلت بفتح زای با نقطه و تشدید لام
بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب و علم است الزلل بفتح زای و فتح لام لغزیدن
با در بضا جهم بای ملابسات باعتبار اینکه فعل عرب ملابس پای صاحب است
یا باعتبار اینکه حرف فعل لغو و صاحبی مبلغ در ضمیر جمع راجعست بجمیع ضمیر منهم
النعل مرفوع و فاعل زلت است الام بفتح همزه و سکون لام و فتح همزه دوم و تخفیف
میم بصیغه افعل التفضیل مرفوع و خبر مبتدای محذوف است تقدیره فهو الام یا بتقدیر فهم
الخدین بفتح خاء با نقطه و کسر دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در زیر یعنی دوست ترجمه
پس اگر باقی ماند با او از جمله غیر لایق باقی مانده که کسیست که اظهار میکند شکر را
برای او و امنیا بهتر از خالص بودن خود را بجز این نیست که آن نیز الیست از جانب او
ودروغیست پس اگر لغزد پای ایشان بعد از آن محتاج شود بمدد کردن ایشان
پس او لئیم ترین دوست و بدترین دوستست نزد ایشان مراد اینست که کر مهانی که با

کرده خشت میشود و نیکیها بدی میشود در نقل ایشان پس مدد او نمیکنند اصل
وَلَمْ يَضَعِ امْرُؤٌ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَعِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ الْحَظِّ
فِيمَا أَتَى إِلَّا مَحْمَدَةُ اللِّئَامِ وَثَنَاءُ الْأَشْرَارِ مَا دَامَ عَلَيْهِمْ مُنْعِمًا مُفْضِلًا وَمَقَالَةُ الْجَاهِلِ
مَا أَجْوَدَهُ وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ بَخِيلٌ فَأَيُّ حَظٍّ أَبْوَرُ وَأَخَسُّ مِنْ هَذَا الْحَظِّ وَأَيُّ فَائِدَةِ مَعْرُوفٍ
أَقَلُّ مِنْ هَذَا الْمَعْرُوفِ شرح اتی بهمزه و الف و تاء دو نقطه در بالا و الف منقلبه از یا
بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است اللئام بکسر لام و همزه و الف و تخفیف
میم جمع لئیم خسیسان ضمیر علیه راجع بمصدر منفی در لم یضع است و ظرف خبر ما دام است
منعما حالست مفضلا نیز و صاد با نقطه بصیغه اسم فاعل است از باب افعال است و مقاله
بر محمدة است ما اجوده بسکون جیم و فتح واو و ذال بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم
از باب افعال برای تعجب است ابور بباء یک نقطه و راء بی نقطه افعل التفضیل است اخس
با نقطه و تشدید سین بی نقطه است هذا المعروف بتقدیر فائدة هذا المعروف است
ترجمه و نکند شخصی مال را که از خود شود در غیر بکار آمدن آن و نزد غیر لایق آن مگر نکه
نشد برای او از جمله نصیب ما بجز ستایش خسیسان و ثنای بدان
مادامت که بر ایشان انعام کننده است تفضیل کننده است و مگر گفتن نادان که
چه صاحب جود است او و حال آنکه او نزد الله تعالی بخیل است پس کدام نصیب هالک تر و
است از این نصیب و کدام فائده احسان کمتر است از فائده این احسان اصل فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ
فَلْيَصِلْ بِهِ الْقَرَابَةَ وَلْيُحْسِنْ مِنْهُ الضِّيَافَةَ وَلْيَفُكَّ بِهِ الْعَانِيَ وَالْأَسِيرَ وَابْنَ السَّبِيلِ
الْفُقَرَاءَ بِهَذِهِ الْخِصَالِ مَكَارِمَ الدُّنْيَا وَشَرَفَ الْآخِرَةِ شرح القرابة بفتح قاف خویشان
و خویشاوندی در هر دو اینجا مناسب است و لیحسن بسکون لام بصیغه امر غایب

باب افعالست ولیفک بسکون لام وضم فا، و تشدید کاف مفتوحه یا مکسوره یا مضمومه و صیغه امر غایب
باب نصرات العانی بسین بی نقطه و الف و کسر نون و یاء دو نقطه در پایین ضاحیا زاداوّلاس
مثل فقیر و مسکین و قرض دار ملزم باین انجا اسلمانیت که مرکاه تیا ما نندانیان از ظالمان او ... و
و فا اما لی در عوض نکی مدا ورا رها میکنند و ادیا لیدا انجا مناقولیت که تفقد بقیه و صول
بوطن خود ندارد المکارم بفتح میم و کسر را، بی نقطه جمع مکرمه بفتح میم و ضم را افعالی که ملالت برضلگ
خست کند **یعنی** پس هر که باشد از جمله شما باین روش که او را ملایی باشد پس باید که سپوید
کند بآن خو بیشاوند با بد که نیکو کند با آن مهمان دار ... با ینعیکه اهل صلاح رضیاً
کند و باید که رهائی دهد بآن مفلس را که قرضدار او را ماننده در راه داخیر ... سکیم
سعادتمند شدن بآن خصلتها اشتهای کرم دنیا و باعث علو مرتبه آخرتست ۴
اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لو ان الناس اخذوا ما امرهم الله به فما قبلهم
حتی یاخذوه من حقه و ینفقوه فی حقه **شرح** حتی برای استثنای منقطعاست **یعنی** شنید
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که اگر آنکه مردمان فرامیگرفتند مالرا که امر کرده ایشانرا
الله تعالی بکسب آن مال پس خرج میکردند آنرا در آنچه نهی کرده ایشانرا الله تعالی از خرج
عنکرد الله تعالی از ایشان و اگر فرا میگرفتند مالرا که نهی کرده الله تعالی از آن پس خرج
در آنچه امر کرده ایشانرا الله تعالی بآن عمل قبول میکرد الله تعالی از ایشان اینکه قبول میکند لیکن
که فرا گیرند مالرا از روی بکار آمدن و خرج کنند آنرا در بکار آمدن **پنجم اصل** قال ابو عبد الله
انما اعطاکم الله هذه الفضول من الاموال لتوجهوها حیث وجهها الله و لم یعطکموها
لتکنزوها **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بغیر این نیست که داد شمارا الله تعالی این زیادتها فقد
حاجت را از مالها برآنکه روانه کنید آنها را بجائیکه روانه کرده آنها را الله تعالی ... و

وبنابر حقوق مالیه که بیان شد در باب اول و نفاد شماره اثنا برای اینکه کنج کنید ...
امتناع خلاف ... است بمعروف بر آنکه ... ام ... معروف در بعضی مواضع است و بیان آیه
ابت الذین یکنزون الذهب و الفضة می آید در حدیث چهارم باب نوزدهم که باب النوادر است
باب هشتاد و چهارم اصل باب فی ادب المعروف شرح است الادب بهمزه و فتح دال بی نقطه و باب یکی ...
مصدر باب حسن روش لایق **یعنی** این بابیست در بیان روش لایق در احسان این باب حدیث
است **اصل** عن محمد بن سنان عن حذیفة بن منصور عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تدخل
لاخیک فی امر مضرته علیک اعظم من منفعته قال ابن سنان یکون علی الرجل دین کثیر
و لک مال فتؤدی عنه فیذهب مالک و لا تکون قضیت عنه **شرح** روایتست محمد
از حذیفة بن منصور از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که داخل مشو برای برادر مؤمن خود در کاری
که ضرر آن در تو بزرگتر باشد از نفع آن برای او و گفت محمد بن سنان در تفسیر این حدیث که
گاهی میباشد بر مردی قرض بسیار و مترا باشد ترا مالی پس مال خود را میدهی از جانب او بعض
او پس میرود مال تو بالکلیه و نمی باشی باین روش که اخذ کرده باشی قرض را از جانب او
ابن سنان ذکر مثالیست مخفی غالباً که اما الحدیث ظاهر میشود که آنچه سوی حسرت و ...
علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة مخصص است بما سوای این صورت **اصل** دوم عن سمع
ابا الحسن موسی علیه السلام یقول لا تبذل لاخوانک من نفسک ما ضرره علیک اکثر من منفعته
لهم **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح سابق **سیم اصل** عن احدهما علیهما السلام
قال لا توجب علی نفسک الحقوق و اصبر علی النوائب و لا تدخل فی شیء مضرته علیک
اعظم من منفعته لاخیک **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق

کفت لا ذم مکن بر خود ت حقهای مردمان را باین معنی که قرض بسیار مکن و صبر کن بر سختیها
و بلاها ظاهر است از شرح اول این باب باب هفتاد و پنجم اصل کافی باب من کفر المعروف شرح است
کفر بفاء و دال بی نقطه مصدر معلوم باب نصر است الکفران بضم کاف و سکون فاء
مصدر بمعنی ناسپاسی یعنی این باب بیان کسی است که نشناخت فضل احسان کسی را با او و در این باب
سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال لعن الله قاطعی سبیل المعروف
قیل و ما قاطعوا سبیل المعروف قال الرجل یصنع الیه المعروف فیکفره فیمنع صاحبه
من ان یصنع ذلک الی غیره شرح روایت است از امام جعفر صادق ع راوی کفت
که امام کفت که لعنت کناد الله تعالی راه زنان احسان را کفته شد که چه معنی دارد
راه زنان احسان کفت مردی که نیکویی کرده شود سوی او احسان پس ابا نتیجه استعمال
میکند فعل آن از انکه کند احسان را سوی غیر او دوم اصل قال ابو عبد الله ع
ما اقل من شکر المعروف شرح ما اقل صیغه تعجب است یعنی کفت امام جعفر صادق
که چه کم است انکه شناخت قدر احسان را سوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله
من اتی الیه معروف فلیکافئ به فان عجز فلیثن علیه فان لم یفعل فقد کفر النعمة شرح
فلیکافئ بسکون لام بصیغه امر غایب معلوم مهموز اللام باب مفاعله است همزه
منقلب بیا شده بجزم افتاده فلیثن بسکون اللام و ضم یا و سکون ثاء سه نقطه و کسر نون
بصیغه امر غایب معلوم معتل اللام یایی باب افعال است الاثناء و الثناء بفتح ثاء و المد
محمود کفتن کسی را بلباس وار استایش مباشند یعنی کفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که هر که امد سوی او احسانی پس باید که عوض برابر کند با احسان پس اکر عاجز شود
از عوض برابر کردن باید که ستایش کند بر فاعل احسان پس اکر نکند پس بتحقیق ناسپاسی

کرد نعمت را باب هفتاد و ششم اصل کافی باب القرض شرح این باب در این باب بیان فضیلت قرض
قرض دادن بکسی است در این باب پنج حدیث است اصل عن ابی عبد الله ع قال
مکتوب علی باب الجنة الصدقة بعشرة و القرض بثمانیة عشر و فی روایة اخری بخمسة عشر
و القرض بثمانیة عشر و فی روایة اخری بخمسة عشر شرح و فی روایة تا اخر تتمه کلام امام
ع و اشارت است بروایت بعض مخالفان از رسول خدا که بعد از این ذکر می آید در حدیث
چهارم این باب که القرض عندنا بثمانیة عشر یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
کفت که نوشته است بر در بهشت که صدقه بده برابر است یا بمعنی که یکی اصلست و نه برابر
نفعست در اخرت و قرض دادن بهیجده برابر است باین معنی که چون آمد وا پس کرفته میشود
همین نفع مبلغ بماند و نفع آن ده برابر نفع صدقه است و در روایتی دیگر که مخالفان
از رسول الله ص نقل کرده اند انست که قرض بپانزده برابر است دوم اصل قال
ابو عبد الله علیه السلام ما من مؤمن اقرض مؤمنا یلتمس به وجه الله الا حسب الله له
اجره بحساب الصدقة حتی یرجع الیه ماله شرح یرجع فعل لازم است یا متعدی است
و بر هر تقدیر اول ماله مرفوع و فاعل است و بر تقدیر دوم ضمیر مستتر در ان راجع
بمؤمن دوم یا راجع بمؤمن اول است و ماله منصوب و مفعول است و بر هر تقدیر میتواند بود
که ما موصوله باشد و کلام مفتوح و حرف جر باشد و ظرف صله موصوله باشد یعنی
کفت امام جعفر صادق ع که نیست هیچ مؤمنی که قرض داده باشد مؤمنی را برای طلب مرضی الله که
باشد با آن راه رضای الله تعالی مکر انکه حساب کرد الله تعالی برای او مزد او در بحساب مزد صدقه
تا انکه برکردد سوی قرض دهنده مال او یا دانیت کردن تاخیر و اپس کرفتن آن اول
صدقه تا انکه برکردد سوی قرض دهنده مال او یا دانیت کردن تاخیر و اپس کرفتن آن

یعنی مدد ایام یا ساعتها با تانیه اثناء احتمال اول
مناسب است انچه می آید در حدیث چهارم باب و بر هر تقدیر منافات ندارد

ان ثواب صدقه هست لعبد ایام تا شانزده ماه مانند انما واحتمال اول مناسبتر است
بالقرض می آید در حدیث چهارم باب آینده و بوجه دیگر منافات ندارد با اینکه اجر آن
بحساب هجده باشد اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله عز و جل لا خیر
فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف قال یعنی بالمعروف القرض شرح روایت است از امام جعفر صادق
در قول الله عز و جل در سوره نساء که نیست خوبی در بسیاری از جمله گفتگوی ایشان لیکن خوبی
در گفتگوی کسی است که امر کرده بصدقه دادن یا باحسان امام گفت که میخواهد باحسان انجا قرض دادن
را بغیر مقابله آن بصدقه و این آیت گذشت در کتاب العقل در حدیث پنجم باب بیست و یکم که باب
الرد الی الکتاب والسنة تا الحرام اصل عن عقبة بن خالد قال دخلت انا والمعلی
وعثمان بن عمران علی ابی عبد الله فلما رآنا قال مرحبا مرحبا بکم وجوه تحبنا ونحبها جعلکم الله
معنا فی الدنیا والآخرة فقال له عثمان جعلت فداك فقال له ابو عبد الله علیه السلام
نعم مه قال انی رجل موسر فقال له بارك الله لك فی یسارك قال ویجیء الرجل
فیسألنی الشیء ولیس هو ابان زکاتی شرح عقبه بضم عین بی نقطه و سکون قاف
و باء یک نقطه است مرحبا مصدر میمی باب علم و حسن است یعنی وسعت حال و منصوبست بفعل
محذوف بتقدیر صادفت مرحبا تکرار برای تاکید است با دو کلمه برای بیان است و وجوه خبر مبتدای
محذوف است بتقدیر وجوهکم وجوه مه بفتح میم و سکون ها منقلب از الف برای استفهام
و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر ما مطلوبك الابان بکسر همزه و تشدید یاء یک نقطه وقت
مقرر چیزی یعنی روایت است از عقبة بن خالد گفت داخل شدم من و معلی و عثمان بن عمران بر امام
جعفر صادق علیه السلام پس چون که دید ما را گفت بر خورید وسعت حال را و وسعت حال را شما
شما روهائی است که دوست میدارد ما را و دوست میداریم آنها را گرداناد شما را الله تعالی

با ما

با ما در دنیا و آخرت پس گفت امام را عثمان که قربانت شوم پس گفت او را امام جعفر صادق عم آری
شنیدم پس چیست مطلوب تو عثمان گفت که بدرستی که من مردم صاحب وسعت در مال پس امام
گفت او را که برکت کناد الله تعالی برای تو در وسعت حال تو عثمان گفت که و می آید نزد من
مرد سخی و طلب میکند از من چیزی را از زکوة بر حالیکه نیست آن وقت معین زکوة من امام حکم
اصل فقال له ابو عبد الله علیه السلام القرض عندنا بثمانیة عشر والصدقة بعشرة وماذا
علیك اذا کنت کما تقول موسرا اعطیته فاذا کان ابان زکاتك احتسبت بها من الزکاة
یا عثمان لا ترده فان رده عند الله عظیم یا عثمان انك لو علمت ما منزلة المؤمن من ربه ما توانیت
فی حاجته ومن ادخل علی مؤمن سرورا فقد ادخل علی رسول الله صلی الله علیه وآله وقضاء
حاجة المؤمن یدفع الجنون والجذام والبرص شرح گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام
که قرض باعتقاد ما بهجده را برابر حساب میشود و صدقه بده را برابر حساب میشود و چه ضرر است
بر تو چون باشی چنانچه میگوئی صاحب وسعت در مال ده او را هر گاه شود وقت
بشود وقت مقرر زکوة تو با خود حساب کن آنچه را داده ای از زکوة ای عثمان بر مگردان آن مرد
را پس بدرستیکه بر گردانیدن او نزد الله تعالی قبیح بزرگ است ای عثمان بدرستی
که تو اگر میدانستی که چیست مرتبه مؤمن نزد صاحب کل اختیار او سستی نمیکردی در حاجت او و هر که
داخل کند بر مؤمن خوشحالی را پس بتحقیق داخل کرده بر رسول الله و برآوردن حاجت
مؤمن دفع میکند دیوانگی و خوره و لکه پیسی را پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قرض المؤمن غنیمة وتعجیل اجر ان ایسره اداه وان مات احتسب من الزکاة شرح الغنیمة
کسب فائدة بی مشقت یعنی روایت است از امام جعفر صادق عم گفت که قرض دادن بمؤمن غنیمت است
و پیش انداختن چیزیست بیان این آنکه اگر صاحب وسعت در مال شود وا پس میدهد آن را

واگر هر چه بیش از وسعت در مال حساب کرده میشود از زکوة **باب هشتاد و هفتم** اصل باب انظار
المعسر شرح این باب بیان مهلت دادن تنگدستانست در این باب چهار حدیث است اول
اصل عن ابی عبد الله ع قال من اراد ان یظله الله یوم لا ظل الا ظله قالها ثلاثا
فهابه الناس ان یسألوه فقال فلینظر معسرا او لیدع له من حقه شرح روایتست از امام
جعفر صادق ع که گفت که هر که خواهد که سایه رحمت کند او را الله تعالی در روزی که نیست سایه
سایه او هر که امام گفت آن کلمه را سه بار پس ترسیدند مردم از بزرگی او مردمان که سؤال کنند
که چگونه پس خود گفت که پس باید که مهلت دهد تنگدستی را یا بگذارد برای او بعضی حق
خود را دویم اصل عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله ع قال ان رسول الله
ص قال فی یوم حار وحنا کفه من احب ان یستظل من فور جهنم قالها ثلث مرات فقال
الناس فی کل مرة نحن یا رسول الله فقال من انظر غریما او ترک المعسر ثم قال لی ابو عبد الله
علیه السلام قال لی عبد الله بن کعب بن مالک ان ابی اخبرنی انه لزم غریما له فی المسجد فاقبل
رسول الله ص فدخل بیته ونحن جالسان ثم خرج فی الهاجرة فکشف رسول الله ص ستره وقال
یا کعب ما زلتما جالسین قال نعم بابی وامی قال فاشار رسول الله ص بکفه خذ النصف قال
فقلت بابی وامی ثم قال اتبعه ببقیة حقک قال فاخذت النصف ووضعت له النصف شرح
حنا بحاء بی نقطه و نون و الف منقلب از واو مصغر ماضی غایب معلوم باب نصر است الحنو
کج کردن و مفعول کج کردن دست نیست که مانند سپر شود و اینجا اصنفها مراد است الفور
بفتح فا و سکون واو و را بی نقطه جوش شدن و اینجا موصوف کرده است و جز مبتدای محذوف
بتقدیر هو من انه لزم غریما له انتقال از نقل حال حکایت بحال حکایت و بیان کرده است
غریما له ولهذا ما بعد این بلفظ متکلم است الهاجره بکسر جیم و را بی نقطه سخت گرمای ...

سیم روایت از عبد الرحمن ابی عبد الله از امام جعفر الصادق ع امام گفت که بدرستی که
رسول الله ص گفت در روزی گرم حالی که کج کرده دست خود را که کیست که دوست دارد
که پناه گیرد از جوش جهنم یعنی زبانه آتش جهنم گفت آن کلمه سه بار پس گفتند مردمان
هر بار دیگر ما ای رسول الله پس گفت که آنکس کیست که مهلت داد قرض داری را یا
حق خود را برای تنگدستی بعد از آن گفت مرا امام جعفر صادق ع که گفت مرا عبد الله
کعب بن مالک که بدرستیکه پدر مرا خبر داد مرا که من چسپیدم قرض داری را که مرا بود در مسجد
مدینه پس از خانه آمد رسول الله ص پس داخل شد خانه خود را بر حالی که نشسته بودیم
بعد از آن از خانه بیرون آمد در شدت گرما با یزدیک برداشت رسول الله ص پرده
در خانه خود را پس گفت کای کعب آیا پیوسته بودید نشسته تو و قرضدار گفت
که ای فدای تو باد پدرم و مادرم مراد نیست که مرا از دست این خلاص کنی گفت که پس اشارت
کرد رسول الله ص بدست خود که فرا گیر نصف حق را پدرم گفت که پس گفتم که فدای تو باد پدرم
و مادرم مراد نیست که قبول کردم بعد از آن گفت که از پی او برو با بقیه ما بدهد حق تو را
گفت که پس فرا گرفتم نصف را و ما گذاشتم برای او نصف را **سیوم اصل** عن ابی عبد الله
قال خلوا سبیل المعسر کما خلاه الله **شرح** روایتست از امام جعفر صادق ع
گفت که خالی از نزاع کنید راه دست تنگ را یعنی که مهلت دهید قرض داری را که
عاجز باشد چنانچه خالی از نزاع کرده است او را الله تعالی در سوره بقره وان کان ذو عسرة
الی میسرة **چهارم اصل** عن ابی عبد الله ع قال صعد رسول الله صلی الله علیه واله المنبر
ذات یوم فحمد الله واثنی علیه وصلی علی انبیائه صلی الله علیهم ثم قال ایها الناس
لیبلغ الشاهد منکم الغائب الا من انظر معسرا کان له علی الله فی کل یوم صدقة

يمهل ماله حتى يبيعوا ثمرتهم قال أبو عبد الله ع وإن كان ذو عسرة فنظرة إلى ميسرة

وأن تصدقوا خير لكم إن كنتم تعلمون أي معسر فتصدقوا عليه بما لكم عليه فهو خير لكم

شرح ذات بذال با نقطه و الف و تاء دو نقطه در بالا بمعنى حقيقت است و اينجا استعمال

شده براى ميان نا برابر يكديگر دو طرف چيزى مانند خارج از حقيقت آن اثنى ثناء

بكسر نقطه و نون و الف منقلب از ياء صيغه ماضى معلوم از باب افعال است الاثناء الثناء

بفتح ثاء و الف ممدوده ستايش كردن عقد از ستايش ميان مانده اله بفتح لام مركب از ما موصوله

و لام حرف جر و ضمير است با يكديگر لام مركب از ما ل و ضمير است ما لكم بفتح لام مركب است از ما

موصوله و لام حرف جر و ضمير روايت (يعنى) از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه بالاى رفت

رسول الله ص منبر را در اثناى روزى پس ستايش كرد الله تعالى را و ستايش كرد براو و درود (و كرد)

بر پيغمبران او صلى الله عليهم بعد از آن گفت كه اى مردمان بايد كه برسانند حاضر از جانب شما

غايب را كه آگاه باشيد و هر كه مهلت داد تنگدستى را مى‌باشد براى او بر الله تعالى در هر روزى از روزها

كه مهلت در آنها داده باشد صدقه مثل مال آن تنگدست از حق تا وقتى كه تمام كرد حق خود را

بعد از آن گفت امام جعفر صادق ع و آن سوره بقره است كه اگر باشد صاحب تنگدستى پس بايد رفت به جانب

او و انتظار آسانى بايد داشت كه پس حق صاحب طلب مهلت دادن تا فراخ دستى و حاصل

هر دو يكى نيست و توضيح اين مى‌آيد در كتاب المعيشة در شرح حديث پنجم باب الدين بابى

نوزدهم است و اين ذكر متعلق كند به آنست شما را اگر باشيد بيان روش كرد اين آيه را كه او

تنگدست پس تصدق كنيد بر تنگدست به آنچه شما راست بر او پس آن تصدق بهتر است براى شما

باب هفتاد و هشتم اصل باب تحليل الميت شرح اين باب بيان ابراء ذمه ميت است از حقى كه بر او

باشد خواه آن ابراء صادر شود از مخلوق چنانچه در حديث اول اين باب است و خواه صادر شود

از الله تعالى چنانچه مفهوم مى‌شود از حديث دوم اين باب در اين باب دو حديث است اول اصل

عبد الله ع إن لعبد الرحمن بن سيابة دينا على رجل قد مات وقد كلمناه أن يحلله

فقال ويحه أما يعلم أن له بكل درهم عشرة إذا حلله فإذا لم يحلله فإنما له

درهم بدل درهم شرح سيابه بفتح سين بى نقطه و تخفيف ياء دو نقطه در پايين

و الف و باء يك نقطه تفسير گذشت در شرح حديث سوم باب هشتاد و سوم ويحه

يعنى گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه بدرستيكه عبد الرحمن بن سيابه

را قرض است بر مردى كه تحقيق گفتگو كرديم با عبد الرحمن كه حلال كند او را

پس امتناع كرد گفت امام گفت رحمت بر عبد الرحمن باد آيا نمى‌داند كه او راست بهر درهم

ده درهم چون حلال كند او را پس چون حلال نكند او را پس مر او راست درهمى عوض درهمى

دوم اصل دخل محمد بن بشير الوشاء على أبي عبد الله ع يسأله أن يكلم شهابا أن

يخفف عنه حتى ينقضي الموسم وكان له عليه ألف دينار فأرسل إليه فأتاه فقال

له قد عرفت حال محمد وانقطاعه إلينا وقد ذكر أن لك عليه ألف دينار لم

تذهب في بطن ولا فرج وإنما ذهبت دينا على الرجال ووضائع وضعها

وأنا أحب أن تجعله في حل شرح بشر بكسر باء يك نقطه و سكون شين با نقطه

و راء بى نقطه است تخفيف نجاء با نقطه و دو فاء صيغه مضارع غايب معلوم

باب تفعيل است التخفيف سبك كردن و مراد اينجا ترك تقاضاى حق خود است ضمير عنه

راجع به محمد است ينقضي بقاف و ضاد با نقطه و ياء صيغه مضارع غايب معلوم انفعال

با الف منقلب از ياء از باب تفعّل است الانقضاء و الانقضاء آخر شدن الموسم بفتح ميم

و سكون واو و كسر سين بى نقطه و تخفيف ميم زمان اجتماع مردمان براى حج و مانند آن و مواعد

عبد الله

الفقطار بر یکدیگر از اضداد دکمی بمعنی روآورده بالکلیه سوی آنکس ذکر بصیغه مجهول
باب نصرت تا اینکه امام تفضیل حال او را ذکر خارج شنیده باشد تا بذهب بصیغه مضارع
معلوم غایب باب منع ضمیر مستتر راجع بدنانیر است که مفهوم است از سابق نیز برای سببیت
دنیا بفتح دال الحال از فاعل ذهب و ابجار [illegible] بفتح و الف و ضاد با نقطه
والف و همزه و عین بی نقطه جمع وضیعه بفتح واو و ضاد و سکون یاء دو نقطه در پایین
چیزها که زیان میشود در تجارت وضعها تضاد با نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی
معلوم غایب باب علم است الوضع بفتح واو و سکون ضاد زیان کردن چیزی در تجارت
الحل بکسر حاء بی نقطه و تشدید لام بی مانع بودن یعنی داخل شد محمد بن ابی نقاش با ما
بر امام جعفر صادق ع طلب میکرد از امام که گوید شهاب را که تحلیل کند از محمد و ترک
طلب حق خود از او کند تا آنکه خوشنود شود [illegible] بود شهاب را بر محمد هزار دینار طلا
امام کس فرستاد سوی شهاب پس شهاب آمد نزد امام ع پس امام گفت شهاب را که بتحقیق
حال محمد را [illegible] بالکلیه او سوی ما و تحقیق مذکور شد که ترا بر او هزار دینار است
که تلف شد بسبب [illegible] که [illegible] در طعام و نکاح
تلف شد و جز این نیست که تلف شد بر خالی که بعض آن دین بود که بر ذمه مان و شوهر خواهر
آن زنانها بوده که بنیاد کرده [illegible] تجارت و من [illegible] میدادم کم کرد [illegible]
در کشادن [illegible] اصل وقال لعلک ممن یزعم انه یقبض من حسناته
فتعطاها فقال کذلک ذلک فقال ابو عبدالله علیه السلام ان الله اکرم و اعدل من ان
یتقرب الیه عبده فیقوم فی اللیلة القرة او یصوم فی الیوم الحار او یطوف بهذا
البیت ثم یسلبه ذلک فتعطاها ولکن لله فضل کثیر یکافی المؤمن فقال لو تعلم

هو بنحیل شرح ضمیر انه راجع بمحمد است یا بضمیر شان است یقتض بقاف و تشدید ضاد بی نقطه
بصیغه مضارع غایب مجهول از باب انفعال الانقضاض بریدن چیزی یعنی جدا گردیدن
آن از دیگری و میتواند بود که یقبض بقاف و باء یک نقطه و تخفیف ضاد با نقطه بصیغه
مضارع مجهول از باب ضرب باشد القبض فرا گرفتن و بر هر تقدیر میتواند بود که من
صله فعل مذکور باشد و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بمحمد باشد و میتواند بود که من برای
تبعیض باشد و ظرف نایب فاعل باشد تعطاها بتاء دو نقطه و طاء بی نقطه و الف بصیغه
مضارع مخاطب مجهول از باب افعال است و ضمیر مستتر مفعول اول و نایب فاعل است و ضمیر بارز
مفعول دوم راجع بحسنات است القرة بفتح قاف و تشدید راء بی نقطه سرد لیکتبن بتاء دو نقطه
و باء یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصرت و ضمیر مستتر راجع بالله است و ضمیر
بارز مفعول اول است و ذلک مفعول دوم است فتعطاه بصیغه مخاطب است یعنی
امام گفت که شاید که از ثواب جمله حسنات با شما کم کنند بسبب آنکه محمد در روز قیامت
طلب کرده شود از حسنات او و داده میشود آن حسنات بشهاب گفت شهاب که همچنان
در دست ما [illegible] کردن و مصاحبان من این گمان داریم پس گفت امام جعفر صادق
علیه السلام که الله تعالی کریم و عادلست از آنکه نزدیکی جوید سوی او بنده او بان روش
که برخیزد در شب سرد یا روزه دارد در روز گرم یا طواف کند بان خانه کعبه بعد از آن
الله تعالی [illegible] او را و آن نزدیکی جستن [illegible] سوی او که مراد است که الله تعالی
[illegible] الیه پس حسنات [illegible] لیکن الله تعالی [illegible] فضل بسیار
عوض دهد [illegible] مومن را اگر قرض داده باشد و حق او سوختنی باشد تحلیل
نکرده باشد پس شهاب گفت که پس محمد در کشادگی است یعنی که تحلیل او

دنهم اصل باب مؤونة النعم شرح المؤونة بفتح میم و ضم همزه و سکون واو و نون آذوقه
کاهی همزه ساقط میشود جوهری گفته که المؤونة تهمز ولا تهمز وهی فعولة وقال الفراء هی مفعلة
من الأین وهو التعب والشدة ویقال هو مفعلة من الأون وهو الخرج والعدل لأنه
ثقل علی الانسان قال الخلیل ولو کان مفعلة لکان مئینة مثل معیشة وعند الأخفش
یجوز أن یکون مفعلة یعنی این باب بیان آزار نعمتهاست یعنی آزاری که کشیده
میشود بر صاحب نعمتها در این باب چهار حدیثات اول اصل عن أبی عبد الله ع
قال من عظمت نعمة الله علیه اشتدت مؤونة الناس علیه فاستدیموا النعمة باحتمال
المؤونة ولا تعرضوها للزوال فقل من زالت عنه النعمة فکادت أن تعود إلیه
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که بزرگ شد نعمت الله تعالی
بر او سخت شد آزار مردمان بر او پس بیفزائید دوام نعمت به احتمال مشقت مردمان یعنی
پس باقی دارید برای خود نعمت را بر برداشتن آزار مردمان بر دوش خود و پیش نهاد مکنید نعمت را
برای بر طرف شدن بزرگ احتمال آزار مردمان زیرا که کم است اینکه زائل شده باشد بگردد
سوی او دوم اصل عن ابراهیم بن محمد قال قال ابو عبد الله ع ما من عبد تظاهرت علیه
من الله نعمة الا اشتدت مؤونة الناس علیه فمن لم یقم للناس بحوائجهم فقد عرض النعمة
للزوال قال فقلت جعلت فداک ومن یقدر أن یقوم لهذا الخلق بحوائجهم فقال إنما
الناس فی هذا الموضع والله المؤمنون شرح روایتست از ابراهیم بن محمد گفت گفت امام
جعفر الصادق ع که نیست هیچ بنده که پیاپی شد بر او از جانب الله تعالی نعمتی مگر آنکه سخت شد
آزار مردمان بر او پس هر که بر پا نکند برای مردمان حاجتهای ایشان پس پیش نهاد کرده نعمت
را برای بر طرف شدن راوی گفت که گفتم فدایت شوم و که قدرت میدارد برای اینکه بر پا کند

برای این مخلوقین حاجتهای ایشان پس امام گفت که جز این نیست که مراد به مردمان در اینجا
بخدا قسم که مؤمنانند از دانست که مخالفان و فاسقان نخواهان و خوارند بلکه بد
زندند سوم اصل قال أبو عبد الله ع لحسین بن نعیم الصحاف یا حسین ما ظاهر الله علی عبد
النعم حتی ظاهر علیه مؤونة الناس فمن صبر لهم وقام بشأنهم زاده الله فی نعمه
علیه ومن لم یصبر لهم ولم یقم بشأنهم أزال الله عنه تلک النعمة شرح گفت امام جعفر
صادق ع که ای حسین پیاپی نکرد الله تعالی بر بنده نعمتها را مگر آنکه پیاپی کرد بر او آزار
مردمان را پس هر که صبر کرد برای ایشان و اینکاری کرد بکار ایشان زیاد کرد الله تعالی
او را در آن بعضی از نعمتهای خود بر او و هر که صبر نکرد برای ایشان و اینکار نکرد
ایشان زائل کرد الله تعالی از او آن نعمت را چهارم اصل عن أبی عبد الله ع قال من عظمت
علیه النعمة اشتدت مؤونة الناس علیه فإن هو قام بمؤونتهم اجتلب زیادة النعمة
من الله وإن لم یفعل فقد عرض النعمة لزوالها شرح روایتست از امام جعفر صادق
گفت که هر که بزرگ شد بر او نعمت سخت شد آزار مردمان بر او پس اگر اینکار کرد
بتحمل آزار ایشان کشید زیادتی نعمت را بسوی خود از جانب الله تعالی و اگر نکرد پس تحقیق
پیش نهاد کرد آن نعمت را برای بر طرف شدن آن یعنی الجوار بکسر و ضم جیم مصدر باب
مفاعله همسایگی یعنی این باب بیان فضیلت خوب بجا آوردن همسایگی نعمتهاست در این
باب سه حدیثات اصل عن محمد بن عرفة قال قال أبو الحسن الرضا ع یا ابن
عرفة إن النعم کالإبل المعتقلة فی عطنها علی القوم ما أحسنوا جوارها
فإذا أساؤوا معاملتها وإنالتها نفرت عنهم شرح عرفه بفتح عین بی نقطه و سکون
خوابگاه شتر علی متعلقست بظرف در کالإبل باستعانت معتقله یعنی ما دام

هشتم باب دوم اصل باب حسن جوار النعم شرح ۳

الاباله بفتح همزه و تخفیف باء یک نقطه و الف و تخفیف لام مصدر باب علم و نصر خوب
وار سیدن بکسر همزه و یاء دو نقطه در پایین منقلب از واو مصدر باب نصر و اوبیده
بر عقبت و بر ه تقدیر مراد اینجا نیکو نگاه داشتن است از حرکات مبلغ فساد آنها چیزی و بنا
با حال اول از شیخ تیسرات مثل نعمت یعنی روایت است از محمد بن عرفه گفت که گفت امام
رضا عم که ای ابن عرفه بدرستیکه نعمتها مانند شتران بندی چون بد کرده شود داده شده آن نعمتها
از آنان مانند شتران ابن عرفه توست جعفر اصل سمعت ابا عبد الله علیه
السلام یقول احسنوا جوار النعم قال الشکر لمن انعم بها واداء حقوقها
شرح شنیدم از امام جعفر صادق عم میگفت که نیکو بجا آورید همسایگی نعمتها
گفتم که چیست نیکو بجا آوردن همسایگی نعمتها گفت شکر برای کسیکه انعام کرده باو
نعمتها و ادای حقوق نعمتها که حقوق متعینه که مذکور شد در باب اول سوم اصل
سمعت ابا عبد الله عم یقول احسنوا جوار نعم الله واحذروا ان تنتقل عنکم الی
غیرکم اما انها لم تنتقل عن احد قط فکادت ان ترجع الیه قال وکان علی علیه السلام
قل ما ادبر شیء فاقبل شرح شنیدم از امام جعفر صادق عم میگفت که خوب بجا آورید
همسایگی نعمتهای الله تعالی را و احتراز کنید از اینکه منتقل شود از شما سوی غیر شما
باشید بدرستیکه آن نعمتها منتقل نشد از هیچ یک هرگز پس از آن مشرف باشد اینکه
برگردد سوی او امام گفت که علی علیه السلام میگفت که کم است اینکه پشت کرده
باشد چیزی پس از آن رو آورده باشد باب هشتاد و یکم اصل باب معرفة الجود والسخاء
فرق میان جود و سخا اینست که جود اعم است از سخا به اعتبار اینکه جود و کرم
مطلق است خواه از خالق و خواه از مخلوق و سخا کرم مخلوق است و لهذا الله تعالی

شرح ٣

سخی

سخی نمیگویند فرق دیگر اینکه جود مخلوق اعم است از سخا مخلوق زیرا که در ما
اول ادای فرایض که معلوم باشد فرض آنها کافیست چنانچه می آید در حدیث اول
این باب و در دوم اطعام طعام و مانند آن از واجبات که غیر فرایض معروف است
چنانچه ظاهر میشود از حدیث دوم این باب یعنی این باب بیان شناخت کرم و جود
مروت در این باب پانزده حدیث است اصل سأل رجل ابا الحسن الاول عم وهو
فی الطواف فقال له اخبرنی عن الجواد فقال ان لکلامک وجهین فان کنت
تسأل عن الخالق فهو الجواد ان اعطی وهو الجواد ان منع لانه ان اعطاک اعطاک ما
لیس لک وان منعک منعک ما لیس لک شرح حصر مفهوم از تعریف خبر بالف
در هو الجواد برای اشعار باینست که جود مخلوق نسبت بجود او هیچ است زیرا که آنچه
میدهد مال خودش نیست بلکه مال مستحق است اعطی [illegible] احد محبوب است
و بر این قیاس است منع اعطاک در اول بتقدیر اعطاک محبوبک است و منعک [illegible]
اول بتقدیر منعک محبوبک است پس دو جا بفتح لام و سکون یاء دو نقطه در پایین
و بین نقطه است لام در لک در اول برای ملکیت است و در دوم برای انتفاع
و میتواند بود که لیس در دوم بضم لام و کسر باء یک نقطه مشدده و سین بی نقطه
بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل باشد التلبیس چیزی را بخلاف آن وانمودن و مراد اینجا
مغشوش را محبوب وانمودن است و تقدیر آن بلام بنظیر تقدیر در آیت سوره [illegible]
و کلکم [illegible] است با اینکه هر محبوب نزد کسی که الله تعالی او را اندازه باشد
نیست که منفور نزد [illegible] باشد پس منع آن می باید که محبوب نزد آنکس باشد
حقیقت جود در منع آن متحقق است لیکن چون ترضی قضا و قدر الله تعالی را نمیدانند

محبوب خود کرده چنانچه کفتیم در سوره بقره ان اسرائیل ویدع الانسان بالشر دعاءه
بالخیر وکان الانسان عجولا نظیر حدیث من علم سر الله في القدر هانت علیه المصائب
یعنی پسر یکی مردی امام موسی کاظم علیه السلام را بحالتی که امام در طواف کعبه بود
با بن یونس کفت که خبر ده مرا از کریم که چیست و کیست پس امام کفت که سببی هست که سخن تو را
دو راه هست پس اکر میپرسیده باشی از کریمی که مخلوق باشد پس سببی که کریم کرده است
میدهد انچه را که فرض کرده الله تعالی بر او و مراد اینست که اکر ادا فرض نکند لئیم است و اکر ادا
فرض کند و ادای واجبات دیکر نکند لئیم است اکرچه سخی نیز نباشد و اکر میپرسیده باشی
از کریمی که خالق است پس اوست کریم اکر دهد کسی را محبوب او و اوست کریم اکر ندهد کسی را محبوب
او زیرا که اکر داد داده محبوب تو داده بود چیزی که نیست از تو و اکر نداد نداده محبوب تو فتنه
تو را چیزی که نیست نفع برای تو دوم اصل عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله علیه السلام
قال قلت له لما احد لحاجة فقال تخرج مما يلمك الحق الذي اوجبه الله عليك فيصغر
في سو صغير شرح روایت از بعض یاران ما از امام جعفر صادق ع کفت که کفتم امام را
که چیست فرق در جوانمردی امام کفت اینکه بیرون کنی از مال خود حقی را که واجب کرده
از الله تعالی بر تو پس کذاری آن را در محل آن را در خوبی که کسی که رسید در باب او آنچه
باشد و خواه مستحب موکد سوم اصل عن جعفر عن ابائه علیهم السلام ان رسول الله
صلی الله علیه واله قال السخي محبب في السموات محبب في الارض خلق من طينة عذبة وخلق
ماء عينيه من ماء الكوثر والبخيل مبغض في السموات مبغض في الارض خلق من طينة
سبخة وخلق ماء عينيه من ماء العوسج شرح المحبب بحاء بینقطه و دو باء یکنقطه بصیغه
اسم مفعول باب تفعیل محبوب کرده شده و فال ان الله تعالی است الکوثر بفتح کاف و سکون

واو داده و فتح ثاء سه نقطه و راء بی نقطه حوضی در بهشت که اصل نهرهای بهشت است
المبغض بباء یکنقطه و غین با نقطه و ضاد با نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل ضد محبب
که مبغوض کرده شده السبخة بفتح سین بینقطه و فتح و سکون باء یکنقطه و خاء با نقطه زمین
شوره العوسج بفتح عین بینقطه و سکون واو و فتح سین بینقطه و جیم نباتی است درخت خار
که کم آب است و حاصل آن از مدور است مانند مهره عقیق و بزرک آن درخت را غرقد مینامند
بفتح عین با نقطه و سکون راء بینقطه و فتح قاف و دال بینقطه یعنی روایتست از امام
جعفر صادق ع اینکه رسول الله ص کفت که سخی مرد محبوب کرده شده است در آسمانها محبوب
کرده شده است در زمین آفریده شده از کل خوشکوار و آفریده شد آب دو چشم او از آب
کوثر با بمعنی که نازک دلست چون بینوائی را ببیند نمناک چشم میکند و بخیل
مبغوض کرده شده است در آسمانها مبغوض کرده شده است در زمین آفریده شده از کل
شوره و آفریده شده آب دو چشم او از آب عوسج با بمعنی که سخت دلست و نمناک از چشم او
هرکز نمی آید چون بینوائی را ببیند چهارم اصل عن ابي الحسن موسی ع قال السخي الحسن
الخلق في كنف الله لا يتخلى الله منه حتى يدخله الجنة وما بعث الله عز وجل نبيا ولا
وصيا الا سخيا وما كان احد من الصالحين الا سخيا وما زال ابي ع يوصيني بالسخاء
حتى مضى وقال من اخرج من ماله الزكوة تامة فوضعها في موضعها لم يسأل من اين اكتسب
ماله شرح الکنف بفتح کاف و فتح نون پناه یتخلی بخاء با نقطه و الف منقلب از واو بصیغه
مضارع غایب معلوم باب تفعل التخلی کناره جستن از کسی ضد و قال راجع به السخي الحسن
یا راجع بپدرش ع یعنی روایتست از امام موسی کاظم ع کفت که جوانمرد نیکوخوی در پناه
الله تعالی است جدا نمیشود الله تعالی از او تا آنکه داخل کند او را در بهشت با بمعنی که بی توفیق

او میخهد دبر انگیخت الله تعالی پیغمبری او بزروحی پیغمبر امکی بر حالی که جوان مرد بود
هیچیک از ضالحان مکه جوان مرد و پیوسته بدهر علیه السلام سفارش میکرد محواندی
تا اکراز و دنیا رفت و امام گفت که هر که بر وی کرد از مال خود تو را بر حالی که کامل
پس کنا اشناترا در مهنی آن پرسید نسد که انجا کرد می مال خود را بیان این شد شرح
حدیث نهم باب دوم **پنجم اصل** عن ابی عبد الله ع قال اتی رسول الله ص وفد من الیمن فیهم
رجل کان اعظمهم کلاما واشدهم استقصاء فی محاجة النبی ص فغضب النبی
حتی التوی عرق الغضب بین عینیه وتربد وجهه واطرق الی الارض فاتاه جبرئیل
ع فقال ربک یقرئک السلام ویقول لک هذا رجل سخی یطعم الطعام فسکن
عن النبی صلی الله علیه وآله الغضب **شرح** الوفد بفتح واو وسکون فاء ودال بنقطه
جمع وافد جماعتیکه از کسی نزد یک کسی وارد شوند از راه دور برای مطلبی بزرگی سخن
عبارت از درشت گوئی با بلند گوئی یاکرا و گوئی الاستقصاء بقاف وضاد بنقطه
باب معتل اللام واوی باب استفعال با تمام رسانیدن گفتگو المحاجة بحاء بی نقطه تشدید
جیم مصدر باب مفاعله گفتگو بقصد غالب شدن تربد براء بی نقطه و باء یکنقطه و دال بی نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل **یعنی** متغیر شدن رنگ رو ببدهم کشیده شدن آن
یعنی روایت از امام جعفر صادق ع که کسانیکه آمدند نزد رسول الله جمعی وارد آن از جانب
یمن ودر ایشان بود مردی که بود بزرگتر ایشان با عبارت سخن سخت تر ایشان با عبارت با لغه در حجت
کردن بر نبی ص پس خشمناک شد نبی ص تا آنکه پیچیده شد رگ خشمناکی در میان دو چشم
او یا بمعنی که در با لای بینی که مطاها ذاجبل بستاند دو طرف دل غضب خاستند و متغیر شد رو
هم کشیده شد روی او و سر فرو کشید بسوی زمین پس آمد نزد او جبرئیل ع پس گفت که صاحب
کل اختیار میخواناند ترا سلام و میگوید ترا که این مرد بخوانمردیست طعام طعام میکند پس فرو

از نبی ص غضب **اصل** ودفع راسه وقال له لولا ان جبرئیل اخبرنی عن الله عز وجل انک
سخی تطعم الطعام لشردت بک وجعلتک حدیثا لمن خلفک فقال له الرجل وان
ربک لیحب السخاء فقال نعم قال انی اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله والذی
بعثک بالحق لا رددت عن مالی احدا **شرح** لشردت بفتح لام تاکید وشین بانقطه وراء بی نقطه
ودال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم متکلم باب تفعیل المشرید متفرق کردن جماعتی که تابع
کسی باشند یا در یک برای سبب ساختن تنفیر یاد یک ومفعول محذوف تقدیره من
خلفک الحدیث حکایت ومراد اینجا باعث حکایات یعنی کسی که نقل احوال او کنند
ربک تقدیره استفهام است ورددت در صورت ماضی است ودر معنی مستقبل ولهذا
نفی مکرر نشده مثل والله فعلت کذا **یعنی** وبرداشت سر خود را وگفت او را که اگر
اینکه جبرئیل خبر داد مرا از جانب الله عز وجل اینکه تو جوانمردی طعام میکنی
هر اینه متفرق میکردم بسبب رسوا کردن تابعان تو را که در پی سر تواند
را دایم که هنگامه حبیبی که در پی سر تواند پس گفت او را آنمرد که آیا و بدرستیکه
صاحب کل اختیار تو هر اینه دوست میدارد جوانمردی را پس گفت آری پس آنمرد گفت که
بدرستیکه من گواهی میدهم که نیست مستحق عبادت مگر الله تعالی و اینکه تو رسول الله ص
با آنکه برانگیخت ترا بحق که رد نکردم از مال خود هیچیکی را از سائلان و بعد از این
پنجم اصل عن ابی عبد الله ع قال کان ابراهیم صلی الله علیه وآله ابا اضیاف فکان
اذا لم یکونوا عنده خرج یطلبهم واغلق بابه واخذ المفاتیح یطلب الاضیاف وانه
رجع الی داره فاذا هو برجل او شبه رجل فی الدار فقال یا عبد الله باذن من
دخلت هذه الدار قال دخلتها باذن ربها یرید ذلک ثلاث مرات فعرف ابراهیم
انه جبرئیل ع فحمد الله ثم قال ارسلنی ربک الی عبد من عبیده یتخذه خلیلا

قال ابراهیم فاعلمنی من هو اخدمه حتی اموت قال فانت هو قال وبم ذلک قال لانک
لم تسأل احدا شیئا قط فقلت لا شرح او در اول و ضمیر رجل باعتبار سؤال ابراهیم است
او جبرئیل میگوید که او جبرئیل باشد ضمیر بود راجع بعبد الله است و مراد اینست که
ابراهیم یکبار گفت و او سه بار جواب داد لم تسأل در اول بصیغه معلوم است و در دوم بصیغه مجهول است
فقلت بصیغه مخاطب عطف بجمله منفی مقدم است بیت یعنی روایت است از امام جعفر صادق
گفت که بدرستی که ابراهیم ع بود دوست دار مهمانان پس عادت او این بود که چون مهمانان
نمی بودند نزد او بیرون میرفت و طلب میکرد ایشان را و میبست در سرای خود را و با
خود گرفت کلید را طلب میکرد مهمانان را و بدرستیکه او برگشت سوی سرای خود پس
ناگاه او شد با مردی در سرا پس گفت که ای بنده خدا برخصت که داخل شدی این سرا را
گفت داخل شدم از برخصت صاحب کل اختیار آن بر حالیکه تکرار میکرد آن جواب را
سه بار پس شناخت ابراهیم خبر را که او جبرئیل ع پس ابراهیم سپاس کرد لله تعالی
را بعد از آن جبرئیل گفت که فرستاده مرا صاحب کل اختیار تو سوی بنده از بندگان او و فرا میگیرد
او را بدوست دوستی گفت ابراهیم که اعلام کن مرا که کیست او تا خدمت کنم او را تا وقتیکه بمیرم
جبرئیل گفت که پس تو اوی ابراهیم گفت که بسبب چیست آن جبرئیل گفت بسبب آنکه تو نطلبیدی
از هیچ یک غیر از الله تعالی چیزی هرگز و طلب کرده نشد از تو چیزی هرگز پس گفتی نی

هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اتی رجل النبی ص فقال یا رسول الله
ای الناس افضلهم ایمانا قال ابسطهم کفا شرح روایت است از امام جعفر صادق
گفت که آمد مردی نزد نبی ص پس گفت ای رسول الله که کدام از جمله مردمان فاضلتر است
باعتبار ایمان گفت گشاده تر ایشان باعتبار دست. هشتم اصل قال رسول الله ص
یؤتی یوم القیمة برجل فیقال احتج فیقول یا رب خلقتنی وهدیتنی واوسعت علی فلم

ازل اوسع علی خلقک واتیسر علیهم لکی تنشر علی هذا الیوم رحمتک وتیسره
فیقول الرب جل ثناؤه وتعالی ذکره صدق عبدی ادخلوه الجنة شرح
یؤتی بصیغه مضارع مجهول از باب ضرب است باء در برجل برای تعدیه است احتج امر مخاطب
و تشدید جیم مفتوح بصیغه امر از باب افتعال است اوسع بصیغه مضارع متکلم از باب افعال
الف بنا با دو نقطه در پایین و سین بی نقطه و فا بی نقطه بصیغه مضارع متکلم از باب
تفعیل است تنشر بنون و شین با نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب از باب نصر است
منصوب است یعنی گفت رسول الله ص که آورده میشود در روز قیامت مردی پس گفته
میشود حجت دخول بهشت بیاور برای خودت پس میگوید که ای صاحب کل اختیار من آفریدی
مرا و راه نمودی مرا بدین حق پس فراخ کردی معاش را بر من پس بودم فراخ میکردم
معاش را بر فقرای خلق تو و آسان میکردم مشکل امور ایشان را برای آنکه پهن کنی بر من
امروز رحمت خود را و آسان کنی امروز را پس میگوید که صاحب کل اختیار جلت نعماؤه و
کذا است گفت بنده من راست داخل کنید او را در بهشت. نهم اصل عن الحسن بن علی الوشا
قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول السخی قریب من الله قریب من الجنة قریب
من الناس قال و سمعته یقول السخاء شجرة فی الجنة من تعلق بغصن من اغصانها
دخل الجنة شرح روایت است از حسن بن علی وشا گفت شنیدم از امام رضا ع میگفت که مرد
جوانمرد نزدیک است بسبب با الله تعالی نزدیک است بسبب بهشت نزدیک است بسبب مردمان
را و گفت که شنیدم از امام میگفت که جوانمردی درختی است که در بهشت آن درخت
است هر که چسبید بشاخی از شاخهای آن داخل شد بهشت را از آن راه. دهم اصل
عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال السخی یاکل طعام الناس لیاکلوا من طعامه

والبخیل لا یاکل من طعام الناس لئلا یاکلوا من طعامه شرح روایت است از امام
رضا ع گفت که جوانمرد میخورد طعام مردمان را که تکلیف کنند برای اینکه بخورند از طعام
او و بخیل نمیخورد از طعام مردمان برای اینکه بخورند از طعام او اصل قال امیر المؤمنین ع
لابنه الحسن ع یا بنی ما السماحة قال البذل فی العسر والیسر شرح گفت امیر المؤمنین ع
که چیست سماحت جوانمردی کند ادن الحمد لایق باشد خواه در فراخ حال و خواه در تنگی
دوم اصل قال ابو عبد الله ع لبعض جلسائه الا اخبرک بشیء یقرب من الله
ویقرب من الجنة ویباعد من النار فقال بلی فقال علیک بالسخاء فان الله خلق
خلقا برحمته لرحمته فجعلهم للمعروف اهلا وللخیر موضعا وللناس وجهاء یسعی
الیهم لکی یحیوهم کما یحیی المطر الارض المجدبة اولئک هم المؤمنون الآمنون یوم
القیمة شرح الرحم بفتح راء بی نقطه و سکون و فتح حاء بی نقطه مصدر باب علم
اثر رحم کاری و آن دو اطلاق دارد یکی از صفات ذات است و دیگری از
صفات فعل است و بیان این دو قسم صفت شده در کتاب التوحید در باب چهارم
که باب الاراده انها من صفات الفعل و سایر صفات الفعل است و اول مراد است
در اول و دوم مراد است در دوم و وجهاء بضم واو و فتح جیم و الف ممدوده جمع وجیه
بفتح واو و کسر جیم و سکون یاء دو نقطه در پایین است بمعنی نیکانی که پناهها
که رو بایشان آورند یا بفتح واو و سکون جیم و تنوین است بمعنی نیکی که پناه برده
که رو باو آرند و حاصل هر دو یکیست یسعی بسین بی نقطه و عین بی نقطه و الف منقلبه
از یاء بصیغه مضارع غایب از باب منع است و ضمیر مستتر راجع است بالناس
جمع المجدبه بمیم و دال بی نقطه و باء یک نقطه زمین خشک محتاج بباران الآمنون

یوم القیمة اشارت است بآیت سوره فصلت که افمن یلقی فی النار خیر ام من یاتی آمنا
یوم القیمة یعنی گفت امام جعفر صادق ع بعض همنشینان خود را که آیا خبر ندهم ترا بچیزی که
نزدیک میکند ترا بالله تعالی و نزدیک میکند ترا به بهشت و دور میکند ترا
از آتش جهنم پس آن بعض گفت که بلی پس امام گفت که چسبیده شو بجوانمردی چه بدرستیکه
الله تعالی آفرید آفریدگانی را بسبب آمرزکاری خود برای آمرزکاری خود پس گردانید ایشان را
گردانید ایشان را اهل کرد ایشان را برای احسان لایق و برای خیر مستحق و برای مردمان پناهها
مراد اینست که ایشان احسان بمردمان میکنند و الله تعالی خیر نصیب ایشان میکند و پناه مردمان
محتاج میشوند بایشان این است که مردمان سعی میکنند سوی ایشان برای اینکه ایشان زنده
کنند مردمان را بنجات از درماندگیها چنانچه زنده میکنند باران زمین خشک را
باران ایشان ایمن کنندگانی که ایمن اند در روز قیامت سوم اصل علی بن
ابراهیم رفعه قال اوحی الله عز وجل الی موسی علیه السلام ان لا تقتل السامری فانه سخی
شرح ضمیر مستتر در رفعه راجع بعلی بن ابراهیم است و ضمیر بارز راجع بحدیث است که
مفهوم است بقرینه مقام و مراد برفع حدیث نسبت آن سوی امام معصوم است و شاید که
اینجا نسبت حدیث بصاحب الزمان ع بتوسط بعض سفراء باشد یعنی علی بن ابراهیم بالا
برد حدیث را سوی امام ع گفت که وحی کرد الله تعالی سوی موسی ع که مکش سامری را
چه بدرستیکه او جوانمرد است اشارت است بقصه سوره طه ان لک فی الحیوة ان تقول
لا مساس باین روش کلام برای استقلالات و مراد بمساس مزاحمت است بمعنی آزار کردن
در ابتدای حالیکه مدت زندگی دنیاست چهارم اصل عن ابی عبد الله ع قال شاب سخی
مرهق فی الذنوب احب الی الله من شیخ عابد بخیل شرح المرهق براء بی نقطه و قاف

بصیغه اسم مفعول باب تفعیل که کسی گمان بد کردن باو برند یا بمعنی که بد کردن او
در پنهانی باشد و رسوائی نکند **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
خوان مؤمنان که آورده شود در دکانها محبوب‌تر است بسوی الله تعالی از بیرون آمدن
باشد **یعنی اصل** عن جمیل بن دراج قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول خیارکم
سمحاؤکم وشرارکم بخلاؤکم ومن خالص الایمان البر بالاخوان والسعی
فی حوائجهم وان البار بالاخوان لیحبه الرحمن وفی ذلک مرغمة للشیطان و
تزحزح عن النیران ودخول الجنان یا جمیل اخبر بهذا غرر اصحابک
قلت جعلت فداک من غرر اصحابی قال هم البارون بالاخوان فی العسر والیسر
ثم قال یا جمیل اما ان صاحب الکثیر یهون علیه ذلک وقد مدح الله عز
وجل فی ذلک صاحب القلیل فقال ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم
خصاصة ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون **شرح** درّاج بضم دال بی‌نقطه
و تشدید را بی‌نقطه و الف و جیم است المرغمة بفتح میم و سکون را بی‌نقطه و فتح غین با نقطه
خواری التزحزح بدو زای با نقطه دور شدن الجنان بکسر جیم جمع جنت باغهای بهشت
الغرر بضم غین با نقطه و فتح را بی‌نقطه اول جمع اغر بفتح همزه و فتح غین و تشدید
را یعنی سفیدان و نجیبان یهون بصیغه مضارع غایب معلوم معتل العین ولوی ...
است الشح بضم و فتح و کسر شین با نقطه و تشدید حا بی‌نقطه و معنا بخل و حرص که با بخل از داد
مال و علامت آن است که معنا یقر کند از تصدق دیگران بر خود اینکه که بدیگران اهل
خصاصت دیگران بخود خوب نیست پس شح اخص مطلقست از بخل چنانچه آید
در حدیث هفتم باب البخل والشح **یعنی** روایتست از جمیل بن دراج گفت شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام که گفت که بهتران شما جوانمردان شما اند و بدتران شما
بخیلان شما اند و از جمله خالص افعال ایمان نیکی است با برادران مؤمن و سعی در

در حاجتهای ایشان و بدرستیکه نیکی کننده با برادران مؤمن هر آینه دوست میدارد
او را رحمن و در آن نیکی کردن خواری است برای شیطان و دور شدن از آتشهای جهنم
و دخول باغهای بهشت ای جمیل خبر کن باین رو سفیدان یاران خود را گفتم که فدایت شوم
کیانند رو سفیدان یاران من گفت که ایشان نیکی کنندگانند با برادران مؤمن در تنگی و فراخی
بعد از آن امام گفت که ای جمیل آگاه باش بدرستیکه صاحب مال بسیار سهل میکند بر او نیکی
کردن و بتحقیق ثنا کرده است الله تعالی در آن نیکی کردن صاحب مال کم را باین روش که گفته در کتاب
خود در سوره حشر که و مقدم میدارند دیگران را بر خودشان هر چند که باشد با ایشان خاصه
و کسی که نگاه داشته شود از مضایقه طبیعی خودش پس ایشانند رسندگان بمطلب مراد در رد
جمعی است که خیال میکنند که تصدق اهل خصاصت خوب نیست و مناسب این مذکور شد
در شرح حدیث اول باب شصت و هشتم که باب فضل المعروف و گفتگو در شح و عدم شح آن
گذشت در شرح حدیث اول باب شصت و ... که باب الایثار است **باب هشتاد و دوم باب الانفاق شرح**
این باب بیان فضیلت نفقه دادن عیال و مانند آن است و در این باب ده حدیث است **اول اصل**
عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الشمس لتطلع ومعها اربعة املاک ملک ینادی یا صاحب
الخیر اتم وابشر وملک ینادی یا صاحب الشر انزع واقصر وملک ینادی اعط منفقا خلفا وآت ممسکا
تلفا وملک ینضحها بالماء ولولا ذلک لاشتعلت الارض **شرح** اتم بفتح همزه و کسر تاء دو نقطه
دار و تشدید میم مفتوح بصیغه امر باب افعال است ابشر بفتح همزه و سکون
با یک نقطه و کسر شین با نقطه و را بی‌نقطه انزع بنون و زای با نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه
امر افعال است اقصر الاقصار کوتاه کردن اعط بفتح همزه و سکون عین بی‌نقطه و کسر طا بی‌نقطه

صیغه امر است الممسک ... بفتح نون
و ضم تا ... از زکات
انفاق و ضاد بی‌نقطه و را بی‌نقطه
صیغه امر باب ...

دهم چنین است آن بفتح همزه والف وکسر نا دو نقطه در بالا منفقا وممسک بمعنی کل منفق

وکل ممسک است مثل ابخر جرما وعد خلفا بفتح خاء با نقطه وفتح لام وغایات لعط منفقا

خلفا اشارت است بآیت سوره سبا وما انفقتم من شیء فهو یخلفه وهو خیر الرازقین وبیان

آن وشرط آن شد در کتاب الدعاء در حدیث هشتم باب شانزدهم که باب بمعنی دعا است

الکبائر است که لیس لاحدکم اکتساب المال من حله وانفقه فی حله لم ینفق درهما الا اخلف علیه

تلفا بفتح تاء دو نقطه در بالا وفتح لام وغایات تضییع وضاد با نقطه وخاء بی نقطه صیغه

مضارع غایب معلوم باب ضربات النضح ترکردن چیزی بپاشیدن آب وماننده آن وشاید که

اینجا استغاثه شده باشد برای برانگیختن بخار از دریا محیط وماننده آن واطلاق بر ما

انها از اسباب بعد آن میان زمین وآفتاب بیهق روایت از امام محمد باقر کفت که بدرستیکه

او نیز هر ابر طلوع میکند بحال که با آن چهار فرشته فرشته ندا میکند بزبان حال که

ای صاحب خیر بشارت باد بر خیر خود و نوید باد بر بهشت وفرشته ندا میکند که ای صاحب شر

ابسط کوتاه کن ودو فرشته دیگر دعا میکند که الهی که عطا کن نفقه کننده را عوض و بده

لنگ آن نفقه دادن را افاده دهند مال ودو فرشته میباشند مانند بادی و آن نیز بود آن است

هر ابر شعله میکشید زمین ده اصل عن ابی عبد الله ع فی قول الله عز کذلک یریهم الله اعمالهم

حسرات علیهم قال هو الرجل یدع ماله ولا ینفقه فی طاعة الله بخلا ثم یموت فیدعه لمن یعمل

فیه بطاعة الله او فی معصیة الله فان عمل به فی طاعة الله رآه فی میزان غیره فرآه حسرة وقد کان

المال له وان کان عمل به فی معصیة الله قواه بذلک المال حتی عمل به فی معصیة الله شرح

در سوره بقره چنین است وقال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة فنتبرأ منهم کما تبرؤا منا کذلک

یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم وما هم بخارجین من النار کذشت در کتاب الحجة در حدیث یازدهم

باب من ادعی الامامة ولیس لها باهل تا آخر که باب هشتاد و چهارم است اینکه این آیت در ائمه

ظلم واتباع ایشان است و نه بابراهیم اینجا اسناد ذیل الحاق بغیر منطوق منطوق است در حکم

روایت است از امام جعفر صادق ع در قول الله عز وجل که چنانچه پیروان ائمه ضلالت حسرت

اعتقاد باطل خود خواهند داشت همچنان دو امثال آن انشاء الله تعالی عملهای ایشان حسرتها باشد

امام کفت که آن بیان حال مردیست که وامیگذارد مال خود را ونفقه نمیکند از آن در طاعت الله تعالی

برای بخل بعد از آن میمیرد پس وامیگذارد آن را برای کسی که عمل میکند در آن مال بطاعت الله

یا در معصیت الله پس اگر وارث عمل کند بآن در طاعت الله میبیند آن مرد آن مال را در ترازوی غیر خود

پس میبیند از حسرت و بجز بود آن مال او را واکر وارث عمل کرده باشد بآن مال در معصیت الله

حسرت آن مرد میبود زیرا که قوه داده او را بآن مال تا آنکه عمل کرده بآن مال در معصیت الله

محفی عالله که این آیت وحدیث دلالت برآنکه کفار مکلفند بفروع نیز سیوم اصل قال رسول الله صلعم

من ایقن بالخلف سخت نفسه بالنفقة شرح الایقان اطمینان خاطر بجزیی ومراد اینجا موافقت

شرط آیت سوره سبا است که مذکور شد در شرح حدیث اول این باب بخمه کفت رسول الله

که هر که یقین کرد مال بدراه الله تعالی چهارم اصل قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه

فی کلام له ومن یبسط یده بالمعروف اذا وجده یخلف الله له ما انفق فی دنیاه ویضاعف

له فی آخرته شرح کفت امیر المؤمنین در جمله کلامی که از او است هر که پهن کند دست خود را باحسان

چون توانا شد دامنش باشد احسان را عوض میدهد الله تعالی برای او آنچه را که نفقه کرده در دنیای او چند

برابر میکند برای او در ثواب آخرت او پنجم اصل عن ابی بصیر قال قرأت فی کتاب ابی الحسن

الرضا ع الی ابی جعفر علیه السلام یا ابا جعفر بلغنی ان الموالی اذا رکبت اخرجوک من الباب

الصغیر فانما ذلک من بخل بهم لئلا ینال منک احد خیرا واسألک بحقی علیک لا یکن مدخلک ومخرجک

الا من الباب الکبیر فاذا رکبت فلیکن معک ذهب وفضة ثم لا یسألک احد شیئا

تعویض جوانمردی کرده دل او بنفقه کردن مال

إِلَّا أَعْطَيْتَهُ وَمَنْ سَأَلَكَ مِنْ عُمُومَتِكَ أَنْ تَبَرَّهُ فَلَا تُعْطِهِ أَقَلَّ مِنْ خَمْسِينَ دِينَاراً وَالْكَثِيرُ
إِلَيْكَ وَمَنْ سَأَلَكَ مِنْ عَمَّاتِكَ فَلَا تُعْطِهَا أَقَلَّ مِنْ خَمْسَةٍ وَعِشْرِينَ دِينَاراً وَالْكَثِيرُ إِلَيْكَ
إِنِّي إِنَّمَا أُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ يَرْفَعَكَ اللهُ فَأَنْفِقْ وَلَا تَخْشَ مِنْ ذِي الْعَرْشِ إِقْتَاراً شرح روايتست
از احمد بن محمد بن ابی نصر که گفت که خواندم در مکتوب امام رضا بسوی امام محمد تقی که ای
ابو جعفر خبر رسید مرا اینکه غلامان چون از در سواری بیرون میکنند ترا از در کوچک که خلوت
و خراب نیست که این عمل ایشان از بخل ایشانست برای آنکه کسی در دنیا بدان توکه چیزی
از تو طلب میکنم از تو بوسیلهٔ حقی بر تو بیابان آنکه باید که نباشد دخول تو و خروج تو مگر
از در بزرگ پس چون تو سوار شوی پس باید که باشد با تو طلا و نقره پس باید که طلب نکند
از تو کسی چیزی از آنکه انکرده دهی او را و هر که طلب کند از تو از جملهٔ عموهای تو این را که نیکی
با او بکنی مده او را کمتر از پنجاه دینار طلا و بیشتر از آن مفوض بسوی تست یا بمعنی که هر چند بیشتر
دهی اختیار با تست و هر که طلب کند از تو از جملهٔ عمهای تو پس مده او را کمتر از بیست و پنج دینار
طلا و بیشتر از آن مفوض بسوی تست بتحقیق که من جز این نیست که اراده میکنم بآن امر بآن آنرا که بلند
مرتبه کند ترا الله تعالی در میان مردمان یا بمعنی که نوعی شود که مردم تصدیق تو کنند بعد از من
این را که تو بعد امام مفترض الطاعه پس نفقه کن بر مستحقان و مترس از صاحب عرش از اینکه در دنیا
جهان تنگ کند بر تو شصتم صد قال رسول الله صلى الله عليه وآله الأيدي ثلاثة سائلة
ومنفقة وممسكة وخير الأيدي المنفقة شرح نعيم ابدی بعثت ریس گفت در حدیث
سوم باید که آغاز المسئلة که باب بیست و چهارمست و منافات نیست زیرا که در ید منفقه
ید الله داخلست و ید سائل و ممسکه را داخل در ید معطی بصیغهٔ اسم مفعول مثل کرده ذکر
با اعتبار اینست که ید مؤنث غیر حقیقی است و تذکیر در جائی بدل جائز است یعنی گفت رسول الله
که دستها سه قسمست یکی طلب کننده و دیگری دهنده و دیگری مضایقه کننده از دادن و بهتران دست

دست دهنده است هفتم صد عن الحسين بن الأيمن عن أبي جعفر عليه السلام قال يا حسين أنفق وأيقن
بالخلف من الله فإنه لم يبخل عبد ولا أمة بنفقة فيما يرضي الله عز وجل إلا أنفق أضعافها فيما يسخط الله
شرح روایتست از حسین بن ایمن از امام محمد باقر که گفت که امام گفت که ای حسین نفقه کن در راه
الله تعالی و یقین کن بعوض از جانب الله چه بدرستیکه شان اینست که بخیل نکرد مردی یا زنی بنفقه
در آنچه راضی میکند الله عز وجل را مگر آنکه خرج کرد چندبرابر آن در چیزی که غضب
میکند الله تعالی را هشتم صد عن عمر بن أذينة رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام أو أبي جعفر
قال ينزل الله المعونة من السماء إلى العبد بقدر المؤونة فمن أيقن بالخلف سخت نفسه بالنفقة
شرح روایتست از عمر بن اذینه بالا برد سند روایت را بسوی امام جعفر صادق
یا امام محمد باقر که گفت که فرو میفرستد الله تعالی نهم صد عن صفوان بن يحيى عن أبي
الحسن الرضا قال دخل عليه مولى له فقال له هل أنفقت اليوم شيئا فقال لا
والله فقال أبو الحسن فمن أين يخلف الله علينا أنفق ولو درهما واحدا شرح
روایتست از صفوان بن یحیی از امام محمد باقر و امام رضا راوی گفت که داخل شد
بر امام غلامی که او را بود پس امام گفت او را که آیا نفقه کردی در راه الله تعالی
چیزی را پس غلام گفت که نه بخدا قسم پس امام گفت رضا که پس از کجا عوض میدهد الله تعالی
بر ما نفقه کن هر چند که یکدرهم باشد دهم صد عن أبي عبد الله عليه السلام قال من يضمن أربعة
بأربعة أبيات في الجنة أنفق ولا تخف فقرا وأنصف الناس من نفسك وأفش السلام في العالم
واترك المراء وإن كنت محقا شرح مضمون این که در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم
باب الانصاف والعدل که باب بیست و سوم ستست یعنی روایتست از امام جعفر
علیه السلام گفت که ضامن میشود چهار کار را که مزد آن شود بچهار خانه در بهشت

بیان این انکه تفضل کن دردا که الله تعالی او مرا از نیاز بندی و انصاف بدهی ردما
از جانب خود و مشهور کی سلام را در جهان و ترک جدال را در گفتگو هر چند
که باشد صاحب حق باب هشتاد و سوم اصل باب البخل و الشح البخل بضم با یکنقطه و سکون خاء
با نقطه مصدر باب علم مضارع بمعنی بمال در خان لا تو الشح بضم و فتح و کسر شین با نقطه
و تشدید حاء بی‌نقطه مصدر باب نصر و ضرب و علم بخلی که طبیعی باشد و علامت آن
است که صاحبش مضایقه کند در دادن نیکویی بمر جا نیز یابان میشود حدیث هفتم
این باب بیان بخل طبیعی است در این باب هشت حدیث است اوّل اصل عن جعفر عن آبائه
علیهم السلام ان امیر المؤمنین علیه السلام سمع رجلا یقول ان الشحیح اعذر من الظالم فقال
له کذبت ان الظالم قد یتوب و یستغفر و یرد الظلامة علی اهلها و الشحیح اذا شحّ
منع الزکوة و الصدقة و صلة الرحم و قری الضیف و النفقة فی سبیل الله و ابواب
البر و حرام علی الجنة ان یدخلها شحیح شرح الظلامة بضم الظاء با نقطه
و تخفیف لام انچه بظلم از کسی گرفته شود و انرا مظلمه بفتح میم و کسر لام نیز میگویند القرآء
بفتح قاف و راء بی‌نقطه و الف ممدوده بکسر قاف و الف مقصوره مصدر معتل اللام
تایی باب ضرب میهمانی کردن یعنی روایت است از امام جعفر صادق از پدرانش
که امیر المؤمنین شنید از مردی که میگفت که بدرستیکه بخیل طبیعی معذورتر است از ظالم
گفت او را که دروغ گفتی بدرستیکه ظالم گاهی توبه میکند و استغفار میکند
و بر میگرداند مظلمه را باهلش و بخیل طبیعی چون بخیل طبیعی شد باز داشت زکوة
را و صدقه کردن را و پیوند خویشان را و میهمانی را و خرج نمودن در راه الله تعالی که

و درها

و درهای نیکی کردن را و حرام است بر بهشت اینکه داخل شود در آن بخیل طبیعی را دانست
که چون بخیل طبیعی شد مانع توفیق توبه میشود دوم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام
اذا لم یکن لله فی عبد حاجة ابتلاه بالبخل شرح نسبت حاجت بالله تعالی بعنوان مجاز است
و مراد نسبت عدم ضیاع ان بحری که است یعنی گفت امیر المؤمنین که چون نباشد الله تعالی
را در بنده نظری که فنا میکند او را ببخل بزرگ توفیق او سوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه
لبنی سلمة من سیدکم قالوا یا رسول الله سیدنا رجل فیه بخل فقال و ای داء
ادوی من البخل ثم قال بل سیدکم الابیض الجعد البراء بن معرور شرح سلمة بفتح
سین بی‌نقطه و کسر لام است بنو سلمه طایفه از انصارند الداء با دال بی‌نقطه و الف و همزه
منقلب از یاء مرض ادوی بفتح همزه و سکون دال بی‌نقطه و واو و الف منقلب از یا
تصغیر افعل التفضیل است یعنی مرض که بدتر مرضها است الابیض الجعد بمعنی نیک
کرم است باعتبار اینکه کریم را رو سفید میگویند چنانچه گذشت در حدیث یازدهم
باب هشتاد یکم الجعد بمعنی بخشنده کریم گویا که هم جعد و سفید است البراء بفتح با یکنقطه و راء
بی‌نقطه و الف ممدوده نام است معرور بفتح میم و سکون عین بی‌نقطه و ضم راء بی‌نقطه
و سکون واو و راء آخر بی‌نقطه است یعنی گفت رسول الله صلی الله بنی سلمه را که ای بنی سلمه کیست
بزرگ شما گفتند که ای رسول الله بزرگ ما مردی است که در او بخلی هست پس گفت رسول خدا که
کدام مرض بدتر از بخل است بعد از آن گفت که بلکه بزرگ شما آن نیک است رو سفید است
که براء بن معرور باشد باید که این گفتگو پیش از هجرت بمدینه واقع شده باشد بنابر اینکه
براء بن معرور پیش از هجرت بیک ماه در مدینه وفات یافته و قریب باین گذشت در کتاب
الجنائز در حدیث شانزدهم آخر باب ... باعتبار بعضی اولاد او بکشد مثل بشر و مبشر
آنچه گذشت در کتاب الحجة در باب صد و بیست و پنجم که باب فی انه اذا قیل فی الرجل شیء

یا بنی سلمه

میکند میرد کان فی ولده او لعله فانه هو الذی منع میراث چهارم اصل عن ابی
الحسن موسی ع قال البخیل من بخل بما افترض الله علیه شرح روایتست از امام موسی
کاظم ع گفت ناجوانمرد حقیقی کیست که ناجوانمردی کند با آنچه فرض کرده الله تعالی
از مثل زکوة فرض و مثل صلوة فرض و مثل صوم فرض یا معنی که ناجوانمردی در عبادات
سهل است پنجم اصل عن جعفر عن ابیه علیهما السلام قال قال رسول الله ص ما محق الاسلام
محق الشح شیء ثم قال ان لهذا الشح دبیبا کدبیب النمل وشعبا کشعب الشرک
وفی نسخة اخری الشوک شرح ضمیر قال در اول راجع با بیه و راجع بجعفر میشود بود و در دوم
سوم راجع برسول الله ص نیز میشود بود و در سیوم راجع برسول الله ص نیز میشود بود
محق بحاء بی نقطه و قاف در اول بصیغه ماضی معلوم از باب منع است و در دوم بفتح میم و سکون
حاء بی نقطه منصوب و مفعول مطلق برای تاکید است المحق محو کردن الدبیب بفتح دال بی نقطه و کسر
باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه مصدر باب ضرب است
جنبانیدن کسی چیزی را از زنان نمود مثل رفتار مورچه در زدن النمل بفتح نون و سکون و ضم میم
مخفی نماند که در رفتار موران و هجوم انها بر سر چیزی و شره و مانند انها بر
خبردار نمیشود ضرب المثلات در با نچیزیکه سریع السرایت و خفی الملحظ و در نسخه اخری
الشوک ظاهر است از انچه بیان شد در شرح حدیث اول باب پیشست شعب و روایتست که در
نسخه مشهوره شرک بکسر شین و سکون راء بی نقطه است و در نسخه دیگر شوک بفتح شین
و واو است یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع از پدرش علیهما السلام گفت که گفت
که محو نکرد اسلام را مانند محو بخل طبیعی چیزی بعد از آن گفت که بدرستیکه برای این بخل
طبیعی رفتاریست پنهانی مانند رفتار پنهان موران و شعبهاییست مانند شعبهای شرک و در نسخه دیگر
که مانند شعبهای خار مراد خار خسک است که چهار پهلو با نیش دارد ششم اصل

قال رسول الله

قال رسول الله ص لیس بالبخیل الذی یؤدی الزکوة المفروضة فی ماله و یعطی فی
النائبة فی قومه النائبة بنون و الف و کسر همزه و باء یک نقطه بلائی که بر جمعی
آید و بهر کدام حصه از ان رسد مثل دیه قتل خطا که بر عاقله قاتل لازم میشود
گفت رسول الله ص که نیست بخیل آنکه میدهد زکوة فرض را در مال خود و میدهد
حصه خود را از خرج که واقع میشود در قوم او با معنی که شریکی در اخراجات
عام میکند هفتم اصل عن الفضل بن ابی قرة قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام
تدری ما الشحیح قلت هو البخیل قال الشح اشد من البخل ان البخیل یبخل بما فی یده
والشحیح یشح علی ما فی ایدی الناس و علی ما فی یده حتی لا یری فی ایدی الناس شیئا الا تمنی
ان یکون له بالحل والحرام ولا یقنع بما رزقه الله شرح تحقیق فرق میان شحیح و بخیل
تفسیر شح در آیه سوره حشر است که ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و مذکور شد در حدیث
یازدهم باب هشتاد و یکم و از این کلام معلوم میشود که شح عبارتست از بخل که طبیعی صاحبش باشد
یعنی روایتست از فضل بن ابی قره گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که آیا
میدانی که چیست معنی شحیح گفتم آن بخیل است امام گفت که شح سخت تر است از بخل بدرستیکه بخیل
ناجوانمردی میکند با آنچه در دست اوست و شحیح ناجوانمردی میکند با آنچه در دست مردمان
و میکند با آنچه در دست خود تا آنست با معنی که مضایقه میکند از تصدق دیگران نیز با آنچه
که نمی بیند از آنچه در دست مردمان است چیزی را مگر آنکه آرزو کند این را که باشد از او خواه بشود
حلال و خواه بعنوان حرام و قناعت نمیکند با آنچه روزی کرده الله تعالی او را هشتم اصل قال
رسول الله صلی الله علیه وآله لیس البخیل من ادی الزکوة المفروضة من ماله واعطی النائبة
فی قومه انما البخیل حق البخیل من لم یؤد الزکوة المفروضة من ماله ولم یعط النائبة

فی قومه وهو یبذله بما سوی ذلک شرح تفسیرا ینها گذشت در شرح حدیث ششم از باب حق
مرفوع وصفت البخیل است ومراد بحق البخیل کامل در بخل است چنانچه گویا که بخیلان دیگر
بخیل مجازی اند نه حقیقی شیخ رضی رحمه الله تعالی در شرح کافیه در مبحث نعت گفته که
در امثال این در مقابل باطل یبذله بباء بی‌نقطه وذال با نقطه وراء بی‌نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم از باب نصر یا باب تفعیل است یعنی گفت رسول الله صلعم نیست بخیل کسی که ادا کند فریضه
از مال خود واعطا کند حصه خود را از خرج که واقع میشود در قوم او وجز این نیست که بخیل
کامل در بخل کسی است که ندهد زکوة فریضه را از مال خود وندهد حصه خود را از خرج در قوم
بر حالی که او باکنده میکند مال خود را در غیر آن است که مذکور شد باب هشتاد و چهارم
الباب النوادر شرح این باب احادیث نادره غریبه است در این باب شانزده حدیث است
اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام قال یاتی علی الناس زمان من سال الناس عاش ومن
سکت مات قلت فما اصنع ان ادرکت ذلک الزمان قال تعینهم بما عندک فان
لم تجد فجاهد شرح یاتی بصیغه مضارع است زمان عبارت است از سال قحط ومانند آن مثل حال
جمعیکه در قافله حاج تاراج شده باشد مال ایشان وزمان با تنوین است وجمله بعد از آن صفت
آن است وعاید محذوف است یعنی فیه من سال فیه الناس عاش ومن سکت فیه مات تعینهم بعین بی‌نقطه
ویاء دو نقطه در پایین ونون بصیغه مضارع مخاطب از باب افعال مجزوم است لم تجد بجیم ودال
بی‌نقطه بصیغه مضارع مخاطب معتل اللام واوی از باب ضرب است که وجد بفتح وضم وکسر واو در
جیم واجد بکسر جیم فراخ دستی فجاهد بجیم ودال بی‌نقطه بصیغه مضارع مخاطب از باب مفاعله
ودر بعضی نسخ فجاهدهم بباء حرف جر وجیم والف وها وضمیر مخاطبات تبتدیه فجاهدهم بجاهک
الجاه معرب گونه در میان مردمان یعنی روایت است از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام
امام گفت که گاهی می آید بر سر مردمان در دولت وقتی که انکه طلب کند در آن وقت از مردمان

زندگی میکند وانکه خاموش شود در آن وقت میمیرد گفتم که پس چکنم اگر ایام
از مانرا امام گفت که مدد میکنی آن درویشان را بانچه نزد تو است از مال پس اگر
نداشته باشی پس سعی میکنی برای آن درویشان دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه
وآله افضل الصدقة صدقة عن ظهر الغنی شرح مضمون این بیان شد در شرح حدیث
اول باب فضل المعروف که باب شصت وششم است سوم اصل قال رسول الله افضل الصدقة
صدقة تکون عن فضل الکف شرح تکون بصیغه مضارع غایب با نقطه از افعال ناقصه
واسم آن ضمیر مستتر راجع به صدقه است وظرف خبر آن است عن فضل بتقدیر طاردا عن اهل
فضلت نظیر آن گذشت در شرح حدیث اول باب فضل المعروف ومراد به فضل الکف زیاد
نفقه ضروریات کسانی است که نفقه ایشان بر او واجب است پس مثل صدقة عن ظهر غنی که مذکور شد در حدیث
سوم باب کراهیة المسئلة که باب شصت وچهارم است واین احتراز است از ایثار ومانند آن
مرجح گفت رسول الله بهترین صدقه صدقه است که صادر شده باشد از اهل زیاده ومانند
چهارم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام عن ابائه فی قول الله عز وجل واطعموا البائس الفقیر قال
هو الزمن الذی لا یستطیع ان یخرج لزمانته شرح الزمن بفتح زای با نقطه وکسر میم وتخفیف
نون صاحب زمانه بفتح زای یعنی آفت یعنی روایت است از امام جعفر صادق از پدران او صلوات الله
در قول الله تعالی در سوره حج که بخورانید بائس فقیر را که شکایت بسیار صاحب آفتی است که
در قدرت ندارد که از خانه بیرون آید بسبب آفت پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله
تعالی فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی بان الله تعالی یعطی بالواحدة عشرا الی مائة
الف فما زاد فسنیسره للیسری قال لا یرید شیئا من الخیر الا یسره الله له واما من بخل واستغنی
قال من بخل بما آتاه الله عز وجل وکذب بالحسنی بان الله یعطی بالواحدة عشرا الی مائة الف

فماد فسنیسره للعسری قال لا یرید شیئاً من الخیر الا ابتغی الله له وما یغنی عنه ماله اذا
تردّی قال اما والله ما هو تردّی فی بئر ولا من جبل ولا من حائط ولکن تردّی فی نار جهنم شرح
شأن نزول این آیات گذشت در کتاب الدعاء در حدیث چهارم باب بیست و هفتم که باب
التسبیح والتهلیل والتکبیر است حسنی مؤنث احسن است که افعل التفضیل است و تأنیث
باعتبار اینست که موصوف آن عطیات است یا ثنا تا آخر تعبیر بالحسنات بمعنی مستقبله
برای استقبال قریب است و استقبال تیسیر نسبت بزمان ماقبل آن است التیسیر مهیا کردن
خواه مهیا کردن کسی را برای کاری بدادن وسعت قدرت برای کار باشد خواه مهیا کردن
کاری برای کسی برفع اشکالات آن کار باشد و مراد اینجا شق اول است کلا یرید در اول
تفسیر فسنیسره للیسری است و در دوم تفسیر فسنیسره للعسری یسری و عسری مؤنث
ایسر و اعسر است که افعل التفضیل است بمعنی مبالغه در کثرت و شومی و تأنیث باعتبار آنست که
موصوف آن حالت است پس یسری عبارت است از حالتی که جامع افعال خیرات است و عسری
عبارت است از حالتی که جامع افعال شر است مستتر در لا یرید و الله لما از شق اول
بود و از شق دوم مبتلا شده بود و بنابر اول ضمیر و له راجع بمکلفان است و ضمیر دوم
لشیئا است و بنابر دوم راجع ضمیرین عکس است تاه بفتح همزه و تشدید تاء دو نقطه
در بالا و الف بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است و الف آن منقلب از واو است
التأثیر قرار دادن اشعار چیزی یا الف آن منقلب از یاست لتأثیر ایشان کردن
طرح چیزی تردّی در سر خاب بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است و در دو جا کلام
امام است بتأویل حکایت است یعنی روایتی از امام محمد باقر علیه السلام در قول
الله تعالی در سوره لیل که پس اما آنکه داد صد قربانی قوم خود را و پرهیزکاری
کرد از عذاب جهنم باین معنی که در آن دادن قصد ریا ملاحظه نکرد و تصدیق کرد بعطیه

بخبر باینکه الله عز وجل میدهد هر یک حسنه او ده عطیه را تا صد هزار عطیه یا بیشتر
بیشتر یا شد پس نود مستطیع میکنیم او را برای حالتی که مبادرت است امام گفت که
مراد اینست که اراده نمیکند چیزی از جمله خیر را مگر آنکه مستطیع کرد او را الله تعالی
برای آن و اما آنکه بخل ورزید بدادن صد قربانی قوم خود کرد و اظهار مالداری
کرد بانیمعنی که بذل مال در غیر زکوة فریضه و مانند آن کرد برای خودنمائی چنانچه
گذشت در حدیث هشتم باب سابق امام گفت که بخیلی کرد با آنچه واداد الله تعالی
که زکوة فریضه و مانند آنست و تکذیب کرد بعطیه که بهتر است باینکه الله تعالی میدهد هر
ده عطیه تا صد هزار عطیه یا بیشتر باشد پس نود مستطیع میکنیم او را برای حالتی
که شوم تر است امام گفت که اراده نمیکند چیزی از شر را مگر آنکه مستطیع کرد او را الله
برای آن نفع نمیکند او را مال او چون درافتد امام گفت که آگاه باش بخدا قسم که
آن اینکه درافتاده در چاه و نه از کوهی و نه از دیواری و لیکن آن اینست که درافتاده در آتش
جهنم خواه در قبر و خواه در روز قیامت متن اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله
تبارک وتعالی یقول ما من شیء الا وقد وکلت به من یقبضه غیری الا الصدقة فانی
أتلقفها بیدی تلقفاً حتی ان الرجل لیتصدق بالتمرة او بشق تمرة فاربیها له کما یربی الرجل
فلوه وفصیله فیأتی یوم القیامة وهو مثل احد او اعظم من احد شرح وکلت از باب تفعیل
أتلقف بقاف و فاء بصیغه مضارع متکلم وحده از باب تفعل التلقف ربودن چیزی
بیدی بکسر دال و سکون یاء متکلم مثنی بوده و فتح دال و تشدید و فتح یاء مثنی بوده
بکسر همزه و تشدید نون مفتوحه است و بنابر اول منقطع و بنابر دوم متصل یاء دو نقطه
در پائین بصیغه مضارع متکلم وحده از باب افعال مثل آیه سوره بقره و یربی الصدقات
و مثنی بوده و گراز باب تفعیل باشد الفلو بکسر فاء و سکون لام و تخفیف واو و ضم فاء و ضم لام

داوکرهت و فیکر از شر باز کرفته شده باشد الفصیل بفتح فاف وکسر صاد بنقطه
وسکون یاء دو نقطه در پایین که شتر که اثر باز کرفته شده باشد یعنی روایت
از امام جعفر صادق ع گفت بدرستیکه الله تعالی میگوید در حدیث قدسی که نیست
هیچ چیزی از عبادات مگر بر حالی که بتحقیق موکل کردم با آن کسی را که قبض میکند آنرا
غیر من مگر صدقه چه بدرستیکه من بهر دو دست خود بر میدارم صدقه را بدست قدرت خود ربودنی
تا بحدی که بدرستیکه مرد هر آینه که تصدق میکند بیک خرما یا بنصف خرما
پس نمو میفرمایم آن صدقه را چنانچه نمو میفرماید مرد کره اسب خود را و کره شتر خود را
پس نمو کرده من می آید در روز قیامت بر حالی که آن مانند کوه احد است
یا بزرگتر از کوه احد است چون نیت خالص باشد مقسم اصل عن ابی عبدالله ع قال
جاء رجل الی الحسن والحسین علیهما السلام وهما جالسان علی الصفا فسألهما فقالا
ان الصدقة لا تحل الا فی دین موجع او غرم مفظع او فقر مدقع ففیک شیء
من هذا قال نعم فاعطیاه وقد کان الرجل سأل عبدالله بن عمر وعبدالرحمن
ابن ابی بکر فاعطیاه ولم یسألاه عن شیء فرجع الیهما فقال لهما ما لکما لم تسألانی
عما سألنی عنه الحسن والحسین واخبرهما بما قالا فقالا انهما غذیا بالعلم غذاء شرح
الصدقه اینجا یعنی طلب الصدقات و شاید که اینجا از کاتبان کلمه سهوی شده باشد
والمسئلة یا بیجای الصدقه چنانچه ابن اثیر در نهایه بدون غرم و دون فقر نقل کرده
... الدین بفتح دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین مالی که در ذمه
واجب الادا شده باشد و اجل نداشته باشد قرض است مراد اینجا الحم است موجع بواو و جیم
و عین بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال الغرم بضم غین با نقطه و سکون راء بی نقطه

ناوان مثل انچه را دادن آن لازم میشود در قتل خطا المفظع بفاء و ظاء با نقطه
و عین بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال در سختی اندازنده المدقع بدال
بی نقطه و قاف و عین بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال خاک آلود کننده
غذیا بغین با نقطه و ذال با نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی
غایب مجهول باب تفعیل است التغذیه غذا دادن کسی را و اینجا عبارتست از پر
غذا بکسر غین با نقطه و ذال با نقطه والف ممدود و منصوب و نایب مفعول مطلق است
مثل انبت الارض نباتا زیرا که در اصل یعنی چیزیست که نمو بدن بان است
وانا مبیدنها یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت آمد مردی بسوی امام حسن و امام حسین
علیهما السلام بر حالیکه ایشان نشستگان بودند بر صفا در مکه پس طلب صدقه کرد
از ایشان گفتند که بدرستیکه طلب صدقه حلال و مباح نیست مگر بسبب قرضی
که بدرد آورنده باشد یا تاوانی که در سختی اندازنده باشد یا فقری که خاک آلود کننده باشد
پس آیا در تو چیزیست از این گفت آری پس دادند او را و بتحقیق طلب کرده بود
از عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر پس داده بودند او را و نپرسیده بودند او را از چیزی
پس برگشت بسوی ایشان پس گفت ایشان را که چیست شما را که نپرسیدید مرا از آنچه پرسیدند حسن و حسین
ع و خبر داد ایشان را بانچه حسن و حسین گفتند پس ایشان گفتند که بدرستیکه حسن و حسین
غذا داده شده اند بعلم بخوبی از غذا که عظیمست مقسم اصل قال رسول الله
لا تسألوا امتی فی مجالسها فتبخلوها شرح امتی در امتی بضم همزه و
میم مفتوحه و تاء دو نقطه در بالا الا کلام الفعلست جمع امانات همزه و الف
و کسر میم بصیغه اسم فاعل باب ... بمعنی قصد کننده کان یا تاء تانیث بصیغه مفرد

معنی جمعی که در سوال متوجه ایشان نرسانده شکی نباشد و بنابر اول لفظ عبارتست
از ظاهر ایشان علیه دین که جمع میشوند در مجالس علم برای درس و استماع وعظ و مانند آنها
و نهی از سؤال ایشان برای آنست که سؤال مانع است ایشان را از مقصود خود دیگر آنکه
ایشان بیطال میباشند و بنابر دوم تعبیر از سؤال بلفظ مشتمل بر مبالغه در نهی از سؤال
چنانچه گویا که سائلان داخل امت او نیستند موافق انجمیع آید در کتاب النکاح در حدیث شانزدهم
من لکم من نفسه که باب صد و هشتاد و هفتم است که ما کان فی شیعتنا فلم یکن منهم ثلاثا
من یسأل بکفه تا آخر و نهی از سؤال ایشان در مجالس برای آنست که چون جمعی در مجلسی
حاضر باشند و کسی از جمیع ایشان چیزی طلب کند باعث این میشود که بعض ایشان که چیزی ندهند
برای آنکه حاضر دیگر ناشتر باشد متهم ببخل شود و شرمنده و شکسته دل شود تبخلوا ما بتا
یک نقطه و خاء با نقطه مضارع مخاطب از باب تفعیل التبخیل که با منسوب ببخل کردن و میتواند
بود که بنون و خاء بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب از باب افعال باشد الانحال لاغر کردن و مراد
اینجا ضعیف و شکسته دل کردن است یعنی گفت رسول الله که چیزی طلب مکنید تا منسوب
مجلسها ایشان پس نسبت ببخل دهید ایشان را هم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل
یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم ومما اخرجنا لکم من الارض ولا تیمموا الخبیث منه
تنفقون قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا امر بالنخل ان یزکی یجیء قوم بالوان
من التمر وهو من اردی التمر یؤدونه من زکوتهم تمرا یقال له الجعرور والمعافارة قلیلة
اللحاء عظیمة النوی وکان بعضهم یجیء بها عن التمر الجید فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لا تخرصوا
هاتین التمرتین ولا تجیئوا منها بشیء وفی ذلک نزل ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون ولستم
باخذیه الا ان تغمضوا فیه والاغماض ان تأخذ هاتین التمرتین شرح ضمیر منه
راجع بما اخرجنا است یا ظرف حال از خبیث است و تنفقون حال از ضمیر لا تیمموا
یا ضمیر راجع بالخبیث است پس ظرف متعلق بتنفقون است و تقدیم ظرف برای حصر است
و جمله حال از الخبیث است یا حال از ضمیر لا تیمموا است و ظاهر حدیث موافق احتمال اول است منه

ولا

بادر

بادر بالوان برای تعدیه است الالوان جمع لون بفتح لام و سکون واو و در قلهای خرما جمع مستعمل شده
اینجا در تیتر نظیر آنچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث اول باب نهم که باب الحائض تقضی الصوم
است که من لها الا الاقراء و اذا تاه جفنان ... ضمیر و هو راجع بالتمرات من در دوم برای
تبعیض است در اول ... جیم و راء بی نقطه و ذال بی نقطه والف منقلب از یاء بمعنی فاسد است یا بمعنی
ما الکرات و حاصل هر دو یکیست و بنابر اول الف آن محذوف نمیشود بالتقاء ساکنین ضمیر منصوب
در یؤدونه راجع بالتمر است من در سیوم برای سببیت است زکوتهم مصدر است یعنی ترکیتهم ملکه
هم للزکوة فاعلون تمرا مفعول بزکوته است ضمیر له راجع بالتمر است نفس جعرور و معافاره گذشت
حدیث هفدهم باب هفتم و معافاره مجرور و منون است با وجود الف و لام نظیر آنچه السبع ایات که می آید در حدیث
آخر کتاب الصیام زیرا که الف و لام داخل جزو اول شده و در ظاهر اگرچه داخل مجموع است در معنی
قلیله مرفوع و خبر مبتدای محذوف است یعنی هی قلیله و ضمیر مجرور راجع بالوان است اللحاء بکسر
و حاء بی نقطه والف ممدوده پوست درخت و استعاره شده اینجا برای گوشت خرما که مانند پوست است
النوی بفتح نون و تخفیف واو والف مقصوره جمع استخوان خرما چون ... و حرف داخل شود یعنی
بلکه استخوان خرما است ضمیر بها راجع بالوان است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
در قول الله عزوجل در سوره بقره که ای جمعی که گرویده اند صدقه دهید از حلال پاکیزه های آنچه
بدست آورده اید از جمله آنچه بیرون آورده ایم برای شما از زمین و قصد مکنید بد از جمله آنچه
بیرون آورده ایم برای شما از زمین بر حالی که صدقه میدهید باشید امام گفت که بود آنکه رسول الله صلی الله علیه وآله
هرگاه امر میکرد بخاصه نخل آنکه زکوة داده شود می آوردند جمعی و نقلها که خرما است
و آن خرما از جمله فاسده خرماها میدادند آنرا برای زکوة ایشان خرمائی که گفته میشود از جعرور و
معافاره با اینکه قسمی از آن جعرور است و قسمی دیگر معافاره است آن الوان کم پوست است بزرگ
استخوانست و بود آنکه بعضی از آن قوم می آوردند آن الوان را عوض از خرمای خوب پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
که حساب و تخمین مکنید این دو قسم را و میاورید از این دو قسم هیچ چیز را و در آن نازل شد که قصد

میکند بدا از جمله آن بر حالی که صدقه دهد و نبیند کسی که آن مکر آنکه اغماض کند در آن و ما
انتم کبری این دو فرق خرما را اگر کسی دهد شما عوض طلب تو نمانند ان **دوازدهم اصل**
عن ابی عبد الله ع فی قول الله تعالی انفقوا من طیبات ما کسبتم فقال کان القوم قد کسبوا
مکاسب سوء فی الجاهلیة فلما اسلموا ارادوا ان یخرجوها من اموالهم لیتصدقوا بها فابی
الله تبارک و تعالی الا ان یخرجوا من اطیب ما کسبوا **شرح** روایت است از امام جعفر ع در قول
الله تعالی در سوره بقره که تصدق کنید از پاکیزه‌های آنچه بدست آورده‌اید پس امام گفت که بودند
جماعت که بعد از ترک مسلمان شدند و بودند با غیر و شرک بعضی بدست آورده بودند بدست در دو
بد یا در روزگار شرک پس وقتی که مسلمان شدند خواستند که بیرون کنند آنها را از مالهای خود
تا تصدق کنند با آنها پس اباکرد الله تعالی مگر اینکه بیرون کنند از پاکیزه‌ترین آنچه بدست آورده بودند **سیز**
دهم اصل جاء رجل الی النبی ص فقال انی کثیر العیال ضعیف الرکن قلیل الشیء فهل من
معونة علی زمانی فنظر رسول الله ص الی اصحابه و نظر اصحابه الیه و قال قد اسمعنا القول
و اسمعکم فقام الیه رجل فقال کنت سئلک بالامس فذهب به الی منزله فاعطاه مزودا
من تبر و کانوا یتبایعون بالتبر و هو الذهب و الفضة فقال الشیخ هذا کله فقال نعم فقال
فقال الشیخ انفیک بر کفانی لست بجنی و لا انسی و لکنی رسول الله الیک لیبلوک فوجدک شاکرا فجزاک الله
خیرا **شرح** الرکن بضم الراء بمعنی و سکون کاف آنچه اعتماد به او کند مثل کسی از دوستان و تجارت و مانند آن
کنت بضم کاف و سکون نون و فتح تاء دو نقطه در بالا از افعال ناقصه است سئلک منصوب و جزایت
و مفعول آنیکه امروز نمانده و معیشت مزود بکسر میم و سکون زا با نقطه و فتح واو و دال
بی نقطه انبانچه که توشه در آن مسافرت ببرد التبر بکسر تاء دو نقطه در بالا و سکون باء
و راء بی نقطه طلا و نقره بی سکه **یعنی** آمد مردی سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفت بدرستیکه
من پیرم بسیار عیال ضعیف که چیز قلیل است هیچ ملک بر روزگار ما پس نظر کرد رسول
سوی او تم سوی اصحاب خود و نظر کردند اصحاب او با بعضی که هر کدام از ایشان توقع احسان با او کرد

لکن که بتحقیق شنوانیدیم ما سخن و شنوانیدیم شما را این مراد اینست که شما بدهید پس برخاست سوی
سائل مردی پس گفت که بودی مثل تو دیروز پس برد سائل را سوی خانه خود پس داد او را انبانچه از طلا و نقره
بی سکه داد تا قابل این بود که خرید و فروخت میکردند بغیر سکه بزر و آن طلا و نقره‌هات پس گفت
آن پیر کران همکیش ما است گفت آری پس گفت آن پیر که قبول لیکن طلا و نقره بی سکه خود را که بد شکیم
من بسته یم جنی و نه انسی ولیکن فرستاده شدم از جانب الله تعالی از ما به تو از برای امتحان تو از شکر کرد
پس جزا دهاد ترا الله تعالی جزای خیر **اگر گوئی** که کلام فرستگی که ای شیخ کبیر العیال تا آخر دروغ **گوئیم** دروغ
نیست زیرا که تبلیغ است مثل زید اسد اگرچه قریبا از اصحاب نداشتند و این قسم سخن جایز است برای
مصلحت نظیر قول ابراهیم که انی سقیم و قول او که بل فعله کبیرهم و بیان هر دو شد در کتاب الایمان و الکفر
اول در حدیث سوم باب نود و هفتم که باب التقیة است دوم در حدیث هفدهم باب صدق نهم که
الکذبات **دوازدهم اصل** عن مسمع بن عبد الملک قال کنا عند ابی عبد الله ع بمنی و بین
ایدینا عنب نأکله فجاء سائل فسأله فأمر بعنقود فاعطیه فقال السائل لا حاجة لی
فی هذا ان کان درهم قال یسع الله علیک فذهب ثم رجع فقال ردوا العنقود فقال یسع الله
علیک و لم یعطه شیئا ثم جاء سائل آخر فاخذ ابو عبد الله علیه السلام ثلاث حبات عنب فناوله
ایاه فاخذ السائل من یده ثم قال الحمد لله رب العالمین الذی رزقنی فقال ابو عبد الله ع
مکانک فحشا ملء کفیه عنبا فناوله ایاه فاخذه السائل من یده ثم قال الحمد لله رب العالمین
فقال ابو عبد الله ع مکانک **شرح** مسمع بکسر میم و سکون سین بی نقطه و فتح میم و عین بی نقطه
است السعة بکسر فراخ کرده و فراخ شدن و مراد اینجا معنی اول است و جمله دعا
مکانک منصوب است بنفی الزم مکانک حشا حا بی نقطه و شین نقطه دار الف منقلب از واو
صیغه ماضی معلوم باب نصر است الحثو بفتح حاء و سکون ثاء بی نقطه ریختن چیزی بدست پهن شده

مكانكسر ميم وسكون كلام وهو نه مقدار است كه پر كند چيزى را وآن منصوب ومفعول حالات مفعول است

وكتاب همزه آن بالفخلان سر الخطات غنيا تيز ملاد است **يعنى** روايت است از سماعه

عبد الملك گفت كه بوديم نزد امام جعفر صادق عم در منى ودر پيش ما انگورى بود خوردیم

از ان پس آمد سائلى پس سوال كرد امام را پس امام امر كرد خوشه پس دادیم او را پس گفت سائل كه نيست

حاجت مرا در این انگور اگر باشد درهمى خواهد است امام گفت كه فراخ كند الله تعالى روزى را بر تو پس سائل رفت

بر بعد از ان برگشت پس گفت كه بگردانید آن خوشه را پس امام گفت كه فراخ كند الله تعالى بر تو ونداد

او را چيزى بعد از ان آمد سائلى ديگر پس گرفت امام جعفر صادق عم سه دانه انگور را پس داد

او را پس گرفت آن سائل از دست امام بعد از ان سائل گفت كه حمد الله را است كه صاحب كل اختيار هر كس

وهر چيز است انكه روزی داد مرا پس گفت امام جعفر صادق عم كه لازم باش جای خود را پس پر كرد

بدست خود قدر برى دو دست خود را از انگور پس داد آن انگور را باو پس گرفت آن سائل

آنرا بعد از ان سائل گفت كه الحمد لله رب العالمين پس گفت جعفر صادق عم كه لازم باش جای خود را

اصل يا غلام اى شىء معك من الدراهم فاذا معه نحو من عشرين درهما فيما حزرناه او

نحو مما فنا ولها اياه فاخذها ثم قال الحمد لله هذا منك وحدك لا شريك لك فقال ابو

عبد الله مكانك **شرح** يا غلام خطاب بخدمتكار است اما امرت نحو من خطا نيست در

سببت است مراد دانيت كه چيزى بود كه احتمال بيست درهم در آن ميرفت تا مصدر است

حزرنا حا و بنقطه وزا با نقطه ورا بنقطه صيغه ماضى معلوم باب ضرب وضربست

منسوب راجع بنحو است ونحو ما از شك بعضى روايات ودر بيان شك در اين است كه صحيح

نحو من عشرين گفتن يا نحو عشرين گفت پس ضمير مونث راجع بعشرين است ومقصود نقل

بالمعنى است منك بفتح ميم وتشديد نون مضموم مشدد بود وبكسر ميم وسكون نون منونه بوده

يعنى اى پسر چه چيز با تو است از درهمها پس ناگاه با آن پسر است همه بود نسبت بر بيست درهم

درهم چنين ما انچه تخمين كرديم او بود يا صيغه كنت كه بايد بيست درهم بود ودر تخمين ما از او خطا شد

هر دو يكيست پس غلام داد آن درهمها را با آن پس سائل گرفت انها را بعد از ان گفت كه حمد

الله را است اين عطا از تنها است تو نيست شريكى تو را بود اسفلا كه در قدر عطا كسى

امام جعفر صادق عم كه لازم باش جاى خود را **اصل** فخلع قميصا كان عليه فقال البس هذا

فلبسه ثم قال الحمد لله الذى كسانى وسترنى يا ابا عبد الله او قال جزاك الله خيرا لم يدع لابى عبد الله

عليه السلام الا بذا ثم انصرف فذهب قال فظننا انه لو لم يدع له لم يزل يعطيه لانه

كلما كان يعطيه حمد الله اعطاه **شرح** است خلع بخا با نقطه وعين بنقطه بضمه يا بفتح

تا … القميص بفتح قاف وكسر ميم وسكون يا دو نقطه در پايين وصاد بنقطه پيراهن

سرفى … بنقطه … بنا دو نقطه در بالا … مخففات … تصحيف منها ابدى فقال

از شك سبع است در اينكه سائل يا ابا عبد الله گفت يا گفت … ضمير لانه راجع

بسائل است كل در كلما منصوب است بظرفيت زمان زيرا كه ما مصدريه است ومصدر مضاف

اليه كل است ونايب ظرف زمان است … صريح ظرف زمان ميباشد …

الحاج وعامل كل اعطاه است كه جزاى شرط است … زيرا كه كلما متضمن معنى شرط است

كان زايدات … ضمير مستتر در آن راجع بسائل است يعطيه بيا حرف مضارع فتح عين بنقطه و

بنقطه وتشديد يا دو نقطه در پايين … متعلق بحمد است العطيه …

تكرير اعطا با الف مقصوره … وتقديم ظرف براى افاده حصر …

شود يا انكه حمد … مخصوص عطاى است اما جزاى … مجموع عطاهات

فارغ از انها چنانچه … در كتاب الصيام در … باب … كه با الكبير ليلة و…

است كه … جزاى عمل … صيغه معلوم ماضى … باب علم … ضمير …

لیا ملأت الله منصوب است بضمیر مستتر در اعطاء و راجع با مام است ضمیر منصوب راجع بما ملأت
یعنی پس امام از بر خود پیراهن را بیرون آورد و پیراهنی را که بود با او پس گفت که بپوش این را پس پوشید
آنرا بعد از آن سائل گفت که حمد الله را است آنکه لباس داد مرا و خوشحال کرد مرا ای ابو عبد الله یا
بعد از حمد اکتفا بآن نکرد گفت خدا جزا دهاد ترا الله خیر دعا نکرد برای امام جعفر صادق علیه السلام بعد از آن
دو کرد با نید پس رفت سماعه گفت که پس گمان بردیم این را که اگر دعا نمیکرد امام را پیوسته میداد اول
زیرا که سائل درهم و مانند آن که بعطای حمد کرد الله تعالی اشیا را داد او را **سیزدهم اصل** عن ابی
عبد الله اذا اضاق احدکم فلیعلم اخاه ولا یعین علی نفسه **شرح** اضاق بهمزه و ضاد با نقطه
والف منقلب از یاء و قاف بصیغه ماضی غایب معلوم از باب افعال است که ای صاحب ضیق دستی است
و در بعض نسخ بی همزه از باب ضرب است و حاصل همه دو یکیست مخاطبان در احدکم جمعی کثیر
بوده اند و تمام عالمیان ایشان را و ربط ایشان را بیکدیگر میدانسته مراد بامر باعلام
وصف تفسیر [illegible] مومن حال الان احدا [illegible] مراجع میشود بحال اصلحا حال خود بنوعی از
که حاجت بآن نیست در جواب برادر مومن تفات نداره با [illegible] و الاحادیث بایه کراهیة المسئلة
لا یعین علی نفسه یعنی نیست و در بعض نسخ لا یعین نصیغه ... است **یعنی** ... از امام جعفر
گفت که چون ضیق و تنگدستی شود یکی از شما پس باید که اعلام کند برادر مومن خود را و مدد
نکند تنگدستی را بر خود **چهاردهم اصل** قال امیر المؤمنین صلوات الله و علیه
ان افضل الفعال صیانة العرض بالمال **شرح** گفت امیر المومنین در بعض خطبهای خود که
بهتر کار خوب نگاه داشتن ناموس است بمال دنیا مانند آنکه مومنی نقصانی چیزی از مال دهد تا آنکه
مرتبه زیاد و ایمن شود **پانزدهم اصل** عن زرارة قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول انما
ان یعلمن المؤمن کان زیادة فی نعمته و بقاء النعمة علیه فضل و ما امن قال تقطو بلیه [illegible]
دمجونه و صلاته و تطویله بحاوسه علی لعاد [illegible] اذا اطعم علی ماند به [illegible] و اصطناعه المعروف الی اهله

الافعال [illegible]
[illegible]

شرح ضمیر کانت راجع بکل واحدات **یعنی** روایت است از زراره گفت که شنیدم امام جعفر
میگفت که مرحضلت اگر داند آنها را مومن باین معنی که مداومت کند برآنها میشود هر یکی
انها باعث زیاده در عمر او و باعث ماندن نعمت برا و پس گفتم که چیست آنها گفت که اول دراز کردن
او در نکوی عش پیوسته در نفاذش و دوم دراز کردن نشستن خود را بطعام خود خوردن شود سفره
و باین معنی که دیگران طعام او را بعد که خورده باشند و سیم نیکو کردن او احسان را بسوی مستحق
احسان **شانزدهم اصل** عن سماعة قال سألت ابا عبد الله علیه السلام قلت قوم عندهم
فضول و باخوانهم حاجة شدیدة ولیس تسعهم الزکوة أیسعهم ان یشبعوا و یجوع اخوانهم
فان الزمان شدید فقال ان المسلم اخو المسلم لا یظلمه ولا یخذله ولا یحرمه فیحق علی
المسلمین الاجتهاد فیه والتواصل والتعاون علیه والمواساة لاهل الحاجة والعطف منکم
علی ما امر الله فیهم رحماء بینهم متراحمین **شرح** مناسب این حدیث گذشت در حدیث پانزدهم
باب حق المومن علی اخیه و اداء حقه که باب هفتاد و نهم است و در حدیث چهارم باب التراحم والتعاطف
که باب هفتاد و هشتم است نظلمه از باب ضرب است یخذله بخاء با نقطه و ذال با نقطه از باب نصر است
نصر یحرمه بحاء بی نقطه و راء بی نقطه از باب ضرب یا علم است یحق بحاء بی نقطه و قاف مشدده از باب
ضرب است ضمیر فیه راجع مصدر اخ در اخو المسلمات و در بعضی نسخ علیه بعد از والتعاون و هست ضمیر
راجع است بتواصل یا بمصدر اخ المواساة بهمزه و سین بی نقطه و الف منقلب از واو و کلاه
همزه آن منقلب بواو میشود و مصدر باب مفاعله بمعنی غمخوارگی کردن با دیگری است مال بلو العطف
بعین بی نقطه و تشدید طاء بی نقطه مفتوح جمع عاطف بمعنی با نان منکم اشارت است بان که
رحم بودن مخالفان با یکدیگر داخل در ممدوح الهی نیست بجهت آنکه ایمان شرط آمده قبول
هر عمل یکیونون بصیغه غایب با ضمیر است ضمیر راجع با العطف است ضمیر فیهم نیز راجع است بالعطف

رحماء بینهم مذکوراست در سوره فتح و اینجا خبر مقدم بکو ثابت و بای تفسیر خبر دالست بر اخبیین
تفسیر رحماء بینهم است یعنی روایتست از سماعه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق را گفتم که بیچیج
نزد ایشان زیادتیها بر نفقه خودشان هست و با برادران مؤمن ایشان خانجی سخت هست و
اینکه کجا این ثابت باشد آن برادر را از زکوة ایا کالاتان جمع را انکه بسر شوند و کوشکی کشند
برادران مؤمن ایشان چه به سنکیرون کار سخت است با بعضی اگر مردمان زکوة میدهند تبا
انیت که آن برادران کرسنه کی میکشند امام گفت بلی بلی انکیره آن روانیست که مسلمانان برادر مسلمان
بیان این اینکه مسلمان ظلم میکند مسلمان او بی مدد میکند او را و محروم از عطا خود میکند
او را برای آنکه سیمه بر مسلمانان سعی در برادری و پیوند با یکدیگر و مدد کردن یکدیگر و غم خوارگی
اهل حاجت و مهربانان انطلبیهما شیعتر اما شیعه بینا شد بر فیض انجیر امر کرده الله تعالی را دانیا
رحماء میان خودشان با بعضی کرد بیکدیگر رحم میکنند **باب هشتاد و پنجم اصل باب فضل**
الطعام شرح این بیان فضیلت خورانیدن خوردنیست در این باب دوازده حدیثست **اول**
اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال من موجبات مغفرة الله تبارک و تعالی اطعام الطعام
شرح روایتست از امام موسی کاظم ع که گفت که از جمله لازم سازنده های آمرزش الله تعالی است
خورانیدن خوردنی مستحقانرا اشارتست بآیه سوره بلد او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة
او مسکینا ذا متربة **دوم اصل** قال ابو عبد الله ع منیا الایمان حسن الخلق و اطعام الطعام **شرح**
گفت امام جعفر صادق ع که از جمله گردیدن ضد او در سوالش و ائمه هدی خوش خوئی و خورانیدن
خوردنیست **سوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله خیرکم من اطعم الطعام و افشی السلام
و صلی و الناس نیام **شرح** گفت رسول الله که بهتر شما کسیست که خورانید خوردنی را
و بلند کرد سلام را با بعضی که هر که رسید بیش سلام کرد و نماز کند در شبها که مردمان خوابند
کانند مراد که این ذاکرانا فقد ثبات تا اخیر در تصیر حضرت تا صفت فضیلت آن **چهارم اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام قال کان علی ع یقول انا اهل بیت امرنا ان نطعم الطعام و نؤدی فی النائبة

ونفضل

ونصلي اذا نام الناس **شرح** تفسیرنا این گذشت در شرح حدیث سیم باب هشتاد و سوم
و مراد از انجام نائبه شکرانست چون محتاج باشند یعنی روایتست از امام محمد باقر ع
گفت که علی ع میگفت که بدرستیکه ما خانواده ایم که ما مور شده ایم باینکه بخورانیم
خوردنی را و دهیم در مردمان حقی را که نوبت آن بکسی رسد که مالی نداشته باشد و نماز کنیم
چون خواهند مردمان **پنجم اصل** عن ابی عبد الله ع قال المنجیات اطعام الطعام و افشاء
السلام و الصلوة باللیل و الناس نیام **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث سوم این باب
ششم اصل عن ابی جعفر ع قال ان الله تبارک و تعالی یحب اهراق الدماء و اطعام الطعام
شرح روایتست از امام محمد باقر ع گفت بدرستیکه الله تعالی دوست میدارد ریختن خونهای گوسفند
و گاو و شتر و مانند اینها برای ضیافت و خورانیدن خوردنی را **هفتم اصل** عن ابی عبد الله ع
قال من احب الاعمال الی الله عز و جل اشباع جوعة المؤمن او تنفیس کربته او قضاء دینه **شرح**
روایتست از امام جعفر صادق ع گفت که از جمله محبوبترین عملها سوی الله ع سیر کردن گرسنگی مؤمن
یا برداشتن غم طاکرده دین او **هشتم اصل** عن ابی جعفر ع قال ان الله تبارک و تعالی یحب اطعام
الطعام و اراقة الدماء **شرح** مضمون این موافق حدیث ششم این بابست **نهم اصل**
عن ابی عبد الله ع قال اتی رسول الله ص باسارى فقدم رجلا منهم لیضرب عنقه فقال
له جبرئیل اخر هذا الیوم یا محمد فردّه و اخرج غیره حتی کان هو آخرهم فدعا به لیضرب عنقه
فقال له جبرئیل یا محمد ربک یقرئک السلام و یقول لک ان اسیرک هذا یطعم الطعام
و یقری الضیف و یصبر علی النائبة و یحمل الحمالات فقال له النبی ص ان جبرئیل اخبرنی فیک
بکذا و کذا و قد اعتقتک فقال له و ان ربک لیحب هذا فقال نعم فقال اشهد ان لا اله الا الله
و انک رسول الله و الذی بعثک بالحق نبیا لارددت عن مالی احدا ابدا **شرح** قدم بصیغه
مجهول باب تفعیل است لیضرب بصیغه مجهولست عنقه مرفوع و نائب فاعلست اخر بصیغه امر باب

لیضرب بصیغهٔ مجهول است عنقه مرفوع و نایب فاعل است هذا مفعول اخوات الیوم بفتح یا و دو نقطه
در پایین و سکون واو سختی و آن منصوب و صفت هذا است جوهری است در صحاح گفته
که روزیها عبر و اعن الشدة بالیوم و میتواند بود که همزهٔ الیوم زائد و منصرف کانبان باشد
و الیوم بکسر لام حرف جر باشد و یوم مجرور باشد و بمعنی وقت باشد مطلقا ابن اثیر در نهایه
گفته و مهما و با الیوم مطلقا و بنابر این اشاره الیه هذا رجل الله لخرج بصیغهٔ مجهول معلوم
میتواند بود پس غیر مرفوع و منیوا تواند بود لیضرب با بخا بصیغهٔ مجهول نقرنک بقاف و میم
بدو نقطه و همزه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب افعال است یقربفاف و را بی نقطه
و با دو نقطه در پایین بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب ضرب است و با آن با النقاسا کسر نجع
اکلهم نقیر نابیر گذشت در شرح حدیث باب هشتاد و تیم محمل نجا بی نقطه بصیغهٔ مضارع
غایب معلوم باب ضرب است کلالات بفتح خا بی نقطه و تخفیف میم جمع عمالر د بیتهای که بوی گوشت
و دیگر آن از جانب ایشان پر کردن خود کرده و دهند و آن عتبك بتقصیر استفهامات نفی لا ریدك
گذشت در شرح حدیث پنجم باب هشتاد دیگر یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت اوردو
شد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله اسیری چند در معرکهٔ جهاد پس پیش داشت شمردی از ایشان تا ازکه
نشود کردن او پس گفت ادرا جبرئیل که تا خبر کن این شدن را او محمد صلی الله علیه و آله پس پیغمبر که آمد
آن مرد را وبیمد آورده شد غیر آن مرد تا آنکه شد آن مرد آخر ایشان پس طلب کرد او را
تا در نه شود کردن او پس گفت او را جبرئیل که محمد صلی الله علیه و آله صاحب کل اخبد تو میرساند سلام
و میگوید ترا که بدرستیکه این اسیر تو میخورانند خوردنی را و مهمانی میکند مهمانان ...
میکند بر جای که نوبت او رسید و بکرده خوب ...
تحقیق که بدرستیکه خبر آورد ترا بدو تو از جانب الله تعالی بچنین و چنین و بجز او از این گره و حرفت
او را که آیا بدرستی که صاحب کل اخبار تو هر اینه دوست میدارد این را که من کرده ام پس گفت

پس آن مرد گفت گواهی میدهم که نیست الهی مگر الله و آنکه تو رسول او و خبر داد بانکه فرستاده ترا
بانچه بکار آمد ذات بر حالی که تو پیغمبر باشی بر نگردانم از مال خود هیچ یک از سائلان ابدا گره
دهم اصل عن جعفر عن ابیه علیهما السلام ان النبی صلی الله علیه و آله قال الرزق
اسرع الی من یطعم الطعام من السکینة فی السنام شرح سنام بفتح سین بی نقطه
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که پیغمبر ص گفت روزی شتاب رونده تر است سوی آنکه
میخوراند خوردنی را از کارد در کوهان شتر یازدهم اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال کان
یقول من موجبات مغفرة الرب تبارک و تعالی اطعام الطعام شرح این از اول ساده شرح حدیث
اول این باب دوازدهم اصل کان ابو الحسن الرضا ع اذا اکل اتی بصحفة فتوضع بقرب
مائدته فیعمد الی اطیب الطعام مما یؤتی به فیاخذ من کل شیء شیئا فیضع فی تلک الصحفة
ثم یامر بها للمساکین ثم یتلو هذه الآیة فلا اقتحم العقبة ثم یقول علم الله عز و جل انه
لیس کل انسان یقدر علی عتق رقبة فجعل لهم السبیل الی الجنة شرح الصحفة بفتح صاد
بی نقطه و سکون حا بی نقطه و فا کاسه ایست بزرگ که فوق دو آن کنجایش پنج کس باشد که نفعمد بعین
بی نقطه و دال بی نقطه بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب ضرب است یعنی عادت امام رضا علیه السلام
این بود که چون اراده خوردن میکرد آورده میشد نزد او کاسهٔ بزرگ پس گذاشته میشد
در نزدیک سفرهٔ او پس قصد میکرد سوی پاکیزه تر خوردنی از جمله آنچه نزد او آورده میشد
پس فرا میگرفت از هر طعام چیزی پس میگذاشت در آن کاسهٔ بزرگ بعد از آن امر میکرد
بآن کاسه بزرگ برای مسکینان بعد از آن میخواند این آیه را از سورهٔ بلد که فلا اقتحم العقبة بیندازد
امام گفت که دانست الله تعالی که شان آنست که نیست آنکه هر شخصی توانا شود بر آزاد کردن
از قید آتش جهنم یا ضعیفی که دنیا برکرده باید بلمه نه تا الله سوی بهشت با بنوع کردن طعام

داماند عتق بغیر کرده تا اگر دور را باشد انجام عقبی را که بهشت است باب هشتاد و ششم اصل
باب فضل القصد شرح القصد بفتح قاف و سکون صاد بی‌نقطه و دال بی‌نقطه مصدر باب
نصر میانه‌روی ورزیدن است یعنی این باب بیان فضیلت میانه‌روی در خرج است
در این باب سیزده حدیث است اولا اصل قال علی بن الحسین علیه السلام لینفق الرجل بالقسط
و بلغة الکفاف و یقدّم منه الفضل لآخرته فانّ ذلک ابقی للنعمة و اقرب الی المزید
من الله جلّ و عزّ و انفع فی العافیة شرح لینفق بکسر لام بصیغه امر غایب باب افعال
القسط بکسر قاف و سکون سین بی‌نقطه و طاء بی‌نقطه مصدر باب نصر عدالت یعنی
میانه‌روی البلغة بضم باء یک نقطه و سکون لام و غین با نقطه آنچه کافی باشد در معاش
و زیاده بران نباشد الکفاف بفتح کاف و تخفیف فاء آنکه باز دارد صاحبش را از گدائی خواه
زیاده از قدر کفاف باشد و خواه نباشد و گاه مستعمل میشود در آنچه زیاده نباشد از قدر
کفاف چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در احادیث باب الکفاف کرباب صفت و حلیه
من یقدم بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل مجزوم است ضمیر منه راجع بکفاف است لام
للنعمة برای تعدیه است یعنی گفت امام زین العابدین که باید خرج کند مرد بعدالت یعنی
کفاف باشد از جمله کفاف و باید که پیش فرستد از جمله کفاف زیاده را برای آخرت خود یعنی
که تصدق کند پس بدرستی که آن عمل باقی دارنده‌تر است نعمت را و نزدیکتر است بسوی
زیاد کردن نعمت از جانب الله عزّ و جلّ و نافع‌تر است در آخر کار دوم اصل عنه
ثم قال انّ القصد امر یحبّه الله و انّ السرف امر یبغضه الله حتّی طرحک النواة فانّها تصلح
لشیء و حتّی صبّک فضل شرابک شرح السرف بفتح سین بی‌نقطه و فتح راء بی‌نقطه و فاء مصدر باب
نصر افراط در خرج حتی برای انتهای غایت ضمیر یبغضه است و حرف جر و حرف عطف میتواند بود
لیطرحک مجرور و منصوب میتواند بود یعنی روایت است از امام جعفر صادق

گفت که بدرستیکه میانه‌روی در خرج کاریست که دوست میدارد آنرا الله تعالی و بدرستیکه
افراط در خرج کاریست که دشمن میدارد جمیع افراد آنرا الله تعالی تا دور انداختن
تو یک استخوان خرما را چه بدرستیکه آن بکار می‌آید برای چیزی در بعض اوقات و تا ریختن
تو باقیمانده آشامیدنی سیم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عزّ و جلّ یسئلونک
ماذا ینفقون قل العفو قال العفو الوسط شرح روایت است از امام جعفر صادق
در قول الله عزّ و جلّ در سورهٔ بقره که سؤال میکنند ترا که چه چیز را نفقه کنند بعیال بگو که
عفو را امام گفت که مراد بعفو میانه افراط و تفریط است نسبت بنفقه کننده و حال عیال
چهارم اصل قال امیرالمؤمنین ع القصد مثراة و السرف متواة شرح مثراة بفتح
میم و سکون ثاء سه نقطه و فتح راء بی‌نقطه و الف منقلب از واو و تا اسم مکان باب نصر است
و وزن مفعله موضوع است برای مقتضی چیزی باعتبار اینکه مقتضی هر چیز گویا مکان
آن چیز است بر وجه مجاز پس نزدیک است نقل از وصفیت باسمیت الثروة بفتح ثاء و سکون
راء بی‌نقطه مال کسی السرف بفتح سین بی‌نقطه و فتح راء بی‌نقطه و فاء است متواة بفتح میم و سکون
تاء دو نقطه در بالا و فتح واو و الف منقلب از یاء و تا اسم مکان باب علم است یعنی مقتضی هلاک چیزی
چنانچه الحال مذکور شد التوی بفتح تا و تخفیف واو و الف مقصوره هلاک یعنی
گفت امیرالمؤمنین که میانه‌روی در خرج باعث بسیاری مال است و زیاده روی در خرج
باعث هلاک آنست پنجم اصل قال رسول الله ص ثلث منجیات فذکر الثالث القصد
فی الغنی و الفقر شرح القصد منصوب و مفعول دوم ذکر است یعنی گفت رسول الله
که سه صفت باعث نجات است پس ذکر کرد صفت سیم را میانه‌روی در توانگری و پریشانی
ششم اصل عن مدرک بن الهزهاز عن ابی عبدالله ع قال سمعته یقول ضمنت لمن اقتصد

ان لا ینفق شرح روایت است از مدرک بضم میم وکسر راء ابن هزهاز بفتح هاء وسکون زاء
با نقطه اول از امام جعفر صادق راوی گفت که شنیدم از او میگفت که ضامن شدم برای کسی که طالب
داشته باشد ومیانه روی کند در خرج اینکه بی نیاز شود هفتم اصل عن ابی عبد الله ع
قال لو ان رجلا انفق ما فی یدیه فی سبیل من سبیل الله ما کان احسن ولا وفق الیس
یقول الله عز وجل ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة واحسنوا ان الله یحب المحسنین
یعنی المقتصدین شرح در حیل اینجا عبارت است از نیکی که صاحب عیال است لیس منافات
نیست میان این حدیث وانچه گذشت در حدیث سوم باب الایثار که باب شصت و دوم است
که جهد مقل افضلست وفق بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است مفعول لا تلقوا محذوفست بتقدیر
لا تلقوا عیالکم یا بعد بایدیکم برای مناسبت ایدی اینجا عبارتست از انفاقهاییکه اکثر
انفاق بدست میباشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت که اینکه صدقه صاحب
عیال خرج میکند انچه را که در دوستر است یا به معنی که جمیع مال خود را خرج میکند در راهی
از راههای پسندیده نزد الله تعالی مثل بنای مدارس نمیشود اینکه او نیکویی کرده باشد
ونه اینکه توفیق یافته باشد آیا نشنیده اینکه میگوید الله عز وجل در سوره بقره وانفقوا فی
سبیل الله ولا تلقوا او خرج کنید در راه الله تعالی ومیندازید عیال خود را بسبب خرج بیجای
سوی ضرر عظیم ونیکویی کنید با عیال خود در خرج بدرستیکه الله تعالی دوست میدارد نیکویی
میخواهد همچنین میانه روان را در خرج هشتم اصل عن مروک بن عبید قال قال ابو عبد الله
علیه السلام یا عبید ان السرف یورث الفقر وان القصد یورث الغنی شرح مروک بفتح
میم وسکون راء بی نقطه وفتح واو وتخفیف کاف است وظاهر قاموس اینست که بجای واو
دال بی نقطه باشد ومیم زایده باشد عبید بضم عین وفتح باء یک نقطه است یعنی روایتست
از مروک بن عبید از پدرش عبید گفت که گفت امام جعفر صادق ع که ای عبید بدرستیکه زیاده

در خرج

در خرج باعث محتاجی میشود ومیانه روی باعث بی نیازیست نهم اصل قال ابو الحسن ع ما عال امرء فی اقتصاد شرح
عال بعین بی نقطه والف منقلب از یاء بصیغه ماضی معلوم باب ضرب یضرب است العیلة بفتح عین
وسکون یاء نیازمند شدن یعنی گفت امام موسی کاظم علیه السلام که نیازمند نشد هیچ مردی
در میانه روی در خرج دهم اصل عن اسحق بن عبد العزیز عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله ع
انه قال انا نکون فی طریق مکة فنرید الاحرام فنطلی ولا تکون معنا نخالة
نتدلک بها من النورة فنتدلک بالدقیق وقد دخلنی من ذلک ما الله اعلم به فقال مخافة
الاسراف قلت نعم فقال لیس فیما اصلح البدن اسراف انی ربما امرت بالنقی فیلت لی
بالزیت فاتدلک به انما الاسراف فیما افسد المال واضر بالبدن قلت فما الاقتار
قال اکل الخبز والملح وانت تقدر علی غیره قلت فما القصد قال الخبز واللحم واللبن والخل
والسمن مرة هذا ومرة هذا شرح نطلی بتشدید طاء بی نقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر
از باب افتعال نتدلک بدال بی نقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر از باب تفعل مخافة
مرفوع وخبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو مخافة وضمیر محذوف راجع بما ومیتواند بود که مخافة
منصوب مفعول له باشد اگر شرط باشد در مفعول له که فاعل ان وفاعل فعل معلل به یکی
باشد قلت کلام اسحقست چون حاضر بوده در وقت سؤال از جانب سائل جواب داده
النقی بکسر نون وسکون قاف مغز ومراد اینجا آرد بیخته است که مغز گندم است فیلت بتشدید
تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب مجهول از باب نصر است اللت لیسیدن کردن آرد وانچه مانند آنست
افنادن مال عبارتست از خرج مال النجی بی ملاحظه نفع معتد به مثل اینکه مال را بی محل
کنند ولو در دوا ضرر بعضی او نه ومراد در اینجا صورتیست که نفع معتد به در خرج باشد اما
ضرری در اخر شود مثل اینکه اذوعه را بخورد یا بشعرا دهد اکل الخبز والملح اینست که آن بعنوان اسراف
باشد یا بعنوان تقتیر عیال باشد وانت تقدر اشارتست باینکه انچه مذکور شود برای رعایت

برای امام معصوم که مبسوط الید باشد چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب سیزدهم
که باب بر ما الامام فی نفسه والمطعم والملبس اذا ولی الامر است که امیرالمؤمنین علیه السلام خود
خود را موافق خوراک فقیران و محتاجان میکرد تا آنان لاغر نشوند یعنی روایت است از
عبدالعزیز از بعض یاران او از امام جعفر صادق علیه السلام این که گفت بعض غلامان امام گفت که بدرستیکه ما
میباشیم در راه مکه پس اراده میکنیم احرام را پس نوره بر خود میمالیم بر حالیکه نمیباشد با ما
سبوسی که مالندگی خود کنیم بآن سبب نوره پس ما لندگی خود میکنیم بآرد و تحقیق داخل شده
مرا سبب آن با خبر الله تعالی داناتر است بآن بانمعنی که ادب آن شرح نمیتوانم کرد پس امام گفت
که آیا آنچه داخل شده بر ما اسراف است گفتم آری پس امام گفت که نیست در آنچه فایده رساند بدن
را اسراف بدرستیکه من بسا امر کردم بارد بیختن پس التی کرده میشد بروغن زیتون پس ما لندگی
میکردم خود را بآن جز این نیست که اسراف در چیزی است که ضایع کند مال را و آیا ضرر رساند ببدن گفتم که
بر حیت تنگ گرفتن چیست در خرج امام گفت که آن خوردن نان و نمک است بر حالیکه تو قادر باشی
بر غیر آن گفتم که پس چیست میانه روی امام گفت که آن خوردن نان و گوشت و شیر و سرکه و روغن است
باری این و باری این بانمعنی که گاهی نان خورش گوشت باشد و گاهی شیر باشد و برین قیاس یازدهم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا جاد الله تبارك وتعالى عليكم فجودوا واذا
امسك عنكم فامسكوا ولا تجاودوا الله فهو الاجود شرح روایت است از امام جعفر صادق
که چون بخشش کند الله تبارک و تعالی بر شما بوسعت مال پس بخشش کنید بر عیال و محتاجان و اگر
باز دارد بخشش را از شما پس باز دارید بسیار دانید که او جواد است در بخشیدن و در گذشت نکردن خالق
در حدیث اول باب معرفة الجود والسخاء که باب هشتاد و یکم است دوازدهم اصل قال رسول الله صلى الله
عليه وآله من اقتصد في معيشته رزقه الله ومن بذر حرمه الله شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که هر که میانه روی کرد در خرج معاش خود روزی فراخ داد او را الله تعالی و هر که زیاده خرج کرد

باب هشتاد و هفتم اصل باب كراهية السرف والتقتير شرح است السرف بفتح سین بی نقطه و فتح راء
بی نقطه و فاء مصدر باب علم اسراف یعنی زیاده روی در خرج التقتير بقاف و تاء دو نقطه در بالا و راء
بی نقطه اقتار یعنی تنگ گرفتن در خرج یعنی این باب بیان زیاده روی و تنگ گیری در خرج است و درین باب
یازده حدیث است اول اصل عن عبد الملك بن عمرو الاحول قال تلا ابو عبد الله عليه السلام هذه الآية
والذين اذا انفقوا لم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قواما قال فاخذ قبضة من حصى قبضها
بيده فقال هذا الاقتار الذي ذكره الله في كتابه ثم قبض قبضة اخرى فارخى كفه كلها
ثم قال هذا الاسراف ثم اخذ قبضة اخرى فارخى بعضها وامسك بعضها وقال هذا القوام شرح
لم يقتروا در قرائت نافع و ابن عامر از باب افعال است و در قرائت باقی از باب نصر یا از باب
ضرب است و قول امام هذا الاقتار موافق قرائت اولست یعنی روایت است از عبد الملك بن عمرو
احول که گفت خواند امام جعفر صادق علیه السلام این آیت را از سورة فرقان که و جمعی که چون خرج کنند زیاده
روی نمیکنند و تنگ گیری نمیکنند و میباشد انفاق ایشان میان آنچه مذکور شد مستقیم یعنی
گفت که پس امام فرا گرفت مشتی را از سنگریزه و نگاه داشت آنرا بدست خود و گفت این تنگ گیری
اقتاریست که ذکر کرده الله تعالی در کتاب خود بعد از آن امام فرا گرفت مشتی دیگر را و سست کرد دست
خود را همگی آن بانمعنی که دست خود را بود تا که در دست او سنگریزه نماند بعد از آن
گفت که اینست معنی اسراف بعد از آن فرا گرفت مشتی دیگر را پس سست کرد بعض دست خود را و نگاه
داشت بعض از او و گفت که اینست معنی میانه روی که مستقیم است دوم اصل سألت ابا الحسن عليه السلام
الاول عن النفقة على العيال فقال ما بين المكروهين الاسراف والاقتار شرح پرسیدم
امام موسی کاظم علیه السلام را از مقدار لازم در نفقه بر عیال گفت که آنچه میان دو ناخوش است یکی زیادگی
خرج است و دیگری تنگ گیری است سوم اصل قال ابو عبد الله عليه السلام ان مع الاسراف قلة البركة
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که با زیاده خرجی کمی برکت است بانمعنی که بعض در ما
نفع بروی صاحبش نمیشود بخلاف صاحب اقتصاد چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام

قال ربّ فقير هو أشرف من الغني إنّ الغني يبقى بما أوتي والفقير يبقى بغير ما أوتي شرح مضمون اين گذشت
در حديث يازدهم باب جهل وسيم ششم اصل عن هشام بن المثنّى قال سأل رجل أبا عبد الله عليه السلام
عن قول الله عزّ وجلّ وآتوا حقّه يوم حصاده ولا تسرفوا إنّه لا يحبّ المسرفين فقال كان فلان بن فلان
الأنصاري سمّاه وكان له حرث وكان إذا أخذه يتصدّق به ويبقى هو وعياله بغير شيء فجعل الله
عزّ وجلّ ذلك سرفاً شرح كان در اول ناقصه است ودر دوم سيم ناقصه است سمّاه كلام راوي است
وضمير مستتر راجع بامام است وضمير بارز راجع به فلان است ومراد اينست كه امام نام برد او را ليكن
من فراموش كردم يعني روايت است از هشام بن مثنّى بضم ميم وفتح ثاء دو نقطه وتشديد نون والف
كه پرسيد مردى امام جعفر صادق عليه السلام از قول الله عزّ وجلّ در سوره انعام كه وبدهيد حق آن را
در روز درو آن واسراف مكنيد بدرستيكه الله تعالى دوست نميدارد مسرفان را پس امام گفت كه بود
فلان بن فلان انصارى امام برد نام او را وبود او را زراعتي وعادت او اين بود كه چون زراعت
حاصل را تصدّق ميكرد بآن وميماند خود وعيال او بي چيزى پس كرد آن را الله عزّ وجلّ از اسراف
هفتم اصل عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله تعالى ولا تجعل يدك مغلولة إلى عنقك ولا تبسطها
كلّ البسط فتقعد ملوماً محسوراً قال الإحسار الفاقة شرح محسوراً اسم مفعول باب نصر وضرب
است الحسر بفتح حاء وسكون سين برهنه كردن ووامانده كردن وهر دو اينجا محتملات ومؤيد اول اين
ظاهر آنچه مى آيد در باب ... ولكنّا بالمعيشة در تفسير اين آيت الإحسار بصيغه مصدر باب افعال
صاحب حسر بودن والفاقة بفاء والف منقلبه از واو وقاف حاجتمندي يعني روايت است از امام صادق عليه السلام
در قول الله عزّ وجلّ در سوره بني اسرائيل مگذار دست خود را غل كرده شده بسوى گردن خود ومگشا
آن دست را كمال گشادن بنحوى كه هيچ نماند بعد از آن بنشيني ملامت كرده شده
كه هيچ مال در دست تصرف تو نماند پس بنشيني ملامت كرده شده از اهل طلب وبرهنه كرده شده امام گفت
كه صاحب حسر بودن يعني حاجتمندي هشتم اصل عن عجلان قال كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فجاءه سائل
فقام إلى مكتل فيه تمر فملأ يده فناوله ثمّ جاءه آخر فسأله فقام فأخذ بيده فناوله ثمّ

جاءه آخر فسأله فقام فأخذ بيده فناوله ثمّ جاءه آخر فقال الله رازقنا وإيّاك ثمّ قال إنّ
رسول الله صلّى الله عليه وآله كان لا يسأله أحد من الدنيا شيئاً إلّا أعطاه فأرسلت إليه امرأة ابناً لها فقالت
انطلق إليه فاسأله فإن قال ليس عندنا شيء فقل أعطني قميصك قال فأخذ قميصه فرمى به
إليه وفي نسخة أخرى فأعطاه فأدّبه الله تبارك وتعالى على القصد فقال ولا تجعل يدك مغلولة
إلى عنقك ولا تبسطها كلّ البسط فتقعد ملوماً محسوراً شرح المكتل بكسر ميم وسكون كاف وفتح تاء
دو نقطه در بالا وتخفيف لام زنبيل بزرگ كه گنجايش پانزده صاع داشته باشد مفعول له است ودر نسخه
أخرى فأعطاه كلام مصنف است ونسخه اخرى عبارت است از نسخه صفوانى كه بيان شد در كتاب الحجة
در شرح حديث سيوم باب الإشارة والنصّ على أبي الحسن الثالث عليه السلام كه باب هفتاد وسيم است ومقصود اينست
كه در نسخه صفوانى بجاى فرمى به إليه فأعطاه است يعني روايت است از عجلان گفت كه بودم نزد امام
جعفر صادق عليه السلام پس آمد سائلي پس امام برخاست بسوى زنبيل بزرگي كه در آن بود خرما پس پر كرد دست
خود را پس داد سائل را بعد از آن آمد سائلي ديگر پس طلب كرد از او پس برخاست پس فرا گرفت
بدست خود پس داد او را بعد از آن آمد ديگرى پس طلب كرد از او پس برخاست پس فرا گرفت بدست خود
پس داد او را بعد از آن آمد ديگرى پس امام گفت كه الله روزى دهنده ما است وتست بعد از آن امام گفت كه
بدرستيكه رسول الله صلّى الله عليه وآله عادت او اين بود كه طلب نميكرد از او هيچ يك از مال دنيا چيزى مگر آنكه ميداد
الخبر متير بود پس فرستاد بسوى او زني پسري كه او را بود پس زن گفت كه برو نزد او پس سؤال كن
او را پس اگر گويد كه نيست نزد ما چيزى پس بگو كه بده مرا پيراهن خود را امام گفت كه پس گرفت پيراهن خود را
پس انداخت او را بسوى پسر ودر نسخه ديگر فأعطاه است بجاى فرمى به إليه پس ادب كرد او را الله تعالى بميانه
روى پس گفت كه گذشت در حديث نهم هشتم اصل عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله تعالى وكان بين ذلك قواماً
قال القوام هو المعروف على الموسع قدره وعلى المقتر قدره على قدر عياله ومؤونتهم التي هي صلاح له ولهم
لا يكلّف الله نفساً إلّا ما آتاها شرح آيت وكان بين ذلك گذشت در حديث اول باب سيم
لا يكلّف در سوره طلاق آيت وگذشت در كتاب التوحيد در حديث پنجم باب سى ودوم كه باب البيان

والتعریف ولزوم التحجرات یعنی روایتست از امام موسی کاظم ع در قول خداوند در سورهٔ فرقان
که وصف کرده انفاق ایشان در میانهٔ آن مستقیم امام گفت که مستقیم آیات پسندیده بیان این ذکر صاحب
وسعت قدر لایق خود است و بر صاحب تنگی قدر لایق خود است بیان این آنکه بر قدر عیال
هر کدام از موسع و مقتر و قدر ما یحتاج عیال است که آن ما یحتاج بالرفق مصلحت باشد برای او
و برای عیال او و عیکند الله تعالی که را امکان بهم داده باشد الله تعالی انکرا دهم اصل عن عبد الله بن
سنان فی قوله تعالی والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذلک قواما فبسط کفه وفرق
اصابعه وحناها شیئا وعن قوله تعالی ولا تبسطها کل البسط فبسط راحته وقال هکذا وقال القوام ما یخرج من
بین الاصابع ویبقی فی الراحة منه شیء شرح عبد الله سنان بکسر سین راوی امام جعفر صادق ع است
با امام موسی کاظم ع نیز و ... یعنی ... و کتاب خود ذکر کرده بعنوان نقل مضمون آن از امام علیه السلام
لبطها با بکسر نقطه و سین بی‌نقطه و طا بی‌نقطه کاهی متعلق بکف میشود مثل کباسط کفیه الی
وکاهی متعلق بید میشود مثل یداه مبسوطتان وکاهی متعلق براحت میشود مثل فبسط راحته و مراد
در اول رو پیش کردن پشت دستست زیرا که کف در اصل یعنی دفع و منع چیزی بر پشت دست
میباشد غالبا و مراد در دوم عطا دادنست مراد درین رو پیش کردن شکم دستست زیرا که راحت در اصل
یعنی استراحت و انتفاع است و شکم دست میباشد غالبا در خوردن طعام و مانند آن فرق بیقاف
بی‌نقطه و نون بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است حناها بحا بی‌نقطه و نون والف منقلب از واو
یا بصیغه ماضی باب نصر است یا از ... و ضمیر منصوب راجع بکف است شیئا نائب مفعول مطلق و مراد
اندکیست یعنی روایتست از عبد الله بن سنان که در کتاب خود کرده بعنوان نقل از ائمه علیهم السلام
در قول الله تبارک در سورهٔ فرقان که وصف کرده چون خرج کنند زیاده روی نمیکنند و تنگ گیری نمیکنند
و میبود خرج ایشان میانه آن ... مستقیم امام هم رو پیش کرد پشت دست خود را و مستقل
یکدیکر کرد انگشتان خود را و کج کرد دست خود را اندکی ... قوام بود و امام پرسیده شد از قول
الله تعالی در سوره بنی اسرائیل که ... دست را کامل ... امام رو پیش کرد شکم دست خود را و گفت

چنین است و امام برای بیان نمونه میکرد قوام گفت که قوام آنست که بیرون آید از میان انگشتان
و باقی ماند در شکم دست از آنچه در دست است چیزی دهم اصل قلت لابی عبد الله ع ادنی
ما یجیء من حد الاسراف فقال ابتذالک ثوب صونک واهراقک فضل انائک واکلک التمر
ورمیک النوی ههنا وههنا شرح الابتذال بیا بکسر نقطه و ذال بانقطه مصدر باب افتعال
بی اعتبار کردن الصون بفتح صاد بی‌نقطه و سکون واو و نون مصدر باب نصر اعتبار کردن یعنی
گفتم امام جعفر صادق ع که چیست کمتر اجزا اسراف که می‌آید از مرتبه آن امام گفت که بی اعتبار کردن تو جامه
اعتباری خود را یعنی کار فرمودن جامه بیرون بردن و خلوت و بخشش ... ریختن باقی مانده ظرف آب خود را و
خوردن تو خرما را و انداختن تو استخوان از آنجا و اینجا یعنی ... ضبط استخوان خرمای که
خورده شود در موضع که انتفاع بآن میسر باشد اینجا بهم کذشت در حدیث دوم باب سابق یازدهم
اصل قال ابو عبد الله ع اربعة لا یستجاب لهم احدهم کان له مال فافسده فیقول یا رب
ارزقنی فیقول یا رب ارزقنی فیقول الله ع الم آمرک بالاقتصاد شرح گفت امام جعفر
صادق ع که چهار کس دعا مستجاب نمیشود برای ایشان یا بمعنی که در تحت آیت ادعونی استجب لکم
داخل نیستند یکی از ایشان بود او را مالی پس ضایع کرد آن را بزنا که بروی در خرج پس میگوید
که ای صاحب کل اختیار روزی ده مرا پس میگوید الله عز وجل که آیا امر نکردم تو را بمیانه روی
در خرج باب هشتاد و هشتم اصل باب سقی الماء شرح این باب بیان فضیلت آب دادنست
است تشنگان را و در این باب شش حدیثست اول اصل عن ابی عبد الله ع قال قال امیر المؤمنین
اول ما یبدأ به فی الآخرة صدقة الماء یعنی فی الاجر شرح روایتست از امام جعفر صادق
گفت که گفت امیر المؤمنین ع که اول آنچه ابتدا کرده میشود بآن در آخرت صدقه آبست یعنی ثواب
این را که ابتدا کرده میشود بثوابش عمل با ثواب ... دوم اصل
عن ابی عبد الله ع قال افضل الصدقة ابراد کبد حری شرح کبد بفتح و کسر کاف و سکون
با بی‌نقطه و بفتح کاف و کسر با مؤنثست وکاهی مذکر میباشد الحری بفتح حا بی‌نقطه
و تشدید را بی‌نقطه والف مقصوره مؤنث حران بتشدید را تشنه یعنی روایتست از امام جعفر صادق

کفت فاضل‌تر صدقه‌ها خنک کردن جگر تشنه باشد سیم اصل عن ابی عبد الله ع قال سقی الماء
فی موضع یوجد فیه الماء کان کمن اعتق رقبة ومن سقی الماء فی موضع لا یوجد فیه الماء کان کمن احیی
نفسا ومن احیی نفسا فکانما احیی الناس جمیعا شرح این حدیث باتفاق کذشت در کتاب الایمان والکفر
در حدیث هفتم از باب اطعام المؤمن کتاب بهشتاد و شش است یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع که کفت که هر که
آب نماند تشنه را آب در جایی که یافت میشود در آنجا آب میشود مانند کسیکه آزاد کرده بنده را و هر که
آب نماند تشنه را آب در جایی که آب عزیز الوجود است میشود مانند کسی که زنده کرده باشد مؤمنی را و هر که
زنده کند مؤمنی را پس چنانست که زنده کرده باشد مردمان را همه چنانچه در سوره مائده است چهارم
اصل عن مصادف قال کنت مع ابی عبد الله ع بین مکة والمدینة فمررنا علی رجل فی اصل شجرة وقد
القی بنفسه فقال مل بنا الی هذا الرجل فانی اخاف ان یکون قد اصابه عطش فملنا الیه فاذا رجل من الفراسین
طویل الشعر فسأله اعطشان انت فقال نعم فقال لی انزل یا مصادف واسقه فنزلت فسقیته
ثم رکبت وسرنا فقلت هذا نصرانی فتتصدق علی نصرانی فقال نعم اذا کانوا فی مثل هذا الحال
شرح فراسین بفتح فاء و تخفیف راء بی‌نقطه و الف و کسر سین بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون
جمع مکسر فرسان بفتح فاء و فتح راء است و آن لغتی طائفه‌ایست از نصاری که در شام ساکن بوده‌اند و استعمال
جمیع بمعنی مفرد مبنی بر آنست که ایشان را نعلین بمنزله قبیله‌ای نیستند بلکه اخلاط‌اند چنانچه صاحب قاموس کفته
که فرسان محرکة جزیرة لما هو سجل الیمن لقب قبیلة لیس باب ولا ام وانما هم اخلاط تغلب اصطلحوا علی هذا
الاسم یعنی روایتست از مصادف که کفت که بودم با امام جعفر صادق ع در میان مکه و مدینه پس کذشتیم
بر مردی که در بیخ درختی بود و بتحقیق انداخته بود خود را پس امام کفت میل کن یا ما سوی این مرد چه بدرستیکه
من میترسم که باشد اینکه بتحقیق برخورده باشد او را تشنگی پس میل کردیم سوی آن مرد پس ناکاه مرد بود
از فرسان یا از تغلب دراز زلف بود پس امام پرسید او را که آیا تشنه‌ای تو پس کفت آری پس امام کفت
مرا فرود آی ای مصادف و بیاشامان او را پس فرود آمدم پس آشامانیدم او را بعد از آن سوار شدیم
و رفتیم پس کفتم که این مرد ترسانست پس آیا تصدق میکنیم بر ترسائی پس امام کفت که آری چون باشند
مانند این حال پنجم اصل عن ابی جعفر ع قال جاءت امرأة الی النبی صلی الله علیه وآله فقالت علمنی

عملا ادخل به الجنة فقال اطعم الطعام وافش السلام قال فقالت لا اطیق ذلک قال فهل لک
ابل فقالت نعم قال فانظری بعیرا واسقی علیه اهل بیت لا یشربون الماء الا غبا فلعله لا ینفق بعیرک
ولا ینخرق سقاؤک حتی تجب لک الجنة شرح ینفق بنون و فاء و قاف بصیغه مضارع غائبه معلوم
باب نصر و علم است النفاق بفتح نون ضعیف شدن ستور و مردن ان ینخرق بخاء با نقطه و قاف
و قاف بصیغه مضارع غائبه معلوم باب تفعیل یا باب انفعال است سقاء بکسر سین بی‌نقطه و قاف و الف
ممدوده است یعنی روایتست از امام محمد باقر ع که کفت آمد صحرا نشینی از عرب سوی پیغمبر ص کفت که
تعلیم کن مرا عملی که داخل شوم بآن بهشت پس کفت که بخوران خوردنی را و فاش کن سلام را امام کفت
پس اعرابی کفت که طاقت ندارم آنرا مراد اینست که در صحرا چیزی دیگر از نهایت فقیری ام کفت که آیا
آیا ما است کله شتری پس کفت آری کفت که پس نکاه کن شتری را و بیاشامان برای خانه واده‌ای را
که نمی‌آشامند آب را مگر یک روز در میان یا ننیمی که در روز چیزی نمی‌نوشند آب یا آب را آید
که شان این باشد که ضعیف نشود شتر تو و پاره نشود مشک تو تا آنکه ثابت شود برای تو
بهشت ششم اصل عن ابی جعفر ع قال ان الله تبارک وتعالی یحب ابراد الکبد الحری ومن سقی کبدا حری
من بهیمة وغیرها اظله الله یوم لا ظل الا ظله شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام
کفت که بدرستیکه الله تبارک و تعالی دوست میدارد خنک کردن جکر تشنه باشد و هر که آشامانید جگر
تشنه را از ستوری و غیر آن سایه میدهد او را الله تعالی در روزی که نباشد سایه مکر سایه او باب
الصدقة لبنی هاشم ومن تحل له الصدقة من سائر شهیدان ... هشتاد و نهم اصل باب الصدقة لبنی هاشم وموالیهم وصلتهم شرح این باب بابیست در صدقه
برای بنی هاشم و خدمتکاران ایشان و پیوند بنی هاشم و خدمتکاران ایشان بمال و مانند آن
در این باب ده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله ع قال ان اناسا من بنی هاشم اتوا رسول الله
ص فسألوه ان یستعملهم علی صدقات المواشی وقالوا یکون لنا هذا السهم الذی جعل الله
للعاملین علیها فنحن اولی به فقال رسول الله ص یا بنی عبد المطلب ان الصدقة لا تحل
لی ولا لکم ولکنی قد وعدت الشفاعة ثم قال ابو عبد الله ع والله لقد وعدها صلی الله
علیه وآله فما ظنکم یا بنی عبد المطلب اذا اخذت بحلقة باب الجنة اترونی مؤثرا علیکم غیرکم شرح

عبد المطلب پسر هاشم اهل بیت و از هاشم غیر اولاد عبد المطلب اولادی نماند بیان سهم عاملین که بیت
اول آنکه باب اول وعدت بصیغهٔ ماضی مجهول متکلم از باب ضرب است الشفاعة منصوب و مفعول له است
فما ظنکم نمیکنم ای رسول الله حقیقت دست شدن بحلقهٔ در بهشت می‌آید در شرح حیث لنکم
همزه و نا مثل نقطه و دار نقطه بصیغهٔ اسم فاعل باب افعال است یعنی روایتست از امام جعفر صادق
گفت که بدرستیکه جمعی از بنی هاشم آمدند نزد رسول الله پس طلب کردند از او اینرا که عامل کند ایشانرا
بر زکوتهای گاو و گوسفند و شتر و گفتند که میباشد برای ما این حصه که ذکر نموده است الله تعالی برای عمله
بر آنها چه ما چه باشد از او از او بهم آن حصه پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله ای بنی عبد المطلب بدرستیکه
زکوة فریضه حلال نمیشود برای من و نه برای شما ولیکن من بتحقیق وعده کرده شده ام از جانب الله تعالی
شفاعت را بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بخدا قسم که هر آینه بتحقیق وعده کرده شد شفاعت
صلی الله علیه و آله بمعنی شفاعت عظیم وعده کرده شده بر جیب شما ای بنی عبد المطلب چون دست من بحلقه
بهشت برای شفاعت بامی بیند مرا از جهت دهنده بر مومنان شما غیر شما از مومنان مرادانیست که
شفاعت شما خواهم کرد **دوم اصل** قال رسول الله ص ان الصدقة اوساخ ایدی الناس و ان الله
قد حرم علی منها و من غیرها ما قد حرم و ان الصدقة لا تحل لبنی عبد المطلب ثم قال اما والله لو قد
قمت علی باب الجنة ثم اخذت بحلقته لقد علمتم انی لا اوثر علیکم فارضوا لانفسکم بما
رضی الله و رسوله لکم قالوا قد رضینا **شرح** لوامنا غیر اشارت است بانکه شفاعت
شفاعت در عرصهٔ قیامت خواهد شد و مقبول خواهد شد همگی بر احتیاج نیست با آنکه در در
وجستن بحلقهٔ آن در ما نشده که شفاعت او مقبول شده باشد بلکه کاه ممنوع
که داخل بهشت کند اولا و او اشاع کند و بحلقه در چسبد تا بزور داخل کند و آنها مومن
اند قبول کند **یعنی** گفت رسول الله ای بنی عبد المطلب که بدرستیکه صدقه چرکهای دستهای
مردمانست این معنی که در کرده آن چرکهای هستی بدرستیکه الله تعالی بتحقیق که بر ما
اضرار که بتحقیق حرام کرده و بدرستیکه صدقه فریضه حلال نمیشود بنی عبد المطلب

باشید بجد امشما کما که بتحقیق میایستادم بدر بهشت بعد از آن دست میزدم بحلقهٔ آن در برای شفاعت
هر آینه میدانستید آنرا که من ترجیح میدهم در هیچ حالت دیگری را بر شما پس آیا راضی شوید برای خود بآن
بآنچه راضی شد الله تعالی و رسول او برای شما که ترک کردن زکوة فریضه است گفتند که بتحقیق راضی
سیم اصل عن جعفر بن ابراهیم الهاشمی عن ابی عبد الله ع قال قلت له أتحل الصدقة لبنی هاشم
فقال انما تلک الصدقة الواجبة علی الناس لا تحل لنا فاما غیر ذلک فلیس به بأس و لو کان کذلک
ما استطاعوا ان یخرجوا الی مکة هذه المیاه عامتها صدقة **شرح** روایتست از جعفر بن ابراهیم هاشمی
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم آیا حلال میشود صدقه برای بنی هاشم
پس امام گفت که جز این نیست که آن صدقه که حرامست بر بنی هاشم صدقهٔ فریضه بر مردمانست حلال نمیشود
برای ما پس اما غیر آن پس نیست باو باکی و اگر میشود چنانچه صدقه غیر فریضه حرام باشد
همانا نمیتوانستند هاشمیان که بسوی مکه بیرون روند هر آینه بیابانهای که
مکه اکثر آنها صدقه غیر فریضه است **چهارم اصل** قلت لابی عبد الله اتحل الصدقة
لبنی هاشم قال نعم **شرح** گفتم امام جعفر صادق را که آیا حلال میشود صدقه غیر فریضه برای
بنی هاشم گفت آری **پنجم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الصدقة التی حرمت علی بنی هاشم
ما هی قال هی الزکوة قلت فتحل صدقة بعضهم علی بعض قال نعم **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق را
از صدقه که حرام کرده شده است بر بنی هاشم که چیست آن گفت که آن زکوة فریضه است گفتم که پس آیا حلال
فریضه بعض ایشان بر بعضی دیگر از ایشان گفت آری **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اعطوا
من ارادها من بنی هاشم فانها تحل لهم و انما تحرم علی النبی و الامام الذی من بعده و علی الائمة صلی الله علیهم
شرح روایتست از امام جعفر صادق ع گفت که بدهید زکوة غیر فریضه را بکسیکه خواهد آنرا از جمله بنی هاشم
چه بدرستیکه آن زکوة غیر فریضه که حلال میشود ایشانرا و جز این نیست که حرام شده اصلا
شود در نفقه خود و عیال خود و جز این نیست که زکوة غیر فریضه حرام میشود بالکلیه بر نبی و بر امامی که بعد از او
ائمهٔ دیگر صلی الله علیهم **هفتم اصل** عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال من لم یستطع ان یصلنا
فقراء شیعتنا و من لم یستطع ان یزور قبورنا فلیزر صلحاء اخواننا **شرح** روایتست از امام

جعفر صادق ع که گفت که هر که وسعت در مقدرت نداشته باشد آنکه پیوند کند ما را با عمال و مانند
آن پس باید که پیوند کند فقرای شیعه ما را ظاهر این است که در زمان غیبت امام عم حصول واز آنحضرت
و مانند آن نیز فقرای شیعه امامیه که جامع شروط باشند تواند داد والله اعلم و هر که وسعت در مقدرت
نداشته باشد آنکه زیارت کند قبرهای ما را پس باید که زیارت کند خوابان یا مداین صومن را خواه
از زندگی ایشان و خواه در مردگی ایشان **هشتم اصل** قال رسول الله ص من صنع الی احد من اهل
بیتی یدا کافیته بها یوم القیمة **شرح** گذشت در کتاب الحجة در حدیث پنجاه چهارم باب صد و نهم
که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است که اهل بیت نبی عبارت است از خاتونان او و دوازده امام
کافیته بها جزاء و ثناء بدو نقطه در یا بین بصیغه ماضی معتل اللام تا به یا بصیغه فاعل است برای مبالغه مکافاة
بالفعل از قاء و فعات کار سازی کسی کردن **یعنی** گفت رسول الله ص که بتحقیق شافع یوم القیمة هر که بجا آورد
سوی یکی از اهل بیت من که امام مفترض الطاعة اند نعمت را نعمانی که کار سازی بیکشیم او را بت
دادن نعمت در روز قیامت **نهم اصل** قال رسول الله انی شافع یوم القیمة لاربعة اصناف ولو
جاؤا بذنوب اهل الدنیا رجل بذل ماله لذریتی عند المضیق و رجل احب ذریتی باللسان و بالقلب
و رجل سعی فی حوائج ذریتی اذا طردوا او شردوا **شرح** اهل بیت عبارت است از مؤمنین زیراکه
غیاث ایشان بطفیل ایشان مخلوق شده اند چنانچه گفته در سوره الذاریات و ذکر فان الذکری
تنفع المؤمنین و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون بنابر اینکه ضمیر جمع در لیعبدون راجع بمؤمنین است
ذریتی اینجا عبارت است از ائمه ع بنابر اینکه امیر المؤمنین ع باعتبار داخل ذریت است و توضیح این شده در کتاب
الحجة در شرح حدیث پنجم باب بیستم که باب ان الائمة ع نور الله است و مشکل نبود که مراد اعم باشد
باشد شرط انهان طردوا اطراب نقطعوا بنقطه و ذال بنقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب
الطرد جمع کردن کلمه شتر از اطراف آن و مراد اینجا در خانه خود راندن ایشان است بتفصیص
ایشان شردوا ثبین بانقطه بنقطه و ذال بنقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب
نصر است الشرود نفتح شین و ضم راء گریختن از میان مردم چنانچه حال صاحب الزمان علیه السلام

وسعی در حاجت او در وقت گریختن عادت است از حفظ عقاید شیعه امامیه از تشکیک زنادقه و ملاحده و مانند ایشان و وا رسیدن با حوال فقرای شیعه امامیه و رسانیدن خمس
بمستحقان آن و مانند اینها **یعنی** گفت رسول الله ص که بدرستیکه من شفاعت کننده خواهم
بود در روز قیامت برای چهار صنف مردم هر چند که آیند با گناهان جمیع اهل دنیا اول
مردیکه یاری کند ذریت مرا با خرج مال او دوم مردیکه دوست داشته ذریت مرا بزبان
و بدل باینمعنی که ثنای ایشان را نیکو گفته اند و شوق دل داشته سوم مردیکه سعی کرد در حاجتهای
ذریت من چون محصور شوند و مبسوط الید نباشند یا گریزند از میان مردم و ناپیدا شوند
دهم اصل کان ابو عبد الله ع یقول شیعتنا یا بنی آدم ذکوا تیر لموا البیره و انما حرمنا الزکوة علیکم
ذی سول الیهم **شرح** بودیم با امام جعفر صادق ع با بزرگی که طالب بیکر باز شما بنی عبد از
زکوه فریضه شما برای خدمت کاران خود که واجب النفقه او نبود نبود برای بنی که حرام کرده
زکوه فریضه برای ما بخلاف خدمتکاران ایشان که واجب النفقه ایشان نباشد **باب نوزدهم اصل**
باب النوادر شرح **این باب بیان احادیث متفرقات** در این باب پنج حدیث است **اول اصل**
عن رجل عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله ان تبدوا الصدقات فنعما هی قال یعنی الزکوة
المفروضة قال قلت وان تخفوها و تؤتوها الفقراء قال یعنی النافلة انهم کانوا یستحبون
اظهار الفرائض و کتمان النوافل **شرح** روایت است از مردی از امام محمد باقر ع در قول الله
در سوره بقره که اگر ظاهر سازید صدقات را پس خوب چیزی است آنها امام گفت یعنی احد مصدق
زکوة فریضه را راوی گفت گفتم که و اگر پنهان کنید آنها را و دهید آنها را بفقیران امام گفت
صدقه پنهان زکوة نافله را بدرستیکه اهل حق همیشه دوست میداشتند اظهار فرائض
کردن نوافل را خواه در زکوة و خواه در صلوة و خواه در غیر اینها از اعمال خیر **دوم اصل** عن علی

ابی حمزة عن ابیه عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن الزکوة تجب علیّ فی مواضع
لا یمکننی ان اؤدیها قال اعزلها فان اتجرت بها فانت ضامن لها ولها الربح وان نویت
فی حال ما عزلتها من غیر ان تشغلها فی تجارة فلیس علیک وان لم تعزلها واتجرت بها
فی جملة مالک فلها بقسطها من الربح ولا وضیعة علیها **شرح** اتجرت در دو جا بتشدید تاء
دو نقطه دار با لا وجیم وراء بی‌نقطه بصیغهٔ ماضی مخاطب معلوم باب افتعال است الاتجار
تجارت کردن بقصد نفع خود و تویت بتاء دو نقطه دار بالا و واو و یاء دو نقطه دار پایین
ماضی غایب معلوم باب علم است تشغلها بشین بی‌نقطه و غین با نقطه
بصیغهٔ مضارع مخاطب باب منع یا باب افعال است **یعنی** روایتست از ابو حمزه از پدرش
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زکوة لازم میشود بر من جاهای که
مرا ممکن نیست آنرا ادا بمستحق از شیعه امامیه یا فاسقان گفت که
جدا از مال خود کن آنرا پس اگر تجارت برای خود کنی باو پس تو ضامنی آنرا اگر هلاک شود
و برای اوست فایده اگر فایده کند یا بمعنی که آن فایده نیز داخل زکوة میشود و اگر هلاک شود
جدا کرده تو از ابدال که فقها آنرا در تجارت پس نیست بر تو ضمان بوده و اگر جدا نکنی آنرا
و تجارت برای خود کنی بآن در میان مال خود پس برای اوست بقدر حصه آن از فایده و نیست
شدن بلکه یا بمعنی کرا اگر ضایع شود تو ضامنی **سیوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
کان یتصدق بالسکر فقیل له اتصدق بالسکر فقال نعم انه لیس شیء احب الیّ
منه فانا احب ان اتصدق باحب الاشیاء الیّ **شرح** السکر بضم سین بی‌نقطه و تشدید کاف مفتوحه
و راء بی‌نقطه معرب شکر **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که عادت او این بود که
تصدق میکرد بشکر پس گفته شد او را اگر آیا تصدق میکنی بشکر پس گفت آری
که نیست چیزی محبوب‌تر سوی من از شکر پس من دوست میدارم که تصدق کنم

جز فاسوی منا نالت با بر سوره آل عمران لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون **چهارم اصل**
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول موسع علی شیعتنا ان ینفقوا مما فی ایدیهم بالمعروف
فاذا قام قائمنا علیه السلام حرم علی کل ذی کنز کنزه حتی یاتیه به فیستعین به علی عدوه
وهو قول الله عز وجل فی کتابه والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها
فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم **شرح** موسع بواو و سین بی‌نقطه و عین بی‌نقطه بصیغهٔ اسم مفعول
باب تفعیل خبر مقدم بر مبتدا است التوسیع حلال کردن من در مما اسم است بمعنی بعض و مفعول
ینفقوا است مراد بمعروف شهوات آن زکوة و فریضه است مراد بکنز زر و طلا و نقره است که
زیاد بر قدر نفقه باشد پس ذخیره شده باشد ضمیر منصوب در لا ینفقونها راجع بکلی وا
از ذهب و فضه زیرا که واو در والفضة بمعنی او است و سنتها در این آیت مبنی بر اینست که ظاهر آن
مبنی بر اینست که ظاهر آن اینست که هیچ مقداری از ذهب و فضه از خرج نتوان کرد الا ما اخرجه ا
الدلیل و دلیل قائم است بر اینکه قبل از ظهور قائم علیه السلام بعض نمار ذخیره مستثنی کرده
پس عمل بعموم این آیت مخصوص وقتی است که امام زمان طلب کرده باشد از ایشان مافاق
ندارد با انچه گذشت در بیان کبائر در کتاب الایمان والکفر در حدیث آخر باب الکبائر که
باب صدو دوازدهم است که منع الزکوة المفروضة لان الله عز وجل یقول فتکوی بها جباههم
وجنوبهم وظهورهم باعتبار اینکه این آیت متعلق بآن نماز است **یعنی** شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلام میگفت که حلال کرده شده است بر شیعه ما انکه خرج کنند
از آنچه در دست ایشان است بقدری که متعارف است از زکوة و فریضه
چون بیاید بکار امام قائم ما علیه السلام حرام میکند بر هر صاحب ذخیره از زر و سیم ذخیره او را
تا اینکه بیاورد نزد او از اپس مدد جوید بآن گنج بر دشمن خود و آن مدلول قول الله عز وجل
در سوره توبه که و جمعی که ذخیره میکنند زر و طلا و سیم را و خرج نمیکنند از دو راه الله

پس تو بدیده ایشان را بعذابی دردناک مراد آنست که اگر امام زمان طلب کند کل ذخیره کسی را و او ندهد

آن کل را معذب میشود و این طلب در وقت ظهور قائم علیه الصلوة والسلام

متحقق خواهد شد بعد اصل عن ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام قال

حصنوا اموالکم بالزکوة شرح روایت است از امام موسی

کاظم علیه السلام گفت که حفظ کنید مالهای خود را از خلل

زمان بسبب دادن زکوة مفروضه اصل تم کتاب الزکوة

والحمد لله وحده وصلی الله علی نبینا

محمد النبی وآله الائمة الطاهرة

شرح این از الحاقات کاتبان

میباید یعنی تمام شد کتاب

الزکوة و باید حمد کرد

بتنهائی او و درود

کند الله تعالی

بر بزرگ

ما محمد ص

که

پیغمبر است و آل او که امامان

پاکیزه کانند از کبیره و صغیره

فرغ الناسخ خلیل ابن غلامشاه

القزوینی عفا عنه و عن

والدیه و عن اخوانه و عن

جمیع المؤمنین والمؤمنات

عن شرح کتاب الزکوة

فی یوم الرابع عشر من

شهر رجب سنة

حرره العاصی محمد حسن

مراجعه ... ۲۹۳